مشعل‌های فروزان
در
شناخت یزدان

تألیف :
عبدالرحمن حسن حبنّکهٔ المیدانی

ترجمه :
محمد سلیمانی

بسم الله الرحمن الرحيم

تقدیم :

- به روح پدر و مادرِ دلسوزم که در حدّ توان از هیچ تلاشی در راستای پرورش من دریغ نورزیدند.

- به روح شهید شجاعت و صداقت در راه ایمان و عقیده، «حاج ملاّ محمّد عظیمی» که حقّ پدری و راهبری بر بنده دارد.

- به قلب لطیف و نیکوکارانهٔ خواهر بزرگوارم «حاجیه مروت سلیمانی» به پاس غمخواری سالهایی حسّاس از دوران تحصیلی‌ام؛

- به روح تمام پاک‌باختگان و مشعل‌نمایان راه «باور راستین»، که با مال و جان در مسیر گسترش و اعلای کلمهٔ «توحید» قیام نموده‌اند.



فهرست مطالب

باب دوم

مقدمهٔ مترجم

سپاس و ستایش خداوندی را که انوار رحمتش، کران تا کران گیتی را سرشار از نور «وجود» ساخته است؛ آفریدگاری که با قدرت بی‌مثال و حکمت بی‌نظیرش، سلسلهٔ به هم پیوستهٔ مخلوقاتش را چنان زیبا آراسته که توجّه هر بیننده‌ای را به خود جلب و زبان و قلم هر صاحب‌نظر منصفی را به اذعان در شگفتی اسرارش وامی‌دارد؛ بخشندهٔ والایی که پاسخگوی نیازمندی‌های هر موجودی را در نهادش قرار داده و اسباب تأمین آن را در محیط اطرافش گنجانیده است؛ بخشایش‌گری که از این فراتر، نیروهایی را علاوه بر فطرت و غریزهٔ تسخیری، از راه اسباب شناخت یعنی سمع و بصر و فوأد[1]، به ساختار ارادی و اختیاری مخلوقاتی نظیر انسان و جنّ ارزانی فرموده تا با انتخاب آزادانه، مسیر درست زندگی و سعادت دو جهان را در پیش گرفته و با سیری تکاملی به اصل ملکوتی خویش بازگشته و سرنوشت نهایی‌شان را رقم زنند.

جامعهٔ انسانی از دیرباز، در کشمکش و گیر و دارهای درونی و بیرونی پیرامون مسئلهٔ وجود بی‌ابتدا و انتهای پروردگار یکتا و صفات والایش بوده و خواهد بود؛ البتّه اصل «وجود خدا»، به ندرت و از جانب افرادی اندک در جوامع بشری مورد انکار واقع شده، بلکه بیشتر اختلافات و نزاعها بر گرد محور ازلیّت، ابدیّت، یکتایی و صفات کمال و جلالش ملاحظه شده یا خواهد شد؛ امّا با توجّه به ارزش جایگاه منحصر به فرد

۱- اشاره است به این فرموده خداوند عزّوجل :﴿ ... وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَٱلۡأَفۡـِٔدَةَ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ﴾ (نحل / ۷۸) «... و او به شما گوش و چشم و دل داد تا سپاسگزاری کنید».

پذیرش اصل «وجود خدا» و تأثیر زیربنایی و چشمگیر آن به عنوان اساسی‌ترین پایهٔ ساختار ایمانی، ملاحظه می‌کنیم که در پیام آسمانی عموم پیامبران الهی ـ درود بی‌پایان خداوند بر همه باد ـ و هم در آثار دعوت‌گران و اصلاح‌گران دلسوز و مخلص، عنایت خاصّی به این امر مهم معطوف گشته است.

منزلت حقیقی این رکن بنیادین، زمانی به خوبی درک می‌شود که انسان با بازگشتی جستجوگرانه به اندرون خویش در گوشه‌ای خلوت، لحظاتی بیاندیشد و اصل آفرینش خود را وارانداز نماید؛ بر کنار از دغدغه‌های نفسانی و انگیزه‌های شهوانی، با روحیه‌ای سرشار از حقیقت‌جویی از خود سئوال کند که : از کجا و چگونه پا به عرصهٔ هستی نهادم و نهال زیبای وجودم از کدامین آبشخور حیات، سیراب گشته و زیرنظر کدام باغبان و مربّی، پرورش‌یافته که چنین تنه و ساقه بالا زده، شاخه و برگ برکشیده و به بار و ثمر نشسته‌ام؟!... یا نگاهی مدبّرانه و نیک‌خردانه به محیط اطراف و پدیده‌های گوناگون گوشه و اکناف جهان انداخته و بیاندیشد و از خود بپرسد که : این پدیده‌های شگفت‌انگیز، چه سان و با چه توانایی و علم و حکمتی چنین آرایش و پیرایشی به خود گرفته و یکنواخت و همسو بر جادّهٔ مستقیم و منظّم طبیعت روان شده‌اند؟!...

بدون شک در این هنگام، با یاری فطرت پاک، عقل سلیمش به همان حقیقت اصیل و انکارناپذیر «وجود خداوند» دست خواهد یافت.

امّا از آنجا که اراده و اختیار، منجر به انتخاب آزادانه می‌گردد و کفّه‌های ترازوی انتخاب خیر و شر یا عدالت و ستم‌گری نیز به گونه‌ای هم وزن و یکسان در اندرون نفس آدمی نقش بسته‌اند[1]، بنابراین در برخی از انسانها به دلایل مختلف شخصی، خانوادگی، محیطی، فرهنگی

۱- اشاره است به این فرموده خداوند عزّوجل : ﴿ **وَنَفۡسٖ وَمَا سَوَّىٰهَا ۞ فَأَلۡهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقۡوَىٰهَا** ﴾ (شمس / ۷ و ۸) «... سوگند به نفس آدمی و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است، سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است».

و ... متأسّفانه کفّهٔ منفی ترازوی نفس که از شرارت، شهوت‌طلبی، انکار و عناد سرشار است، بر کفّهٔ مثبت آن که منشأ نیکی، حق‌طلبی، اطاعت و تسلیم است، غلبه و سنگینی نموده و آنان را به انکار «وجود پروردگار» وا می‌دارد.

لذا با توجّه به این پدیدهٔ حسّاس و ناگوار، مؤلّفان و نویسندگان دلسوز و مخلصی از میان امّت اسلامی به پاخاسته و با احساس مسئولیّت دینی دست به قلم برده‌اند تا در راستای آن به ادای تکلیف پرداخته، راه روشنی را فرا روی این گروه از انسانها قرار داده و اتمام حجّتی را نیز بر آنان کرده باشند.

کتاب حاضر نیز که از آثار ارزشمند نویسندهٔ متعهّد و مسلمان معاصر، استاد «عبدالرّحمن حسن حبنّكة الميدانی» می‌باشد، اگر نگوییم در نوع خود بی‌نظیر است، به صراحت می‌توانیم آن را کم‌نظیر بدانیم؛ چرا که ایشان در تألیف این کتاب، با ترکیبی از راه و روش انسان‌ساز قرآن کریم، استدلالهای عقلی ـ نظری صاحب‌نظران متفکّر و اعتراف و اظهارنظرهای دانشمندان و پژوهشگران رشته‌های مختلف علوم‌تجربی، به روشن‌گری و چاره‌اندیشی این مشکل پرداخته و دروازه‌های عقل و جان را فرا روی عقیده‌ای سالم و خداپسند می‌گشاید.

بنده حدود دو سال پیش با یکی از دوستان صمیمی پیرامون مشکلات درونی و بیرونی انسانها بر سر راه عقیدهٔ صحیح به بحث و بررسی نشسته و چنین نتیجه گرفتیم که ریشهٔ اولیّهٔ تمام این مشکلات به اصلاح اوّلین و اساسی‌ترین رکن عقیده، یعنی ایمان به «وجود خداوند» و صفات والایش باز می‌گردد؛ به همین جهت در کتابخانه‌های دوستان و برادران دینی به دنبال کتابی می‌گشتم تا آن را محور بحث و مطالعه در این زمینه قرار دهیم، تا اینکه به کتاب حاضر برخورده و آن را کلید گشایش همان مشکل یافته و جلساتی را در خدمت مطالب گرانبهایش سپری نمودیم؛ در همین راستا بنا به پیشنهاد دوستان و برادران دینی اقدام به ترجمهٔ آن نمودم؛ امّا به دلیل ادامهٔ تحصیل،

اندکی کار ترجمه به تأخیر افتاد، ولی سرانجام به لطف خدا موفّق شدم آن را از سر گرفته و به پایان رسانم.

متن اصلی کتاب به زبان عربی و زیر عنوان «**براهین و أدلّة إیمانیّة**» تألیف استاد بزرگوار «عبدالرّحمن بن حسن **حبنکه** المیدانی» می‌باشد که بنده نیز آن را با عنوان «**مشعل‌های فروزان در شناخت یزدان**» به فارسی برگردانده‌ام؛ لازم به یادآوری است که این اثر، اوّلین کار ترجمه‌ای اینجانب است که گرچه چندین بار با مراجعه و بازنگری سعی در بالا بردن سطح کیفی آن نموده‌ام، امّا بسیار طبیعی است که اشتباه یا کمبودهایی در آن وجود داشته باشد؛ بنابراین از خوانندگان گرامی به ویژه اهل قلم خواهشمندم که در صورت برخورد با هرگونه کم و کاست یا خطای احتمالی، با تذکّر دلسوزانهٔ خود، بر بنده منّت گذارده تا به یاری خداوند در چاپهای بعدی موردتوجّه و اصلاح قرار گیرند.

توضیح این نکته نیز ضروری است که مؤلّف محترم، کتاب را در سه باب و یک دیوان شعری تدوین نموده ولی من به دلیل پرهیز از پر حجم ساختن کتاب و جهت راحتی بیشتر خوانندگان عزیز، به ترجمهٔ باب اوّل و دوّم بسنده کردم؛ زیرا حقّ مطلب در این دو باب ادا شده و باب سوّم و دیوان شعری نیز درواقع، زینت‌بخش و تقویت‌کنندهٔ بابهای اوّل و دوّم به شمار می‌آیند که به یاری خدا در آینده‌ای نزدیک، باقی‌ماندهٔ کتاب، زیر عنوانی جدید آماده و تقدیم علاقه‌مندان خواهد شد. در ترجمهٔ کتاب سعی داشته‌ام که روح امانت‌داری را رعایت نموده و سخن خود را داخل پرانتز (...)، یا در پاورقی کتاب درج نمایم؛ ضمناً ترجمهٔ آیات را نیز دقیقاً از روی «تفسیر نور» نوشتهٔ جناب آقای دکتر «مصطفی خرّم‌دل» برگرفته و اقتباس کرده‌ام و جهت نوشتن شیوهٔ صحیح برخی از نامهای اشخاص یا اصطلاحات علمی، به کتاب «اثبات وجود خدا» استناد نموده‌ام که ترجمهٔ کتاب عربی «الله یتجلّی فی عصر العلم» است. جا دارد

که در اینجا از برادر گرامی جناب آقای «عبدالعزیز مولودی» بخاطر در اختیار قراردادن نسخهٔ اصلی کتاب و پاره‌ای از راهنمایی‌های لازم، تشکّر و قدردانی نموده و نیز از برادر ارجمند جناب آقای «مولود بهرامیان (قادرناز)» صمیمانه سپاسگزارم که در امر بازخوانی و نگارش عمدهٔ مطالب کتاب، اینجانب را یاری رساندند؛ برای این عزیزان از خداوند متعال طلب اجر و پاداش بی‌پایان می‌نمایم.

همچنین بسیار به جاست که مراتب تشکّر و قدرشناسی خویش را از مسئولان و دست‌اندرکاران محترم و زحمت‌کش «نشر احسان» به ویژه برادر دلسوز جناب آقای «عبدالرّحمن یعقوبی» ابراز دارم که با تلاش پیگیر و خستگی‌ناپذیر قدم در راه ترویج فرهنگ و آثار دینی نهاده و راه را برای امثال بنده در جهت شکوفایی توانایی خدمتگذاری دینی از راه ترجمه و تألیف، مهیّا و هموار ساخته‌اند.

در پایان، بار دیگر خداوند مهربان را شکر و ثنا می‌گویم که بندهٔ حقیر را یاری داد تا اولین اثر خویش را در راستای خدمت به استقرار اوّلین رکن و پایهٔ عقیده یعنی ایمان به وجود مبارکش، تقدیم به جامعهٔ انسانیت به ویژه جویندگان حقیقت نمایم؛ امیدوارم که مورد رضا و عنایتش قرار گرفته و سبب رسوخ هرچه بیشتر ریشهٔ اصلی و شاهرگ ایمانی در فراخنای قلب من و سایر انسانها گردد.

والله یقول الحقّ و هو یهدی السّبیل.

والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

محمّد سلیمانی (بنوخلفی)

بوکان

30 مرداد 1380

مقدّمهٔ مؤلّف

سپاس و ستایش خداوندی را که هر چیزی در برابر ربوبیّتش خاضع و در پذیرش امر و فرمانش، خواسته یا ناخواسته، تسلیم و فرمانبردار است و الوهیّت جبری‌اش را اذعان می‌دارد که :

﴿ وَإِن مِّن شَيۡءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمۡدِهِۦ ﴾ (اسراء / 44)

«... و بلکه هیچ موجودی نیست مگر اینکه (به زبان حال یا قال) حمد و ثنای وی می‌گویند».

لذا هر فرد آزادمنش و صاحب اراده‌ای که با اختیار و رضای خویش، به ربوبیّت خداوند ایمان آورده و در برابر اوامر و نواهی اش تسلیم گردد، بخش زندگی اختیاری‌اش را به جنبهٔ غیراختیاری و تسخیری پیوند داده و بدین صورت، بندگی دو جانبهٔ ـ جبری و اختیاری ـ خود را برای ذات پروردگار، کامل نموده و بالاخره اینکه تمام ساختار وجودیش با یکدیگر منسجم و هماهنگ شده است؛ بدین ترتیب از گسیختگی و عناد با حقّ و حقیقت محفوظ نگه داشته شده و جزو افراد پیروز سرافراز بشر قرار می‌گیرد.

درواقع اینست انسانی که سزاوار برترین و زیباترین ساختار آفرینش و مرتبهٔ وجودی است؛ مقام و مرتبه‌ای که آفریدگارش به وی ارزانی فرموده است؛ چنین انسانی شایستگی سکونت در منزلهای والا و پر از نعمت خداوند در بهشت جاویدان را داراست.

امّا کسی که در برابر ربوبیّت یا الوهیّت خدا کفر ورزد یا رعایت اوامر و نواهی‌اش را نکند، با بخش اختیاری وجودش به نقض و مخالفت بخش تسخیری‌اش برخاسته و در نتیجه، چنان انسانیّتش مسخ می‌شود که صورتی زشت‌تر از خوک و میمون به خود گرفته و دچار طاغوت‌پرستی می‌شود؛ چنین فردی در روز حساب، با ذلّت و خواری انگشت حسرت و پشیمانی به دندان می‌گزد، امّا نه سودی به حالش داشته و نه دردی از وی دوا می‌کند، بلکه به پایین‌ترین طبقات جهنّم انداخته شده و سزاوار جاودانگی در منزل پر از عذابی خواهد شد که از سوی خدا برای کافران و فاسقان و ستمگران آماده و مهیّا شده است.

درود و سلام بی‌پایان خدا بر بهترین معلّم بشریّت و هدایتگر انسانها به راه مستقیم خداوند باد؛ دلسوزی که آخرین فرستادۀ خدا به سوی بنی نوع بشر بوده و نام مبارکش، حضرت محمدص است، و نیز درود و سلام خدا بر یکایک پیامبران پیشین الهی که مردم را به سوی ایمان به خدای یکتا و تسلیم در برابر اوامر و نواهیش فراخوانده و از آنان خواسته‌اند تا فقط خدای یکتا را پرستش نمایند که شریکی ندارد.

درود و سلام خدا بر یاران و پیروان همۀ پیامبران و تمام مؤمنانی باد که تا روز قیامت و آغاز حیاتی ابدی، به نیکی دنباله‌رو ایشانند. اینجانب (مؤلف) در سال 1395 هـ ق ضمن یک دوره برنامۀ رادیویی که به مدّت هشت ماه ادامه داشت، روزانه گفتار را زیر عنوان «به خداوند ایمان آوردم» از طریق رادیو عربستان سعودی ارائه می‌کردم، در این گفتارها، به مجموعه دلایلی عقلی و علمی در زمینه‌های گوناگون علم، اندیشه و شناخت پرداخته و برخی را به سبک ادبی و در قالب اشعاری به همراه قصیده‌های زیادی در این زمینه‌ها

تقدیم شنوندگان عزیز می‌کردم. بعداً این قصیده‌های شعری را در دیوانی به نام «**آمنت بالله**»[1] گردآوری و به چاپ رسانیدم.

هم اکنون به نظرم رسید که این بحث و گفتارها را مرتّب و هماهنگ ساخته و از نقص و اشتباه پاک نمایم، یا در صورت لزوم چیزی بر آن بیفزایم و سپس به خوانندگان عزیز تقدیم کنم. امید است که همگان از آن سود ببرند. گفتارهای مذکور، به صورت بحثهایی محوری بر گرد دلایل ایمانی در تمام زمینه‌های خداشناسی می‌باشند و درست به دسته گلی می‌مانند که شخصی خوش ذوق و سلیقه از باغهای زیبا و متنوّع گلها می‌چینند. در این میان گاه اتفّاق می‌افتد که شخص تمام گلها را عمداً نچیده و یا متوجّه‌شان نشده است ولی افرادی خوش سلیقه‌تر گذرشان بر آن باغها افتاده و متوجّه گلهای زیبای برجای مانده می‌شوند و لذا اقدام به چیدنشان می‌کنند. کار بنده نیز در این کتاب بدین صورت است که من تمام مشاهدات و دانستنی‌هایی را که در مورد ایمان به خدا دیده یا شنیده و یا به نحوی دانسته‌ام، ذکر نکرده‌ام؛ بلکه از میان همهٔ آنها بهترین و روشن‌ترین دلایل را برگزیده‌ام.

شما نیک می‌دانید که دلایل و نشانه‌های ایمان به خداوند در تمام آفریده‌هایش به چشم می‌خورند و تفصیل و تمثیل و شرح آنها هرگز به پایان نمی‌رسد، اگرچه همهٔ آن نشانه‌ها و دلایل، ریشه در اصولی مشترک و ثابت دارند؛ اصول و کلیّاتی که به مثابهٔ تنه‌های تنومند یا ریشه‌های قویّ و دامنه‌دار درختانی می‌باشند که شاخه‌های گوناگون بسیاری از آنها بیرون زده و در گوشه و کنار و کران و افقهای بی‌انتهای آسمان و زمین گسترانیده شده‌اند. دلایل برگرفته از پدیده‌های مخلوق خداوند در هستی، به همراه

۱- دیوان مذکور، ضمیمه اصل کتاب حاضر (نسخه عربی) می‌باشد ولی بنده به جهت پرهیز از پرحجم ساختن کتاب، از ترجمه و ضمیمه آن به فارسی، چشم پوشیدم که امیدوارم به صورت کتابی جداگانه در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد (مترجم).

دلایل نازل شده در کتابهای مقدّس آسمانی و جاری شده بر زبان پاک پیامبران و فرستادگان خدا و تمام الهام‌های فطری خداوند بر افکار و عقل و قلبهای آدمیان از قبیل معیارهای حق‌شناختی و مفاهیم روشنگرانه، همه و همه براهین و حجّتهای بی‌غلّ و غش خداوند بر بندگانش می‌باشند؛ تا بدین وسیله به یکایک افراد با شعور بشر، بصیرت و آگاهی بدهد که در صورت کافر شدن و ناباوری یا عصیان و نافرمانی و انحراف از شاهراه حقیقت و مسیر مستقیم هدایت، راه هرگونه عذر و بهانه‌ای را بر آنان ببندد. پس هرکس خواست ایمان بیاورد و یا کافر و نافرمان شود.

هرکس ایمان بیاورد، خویش را سعادتمند و ارجمند دو جهان گردانیده ولی آنکه کفر ورزد، خود را بدبخت و خوارِ دنیا و آخرت نموده است، نه با کفرش می‌تواند زیانی بر خدا وارد کند و یا نقصی در کمالش ایجاد نماید و نه با انکار او و هم کیش و هم مسلکانش، حق تبدیل به باطل، نه باطل به حق دگرگونی می‌پذیرد؛ حق تا ابد حق خواهد بود و باطل همچنان باطل. عاقبت و فرجام حق، ظهور، ترقّی و تعالی می‌باشد و سرانجام باطل، نابودی، شکست و خواری.

بالاخره، ایمان به خالق و پروردگاری که پرستش تنها لایق اوست و او تنها یاری‌دهنده و فریادرسی است که کردار نیک یا بد بندگان را بدون پاداش و ثواب یا سزا و عقاب نمی‌گذارد و دلها در حالات ترس و امید، در تسخیر اویند، ضرورتی انکارناپذیر است که ریشه در فطرت انسان دارد. به کمک چنین ایمان راستینی است که گِره از تمام پیچیدگی‌های زندگی انسان گشوده و به بزرگترین خواسته‌هایش پاسخ مثبت داده می‌شود؛ از همین راه است که اساسی‌ترین سؤال‌های انسان، نظیر سؤال از مبدأ آفرینش، سبب اوّلیّه در آغاز حیات دنیوی، هدف آفرینش و مقصدی که سرانجام تمام امور به آن ختم می‌شود، قابل حلّ و جوابگویی است. خداوندا، نصیبمان گردان؛ ما را در آنچه مایهٔ خشنودی توست، موفّق بنما و در عمل به نیکوترین کارهای مورد

پسندت، نزدیکترین آنها به کویَت، هموارترین آنها به سویت و تحقّق‌پذیرترین آنها در نظر لطف و رضایتت مشغول بدار؛ سرانجام کار نیز در منزلهای عالی فردوس برین و درجات جاودانهٔ بهشت، ما را مسکن و مأوایی مرحمت بفرمای.

کتاب حاضر به ترتیب زیر در سه باب تقسیم‌بندی شده است :

باب اوّل : شامل دو فصل است که در آن، دو موضوع بررسی شده است :

1- روش قرآن در اثبات باور به خداوند است که بر پایهٔ اندیشه و جستجو در کتاب بزرگ هستی استوار است تا آثار صفات خداوند در لابه‌لای پدیده‌های طبیعی را بشناساند.

2- ارائه جلوه‌های الحاد، بی‌دینی و خیال‌پردازی‌های واهی ملحدان، کنار زدن پرده و نقاب از چهرهٔ دروغین و خرافی اندیشه و تفکّرشان.

باب دوّم : دلایل کلّی پانزده‌گانه همراه با مثالهای روشن و اظهارات دانشمندان هستی‌شناس پیرامون مسئلهٔ ایمان به خدا.

باب سوّم : مجموعه‌ای از آیات تفصیلی خداوند در صحنهٔ گیتی در قالب هفت فصل جداگانه.[۱]

یادآوری این نکته ضروری است که هر چند نویسندگانی در زمینه نشانه‌های خداوندی موجود در طبیعت، کتابها بنویسند و جویندگانی دائماً در پی تحقیق و بررسی پیرامون آنها باشند، باز هم نخواهند توانست تمام این جلوه‌ها و پدیده‌ها را به تصویر و بیان درآورند؛ لذا خیلی به جاست که بنده نیز بر این حقیقت اقرار نمایم که نتوانسته‌ام تمام آیات و نشانه‌های خداوندی در پهنهٔ گیتی را خاطر نشان کنم که قرآن کریم، ما انسانها را با نظر به آنها، به سوی دلایل و صفات روشن‌گر وجود خدا فرامی‌خواند.

۱- جهت اختصار در ترجمه و پرهیز از ایجاد خستگی و ملال خوانندگان محترم، این فصل را نیز در ترجمه کتاب حاضر نگنجانیدم؛ امید است که ترجمه این فصل به همراه دیوان شعری مذکور، به طور جداگانه و به صورت کتابی، منتشر و در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد (مترجم).

در پایان، خداوند را به خاطر توفیقی که به من داده، سپاس می‌گویم و بر فرستادهٔ برگزیده‌اش سلام و درود می‌فرستم.

عبدالرّحمن حسن حبنّکة المیدانی

تابستان 1406 هـ ق

باب اول

این باب شامل دو فصل زیر می‌باشد :

فصل اوّل : راه و روش قرآن در اثبات اعتقاد به وجود خداوند جلّ و علا

فصل دوم : الحاد بی‌دینان در انکار وجود پرودگار

فصل اوّل :

راه و روش قرآن در اثبات وجود خداوند جلّ و علا

این فصل شامل چهار بخش زیر است :

بخش اوّل : اصول و پایه‌های فکری.

بخش دوّم : نقشهٔ ایجاد شالودهٔ ایمانی.

بخش سوّم : بررسی کتاب طبیعت و اندیشه و تأمّل در نشانه‌های موجود خداوندی در آن.

بخش چهارم : مجموعه‌ای از آیات و نصوص قرآنی.

بخش اوّل :

اصول و پایه‌های فکری

اگر قرآن کریم را بدین منظور بررسی و پیگیری نماییم که بر طریقهٔ خود قرآن در اثبات باور به خداوند برای افراد جاهل و نادان یا مخالفان منکر و معاند شناخت حاصل کنیم، به زودی در می‌یابیم که طریقهٔ مذکور در جلب نظر و توجّه مردم، به دلایل و حجتهایی متّکی است که به طور کلّی در دو مورد زیر خلاصه می‌شوند :

1- دلایل و حجّتهایی که مستند به داده‌های حقیقی و به دست آمده از راه و روشهای علوم تجربی هستند و از لوازم عقلی و فکری جهت درک این حقایق به شمار می‌روند و همچنین به اعتبار اینکه هستی در برگیرندهٔ آیات و نشانه‌های دالّ بر وجود خداوند و صفات والایش می‌باشد، مستند به شواهد و نمونه‌های هستی شناختی نیز هستند.

2- دلایل و برهان‌هایی که مستند به اصول عقلی صرف و موازین و معیارهای ثابت فکری و موجود در ژرفای عقول بشری هستند؛ عقولی که به صورت سالم و دست نخورده، بر حالت اصیل آفرینش خود باقی مانده و دچار تباهی و بیماری یا فساد و خودسری ناشی از رسوخ آراء و مکاتب و مذاهب فلسفی و فلاسفهٔ گمراه‌کننده نشده‌اند.

دلایل مذکور به منظور اثبات وجود آفریدگار والامقام و نیز اثبات بسیاری از صفات بزرگ و نامهای مبارکش اقامه گردیده تا انسانها را به این حقیقت ارزشمند راهنمایی کنند که همانا خداوند، مُبدِع و آفرینندهٔ هستی است و خالق و پروردگاری غیر از او وجود ندارد.

پس از آنکه قرآن از چاره‌اندیشی و معالجهٔ مشرکان در مسئلهٔ **توحید الوهی و عبودی**[1] خداوند فارغ می‌گردد و آنان را به پرستش خداوند یکتا راهنمایی می‌کند، سنگ اساسی و زیربنای به پایهٔ اوّل این عقیده را به آنان یادآور می‌شود که عبارت است از اثبات ربوبیّت و پروردگار بودن خداوند و توحید ربوبیّت او یعنی یکتایی پروردگاری‌اش : لذا دلایل و حجّتهای عقلی و منطقی صرف را به همراه دلایل عقلی متّکی به داده‌ها و دستاوردهای ناشی از روش و راهکارهای گوناگون علوم تجربی تنظیم نموده و با توجّه به آن اساس و زیربنای اولیّهٔ عقیده، تقدیمشان می‌کند. سپس قرآن، نظرشان را به این واقعیت جلب می‌کند که برهانهای عقلی ضرورتاً مقتضی این حقیقت هستند که همان کسی که در خالقیّت و ربوبیّت، یکتا و بی‌همتاست، در الوهیّت نیز یکتا بوده و هیچ چیز و هیچ کسی غیر او شایستهٔ پرستش نیست؛ زیرا عبادت و بندگی عقلاً زیبندهٔ ذاتی است که آفریدگار یگانه و بدون شریک نیز می‌باشد.

روی هم رفته مجادله‌ها، بحث و بررسی‌ها و دلایل و برهانهای قرآنی بر این مبانی و پایه‌های عقلی، علمی و منطقی در جهت اثبات بزرگترین مسئله از مسائل اوّلیهٔ ایمان، سازمان‌یافته و جریان می‌یابد :

اکنون این احتمال باقی می‌ماند که شرک‌ورزی مشرکان در پرستش اشیاء و به طور کلّی غیرخدا، مستند به این ادّعا گردد که گویا خداوند انجام چنین کاری را از ایشان خواسته و یا به آنان اجازهٔ آن را داده است.

در مقابل این احتمال، منطق صحیح حجّت و برهان اقتضا می‌کند که از مشرکان خواسته شود تا اگر راست می‌گویند، ادّعای خویش را از راه علم و آگاهی درست و به

۱- توحید الوهی یا عبودی عبارت است از اینکه پرستش و بندگی را در تمام جنبه‌های عبادتی قلبی و بدنی، خاصّ «الله» تعالی دانسته و چیزی یا کسی در عبادت با وی شریک قرار داده نشود (مترجم).

وسیلۀ نصوص و متون موجود در کتابهای نازل شدۀ خدا و یا از زبان پیامبران و فرستادگان خداوند، اثبات و تأیید نمایند.

امّا از آن جا که حتّی قادر به ارائه یک مورد از دلایل مذکور در اثبات ادّعایشان نیستند، معلوم می‌شود که عقیدۀ شرک‌آمیز و اعمال مشرکانه‌ای که از روی اعتقاد انجام می‌دادند، پوچ و باطل بوده و خداوند به هیچ وجه دلیلی بر تأیید آن ارائه نفرموده است.

قرآن کریم براساس این منطق درست و همراه با دلایل قاطع و انکارناپذیر است که مناقشه و استدلال خود را با مشرکان به پایان می‌رساند تا بدین وسیله از هر طرف بر خیالات و اوهامشان بتازد و آنها را در زیر سلطه و محاصرۀ خویش بگیرد؛ و از راه این‌گونه دلایل محکم و عقل‌پسند، آنها را محکوم نموده و به سوی حقّ و حقیقت رهنمونشان می‌سازد تا بدین وسیله با ارادۀ خود از شرک در عباداتشان به کلّی آزاد گردند و با قاطعیّت اعلام کنند که : **هیچ معبودی (فرمانروا و فریادرسی) جز الله نبوده و لایق پرستش نیست،** و ضمناً به این گفته‌شان کاملاً معتقد باشند و سپس مضمون لا اله الاّ الله را در صحنۀ واقعی حیات، عملی ساخته و زندگانی واقعیشان را کاملاً با آن منطبق و سازگار نمایند. از همین جا این حقیقت روشن می‌شود که بزرگترین مسائل ایمانی، مستند و متّکی به عقل و علم می‌باشند و روش قرآن عظیم در اثبات این مسائل نیز متّکی و مشتمل بر جلب توجّه مردم به همین پشتوانه‌ها و دلایل عقلی ـ علمی است؛ علاوه بر آن، در قرآن موارد زیادی به چشم می‌خورد که از زبان پیامبران نقل شده که در آن از مؤمنان می‌خواهند تا با بهترین و زیباترین شیوه و با تکیه بر عقل و علم با مخالفانشان به مجادله و مناقشه بپردازند و تنها به خواندن و بیان نصوص و متون نازل شده از طرف خدا برای مخاطبانشان بسنده نکنند؛ زیرا بیشتر مخاطبان در اوایل دعوت، به ذات خدا نیز باور درستی ندارند چه رسد به سخنان وی! حال چگونه ممکن است قبل از شناخت خدا به اوامر و نواهی‌اش گوش فرا دهند و به آنان عمل نمایند؟ یا کسی

که قرآن و رسالت پیامبرص را انکار می‌کند چگونه شاهد و دلیلی از قرآن و یا سخنان پیامبرص را برای اثبات حقیقتی از حقایق‌الوهی یا ربوبی می‌پذیرد؟!

این شیوهٔ عقلی ـ علمی بهترین شیوه در منطق مناظره و گفتگوی مفید بوده و زیباترین گونهٔ «**جدال بالتی هی احسن**»[1] است. مسائل و قضایای ایمانی به منزلهٔ ساختار و بنایی فکری می‌باشند که به ترتیب یکی بر روی دیگری قرار گرفته و چیده شده‌اند؛ هیچ خشتی از این ساختمان بدون قرار گرفتن بر خشت زیرین و تکیه بر آن پایدار نمانده و فرو خواهند ریخت؛ این سلسلهٔ به هم پیوسته از بالاترین خشت و سنگ تا پایین‌ترین آن به همین ترتیب ادامه دارد تا به اوّلین و اساسی‌ترین پایه و زیربنایی‌ترین خشت می‌رسد؛ به همین جهت لازم است اوّلین خشت این بنا در زمینی پاک از قلبها نهاده شود که از لحاظ فکری آمادگی و قابلیّت پذیرش آن را به خوبی داشته باشد.

هرگاه رخنه‌ای در پایه‌های زیرین و اساسی یک ساختمان ایجاد شود، سبب وقوع لرزه و تزلزل در مرتبهٔ فوقانی گشته و سرانجام منجر به ویرانی آن خواهد شد. امّا اگر این رخنه در طبقهٔ فوقانی به وجود بیاید، می‌توان به کمک رشته‌ها و ستونهای محکمی آن طبقه را محکم نگه داشت و سپس اقدام به برطرف کردن و تعمیر آن نقص نمود؛ بدین ترتیب می‌توان آنرا همچنان با طبقهٔ زیرینش مرتبط نگه داشته و بر آن استوار نمود. ولی هرگاه بخواهیم بدون در نظر گرفتن اصول و زیربناها، اصلاحاتی در فروع به عمل آوریم و مراقب رعایت رابطهٔ صحیح آن دو با یکدیگر نباشیم، سودی نخواهد داشت و به هدفمان نخواهیم رسید.

۱- اشاره است به این فرموده خداوند :﴿ **وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ** ﴾ (نحل / ۱۲۵) «و با ایشان به شیوه هر چه نیکوتر و بهتر گفتگو کن» (مترجم).

به همین جهت است که ملاحظه می‌کنیم هرگاه قرآن خواسته است در زمینهٔ توحید الوهیّت به بیان چاره‌اندیشی مشرکان بپردازد، ابتدا **توحید ربوبی**[1] خداوند را برایشان اثبات می‌نماید؛ برای این منظور یا به اقامهٔ دلایل و برهانهای عقلی و تجربی اقدام نموده و یا از راه مجادله و مناقشهٔ احسن و نیکو آنها را وادار به پذیرش و اعتراف توحید ربوبیّت خداوند کرده است؛ سپس آنها را عقلاً و منطقاً به پذیرش حقیقت دوّم از حقایق زیربنایی در ساختار اندیشهٔ ایمانی وادار نموده است که عبارت است از یکتایی خداوند در الوهیّت. هدف قرآن از جلب نظر مردم به آیات و نشانه‌های خداوند در هستی، حقیقتاً جلب توجّهشان به مظاهر آفرینش خداست تا بدین وسیله جلوه‌های صفات جلال و جمال او را که در پهنهٔ گیتی، خودنمایی می‌کنند بر عقل و دیدگان هر صاحب اندیشه‌ای عرضه نماید. هرگاه به آثار صفات یک موجود، درک و آگاهی حاصل شود، خود آن صفات نیز قابل درک خواهند بود و به دنبال آن، حقیقت و حقّانیّت وجود موصوف نیز که آراسته به آن صفات است اثبات و درک خواهد شد. در این حال اگرچه ذات آن موصوف نیز از تیررس دیدگان و حواس به دور بوده و در پرده‌ای از غیب و نهان قرار گرفته باشد، شکّی در وجودش باقی نمی‌ماند؛ پس هر انسان با بصیرتی تنها با برداشتن چند گام فکری در پدیده‌های موجود در صحنهٔ آفرینش، به راحتی می‌تواند صاحب ایمانی راستین به پروردگار آفریدگان گردد.

این شیوهٔ استدلال، رایج‌ترین و غالب‌ترین شیوه‌ای است که استدلالهای قرآن در زمینهٔ اثبات وجود خدا بر آن استوار است. در قرآن علاوه بر شیوهٔ مذکور، نوعی بیدارگری و روشنگری نیز از راه جلب توجّه مردم بر مکنونات و نهفته‌های عمیق فطری، قلبی و روحیشان در تحریک احساسات ایمانی و وجدانی آنها به چشم

۱- توحید ربوبی یعنی شریک قرار ندادن چیزی یا کسی با خداوند در صفاتی نظیر : آفرینندگی، روزی‌دهندگی، مالکیّت، تدبیر و ... (مترجم).

می‌خورد. در قرآن همچنین نوعی آگاه‌سازی و هشداردهی به صورت صریح و آشکار یا اجمالی و قابل تفکّر و تعمّق در باب شیوه‌ها و راهکارهای فلسفی به چشم می‌خورد که امکان دسترسی به ایمان از راه آنها برای متفکّران و اندیشمندان میسّر است. برای مثال می‌توان در این رابطه به آیاتی اشاره نمود که توجّه مردم را به این حقیقت جلب می‌کنند که : **هستی ممکن الوجود است و هر چیز ممکن نیز نیاز به مخصّصی دارد تا به آن وجود ببخشد**؛ یا می‌توان به **حادث بودن هستی** اشاره کرد که هر چیز حادثی نیاز به مُحدِث و ایجادکننده‌ای دارد. همچنین می‌توان آیاتی را خاطر نشان کرد که بیان می‌کنند هستی و تمام آفریده‌ها بر مبنای قانون سببیّت و علیّت استوار است که جزو احکام عقلی می‌باشند و بر معیارهای فطری و سرشتی پایدارند.

این اصول عقلی صِرف که قرآن جليل القدر، نظر مردم را بدانها جلب نموده و آنانرا به تأمّل و اندیشیدن درباره‌شان تشویق می‌کند، اصولی هستند که عدّه‌ای از مردم با فهم و بصیرت آنها را درک نموده و ضمن تدبّر در آن‌ها، اقدام به ساختن و ارائه دلایلی از آنها جهت هدایت مردم به سوی حق کرده‌اند. نظر نمودن به ژرفای این دلایل، متضمّن اینست که عقلها مسئولیّت به کارگیری استعداد و نیروهایشان را به نحو احسن بپذیرند و از معیارهای صحیحشان در استنباط حقایق بهره بگیرند و احکام و قوانین ثابت و مسلّم خویش را با حقایق و واقعیّتهای موجود و غیرقابل انکار دو جهان بیرون تطبیق دهند. از جملهٔ این مسلّمات عقلی می‌توان به محال بودن **دور تسلسل و اجتماع نقیضین** اشاره کرد.[1] از آنجا که انسان در پهنهٔ این هستی، برخوردار از صفت تفکّر، قادر به شناخت، بحث و بررسی و استنباط است، طبیعتاً و بداهتاً مسئول تدبیر و

۱- جهت آگاهی بیشتر از این محالات به کتاب «ضوابط المعرفة و اصول الاستدلال و المناظرة» اثر مؤلّف مراجعه کنید. ـ به جهت راحتی و قابل دسترس بودن، بهتر است به ترجمه فارسی کتاب «بداية الحكمة» تألیف استاد محمّد حسین طباطبایی به قلم علی شیروانی رجوع نمایید (مترجم).

اچاره‌اندیشی امور زندگی خویش است؛ بدین‌گونه که در جهت تأمین نیازمندی‌هایش، تمام چیزهای سودمند را مُهیّا نموده و از آنچه به او یا دیگران زیانی می‌رساند، دوری کند؛ یعنی بر خود و دیگران ستم روا ندارد، و در کشف راز و علّت وجودی و هدف خلقتش نیک بیاندیشد.

امّا گاهی پیش می‌آید که انسان به قدری در امور مربوط به زندگی دنیوی غرق می‌شود که این مسئولیّت یعنی ساختن هدف خلقتش را به فراموشی می‌سپارد. به همین جهت لازم است تکانی به او داده شود تا توجّهش به آن مسئولیّت جلب گردد. بدین منظور است که خداوند عزّوجل پیامبران† را برانگیخته و کتاب و میزان، یعنی برنامۀ زندگی و معیارهای صحیح را به آنان داده است تا مردم را نسبت به وظایف و مسئولیّت‌هایشان در این زندگی دنیوی آگاه سازند و هدف خلقت و آفرینششان را همراه با سرانجام و عاقبتی که پیش رو دارند به آنان گوشزد نموده و به آنها بفهمانند که هرکس به خدا ایمان داشته و دستوراتش را گردن نهد، به بهشت پر از نعمت در سرای ابدی داخل می‌گردد و هر که نسبت به خدا کفر ورزد و نافرمانی پیشه کند جایگاه ابدی‌اش در جهنّم پر از عذاب خواهد بود.

آنچه بیان کردیم روش قرآن در اثبات اعتقاد به خداوند و دیگر مصداق‌ها و مقتضیات ایمان می‌باشد. پس بر ما لازم است که این شیوه را در پیش گرفته و کاملاً به آن عمل نماییم؛ زیرا برای فردی که بخواهد از روی بصیرت و بینش و براساس حکمت و پند و اندرز نیکو مردم را به سوی خدا دعوت نماید، این بهترین و والاترین شیوه می‌باشد. همانا خداوند بهتر و سنجیده‌تر از هر کس می‌داند که صحیح‌ترین، پایدارترین و راسخ‌ترین روش کدام است، زیرا او به درون، روح و روان انسانها کاملاً آگاه بوده و آنچه را لازمۀ ایمان راستین است بهتر از هرکس دیگری می‌داند.

بر این اساس ملاحظه می‌کنیم که طریقهٔ قرآن دارای جاذبه و کشش خاصّی است که قابلیّت تطبیق هوش و ذکاوت یکایک افراد بشر و اندازه‌های گوناگون قضایای مسلّم و بدیهی و مقبول در قضاوتها می‌باشد. علاوه بر آنچه گفته شد طریقهٔ قرآن علیرغم ناهمگونی و مخالفت با امیال و آرزوهای ناروا و سنّتها و عادتهای غلط، مطابقت کامل با استعدادهای فطری و خدادادی تمام گروههای انسانی در پذیرش حق داشته و با تمام صفات، حالتها و اوضاع متفاوت فردی و اجتماعی آنها سازگار است.

بخش دوّم:

نقشۀ ایجاد شالودۀ ایمانی

در بحث قبل دانستیم که پایه‌های بنیان و شالودۀ ایمانی در اسلام، پایه‌هایی فکری، عملی و منطقی هستند. به همین سبب، ایجاد این پایگاه ایمانی در درون مردم، متّکی به اصول استوار فکری و منطق سالم عقلی می‌باشد؛ و این همان چیزی است که اسلام به آن استناد نموده و قرآن نیز روش استدلالی خود را در راهنمایی مردم به سوی حقیقت، بر همین مبنا قرار داده است. این روش عبارت است از کیفیّت مطلوب و چگونگی اقناع و ملزم ساختن مردم به پذیرش ساختار ایمانی و هدایت آنان از راه حکمت، موعظۀ حسنه، پند و اندرز نیکو.

آزادسازی درونها از هرگونه عقاید باطلی که هیچ پایه و اساس منطقی یا علمی ندارند، در ابتدا و سرلوحۀ کار این نقشه قرار دارد. این کار از طریق به کارگیری اسباب عقلی و شرعی مناسب در وادار نمودن مردم به پذیرش حق صورت می‌گیرد و در آن از هرگونه مناظرۀ غیرحکیمانه و ناپسند و تعصّبهای بیجا و کورکورانه پرهیز می‌شود. بعد از آنکه ریشۀ عقاید باطل در درونها خشکانیده شد، نوبت به کاشت نهالهای سالم و پاک اوّلیۀ عقیدۀ اسلامی در زمین درونهای آزاد و پاکسازی شده از باطل می‌رسد. از اینجا به بعد مسئولیّت باغبان و نشانندۀ نهال، سنگین‌تر شده و موظّف می‌گردد تا به تغذیه و رشد و نموّ آن رسیدگی نموده و عقاید صحیح و مفاهیم درست ایمانی را به عنوان خوراک مقوّی در وعده‌های مقرّر و به مقدار نیاز به آن بیفزاید؛ از طرف دیگر باید

هرگونه آفت، زیان و ضرری را که ممکن است از ناحیهٔ عقاید باطل رسوخ نماید از آن دور کند. این شیوهٔ رشد تدریجی و مرحله به مرحله، تأثیر زیادی در روند درست مراحل گوناگون عمل به جا می‌گذارد؛ و این دقیقاً همان شیوهٔ رایج در آفرینش موجودات هستی و به عبارت دیگر، سنّت خداوند در ایجاد مخلوقات است.

سنگ زیربنای ساختمان ایمانی در این شیوهٔ تدریجی، **ایمان به خداوند** عزّوجل می‌باشد که در ابتدای آن قرار گرفته و رکن اساسی این ساختار را تشکیل می‌دهد. بعد از آن نوبت ایمان به **وحدانیّت خدا** و سپس **صفات بزرگش** می‌رسد و بالاخره تمام ملزومات و توابع و زوایای ایمانی را یکی پس از دیگری در برمی‌گیرد.

اوّلین وسیله در تمام موارد ذکر شده، **اقامهٔ برهانها**، دلایل عقلی و علمی مستند به بدیهیات و مسلّمات عقلی مقبول نزد مخاطبان می‌باشد. سپس دیر یا زود نوبت به دو وسیلهٔ دیگر در قبولانیدن حق و ایجاد ایمان می‌رسد که عبارتند از **ترغیب** و تشویق در جهت اکتساب و برخورداری از پاداش خداوند و **ترهیب**، ترسانیدن و بر حذر داشتن آنان از دچار شدن به عقاب و سزای دنیوی یا اخروی، که هر دو نتیجهٔ اعمال و کردار و رفتار و گفتار خودشان می‌باشند. با اندکی تأمّل در عناصر و موادّ تشکیل‌دهندهٔ این شالودهٔ ایمانی، به این حقایق دست می‌یابیم که :

نخست : ایمان به **ربوبیّت** خداوند عزّوجل و ایمان به وحدانیّت او در قضّیهٔ خَلْق، اَمْر و سایر صفات کمال، در اوّلین مرتبه قرار دارد و به مثابهٔ هسته و ریشهٔ اوّلیّهٔ آن است.

دوّم : در مرحلهٔ دوّم نوبت به **توحید الوهیّت** می‌رسد؛ زیرا توحید الوهیّت برای خداوند عزّوجل یعنی بندگی و پرستش را تنها منحصر به او دانستن، نخستین مورد از لوازم توحید ربوبی می‌باشد. پس همان کس که یگانه ربّ و پروردگار است لازم است که یگانه معبود نیز باشد زیرا زیبندهٔ غیر او نیست.

سوّم : نوبت به ملزومات و مقتضیات ناشی از حکمت آفریدگار می‌رسد. از جملهٔ لوازم حکیم بودن، اینست که خداوند، مخلوقات را بیهوده و عبث نیافریده است و این مسأله، عقلهای سالم را متوجّه این حقیقت می‌کند که : انسان با تمام ویژگی‌های گوناگونش از قبیل عقل، ارادهٔ آزاد، غرایز و شهوات، قادر و مختار بر انجام هر عمل خوب یا بدی می‌باشد و به منظور امتحان و آزمایش خلق شده است. امتحان و آزمایش نیز مقتضی وجود قانون جزا و پاداش می‌باشد وگرنه امری عبث و خالی از حکمت خواهد بود.

چهارم : از آن جا که می‌دانیم سراسر دنیا با محدودیّتهای زمانی و مکانی و حوادث و رویدادها و موجوداتش، صحنهٔ این آزمون همگانی و امتحان انسانی است، ناگزیر باید جهان دیگری وجود داشته باشد تا به تناسب امتحان داده شده در دنیا، پاداش و سزای شایسته داده شود؛ اینجاست که عنصر اساسی ایمان به آخرت نیز خودنمایی می‌کند. لازم به یادآوری است که سزاهای زودهنگام دنیوی تنها به خاطر عبرت و پندگیری یا تربیت و تزکیهٔ افراد از گناهان و کجروی‌ها شکل می‌گیرند.

پنجم : یکی از مقتضیات امتحان شایسته، تعیین و مشخّص نمودن موادّ امتحانی می‌باشد تا فرد امتحان شونده در انجام مسئولیّت محوّله‌اش برای آفریدگار و معبود خویش، دارای فهم و بصیرت و بینشی درست باشد؛ لذا خداوند متعال به منظور رفع این نیاز، اشخاصی را به سوی مردم روانه نموده تا در روز قیامت و هنگام پس دادن حساب، عذر و بهانه‌ای در حضور خداوند نداشته باشند. در نتیجهٔ این بینش، افقهای جدیدی در پذیرش اصل **ایمان به پیامبران**، فرا روی فکر و اندیشهٔ انسانی گشوده می‌شود.

ششم : اصل حکمت اقتضا می‌کند که پیامبران الهی در میان نصوص و متونی که از جانب خداوند دریافت کرده‌اند، یک سری مبانی و اصول ثابت را همراه داشته باشند تا به عنوان قانون اساسی برای مردم درآیند و به آنها عمل شود؛ قانونی که نه تنها باشد.

این بخش از قضایا نیز منجر به گشایش افقهای فکر انسان در پذیرش اصل **ایمان به کتابهای آسمانی** می‌گردد.

هفتم : فکر و اندیشهٔ انسانی با سؤالاتی از این قبیل مواجه می‌شود که : خداوندی که چشمها از دیدنش عاجزند، چگونه پیامبری را از جنس بشر انتخاب نموده و با آنها ارتباط برقرار کرده است؟، در اینجا روزنهٔ جدیدی به نام **پدیدهٔ وحی** و امکان وجود آن و نیز وساطت ملائکه در بین خدا و پیامبران به روی دیدگان عقل و اندیشه‌باز می‌شود.

هشتم : اینک لازم است که پیامبران خدا، برای اثبات راستی و درستی مدّعای خویش، نشانه‌ها و خصوصیات منحصر به فرد و مخصوصی داشته باشند. در این راستا پدیدهٔ **معجزات** نیز جلوه‌گر می‌شود که خداوند به وسیلهٔ آنها رسالت پیامبران و وحی نازل شده بر آنها را تأیید می‌نماید. آنچه که تاکنون دربارهٔ ایجاد بنای ایمانی گفته شد، توضیحات و تفصیلات بیشتری می‌طلبد تا ارکان این بنا و عناصر و اجزای تشکیل‌دهندهٔ آن به بهترین و کاملترین شیوه شناسایی گردد.

بخش سوّم:

بررسی کتاب طبیعت و اندیشه و تأمّل در نشانه‌های موجود خداوندی در آن

قرآن کریم ما را به بررسی کتاب هستی و تفکّر و اندیشه در آیات و نشانه‌های خداوندی موجود در آن فرا می‌خواند و راهنمایی می‌کند؛ آیات و نشانه‌هایی که هر خردمندی را در شناخت صفات و ویژگی‌های جهان هستی و صُنع و اتقان و به هم پیوستگی آن راهنمایی می‌نمایند. این صفات و خصوصیات با زبان حال به انسان می‌فهمانند که مدبّری حکیم، دانا، توانا، ناظر و غالب بر همه چیز در ورای این هستی وجود دارد که هر ایجاد و تغییر و تحوّلی، در کوچکترین تا بزرگترین اجزای هستی و آیات موجود در آن را به مناسبتهای گوناگون و به شیوه‌های مختلفی تکرار نموده تا از این طریق بر اثبات وجود خداوند تأکید بیشتری نماید و ما را از صفات بسیار والا و نامهای مبارکش باخبر سازد.

نکتهٔ قابل توجّه در اینجا عبارت است از اینکه قرآن به محض فارغ شدن از بیان شیوهٔ علاج و چاره‌اندیشی در زدودن مظاهر شرک در عبادات مشرکان، توجّه آنها را به اوّلین پایه و ستون ایمان جلب می‌کند؛ این ستون عبارت است از **ایمان به وجود خداوند و صفات والایش**؛ صفاتی که سبب آفرینش آسمانها و زمین، حیات و زندگانی و تمام پدیده‌ها و آفریده‌های هستی، همراه با نظم دقیق و شگفتشان گردیده و در آنها جلوه‌گر شده‌اند؛ قرآن با بیان این رکن اساسی در ابتدای کار خواسته است به مردم

بفهماند که هرکس دیگران را به بندگی خویش فرا می‌خواند، اطاعت را بر آنان واجب می‌گرداند، و خود را معبود (فرمانروا) می‌داند، باید آفرینندۀ همان مخلوقاتی باشد که به آنان دستور می‌دهد؛ به طور شایسته بعد از خلق آنها به رشد و پرورششان بپردازد، حیات و مرگشان در دست وی باشد، بردادن و ستانیدن توانایی داشته باشد، روزی‌دهنده و بخشنده باشد، هرگونه سود و زیانی از جانب وی باشد؛ مسلّم است که غیر از خداوند یکتا هیچ‌چیز و هیچ‌کس چنین لیاقت و منزلتی ندارد؛ پس واجب است که غیر او نیز پرستیده نشود. بدین ترتیب رابطۀ منطقی درستی میان توحید ربوبیّت و توحید الوهیّت برقرار می‌شود؛ چرا که شرک در عبادت ولو به صورتی ناپیدا و مخفی، در مضمون و محتوا مستلزم عدم توحید ربوبیّت برای خداوند عزّوجل می‌باشد یا حدّاقل در آینده منجر به آن می‌شود. پس آنکه با شریک قرار دادن برای خدا می‌خواهد خود را به وی نزدیک سازد و قصد قربت او را دارد، هم خود و هم پیروان خود را در دام شرکی گرفتار نموده که به منزلۀ عدم توحید در ربوبیّت خداوند می‌باشد؛ اینکه مشرکان در دعا و عباداتشان، کسانی یا چیزهای دیگری، غیرخدا را به یاری می‌طلبند، بدین معنی است که به مشارکت غیر خدا در ربوبیّت و جلب منافع و دفع ضرر باور دارند.

در همین راستا و با توجّه به اقتضای حکمت قرآنی، اوّلین گام در جهت اصلاح عقیدۀ مشرکان، جلب نظر و توجّه و ارشاد آنها به دلایل اثبات توحید ربوبی می‌باشد که سرلوحۀ کار دعوتگران است. لذا این عقیدۀ سالم، پایه و اساس محکمی برای اصلاح دوّمین رکن عقیده، یعنی توحیدالوهیّت بوده و عبادتها تنها برای او انجام گرفته و ثابت می‌شود که عبادت غیر او شرک به حساب می‌آید و نادیده انگاشتن حقّ خداوند در توحید عبودیّت است. با تأمّل در طریقۀ قرآن جهت بررسی کتاب هستی و اندیشیدن در آیات و نشانه‌های موجود خداوند در آن، دو نکتۀ مهم را ملاحظه می‌کنیم :

1- آیات و نصوصی که تفکّر انسان را برمی‌انگیزانند تا نظری کلّی و همه جانبه بر تمام زوایای هستی بیافکند.

2- آیات و نصوصی که فکر و نظر انسان را به اجزای تفصیلی این هستی پهناور جلب می‌کنند.

برای مثال به مواردی از این جلب‌نظرها اشاره می‌کنیم :

1- در برخی آیات، نظرها را به توجّه در گونه‌های متفاوت حیات، ابداع، اتقان و آفرینش عجیب آنها جلب می‌نماید.

2- در بعضی جاها نظرها را مخصوصاً متوجّه خود انسان می‌کند که موجودی است متمایز از دیگر موجودات و تکلیف و مسئولیّت تنها متوجّه اوست[1]؛ اگر انسان حتّی فقط به بررسی ساختار وجودی خویش بپردازد، کار بسیار ارزشمندی را در جهت شناخت خدا و هدف وجودی خود و عاقبت و سرانجامی که به سویش روان است، انجام داده است؛ از طرف دیگر می‌تواند ساختار خویش را به عنوان یکی از جلوه‌های درخشان آفرینش مورد بررسی قرار دهد.

3- در مواردی از آیات می‌بینیم که نظر و اندیشه‌ها را متوجّه گیاهان و میوه‌جات و کیفیّت آفرینش زیبایشان می‌کند و در جایی دیگر ابر، باد، آب، باران و نیز اندازه و وزن، قانون و مقرّرات هر کدام را بر دیدگان بینا عرضه می‌نماید.

4- سپس ملاحظه می‌کنیم که در برخی جاها نظر انسان را به گشت و گذار، سیر و سفر در زمین همراه با جستجو، بررسی، دقّت و تأمّل در آن جلب می‌کند تا بر چگونگی آفرینش آن، شناخت حاصل شود؛ نظرها را متوجّه آسمان بیکران و پهناور و اجرام

۱- البتّه جنّ نیز همانند انسان، دارای اختیار بوده و لذا تکلیف و مسئولیّت نیز برعهده دارد، امّا مراد مؤلّف محترم، موجوداتی است که به کمک حواس مادّی انسان قابل درک باشند (مترجم).

گوناگون و بی‌شمار موجود در آن می‌نماید. در این دقّت‌نظرها پی به تمرکز خورشید، ماه و ستارگان قابل رؤیت و مصالح و منافعشان برای ساکنان زمین برده می‌شود.

به همین ترتیب ملاحظه می‌کنیم که قرآن پی‌درپی نظرها و توجّه مردم را به اجزای بی‌شمار هستی جلب می‌کند تا انسان را در برابر آنها به پژوهش و کندوکاو در صفات و خصوصیّات ظاهری و باطنی‌اش وادارد؛ صفات و خصوصیّاتی که در حقیقت، آثار صفات آفریدگار هستی‌بخش و نظم‌آفرین می‌باشند. خداوندی که حکیمانه تدبیر جهان را در دست دارد؛ **لطیفی** که علم و قدرتش در ژرفای هرچیزی رسوخ دارد و به آن نظم و اتقان می‌بخشد؛ بدیعی که آفریده‌هایش را بدون الگو و نمونهٔ قبلی می‌آفریند؛ **مُهَیمِنی** که بر هرچیز کوچک و بزرگ در عرصهٔ هستی سلطه و سیطره دارد؛ حکیمی که با اراده و اختیار مطلق خود، دور از هرگونه اجبار و الزامی از ناحیهٔ اغیار، بهترین و زیباترین احتمالهای ممکن را در موازات نقشهٔ کلّ هستی و با در نظر گرفتن گذشته و حال و آینده، برای آفرینش هر موجودی برگزیده است؛ مدبّری که با علم و حکمتش، تدبیر و چارهٔ هرچیزی را عهده‌دار می‌باشد؛ قدیری که هر چه بخواهد می‌تواند انجام بدهد؛ خلاّقی که هیچ مانعی جلو قضا و قدرش را نمی‌گیرد؛ مالکی که هر چیزی را او صاحب است؛ ملکی که بر تمام مملکت هستی، سلطنت و حکومت دارد؛ رحمان و رحیمی که جامهٔ مهر و عطوفت را بر بندگانش پوشانیده و در زیر چتر حمایت، عنایت و حفاظت خویش قرار داده است[1]؛ ...!

قرآن کریم پس از اینکه در خلال آیات عهد مکّی و تعداد زیادی از آیات عهد مدنی، دلایل زیادی را مبنی بر حقّانیّت خداوند و پروردگاری بی‌نظیر و شریک او بر مشرکان

۱- جهت آگاهی بیشتر از نامهای مبارک خداوند، به منابع دیگری از جمله کتاب عقاید اسلامی، تألیف سیّد سابق نشر احسان، ترجمه علی آقا صالحی مراجعه نمایید (مترجم).

عرضه می‌کند، در آیهٔ 8 سورهٔ حدید که مدنی است، آنان را این‌گونه مخاطب قرار داده و می‌فرماید :

﴿ وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ ۙ وَٱلرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا۟ بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَٰقَكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴾ (حدید / 8)

«چرا نباید به خدا ایمان بیاورید؟ در حالی که پیغمبر، شما را (با دلائل قوی و معجزات روشن) برای ایمان به پروردگارتان دعوت می‌کند، و (خداوند هم) از شما پیمان (فطری و کَونی) گرفته است (و نشانه‌های ایمان آوردن به خود را در درونتان سرشته است و در بیرونتان به معرض تماشا گذاشته است) اگر خواهان ایمان آوردن هستید؟...».

بخش چهارم:

مجموعه‌ای از آیات و نصوص قرآنی

دستهٔ اوّل : نمونه‌هایی از آیاتی که انسان را برمی‌انگیزانند تا نظری کلّی و همه جانبه بر زوایای هستی بیافکند.

1- خداوند عزّوجلّ در آیات 182 تا 185 سورهٔ اعراف خطاب به کسانی که در برابر رسات پیامبرص کفر ورزیده‌اند، می‌فرماید :

«کسانی که آیات (قرآنی و نشانه‌های جهانی) ما را تکذیب می‌دارند، کم‌کم گرفتار و (به عذاب خود) دچارشان می‌سازیم، از راهی و بگونه‌ای که نمی‌دانند...؛ و به آنان مهلت می‌دهم (و در عقوبت ایشان شتاب نمی‌ورزم و افسار را برایشان شل کرده و در گمراهی رهایشان می‌سازم). بیگمان طرح و نقشهٔ من سخت استوار است (و دائماً ایشان را می‌پاید و نابودشان می‌نماید) نیندیشیده‌اند (تا آشکارا بدانند) همنشین ایشان (که از سوی خدا مبعوث شده است) دیوانه نیست، بلکه او تنها بیم‌دهندهٔ آشکار (و بیانگر احکام کردگار) است...؛ (آنان به یکتاپرستی و توحیدی که محمّد ایشانرا بدان می‌خواند، ایمان نمی‌آورند) آیا آنان به ملک (پهناور و عظمت شگفت) آسمانها و زمین (و عجائب و غرائب آن‌ها) و به هرآنچه که خدا آفریده است، نمی‌نگرند (و آنها را وارنداز و وارسی نمی‌کنند، تا کمال قدرت صانع و وحدانیّت مالک جهانرا ببینند؟) و آیا نمی‌اندیشند که چه بسا اجل آنان نزدیک شده باشد؟ (پس تا فرصت باقی است حق را بپذیرند و ایمان به حق را در خود تقویت کنند، و در

پذیرش اسلام امروز و فردا نکنند. اگر آنان به این قرآن که پر است از دلیل و برهان، ایمان نیاورند) پس بالاتر از آن به چه سخنی (و دعوت دیگری) ایمان می‌آورند؟ (شاید در انتظار کتابی برتر از قرآنند؟ چه نادان مردمانند؟)...».

خداوند عزّوجل آنها را به تفکّر در ملکوت آسمانها و زمین و سایر مخلوقات موجود در پهنهٔ هستی فرامی‌خواند. آنجا که خداوند می‌فرماید :

﴿ أَوَلَمۡ يَنظُرُواْ ﴾ (اعراف / 185)

نوعی استفهام انکاری است مبنی بر اینکه چرا آنان نظر مطلوب و پسندیده را کنار گذاشته‌اند که عبارت است از تفکّر و اندیشه در پدیده‌ها به منظور برداشت و استنباط دلالتهای صحیح و مفید جهت رسیدن به حقیقت اشیاء و علّت همهٔ علّتها در صحنهٔ هستی؛ بدین صورت انسان عاقل می‌تواند با توجّه به شناخت صفات آفریننده، ایجادکننده و برپا دارندهٔ مخلوقات، به شناخت خود آفریننده و یکتایی او در ربوبیّت و الوهیّت نیز پی ببرد و این حقیقت را درک کند که حکمت خداوند مقتضی این است که موجودی مثل انسان، بیهوده و بی‌هدف آفریده نشده و در پهنهٔ عالم به حال خویش رها نشده باشد؛ بلکه زیبندهٔ حکمتش اینست که پیامبری را برایشان بفرستد تا دایرهٔ مسئولیّتهایشان را در برابر خداوندی که آنان را برای امتحان و آزمایش در انجام اعمال نیکو آفریده است، تعیین و روشن نماید.

همان‌طور که می‌دانیم دعوت قرآن از مردم مبنی بر تفکّر در ملکوت آسمانها و زمین و سایر مخلوقات موجود در هستی، دعوتی است که در آن، تفکّری فراگیر و همه جانبه بر تمام هستی مدّنظر است تا بدین وسیله حکمت، علم، نظارت، تدبیر، عنایت و رحمت صانع و سازندهٔ هستی بر همگان معلوم گردد. این فراخوانی و دعوتها بر اندیشهٔ همه جانبه، دارای درجات و مراتب متفاوتی است که هر فرد مکلّفی به نوبهٔ خود قادر به

انجام و نتیجه‌گیری از آن می‌باشد و متناسب با هوش و ذکاوت یکایک افراد بشری مطرح شده است.

بحث و بررسی در پدیده‌ها، آیات و علایم موجود در هستی، مستلزم تفکّر در علل و عوامل و روابط حاکم بر آنها و آثار و هدف وجودی‌شان می‌باشد که تنها همگی انسانرا به سوی پروردگار آفریننده راهنمایی نموده و موجب ایمان صحیح به ذات و صفاتش می‌گردند. در نتیجه هرکس به صفات کمالیهٔ خداوند از جمله حکمت او ایمان بیاورد و بفهمد که او هیچ چیز را بیهوده و عبث خلق نمی‌کند، بدون شکّ به هدف وجودی انسانها پی برده و متوجّه مسئولیّتهایش در برابر خدا می‌شود و بالاخره به صداقت پیامبران و درستی رسالتهایشان یقین حاصل می‌کند؛ پیامبرانی که آمده‌اند تا توجّه مردم را به این حقایق ربّانی جلب نموده و به تبیین وظایف و مسئولیّتهایشان بپردازند و آنان را از عاقبت کفر و عناد و نافرمانی خدا برحذر دارند.

2- خداوند عزّوجل در آیهٔ 101 سورهٔ یونس به پیامبر گرامی‌اش می‌آموزد که خطاب به کفّاری که رسالتش را تکذیب می‌کنند، بگوید :

« بگو : بنگرید (و چشم برون و درون را باز کنید و ببینید) در آسمانها و زمین چه چیزهایی است؟! آیات (خواندنی کتابهای آسمانی، از جمله قرآن، و دیدنی جهان هستی) و بیم‌دهندگان (پیغمبر نام، و اندرزها و انذارها هیچکدام) به حال کسانی سودمند نمی‌افتد که نمی‌خواهند ایمان بیاورند...».

در این آیهٔ شریفه مراد از آیات، پدیده‌های موجود در هستی می‌باشند که دلالت بر صفات خداوند باری تعالی از قبیل علم، قدرت، حکمت، حاکمیت و سلطه بر هر چیزی و مالکیت او بر هر شیئی و ... می‌نمایند؛ و مراد از «نُذُر»، حوادث بسیار تلخ و ناگواری است که ملّتهای پیشین را به سبب کفر و نافرمانیشان نسبت به پیامبران خدا و سرکشی و طغیانشان در برابر دستورات و اوامر الهی، در هم نوردیده و هلاکشان کرده است که آثار بسیاری از این اقوام هلاک شده، در گوشه و کنارهٔ زمین به چشم می‌خورد.

امّا آنانکه نمی‌خواهند ایمان بیاورند و با حقّ و حقیقت سرعناد دارند، اگرچه هر کدام به گونه‌ای شنیدنی، خواندنی یا دیدنی بر وجود این آیات و نشانه‌ها، انذار و هشدارها آگاه می‌گردند، ولی چون بندهٔ هوا و هوسهای خویشند و گرفتار جنایات و انحرافات خود گشته‌اند، سودی از آنها نمی‌برند و نفعی به حالشان ندارند.

مراد خداوند از فرمودهٔ :

﴿ عَن قَوۡمٖ لَّا يُؤۡمِنُونَ ﴾ (یونس / 101)

«قومی است که خودشان را آمادهٔ ایمان آوردن نکرده‌اند».

ایمان نیاوردن آنها دلیل بر عدم کفایت و نارسایی دلایل ایمان یا غیریقینی بودن مدلولشان نیست، بلکه به سبب بدخلقی و کجروی‌های اخلاقی خودشان مثل خودخواهی، سرکشی و تمایل به اعمال بی‌شرمانه می‌باشد؛ آنان نه هیچ احساس وجدانی و غیرت انسانی اندرونشان باقی مانده و نه باکی از فرجام تلخ و دردآور گناهانشان دارند؛ بسیار واضح است که آیات و نشانه‌های هدایتگر، نفعی به حال این گروه ندارد و انذار، پند و نصیحت نیز در رفتار و افکارشان تأثیری نمی‌گذارند.

دستهٔ دوّم : نمونه‌هایی از آیات و نصوص که فکر و نظر انسان را به اجزای تفصیلی این هستی پهناور جلب می‌کنند :

1- خداوند عزّوجل در آیات 19 تا 21 سورهٔ عنکبوت می‌فرماید :

«آیا ندیده‌اند که خدا چگونه آفرینش را می‌آغازد و سپس آنرا باز می‌گرداند؟ این کار برای خدا سهل و آسان است...؛ بگو : در زمین بگردید و بنگرید که خدا چگونه در آغاز، موجودات را پدید آورده است و (چه رنگ و بو و سیما و ویژگیهایی به هر یک داده است، و چه اسراری در آنها بودیعت نهاده است. تا از مشاهدهٔ اشیاء پی به راز و رمز آنها ببرید و در برابر قدرت مافوق تصوّر آفریدگارشان سر تسلیم فرود آورید، و بدانید کسی که اوّل این جهان را از

نیستی به هستی آورده است) بعداً هم جهان دیگر را پدیدار می‌کند. چرا که خدا بر هرچیزی تواناست...؛ (آنوقت که رستاخیز بپاشد، خدا) هرکس را بخواهد (و مستحق بداند) عذاب می‌رساند، و هرکس را بخواهد مورد مرحمت قرار می‌دهد. (سرانجام، جملگی) شما بسوی او باز گردانده می‌شوید».

در این آیات دستور داده شده است که به شیوه‌ای عالمانه و جستجوگرانه در درک و شناخت کیفیت آغاز آفرینش توسّط خداوند تأمّل و دقّت نظر به عمل آید؛ و مسلّم است که هر انسان عاقلی پس از کسب آگاهی در زمینهٔ چگونگی آفرینش آغازین هستی، بر این حقیقت نیز واقف شده و استدلال می‌کند که این آفرینش نیازمند آفریننده‌ای است که آن را خلق کرده و از نیستی محض به صحنهٔ وجود آورده است؛ و روشن است که همین آفریدگار که هستی را از عدم آفریده است، این توان را نیز دارد که بار دیگر بعد از نیستی و فنا، آنها را از نو بیافریند و آنان را که جاندار بوده‌اند دوباره زنده گرداند و جسدهایشان را مثل اوّل بسازد و جهانی دیگر برپا دارد.

2- خداوند عزّوجل در آیات 6 تا 11 سورهٔ ق می‌فرماید :

«آیا آنان (تاکنون سر بلند نکرده‌اند و) به آسمان ننگریسته‌اند که ما چگونه آنرا بنا کرده‌ایم و آراسته‌ایم و هیچگونه خلل و شکافی در آن نیست؟؛ زمین را گسترانیده‌ایم، و در آن کوههای محکم و پابرجائی را فرو افکنده‌ایم، و از هر نوع گیاه بهجت‌انگیز و مسرّت‌بخش در آن رویانده‌ایم...؛ (همهٔ اینها) به منظور بخشیدن روزی به بندگان است. ما بوسیلهٔ آب باران، سرزمین مرده را زنده گردانده‌ایم. (آری زنده شدن مردگان، و) از گورها سر برآوردن آنان نیز همین گونه است...».

در این نصوص، نظر و توجّه مردم به تأمّل در اجزای تفصیلی هستی جلب شده تا با کشف نشانه‌های خداوند و از طریق مشاهدهٔ آثار آفرینش او پی به صفات عظیم و نامهای زیبایش ببرند. این فراخوان به شیوهٔ استفهام انکاری و سرزنش منکران خدا مبنی بر عدم

دقّت و تأمّل در مخلوقات صورت گرفته است. از همین جا می‌فهمیم که مسئولیّت به کارگیری نیرو و استعدادهای فکری که خداوند به انسانها بخشیده، چقدر سنگین است و انسان تا چه اندازه در برابر تصمیم‌گیری‌های ارادی خویش به کمک نیروی فکر و اندیشه، پیرامون مسائل اعتقادی و ایمانی مسئول است؛ زیرا که او می‌تواند با تأمّل و اندیشه در پدیده‌ها به شناخت‌هایی دست پیدا کند و از آن جا به علل و اسباب وجودیشان پی برده و قوانین و سنت‌های خداوند حاکم بر پدیده‌ها و نظام موجود در هستی را درک نماید. در این جا مراد از توجه و دقت نظر مردم به آسمان، زمین، کوه‌ها، گیاهان، باران، باغ‌ها، کشت‌ها و حبوبات مفید، درختان گوناگون خرما و نخلستان‌های جورا جور و ... فقط صرف نگاه ظاهری و دیدن مخلوقات نیست؛ بلکه مراد، نظر و توجه دقیق همراه با بصیرت، تفکر و تعقل می‌باشد تا نشانه‌ها و آیات خداوندی را مشاهده نمایند و نیروهای تجربی و علمی خویش را در بررسی این نشانه‌ها به کار انداخته و در نتیجهٔ کاوش و جستجو به نشانه‌هایی پنهانی دست یابند که فکر و اندیشهٔ بشر به تنهایی و بدون کمک گرفتن از پژوهشهای علمی و تجربی نمی‌تواند آنها را درک کند.

فرمودهٔ خداوندی :

﴿ أَفَلَمۡ يَنظُرُوٓاْ ﴾ (ق / 6)

تشویقی است در به کارگیری تمام روش و راهکارهای حسی، فکری، استنباطی، تجربی و هر بررسی علمی و کندوکاوی که از ورای پدیده‌ها بر ژرفای آنها صورت می‌گیرد؛ روشن است که منظور خدا در اینجا فقط تماشا با چشم یا صِرف نظر در ظاهر نیست.

یکی از استدلال‌های ظریفی که در این نص به چشم می‌خورد، تشویق و دعوت منکران قیامت به دلایل موجود در هستی مبنی بر وجود خالق و مُنتهای قدرت و اتقان و زیبایی آفرینش و کمال حکمتش می‌باشد؛ زیرا یکی از مهم‌ترین انگیزه‌های انکار قیامت، متزلزل بودن پایه و اساس ایمان، یعنی ایمان به خداوند عزوجل و صفات والایش

می‌باشد؛ هر گاه این پایه اصلاح گردیده و به شیوۀ مطلوب بنا نهاده شود، دیگر پایه‌ها و ارکان صحیح ایمانی نیز بر آن خواهد گشت و انگیزه‌ای برای انکار هیچ کدام از پایه‌های ایمانی باقی نمی‌ماند.

قرآن از همین جا به ما خاطرنشان می‌کند که در دعوت مردم به سوی ایمان، این نکته را به خاطر داشته باشیم که هرگاه اشکال و خللی در یکی از شاخه‌های ایمان در درون مردم ایجاد شد، فوراً به سراغ اولین پایه از پایه‌های ایمان برویم؛ زیرا از روی تحقیقاتی که انجام شده ثابت شده است که هر انحراف و تباهی ایجاد شده در فروع اعتقادی و ایمانی، ناشی از سالم نبودن اصول و شاهرگ‌های آن است و تعمیر، علاج و اصلاح شاخه‌ها بدون توجه به بررسی دقیق ریشه‌ها و اصول، کاری بیهوده و غیر مُثمر بوده و به شکست می‌انجامد.

لذا با توجه به اینکه فکر و اندیشۀ انسان اکثراً دچار خطا و لغزش خواهد شد، سالم‌ترین روش برای دعوتگران دینی این است که با تعمق و تأمل، راه و روش قرآنی را تدبر نموده و به نحو احسن از آن پیروی کنند.

3- خداوند عزوجل در آیۀ 19 تا 25 سورۀ روم می‌فرماید :

«خداوند همواره زنده را از مرده، و مرده را از زنده می‌آفریند، و زمین اموات را حیات می‌بخشد، و همین‌گونه (سهل و ساده، به سادگی آفرینش مکرر و همیشگی حیات از ممات، شما آفرینش دوباره می‌یابید و از گورها) بیرون آورده می‌شوید (و رستاخیز برپا می‌گردد) ...؛ یکی از نشانه‌های (دالّ بر عظمت و قدرت) خدا این است که (نیای) شما را از خاک آفرید و سپس شما انسان‌ها (به مروز زمان زیاد شدید و در روی زمین برای تلاش در پی معاش) پراکنده گشتید ....؛ و یکی از نشانه‌های (دال بر قدرت و عظمت) خدا این است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا در کنار آنان (در پرتو جاذبه و کشش قلبی) بیارامید، و در میان شما و ایشان مهر و محبت انداخت (و هر یک

را شیفته و دلباختهٔ دیگری ساخت، تا با آرامش و آسایش، مایهٔ شکوفایی و پرورش شخصیت همدیگر شوید، و پیوند زندگی انسان‌ها و تعادل جهانی و روحانی آنها برقرار و محفوظ باشد). مسلماً در این (امور) نشانه و دلایلی (بر عظمت و قدرت خدا) است برای افرادی که (دربارهٔ پدیده‌های جهان و آفریده‌های یزدان) می‌اندیشند ...؛ و از زمرهٔ نشانه‌های (دال بر قدرت و عظمت) خدا آفرینش آسمان‌ها و مختلف بودن زبان‌ها و رنگ‌های شماست. بی‌گمان در این (آفرینش کواکب فراوان جهان که با نظم و نظام شگفت‌آور گردانند، و در این تنوع خلقت) دلایلی است برای فرزانگان و دانشوران ...؛ و از نشانه‌های (قدرت و عظمت) خدا، خواب شما در شب و روز است، و تلاش و کوششتان برای (کسب و کار) بهره‌مندی از فضل خدا ... قطعاً در این (امور، یعنی مسأله خواب، و تلاش در پی معاش) دلایلی است برای کسانی که گوش شنوا داشته باشند (و حقیقت را بپذیرند) ...؛ و از زمرهٔ نشانه‌های (دال بر عظمت و قدرت) خدا، یکی این است که خدا برق را که هم باعث ترس است و هم مایهٔ امید، به شما می‌نمایاند، و از آسمان آب مهمی را می‌باراند، و زمین را بعد از مرگش (یعنی خشک و سوزان بودن) به وسیلهٔ آن آب، زنده (و سرسبز) می‌گرداند .... بی‌گمان در این (درخشش آذرخش آسمان و نزول باران و آبیاری زمین و سرسبز شدن آن) دلایلی است برای فهمیدگان و خردمندان ...؛ و از جملهٔ دلایل و نشانه‌های (کمال قدرت و نهایت عظمت) خدا یکی هم اینست که آسمان و زمین (بدین ساختار استوار و صورت زیبا) ساخته و پرداختهٔ او و به فرمان وی برپاست ... بعدها وقتی (که بخواهد مردمان را می‌میراند، و این نظم و نظام را خراب می‌گرداند، و برای زنده شدن) شما را از زمینی با ندایی فرامی‌خواند و شما فوراً (مطیعانه و شتابان از زمین) بیرون می‌آیید ....».

در این نص قرآنی، نوعی جلب نظر و تأمل فکری همراه با بحث و بررسی علمی، تجربی در بسیاری از آیات و نشانه‌های تفصیلی خداوند در هستی به چشم می‌خورد. آیات و

نشانه‌هایی که آثار قدرتی عظیم، علمی فراگیر، حکمتی سرشار، اراده‌ای توانا و مختار، رحمتی گسترده، لطف و عنایتی فراوان به افراد بشری و دیگر صفات کمال می‌باشند؛ و این صفات کمال حتماً متعلق به آفریدگار توانا، مدبر، حکیم، علیم و خبیر هست و بس!

با مطالعه در این آیات قرآنی که نظر ما را به خود جلب می‌کنند، به نشانه‌ها و آیاتی در جهان هستی علم پیدا می‌کنیم که در زیر به آنها اشاره می‌شود :

1- آفریدن زنده از مرده، مثل بیرون آوردن و آفریدن جوجه از تخم، و آفریدن جاندارانی که از طریق قانون تقسیم سلولی و از ترکیب عناصر خاکی و آبی به دستور خدا وارد عرصهٔ حیات شده‌اند.

2- بیرون آوردن اشیای مرده از موجودات زنده، مثل رُستنی‌های بدون درک و احساس از قبیل مو، ناخن و ... یا مثل برجا ماندن جسد مرده از جاندارانی که حیاتشان به پایان رسیده است.

3- زنده گردانیدن زمین بعد از مرگ، مثل رویانیدن و زنده گردانیدن انواع گیاهان و درختان و علفزارها در زمین‌هایی که بایر و مرده بوده و مدت زمانی دراز هیچ اثری از حیات در آنها به چشم نمی‌خورد.

4- آفریدن انسان از خاک؛ این نوع آفرینش به خلق نخستین انسان برمی‌گردد که منشأ سایر انسان‌ها به شمار می‌رود. در این‌گونه آفرینش بر اثر تغییر و تحولاتی که در خاک به وجود آمده و تبدیل به مواد غذایی گشته و حیات نباتی به خود گرفته است، سلول‌های انسانی شکل یافته و به صورت خون در تمام اعضای انسان به جریان افتاده‌اند؛ سپس تبدیل به نطفه گشته و از راه لقاح با جنس مخالف خود (مرد با زن و برعکس) حیات انسانی به خود می‌گیرد؛ پس خاک و آب، مادهٔ اصلی و اولیه در ظهور و پیدایش سلول‌های زندهٔ انسانی و سایر جانداران زمینی می‌باشند.

5- آفریدن همسرانی از جنس خود انسان و ایجاد انس، الفت و مهربانی در بین آنها؛ که بر اثر آن در کنار هم آرامش می‌یابند و به قلهٔ رفیع حیات انسانی نایل می‌شوند.

6- آفرینش آسمان‌ها و زمین و نوآوری مبتکرانه و بی‌سابقه‌شان؛ که متقضی بحث و بررسی‌های فراوان علمی جهت اکتشاف روزافزون در تجلی ساختن عظمت و قدرت خداوند می‌باشد.

7- تفاوت لهجه، زبان و رنگ پوست مردم و سنت‌های ربانی حاکم بر این تغییرات؛ زمینهٔ بسیاری از تحقیقات و بررسی‌های علمی پیرامون چگونگی شکل‌گیری لهجه‌ها، خصوصیات و ویژگی‌های صوتی، حنجره‌ها و اسباب اختلاف صداها، عوامل اختلاف رنگ‌ها، عوامل تأثیرگذار وراثتی و محیطی می‌باشند.

8- خواب انسان‌ها در شب یا روز؛ چیزی که سبب رفع خستگی و آسودن جسم و جان می‌گردد؛ تحقیق و بررسی در مورد این پدیدهٔ شگفت‌آور نیز باعث کشف رموزی از شگفتی‌های آفرینش خدا می‌شود.

9- روزی‌طلبی انسان‌ها از خداوند؛ از راه کسب و کار و تلاش انسان‌ها در گوشه و کناره‌های زمین و آماده و آسان نمودن زمینهٔ آن توسط خداوند صورت می‌گیرد.

10- برق آسمان؛ در دل مردم، هم ایجاد ترس می‌نماید و هم امید و طمعی در آن برمی‌انگیزاند؛ زیرا از یک طرف احتمال دارد که صاعقه‌های کشنده و خطرناک، دامنگیرشان شده و آنها را نابود کند، و از طرف دیگر احتمال دارد که مقدمه و زمینهٔ بارانی سودمند باشد و خداوند به کمک آن، زمینی مرده را زنده گرداند. جستجو و بررسی در این پدیدهٔ شگفت‌انگیز هم به دانشمندان و فیزیکدانان کمک می‌کند تا در لابه‌لای آن به اسرار عجیب و سنت‌های زیبای پروردگار پی برده و شناخت حاصل کنند.

11- فرودآمدن باران از آسمان؛ خداوند به کمک این باران، زمین خشک مرده و خالی از حیات را پر از گونه‌های متفاوت حیات می‌سازد؛ و این خود بیانگر نظامی بدیع

و متکی بر قوانین زیبای طبیعی است که آفریدگار توانا با اختیار مطلق خود، آن را بر هستی حاکم نموده است.

12- برپایی آسمان و زمین؛ در مجرای نظام‌های محکم و استواری که هیچ‌گونه نقص و خلل، برخورد و تزلزل و یا ستیزه‌گری در آنها وجود ندارد و توسط نیرویی قاهر و ناظر بر تمام هستی صورت گرفته که بر کوچکترین تا بزرگترین موجودات هستی تسلط و حکومت دارد. تأمل و تحقیق در این آفریدهٔ خداوندی، ما را به درک صفت قیومیت خدای عزوجل بر آسمان‌ها و زمین و نیز صفت تدبیر حکیمانه و نظارت کلی و همه‌جانبه‌اش هدایت می‌کند. پر واضح است که تحقیق و بررسی آیات مذکور در صحنهٔ هستی به منظور شناخت کُنه و حقایق ذاتشان، مستلزم بحث و بررسی‌های روشنگر علمی و پیگیری‌های دقیق و منطقی می‌باشد؛ اما برخی از پدیده‌های هستی برای تمام مردم سودبخش بوده و هر کس در حد توان خویش از افراد عادی گرفته تا متفکران و پژوهشگران ژرف‌نگر علمی، می‌تواند به درک آیات و نشانه‌های خداوندی در آنها پی برده و به سوی ایمان به پروردگار آفریننده و صفات بزرگ و نام‌های زیبایشان هدایت شود.

4- خداوند عزوجل در آیات 46 تا 50 سورهٔ روم می‌فرماید :

«از جمله نشانه‌های (دال بر قدرت) خدا اینست که خداوند بادها را به عنوان مژده‌رسان (به نعمت‌های گوناگون، همچون نزول باران و تلقیح گیاهان و تکان دادن آب‌های فراوان و تغییر هوا و غیره) می‌فرستد. همچنین خدا می‌خواهد بدین وسیله از رحمت خود به شما بچشاند، کشتی‌ها هم با اراده و اجازهٔ او به حرکت درآیند، و شما نیز از لطف و فضل الهی برخوردار گردید و (خدا را) سپاسگزار باشید ...؛ ما قبل از تو پیامبرانی را به سوی اقوامشان فرستاده‌ایم و آنان، دلایل واضح و آشکاری (از معجزات ربانی و منطق عقلانی) برای این اقوام آورده‌اند (و مردمان گروهی ایمان آورده و گروهی به مخالفت

برخاسته‌اند). پس ما از بزهکاران انتقام گرفته‌ایم (و مؤمنان را یاری کرده‌ایم) و همواره یاری مؤمنان بر ما واجب بوده است ...؛ خدا کسی است که بادها را وَزان می‌سازد و بادها ابرها را برمی‌انگیزند. سپس خدا آن‌گونه که بخواهد ابرها را در (پهنهٔ) آسمان می‌گستراند و آنها را به صورت توده‌هایی بالای یکدیگر انباشته و متراکم می‌دارد و (پس از تلقیح، ای انسان) تو می‌بینی که از لابلای آنها باران‌ها فرومی‌بارد، و هنگامی که آن (باران حیات‌بخش) را بر کسانی از بندگانش می‌باراند، آنان خوشحال و مسرور می‌گردند ...؛ هر چند که (لحظاتی) پیش از نزول باران، ناامید و سرگردان بوده باشند ...؛ به آثار (باران یعنی) رحمت الهی بنگر که چگونه زمین را پس از مردنش زنده می‌کند. آن کس (که زمین را این چنین با نزول باران زنده می‌کند) زنده‌کنندهٔ مردگان (در رستاخیز) است و او بر همه چیز تواناست ....».

این آیات شریفه، انسان‌ها را به اندیشه و نظر در پدیده‌های تفصیلی هستی امر می‌کند که از آثار رحمت خداوند بر بندگان می‌باشند و نشانهٔ عنایت و توجه بی‌پایان او در فراهم آوردن اسباب و عوامل، جهت بخشش روزی بندگان در سفرهٔ پربرکت زمین به حساب می‌آید؛ زمینی که توسط خود او به عنوان مأوا و مسکن بندگانش مهیا گردیده است.

این پدیده‌ها در واقع آیات و نشانه‌های دال بر رحمت و عنایت تفویض‌گر و پدیدآورنده‌شان بر بندگانش می‌باشد که همانا خالق پروردگار و رحمان و رحیم است.

خداوند سبحان، بادها را با ارسالی هدفمند به جریان می‌اندازد و از راه قوانینی که بر ابر و آب و قشر و سطوح زمین حاکم نموده، ابرها را برمی‌انگیزاند. در اینجا عنایت خداوند بیشتر خودنمایی می‌کند چون ابرها را به گونه‌ای دلخواه در گوشه و کناره‌های آسمان گسترانیده و از راه کنش و واکنش و قوانین حاکم بر آنها و با هدفی خاص به قطعه‌های گوناگونی تبدیل می‌سازد.

سپس به شیوه‌ای هدفمند و با ارادۀ خویش، هر کس را بخوهد زیر سایه و چتر ابرها قرار می‌دهد و باران رحمتش را بر آنان می‌باراند و در این لحظه‌ها حالات خاصی بر بندگان عارض می‌شود؛ یأس و اندوه گذشته‌شان تبدیل به امید و خوشحالی شده و زمین خشک و بی‌آب و علفشان تبدیل به چشمه‌سار و علفزار و باغ‌ها می‌گردد.

لذا بادها در صورت تکرار و تجدید کنش و واکنش‌هایشان به نشانه‌های نویدبخش و مژده‌آور انسان‌ها مبدل می‌گردند :

﴿ وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَن يُرۡسِلَ ٱلرِّيَاحَ مُبَشِّرَٰتٖ﴾ (روم / 46)

«از جمله نشانه‌های خداوند اینست که او بادها را به عنوان مژده‌رسان می‌فرستد».

بادها علاوه بر آنچه گفته شد، وظایف دیگری نیز بر عهده دارند که به مصالح و منافع انسان‌ها در امر معاش و زندگانیشان مرتبط می‌باشند؛ کشتی‌های بادبانی را به دستور خدا در دریاها به حرکت می‌اندازند تا مردم توسط آنها مسافت‌های کم یا زیاد میان کشورها را طی نموده و به کمک آنها به استخراج نعمت‌های خدا در درون دریا بپردازند یا تجارت‌های عمده و گسترده را در زمین پهناور خداوند به انجام برسانند.

سپس خداوند به انسان‌های قادر بر تفکر دستور می‌دهد تا نظری اندیشمندانه در خلال دلایل برگفته از پدیده‌ها به علل و عوامل و اسباب دور از تیررس حواس بیندازند :

﴿ فَٱنظُرۡ إِلَىٰٓ ءَاثَٰرِ رَحۡمَتِ ٱللَّهِ كَيۡفَ يُحۡيِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَآ ﴾

(روم / 50)

«به آثار رحمت الهی بنگر که چگونه زمین را پس از مردنش زنده می‌کند».

آنگاه نظر او را به استدلال قیاسی جلب می‌کند؛ بدین‌گونه که زنده گردانیدن مردگان را بعد از فنا و متلاشی شدن بدن‌ها و تبدیل شدنشان به خاک، بر زنده گرداندن گیاهان، نباتات، کشت و زرع و درختان فاقد حیات و زندگانی مقایسه کنند که خداوند دوباره آنها را از راه بذرشان وجود می‌بخشد :

﴿ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ﴾ (روم / 50)

«او در واقع زنده‌کنندۀ مردگان است و بر همه چیز تواناست».

آثار رحمت، همیشه دلالت بر وجود صفت رحمت می‌کند و صفت رحمت نیز مستلزم وجود ذاتی بخشنده و مهربان یعنی رحمان و رحیم است؛ این ذات رحمان و رحیم نیز باید دارای صفات دیگری از قبیل خلاقیت، عالم بودن، حکیم بودن، نوآوری، قادر بودن، مدبری، ناظر بودن، لطیف و خبیر بودن باشد تا بتواند منشأ رحمت برای غیر خود باشد.

باز گرداندن حیات به نباتات بعد از مرگ و نابودیشان، پدیده‌ای است که دلالت بر قدرت خداوند در باز گرداندن حیات به انسان‌های مُرده‌ای دارد که قبلاً در دنیا زیسته‌اند تا با جایی دوباره در سرایی دیگر به محاسبه و مجازاتشان بپردازد و هر کس را بنا به لطف بی‌پایانش، پاداش عطا کند یا بنا به استحقاقشان به سزای مناسب برساند.

5- خداوند عزوجل در آیات 95 تا 99 سورۀ انعام می‌فرماید :

«این خداست که دانه و هسته را می‌شکافد (و گیاه و درخت از آنها می‌رویاند. هموست که) زنده را از مرده را از زنده بیرون می‌آورد (از قبیل آفریدن انسان از خاک، و تولید شیر از حیوان). این (چنین قادر توانایی) خدای شما است. پس چگونه (پس از بیان، از عبادت یزدان به عبادت دیگران می‌گرایید، و از حق) منحرف می‌شوید؟! ....؛ او است که صبح (سیمین را از شب قیرین) پدیدار ساخته است (تا زندگان برای کسب معاش به تلاش ایستند) و شب را مایۀ آرامش جسم و جان،) و خورشید و ماه را وسیلۀ حساب (مردمان در امور روزمرۀ عبادی و تجاری خود) کرده است. این (نظم بدیع و نظام استوار) سنجش دقیق و تدبیر محکم (و خداوند عز و جل است که) چیره (بر جهان و) آگاه (از همه چیز آن) است ...، و او آن کسی است که ستارگان را برای شما آفریده است تا (در شب‌های سفر) در تاریکی‌های خشکی و دریا بدان‌ها رهنمود شوید. ما آیات (قرآنی و نشانه‌های جهانی خود) را برای کسانی بیان

داشته‌ایم که (معانی آیات قرآن و نشانه‌های جهانی را) می‌دانند ...؛ و او کسی است که شما را از یک شخص آفریده است که (آدم است و او از خاک زمین است و زمین هم در مدت حیات) محل استقرار و (پس از مرگ) محل تسلیم (به خاک شما) است. ما آیات (قرآنی و نشانه‌های جهانی خود) را برای کسانی بیان داشته‌ایم که (آیات قرآن و نشانه‌های قرآنی را چنان که باید) می‌فهمند ...؛ و او کسی است که از (ابر) آسمان، آب (باران) فرومی‌فرستد، و ما (که خداییم، با قدرت سترگ خود) به وسیلهٔ آن آب، همهٔ رُستنی‌ها را می‌رویانیم و از رُستنی‌ها سبزینه بیرون می‌آوریم، و از آن سبزینه، دانه‌های تنگاتنگ یکدیگر و از شکوفه‌های درخت خرما خوشه‌های آویزان نزدیک به هم و در دسترس، و باغ‌های انگور و زیتون و انار پدید می‌سازیم که (در شکل و مزه و بو و سود) همگون و یا غیرهمگونند، بنگرید به میوهٔ نارس و رسیدهٔ یکایک آنها، که میوه دادند. بیگمان در این (گوناگونی درونی و بیرونی و تغییر آغاز و انجام میوه‌ها) نشانه‌ها و دلایل (خداشناسی) است برای کسانی که حق خود را می‌پذیرند و بدان) ایمان می‌آورند ...».

در این مجموعه از آیات شریفهٔ سورهٔ مبارک انعام، پدیده‌هایی جلب توجه می‌کنند که نظر و اندیشه هر انسان خردمندی را به خود معطوف نموده و به عنوان آثار صفات گرانمایهٔ آفریدگار بزرگ خودنمایی می‌کنند. شناخت آیات و نشانه‌های خداوند در این پدیده‌ها، مستلزم نظری عمیق و متفکرانه و بررسی‌های دقیق علمی و ژرف‌نگرانه از راه اسباب و وسایل مناسب می‌باشد. پدیده‌هایی که نظر افراد متفکر و دانش‌پژوهان را در این آیات به خود جلب می‌کنند عبارتند از :

1- شکافته شدن دانه و هسته و تبدیل شدنشان به انواع گیاهان و درختان؛ این پدیده، زمینهٔ گسترده‌ای جهت پژوهش گیاه‌شناسان و به منظور شناخت ویژگی صفات ژنتیکی، نیروها، قوانین و سنت‌های شگفت‌انگیز خداوند در آنها می‌باشد.

2- آفریدن زنده از مرده و بیرون آوردن مرده از زنده؛ این پدیده مستلزم تفکر و اندیشه پیرامون راز زندگی و مرگ، دمیدن عنصر حیات در مادۀ بی‌جان، پس گرفتن این عنصر حیاتی که منشأ الهی دارد، باز گرداندن آن مادۀ بی‌جان به حالت قبل از زنده بودنش، و ... می‌باشد؛ شناسایی این پدیده در واقع بررسی‌های وسیع و دقیقی را از جانب دانشمندان بزرگ و زیست‌شناسان می‌طلبد. اما همچنان که راز حیات و زندگانی در طول قرن‌های متمادی ناشناخته مانده است، از این به بعد نیز به صورت ناشناخته باقی خواهد ماند.

3- حرکت مجموعۀ منظومۀ شمسی؛ حرکت هر کدام از اعضای این منظومه در مدار مخصوص و معینشان، بر طبق نظامی دقیق و عجیب صورت می‌گیرد که تنها خداوند دانا و توانا و غالب بر همه چیز می‌تواند تدبیر و اجرای امورش را عهده‌دار باشد و گذشت میلیون‌ها سال بر حرکت این منظومه و امثال بی‌شمار آن در نظامی کاملاً منسجم و یکنواخت، بیانگر همین توانایی و لیاقت است.

یکی از گونه‌های عنایت آفریدگار در این پدیدۀ متقن، زیباترین و استوارترین ابداعی است که در اندازه‌گیری مدت شب و روز لحاظ شده است؛ روز با دمیدن سپیدۀ صبح آغاز می‌شود تا مبدئی جهت حرکت مردم به سوی انجام وظایف و امرار معاششان باشد؛ شب نیز با غروب آفتاب آغاز می‌شود تا مایۀ آرامش و آسودن انسان‌ها گردد. این دو پدیده، هم از جلوه‌های عنایت خداوند نسبت به انسان‌ها به شمار می‌آیند و هم جلوۀ تقدیر محکم خداوند می‌باشند که در ردیف آثار عزت و علمش قرار گرفته‌اند.

خورشید و ماه نیز به عنوان دو پدیده از این مجموعۀ منظم، نقشی اساسی در تأمین مصلاح و منافع انسان‌ها برعهده دارند؛ حرکت این دو، اندازه، نسبت ابعاد و حجم هر کدام از آنها به نوبۀ خود در تحقق این مصالح دخیل می‌باشند؛ تحقق این اهداف نیز در

صورتی ممکن است که تمام موارد مذکور از روی حساب و کتابی دقیق و دارای آغاز و پایانی منظم باشند.

4- ستارگانی که در پهنهٔ آسمان پخش و پراکنده‌اند؛ این پدیده نیز بر قدرت عظیم آفریدگار و اتقان آفرینشش دلالت دارد. یکی از آثار رحمت خدا و صورت‌های عنایتش در این پدیده نسبت به مردم این است که در میان این ستارگان، تعدادی را متناسب با اوضاع و احوال انسان‌ها در مدارهای مخصوص قرار داده تا به کمک آنها راه خود را در تاریکی‌های دریا و خشکی در پیش گیرند و به مقصدشان برسند.

این پدیده، زمینهٔ فراخی جهت بحث و بررسی‌های پایان‌ناپذیر علمی به شمار می‌آید که ستاره‌شناسان در ابعاد عمیقش فرورفته و به کاوش پرداخته‌اند. با امعان نظر به اینکه پدیده‌های چهارگانهٔ مذکور، تحقیق و بررسی‌های گسترده و دقیق و عمیق دانش‌پژوهان و محققان را می‌طلبد تا آیات و نشانه‌های گرانبهای خداوندی در آنها کشف و شناسایی شود، خداوند عزوجل متعاقب جلب توجه مردم به این پدیده‌ها می‌فرماید :

﴿ وَهُوَ ٱلَّذِیٓ أَنشَأَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ فَمُسۡتَقَرّٞ ﴾ (انعام / 98)

«ما آیات (قرآنی و نشانه‌های جهانی خود) را برای کسانی بیان داشته‌ایم که (معانی آیات قرآنی و نشانه‌های جهانی را) می‌دانند ...».

مراد خداوند از دانایان در این آیه، دانشمندان متخصص در زمینه‌های گوناگون این پدیده‌ها می‌باشد؛ زیرا همان‌ها استحقاق و شایستگی کشف و استخراج نشانه‌های گرانمایهٔ خداوند در پدیده‌های مذکور را دارند.

5- ایجاد سلول‌های گوناگون جسم انسان؛ این سلول‌ها ابتدا در قالب تنها فردی به نام آدم÷ به دستور خدا ظاهر شدند، سپس خداوند از همان تنها نفس بشری، زوجش را نیز (به نام حوا) آفرید؛ از اینجا به بعد نسل انسان‌ها از طریق ازدواج این دو نفر ادامه پیدا کرد. بر حسب تقسیم حکیمانهٔ خداوند، جایگاه اولیهٔ استقرار نطفهٔ انسان‌ها پشت

مردان و جایگاه محل پرورش و استقرار بعدی آن، رحم زنان تعیین گردید. این پدیدهٔ شگفت‌انگیز آفرینش با زبان حال از همهٔ انسان‌ها می‌خواهد تا هر کس به اندازهٔ فهم خویش، دلایل روشن و ارزشمندی را که نشانهٔ صفات عظیم و نام‌های مبارک خداوند هستند، از آن برگیرند؛ گرچه اسراری پنهان نیز در آن پدیده‌ها وجود دارد که کشفشان مستلزم بحث و بررسی‌های دقیق و عمیق علمی می‌باشد. از آنجا که دستیابی نهفتهٔ خداوندی در این پدیده‌ها نیازمند تفکر و اندیشه است، خداوند عزوجل می‌فرماید :

«ما آیات (قرآنی ونشانه‌های جهانی خود) را برای کسانی بیان داشته‌ایم که (آیات قرآنی و نشانه‌های جهانی را چنان که باید) می‌فهمند ...».

6- خداوند عزوجل در آیات 3 تا 18 سورهٔ نحل می‌فرماید :

«آسمان‌ها و زمین را به مقتضای حق (و حکمت) آفریده است (نه بیهوده و به گزاف. خداوند) بالاتر از چیزهایی است که (آنان در تصرف امور یا پرستش) انباز (خدا) می‌سازند ...؛ انسان را (که یکی از مظاهر قدرت خدا است وعالم صغیر نام دارد) از نطفه‌ای (ناچیز و ضعیف بنام منی) آفریده است، و او (پس از پا به رشد گذاشتن) به ناگاه، دشمن آشکاری می‌گردد (و در برابر پروردگار خود عَلَم طغیان برمی‌افرازد و رستاخیز و زندگی دوباره را انکار می‌کند، و فراموش می‌نماید که آنکه او را قبلاً زندگی بخشیده است، بعداً نیز می‌تواند زندگی ببخشد و به حال اولیه برگشت دهد) ...؛ و چهارپایان (چون گاو و شتر و بز و گوسفند) را آفریده است که در آنها برای شما، وسیلهٔ گرما (در برابر سرما، از قبیل پوشیدنی و گستردنی ساخته از پشم و مویشان) و سودهایی (حاصل از نسل و شیر و سواری و غیره) موجود است و از (گوشت) آنها می‌خورید (و در حفظ حیات خود می‌کوشید) ...؛ و برایتان در آنها زیبایی است بدان گاه که آنها را (شامگاهان از چرا) باز می‌آورید و آنگاه که آنها را (بامدادان به چرا) سرمی‌دهید ...؛ آنها بارهای سنگین شما را به سرزمین و دیاری حمل می‌کنند که جز با رنج دادن فراوان خود بدان نمی‌رسیدید. بیگمان پروردگارتان (که اینها را برای آسایشتان آفریده است) دارای رأفت و رحمت زیادی

(در حق شما) است ...؛ و (خدا) اسب‌ها و استرها و الاغ‌ها را (آفریده است) تا بر آنها سوار شوید و زینتی باشند (که به دل‌هایتان شادی بخشد، وخداوند) چیزهایی را (برای حمل و نقل طی مسافات) می‌آفریند که (شما هم اینک چیزی از آنها) نمی‌دانید ...؛ (هدایت مردمان به) راه راست بر خدا است، (راهی که منتهی به خیر و حق می‌گردد)، و برخی از راه‌ها منحرف و بیراهه است (و منتهی به خیر و حق نمی‌گردد). و اگر خدا می‌خواست، همه شما را (به اجبار به راه راست) هدایت می‌کرد (و نعمت اختیار و آزادی اراده و انتخاب را به شما انسان‌ها نمی‌داد، و لذا همچون حیوانات راهی را بیشتر نمی‌پیمودید و ترقی و تکاملی پیدا نمی‌کردید) ...؛ او کسی است که از آسمان، آبی فروفرستاده است (که مایۀ حیات است) و شما از آن می‌نوشید (و زلال و گوارایش می‌یابید) و به سبب آن، گیاهان و درختان می‌رویند و شما حیوانات خود را در میان آنها می‌چرانید ...؛ خداوند به وسیلۀ آن (آب)، زراعت و (درختان) زیتون و خرما و انگور و همۀ میوه‌ها را برای شما می‌رویاند. بیگمان در این (کار آفرینش میوه‌های رنگارنگ و محصولات کشاورزی گوناگون) نشانۀ روشنی است (از خدا) برای کسانی که (دربارۀ نیروی آفرینندۀ آنها) بیندیشند (و با چشم بینش و خرد به جهان گیاهان بنگرند) ....؛ و خدا شب و روز و خورشید و ماه را برای (مصالح و منافع) شما مسخر کرد، و ستارگان به فرمان او مسخر (و برای راهیابی شما در دل تاریکی‌ها، در چرخش و گردش) هستند. مسلماً در این (کار آفریدن و مسخر کردن) دلایل روشن و نشانه‌های بزرگی (بر قدرت و عظمت خدا) است برای کسانی که تعقل می‌ورزند (و در پرتو خرد به کارها می‌نگرند) ...؛ و چیزهایی را مسخر شما گردانیده است که درزمین برای شما به رنگ‌های مختلف و در انواع گوناگون آفریده است. مسلماً در این (کار تسخیر و آفرینش) دلیل واضح و نشانۀ روشنی (بر قدرت و عظمت خدا) است برای مردمی که عبرت می‌گیرند (و از دیدن این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود می‌اندیشند و به سجود می‌افتند) ...؛ و اوست که دریا را مسخر (شما) ساخته است

تا اینکه از آن گوشت تازه بخورید و از آن زیوری بیرون بیاورید که بر خود می‌پوشید (و خویشتن را بدان می‌آرایید و حس زیبایی را اشباع می‌نمایید) و سپاسگزاری کنید ....؛ و در زمین کوه‌های استوار و پا برجایی را قرار داد تا اینکه زمین شما را نلرزاند (و با حرکت خود شما را مضطرب نگرداند) و رودخانه‌ها و راه‌هایی را پدیدار کرد تا اینکه (به مقصد خود) راهیاب شوید ...؛ و نشانه‌هایی (از قبیل کوه‌ها و دره‌ها و بادها و رودها و رنگ خاک‌ها را پدید آورد که مردمان در روز بدان‌ها راه خود را پیدا می‌کنند) و (در شب که از این علائم استفاده نمی‌شود) ایشان به وسیلهٔ ستارگان رهنمون می‌شوند ...؛ (پس ای وجدان‌های بیدار، از نظر عقل) کسی که (این همه چیزهای عجیب و غریب و نعمت‌های بزرگ و سترگ را) می‌آفریند، همچون کسی است که (چیزی) نمی‌آفریند؟ (آیا باید بت حقیر و انسان فقیر را شریک خدای جلیل کرد؟) آیا یادآور نمی‌شوید؟ (تا به اشتباه خود پی ببرند و از پرستش بت‌ها و انسان‌ها دست بردارید وتنها و تنها خدای یگانه را بپرستید و سپاسگزاری کنید) ....؛ (خداوند جز اینها دارای نعمت‌های فراوان دیگری است) و اگر بخواهید نعمت‌های خدا را برشمارید، نمی‌توانید آنها را سرشماری کنید بیگمان خداوند دارای مغفرت و مرحمت فراوان است (و اگر از پرستش بت‌های بیجان و انسان‌های ناتوان دست بردارید و به پرستش خدای رحمان برگردید، مشمول گذشت و مهر یزدان می‌گردید)...».

در این نص قرآنی از سورهٔ مبارکهٔ نحل، ملاحظه می‌کنیم که قرآن کریم توجه مردم را به تحقیق و بررسی در مجموعه‌ای از پدیده‌های هستی جلب می‌کند که نشانه‌های روشن و دلالت‌کننده در برخی از صفات پروردگار و آفرینندهٔ عزوجل می‌باشند؛ البته با نظر به این حقیقت که پدیده‌ها را اثری از آثار بی‌شمار صفات برجستهٔ خداوند می‌دانیم. این تحقیق و بررسی‌ها مستلزم پیگیری‌های گسترده و دقیق علمی از جانب کسانی است که بخواهند موشکافانه و ژرف‌نگرانه بر ویژگی و خصوصیات هر کدام از این پدیده‌ها، علل و اسباب وجودیشان، قوانین و سنت‌های حاکم بر آنها، طرح و

نقشه‌های حاکم بر نظام‌ها و کارکرد هر کدام از آنها و بالاخره محصولات و تولیداتی که از خود بروز می‌دهند، شناخت حاصل نماید.

علاوه بر این، نشانه‌هایی در برخی از این پدیده‌ها به چشم می‌خورد که از انسان عادی گرفته تا هوشمندان و تیزفهمان و پژوهشگران عمقی‌نگر علمی، هر کدام به نوبهٔ خود قادر به درک و شناخت آنها می‌باشند.

اما برخی نشانه‌ها و علامت‌های دیگر در این پدیده‌ها مبنی بر وجود خداوند نهفته‌اند که تنها محققان جستجوگر علمی قادر به درک آنها هستند. پس دعوت قرآن به نظر و اندیشه در آنها، به منزلهٔ مکلف نمودن محققان و جستجوگران علمی شایسته، به بحث و بررسی پیرامون آنهاست تا آیات و نشانه‌های پنهان خداوند را ولو بعد از مدت زمان زیادی از درونشان بیرون آورند. تمام پژوهشگران و جویندگان علمی که از راه تجربه به این واقعیت دست یافته‌اند که هر گاه در بررسی‌هایشان جهت حصول شناخت به ژرفای پدیده‌های هستی تعمق ورزیده‌اند، نشانه‌های گرانبهای جدیدی برایشان آشکار گردیده که قبلاً هیچ‌گونه اطلاعی از آنها نداشته‌اند؛ در نتیجه افق‌های جدیدی فرارویشان گشوده شده که نیاز به بحث و بررسی‌های جدید و تحقیقات عمیق‌تر و گسترده‌تر از گذشته پیدا می‌نمایند و این روال همین طور ادامه خواهند یافت. اکنون به بیان پدیده‌های طبیعی می‌پردازیم که در این نص قرآنی توجه انسان‌ها را به خود جلب می‌کنند :

1- آفرینش آسمان‌ها و زمین به طور کلی؛

2- آفرینش انسان از نطفه و انتقال مرحله به مرحلهٔ آفرینش تا مرحله‌ای که تبدیل به دشمنی آشکار و لجوج علیه خدا می‌گردد.

3- آفرینش چهارپایان اهلی و غیر اهلی؛ این پدیده مظهر آثار و رحمت خداوند به بندگانش بوده و یکی از نشانه‌های قدرت، علم، حکمت و اختیار خداوند و نشانهٔ نوآفرینی و زیبایی آفرینشش به شمار می‌آید. از جمله مظاهر عنایت الهی به انسان‌ها که

در این پدیده به چشم می‌خورد، این است که خداوند چهارپایان را برایشان رام نموده و مصالح و منافع زیادی را در آنها برایشان قرار داده است.

4- فرو فرستادن آب از آسمان؛ این پدیده نیز یکی از مظاهر والای عنایت خداوند می‌باشد که آن را مسخر نموده است تا انسان‌ها و سایر حیوانات از آن به اندازۀ نیاز بنوشند و آن را وسیلۀ پاکیزگی خود و محیطشان قرار داده و جهت آبیاری انواع گیاهان، درختان، کاشتنی‌ها و روییدنی‌ها بکار گیرند تا از این راه منافع انسان‌ها از قبیل، روزی، معاش، پوشاک و دیگر وسایل مورد نیاز تأمین گردد. برای نمونه می‌توان به گونه‌های متفاوت درختان زیتون، خرما، انگور و سایر میوه‌جات اشاره نمود.

5- تسخیر شب و روز و خورشید و ماه؛ این پدیده نیز هم در برگیرندۀ مصالح و منافع انسان‌ها در زمین می‌باشد و هم جلوه‌ای آشکار از آفرینش زیبایی خداوند و عنایت او بر بندگانش است.

6- تسخیر ستارگان در آسمان‌ها به فرمان خداوند بزرگ و پروردگار توانا، چیره، غالب و ناظر بر هر چیزی.

7- نیازمندی‌های آماده شدۀ انسان‌ها در زمین؛ این پدیده با تقدیر دقیق خداوندی صورت می‌گیرد که هم عزیز است و علیم، هم حکیم است و رحیم؛ تمام چیزهایی که انسان جهت مصالح و منافعش، غذا و خوراکش، دواهای گوناگون شفادهنده‌اش، امکانات راحتی‌اش، وسایل مورد نیازش در صلح و آشتی، سفر و حضر، گردش و سیاحت، نشست و برخاست، خواب و بیداری و ... به آنها نیاز دارد، خواه به صورت کلی و استخراجی یا به صورت جزئی و قابل بهره‌برداری فوری، در گوشه و کنار، و لایه‌ها و کرانه‌های این زمین پهناور آماده و موجود است.

8- مسخر نمودن دریاها برای انسان؛ این پدیده به اعتبار اینکه منبعی عظیم جهت تأمین مواد غذایی از قبیل گوشت تر و تازه، استخراج انواع زیورآلات از قبیل مروارید و

مرجان و ایجاد راه‌های راحت و آمادهٔ دریایی برای حرکت انواع کشتی‌های مسافرتی، تجارتی یا تفریحی و ... به شمار می‌آید، جلوهٔ درخشانی از عنایت خاص خداوند به بندگانش می‌باشد.

9- ایجاد کوه‌های میخ مانند و رسوخ دادنشان در زمین؛ این پدیده که به مثابهٔ سوپاپ‌های ایمنی، پوستهٔ زمین را استوار و محکم نگه داشته و آن را از قرار گرفتن در معرض حرکت‌های پی در پی میدان‌های فشار گازی داخل زمین محافظت می‌نماید، در واقع انسان‌ها را از تکان و لرزش‌های سطح زمین که باعث برهم خوردن آرامش زندگیشان می‌شوند، محافظت می‌نماید. علاوه بر موارد بیان شده، ویژگی‌های دیگری نیز بر کوه‌ها وجود دارد که طبیعی‌دانان و پژوهشگران پدیده‌های زمین در ضمن اسباب و علل و عوامل وجودیشان کشف نموده‌اند.

10- جاری نمودن رودهای کوچک و بزرگ در روی زمین و اسباب و علل وجودیشان.

11- سهل‌الوصول و ممکن بودن اتخاذ سبب‌هایی جهت ایجاد راه‌های مسافرتی، تجارتی، نقل و انتقال، امرار معاش و ...؛ این پدیده ضمن مزایای ذکر شده، موجب راهیابی انسان‌ها توسط علامت‌ها و نشانه‌های زمینی یا آسمانی (ستارگان) به مقصدشان نیز می‌گردد.

- این پدیده‌های یازده‌گانه که با توجه به نصوص سورهٔ مبارکهٔ نحل، منحصراً بیان نمودیم، افق‌های وسیع و عمیق و پایان‌ناپذیری را فراروی پژوهشگران و متخصصان رشته‌های مختلف علمی می‌گشاید که با هر گام علمی، آیات و نشانه‌های ارزشمندی را کشف می‌کنند که قبلاً هیچ‌گونه آگاهی از آنها نداشته‌اند.

بدین ترتیب افق‌های جدید، مرتباً به رویشان گشوده شده و به نتایج شگفت‌آوری دست می‌یابند. با دقت در این مجموعه از نصوص قرآنی، ملاحظه می‌کنیم که خداوند

عزوجل برای حسن ختام هر گروه از پدیده‌های که توجه انسان‌ها را به خود جلب می‌کنند، عبارات مختلفی را به کار برده است :

در خاتمهٔ گروهی از پدیده‌های مورد توجه در آیات، می‌فرماید :

﴿ إن فی ذلک لآیة لقومٍ یتفکرون ﴾

در خاتمهٔ گروهی از پدیده‌های مورد توجه در آیات، می‌فرماید :

﴿ إن فی ذالک لآیة لقوم یعقلون ﴾

در خاتمهٔ گروهی از پدیده‌های مورد توجه در آیات، می‌فرماید :

﴿ إن فی ذالک لآیة لقومٍ یذکرون ﴾

در خاتمهٔ گروهی از پدیده‌های مورد توجه در آیات، می‌فرماید :

﴿ و لعلّکم تشکرون ﴾

با نظر و اندیشه در هر کدام از پدیده‌های موجود در نصوص یاد شده، درمی‌یابیم که برای کشف نشانه‌های موجود خداوند در آنها، قبل از هر چیز تازه نیاز به تفکر داریم که اولین مرحلهٔ حقیقت‌جویی می‌باشد. سپس محتاج تعقل خواهیم شد که از یک جهت عبارت است از اخذ و به کارگیری شناخت‌های علمی، و از جهت دیگر به معنی کنترل نفس و جلوگیری از هواهای نفسانی می‌باشد. آنگاه نیازمند تذکرات پیگیر و هشدارهای عبرت‌انگیز خواهیم بود تا لحظه به لحظه ارتباط فکری و قلبی با دلایل ایمانی داشته باشیم. مرحلهٔ آخر و مطلوب نهایی از این تحقیق و بررسی‌ها، ادای به حق سپاسگزاری و شکر خداوند به خاطر نعمت‌های فراوانش می‌باشد و لذا به منظور مراعات شیوهٔ بیانی و بدیع عبارات، و مناسبات با حسن ختام هر کدام از مجموعه‌ها، اسلوب خاصی اختیار شده است.

7- خداوند عزوجل در آیات 65 تا 71 و 72 و 78 تا 81 سورهٔ نحل می‌فرماید :

«خدا است که از (ابر) آسمان، آب را می‌باراند و زمین را پس از مرگ (و خشکی، با رویاندن گل‌ها و گیاه‌ها و چمنزارها و کشتزارها فراوان در) آن، (دوباره جان و)

حیات می‌بخشد. بیگمان در این (کار باراندن و رویاندن و موات و حیات) دلیل روشنی (بر وجود مدبر حکیم) است برای آنان که گوش شنوا دارند ...؛ بیگمان (ای مردمان) در وجود چهارپایان برای شما (درس) عبرتی است (که در پرتو آن می‌توانید به خدا پی ببرید. چه عبرتی از این برتر که ما) از برخی از چیزهایی که در شکم آنها است، شیر خالص و گوارایی به شما می‌نوشانیم که از میان تفاله و خون بیرون می‌تراود و نوشندگان را خوش می‌آید ....؛ (خداوند) از میوه‌های درختان خرما و انگور، (غذای پربرکتی نصیب شما می‌سازد که گاه آن را به صورت زیانباری درمی‌آورید و از آن) شراب درست می‌کنید و (گاه) رزق پاک و پاکیزه از آن می‌گیرید. بیگمان در این (گردآوری دو و چند خاصیت و قابلیت در میوه‌ها) نشانه‌ای (از قدرت آفریدگار) برای کسانی است که از عقل و خرد سود می‌گیرند ...؛ پروردگارت به زنبوران عسل (راه زندگی و طرز معیشت را) الهام کرد (بدان‌گونه که تنها خود می‌داند به دلشان انداخت) که از کوه‌ها و درخت‌ها و داربست‌هایی که مردمان می‌سازند، خانه‌هایی را بپیمایند که خدا برای شما تعیین کرده است و کاملاً (دقیق و) در اختیارند ... از درون زنبوران عسل، مایعی بیرون می‌تراود که رنگ‌های مختلفی دارد. در این (مایع رنگارنگ) بهبودی مردمان نهفته است. بیگمان در این (برنامهٔ زندگی زنبوران عسل و ارمغانی که آنها به انسان‌ها تقدیم می‌دارند که هم غذا و هم شفا است) نشانهٔ روشنی (از عظمت و قدرت پروردگار) است برای کسانی که (دربارهٔ پدیده‌ها) می‌اندیشند (و رازها و رمزهای زندگی آفریدگان از جمله جانوران را پیش چشم می‌دارند) ...؛ خداوند شما را آفریده است (و روزگاری را برایتان تعیین کرده است که در آن زندگی می‌کنید و کتاب خوشبختی یا بدبختی خود را می‌نویسید و) سپس شما را می‌میراند و (به سوی خویش برمی‌گرداند). برخی از شما به سنین بالای عمر می‌رسند (و) به گونه‌ای (فرتوت می‌شوند که کارشان بدانجا می‌کشد) که پس از (آن همه) علم و آگاهی (و تجربه‌ای که در زندگی آموخته‌اند) چیزی نخواهند دانست (و همه چیز را فراموش می‌کنند. چرا که

از فعالیت سلول‌های بدن کاسته شده است و استخوان‌ها و عضلات و اعصاب سستی گرفته است). بیگمان خدا (از اسرار آفریدگان خود) آگاه و توانا (بر هر آن چیزی) است (که بخواهد) ....؛ ـ * خد از جنس خودتان همسرانی برای شما ساخت (تا در کنار آنان بیاسایید)، و از همسرانتان پسران و نوادگانی به شما داد (تا بدانان دل خوش کنید)، و چیزهای پاکیزه‌ای (همچون غلات و میوه‌جات و حیوانات) به شما عطا کرد (تا از آنها استفاده کنید و خدای را سپاسگزاری نمایید). آیا (با وجود اینکه کافران می‌دانند که سرچشمهٔ همهٔ نعمت‌ها خدا است و نه کس و چیز دیگری، آیا باز هم) به (بت‌های) باطل ایمان می‌آورند و نعمت خدا را (با شرک ورزیدن) ناسپاس می‌گذارند؟! ...؛ ـ * خداوند شما را از شکم‌های مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی (از جهان دَور و بَر خود) نمی‌دانستید، و او به شما گوش و چشم و دل داد تا شاید سپاسگزار باشید.

آیا پرندگان را نمی‌بینید که در فضای آسمان به پرواز می آیند و کسی جز خدا آنها را نگاه نمی‌دارد (و خواص فیزیکی خاص را در اندام پرندگان و قابلیت پرواز را در فضا ایجاد نمی‌سازد). واقعاً در این (امکان پرواز به هوا و جولان در فضا) نشانه‌هایی (از عظمت و قدرت خدا) برای کسانی است که (به چیزهایی که پیغمبران به ارمغان آورده‌اند) ایمان دارند ...؛ خدا است که (به شما قدرت آن را داده است که بتوانید برای خود خانه‌سازی کنید و) خانه‌هایتان را محل آرامش و آسایشتان گردانده است، و از پوست‌های چهارپایان (با ایجاد خواص ویژه) چادرهایی برایتان ساخته است که در سفر و حضر خود، آنها را (به آسانی جابجا می‌کنید و) سبک می‌یابید، و از پشم و کرک و موی چهارپایان، وسایل منزل و موجبات رفاه و آسایش شما را فراهم کرده است که تا مدتی (که زنده‌اید) از آنها استفاده می‌کنید (و پس از پایان این جهان، نه شما می‌مانید و نه نعمت‌های آن) ...؛ خداوند سایه‌هایی برایتان از چیزهایی که آفریده است پدید آورده، و پناهگاه‌هایی برایتان از کوه‌ها ساخته است، و (طرز ساختن و استفادهٔ از لباس‌ها را به شما آموخته است و بدین وسیله)

جامه‌هایی برایتان تهیه دیده است که شما را از (اذیت) گرما و (آزار) جنگ محفوظ نگاه می‌دارد. بدین‌گونه خدا نعمت‌های خود را بر شما اتمام می‌بخشند تا اینکه (حس قدردانی و شکرگزاری در درونتان بیدار و) مطیع و مخلص او گردید (و تنها او را خدا بدانید و فقط از وی فرمانبرداری کنید) ....».

در این مجموعه از نصوص سورهٔ مبارکهٔ نحل ملاحظه می‌کنیم که قرآن کریم انسان‌ها را به نظر و اندیشه در دسته‌ای از پدیده‌های هستی دعوت می‌فرماید که بر جمله‌ای از صفات آفریدگار و مُبدِعشان دلالت دارند و ساختار وجودیشان بیانگر عنایت و توجه خاصی است که برای متحقق شدن منافع و مصالح مردم و تأمین معاش و آسایششان در اوضاع و احوال مختلف، مبذول گشته است. این عنایت وصف‌ناپذیر دلالت بر صفت «رحمت» خداوند نسبت به بندگانش داشته و نشان می‌دهد که آنها را در صحنهٔ حیات این دنیا قرار داده است تا آنان را بیازماید که از این راه با اختیار و ارادهٔ خودشان به وی ایمان بیاورند، تسلیم و فرمانبردار اوامر و نواهی‌اش گردند و او را به خاطر نعمت‌های بیکرانش سپاسگزاری نمایند؛ و سرانجام خداوند نیز در روز قیامت به تناسب اعمال و کردارشان آنها را محاسبه و مورد پاداش و مجازات قرار دهد.

این پدیده‌های طبیعی که از آنها سخن راندیم عبارتند از :

1- فروفرستادن آب از آسمان و زنده گرداندن زمین خشک و بی‌جان توسط آن؛

2- آفرینش حیوانات و چهارپایان اهلی و غیر اهلی، از جمله حیوانات شیرده و دستگاه‌های عجیب سازندهٔ شیر و غده‌های شیرسازشان و بیرون آمدن شیر خالص و گوارا از میان تفاله و خون؛

3- تبدیل شدن میوه‌های خرما و انگور به سرکه و شرابی که زیان‌آور نباشد؛ اگرچه کسانی شراب زیان‌آور و مست‌کننده‌ای را از آنها می‌سازند که مخالف با امر خداوند است.

4- الهام غریزی به زنبوران عسل جهت ساختن لانه‌های شگفت‌آور و پیمودن راه‌های نزدیک و راحت به سوی گل‌ها و میوه‌ها و بالاخره آماده نمودن و بیرون دادن شرابی رنگارنگ به نام عسل که هم غذا و هم شفای انسان‌ها می‌باشد.

5- زندگانی و مرگ و سیر تکاملی انسان در پیمودن مراحل مختلف و متوالی حیات به سوی قلۀ تکامل جسمانی و سپس بازگشتن چرخۀ زندگانی و رو به پیری و سُستی نهادن تا حدی که هوش و حواس خود را از دست می‌دهد.

6- تولیدمثل و زاد و ولد انسان از طریق ازدواج با زوج همنوعش که منجر به وجود فرزندان و نوادگان بی‌شماری می‌شود.

7- بسط و گسترش زمین جهت وسعت روزی پاک و در بردارندۀ تمام مواد حیات‌بخش برای انسان‌ها که حاوی انواع خوراکی‌های دلپذیر و لذت‌بخش در ذائقۀ همۀ مردم نیز می‌باشد.

8- بسط و گسترش همۀ جوانب انسانی از طریق وسایل و ابزار علم، شناخت، سمع (قوۀ شنوایی)، بصر (بینایی)، دل و قلب که اندرون انسان‌ها نهاده شده است.

9- تسخیر و رام نمودن پرندگان در خدمت انسان‌ها؛ در اینجا نکتۀ مهمی به چشم می‌خورد و آن، اینکه آیۀ شریفۀ ذکر شده می‌تواند علاوه بر تسخیر پرندگان جاندار از قبیل کبوتر نامه‌بر، کبک، شاهین و ... اشاره‌ای هم به پرندگان غیر جاندار باشد که عبارت است از انواع هواپیمانهای مسافربری، باربری و غیره که در خدمت انسان‌ها قرار دارند. مخصوصاً زمانی این نکته را به خوبی درمی‌یابیم که در کنار این آیۀ شریفه، فرموده خداوند عزوجل در آیۀ 41 تا 43 سورۀ یس را نیز متذکر شویم که می‌فرماید :

«و (نشانۀ دیگری بر قدرت ما، اینکه برابر وزن مخصوص اجسام و خواص ویژۀ آب) ما آدمیزادگان را در کشتی مملو (از ایشان و کالاهایشان) حمل می‌کنیم. (کشتی‌هایی که حرکت آنها در دل اقیانوس‌ها، بی‌شباهت به حرکت کواکب در گسترۀ آسمان‌ها نیست ....؛ و برای ایشان همسان کشتی چیزهایی را آفریده‌ایم

که بر آنها سوار می‌شوند ....؛ و اگر بخواهیم آنان را غرق خواهیم کرد، به گونه‌ای که هیچ فریادرسی نداشته باشد، و اصلاً نجات داده نشوند ....».

10- نعمت سایه و سایبان‌ها و خانه‌هایی که در خدمت آسایش انسان‌ها قرار گرفته‌اند؛ خواه این خانه‌ها از گل وخاک و سنگ باشند یا از شکاف و غار کوه‌ها، یا از خیمه و چادرهایی که خودشان از پشم و کُرک حیوانات می‌سازند.

11- نعمت کالا و اثاثیه و تمام چیزهایی که انسان‌ها برای زینت و راحتی خانه و مسکن‌هایشان می‌سازند؛ از قبیل انواع فرش، زیرانداز، تخت، بالش، پُشتی و .... .

12- نعمت انواع لباس و پوشش‌های گرم یا خنک جهت محافظت انسان‌ها از سرما و گرما، لباس‌های جنگی مثل زره، کلاه‌خود و ... .

- در سه پدیدهٔ اخیر (10 و 11 و 12) سه دسته عنصر متفاوت به چشم می‌خورد :

1- آنچه که خداوند به طور طبیعی در عرصهٔ هستی و طبیعت نهاده است.

2- استعدادهای متفاوتی که خداوند در درون انسان‌ها قرار داده است، مثل استعداد سازندگی و صناعت.

3- الهاماتی که در زمینهٔ ابتکارات و کسب تجارب در سرشت آدمیان نهاده است.

اما در مجموع، هر کدام از پدیده‌های دوازده‌گانهٔ مذکور، می‌توانند زمینهٔ وسیعی جهت بحث و بررسی و مطالعات اساسی و عمیق علمی توسط دانشمندان و متخصصان مربوط به هر نوع باشند و نتایج مفید و پرباری را جهت کشف حقایق و دستیابی به معرفت و شناخت کلی پروردگار به جامعهٔ بشری تقدیم دارند.

با دقت در این مجموعه از آیات شریفه، ملاحظه می‌کنیم که هر دسته از آنها با عبارت زیر پایان یافته‌اند :

1- ﴿ **إن فی ذالک لایة لقوم یسمعون** ﴾

2- ﴿ **إن فی ذالک لایة لقوم یعقلون** ﴾

3- ﴿ إن فی ذالک لایة لقوم یتفکرون ﴾
4- ﴿ أفبالباطل یؤمنون و بنعمت‌الله هم یکفرون ﴾
5- ﴿ لعلکم تشکرون ﴾
6- ﴿ إن فی ذالک لآیات لقوم یؤمنون ﴾
7- ﴿ کذالک یتم نعمته علیکم لعلکم تسلمون ﴾

با تأمل در مجموع پدیده‌هایی که نصوص ذکر شدهٔ سورهٔ نحل، نظر و اندیشه‌ها را به آن جلب می‌کند، درمی‌یابیم که کشف و شناخت آیات و نشانه‌های خداوندی در آنها بدین‌گونه حاصل می‌شود که ابتدا نظر خویش را به محتوای آیات معطوف نموده و به دقت به مضمون آن گوش فرادهیم؛ سپس جلو هواهای نفسانی را گرفته و با کنترل دقیق، اندیشه‌هایمان را بر تأمل و بحث و بررسی‌های آرام، استوار و پی در پی علمی متمرکز نماییم.

8- خداوند عزوجل در آیهٔ 3 سورهٔ یونس می‌فرماید :

«پروردگار شما خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را در شش دوره بیافرید، سپس به ادارهٔ جهان هستی پرداخت. زمام ادارهٔ جهان هستی به دست اوست (و چرخش امور آن به فرمان او). کسی میانجی نمی‌تواند بشود مگر پس از اجازهٔ او. این خدا است که صاحب و پروردگار شماست، پس او را پرستش کنید (نه دیگری را). آیا گوشزد نمی‌شوید (و پند و عبرت نمی‌گیرید؟) ....».

باز در آیات 5 و 6 همان سوره می‌فرماید :

«خدا است که خورشید را درخشان و ماه را تابان گردانیده است، و برای ما منازلی معین کرده است تا شمارهٔ سال‌ها و حساب (کارها) را بدانید. خداوند (آن همه عجایب و غرایب آفرینش و چرخش و گردش مهر و ماه را سرسری و از بهر بازیگری پدید نیاورده است و بلکه) آن را جز به حکمت نیافریده است. خداوند آیات (قرآن و نشانه‌های جهان) را برای آنان که می‌فهمند و درک

می‌کنند و شرح و بسط می‌دهد .... بیگمان درآمد و شد شب و روز (تفاوت کیفی و کمی آنها) و در چیزهایی که خداوند در آسمان‌ها و زمین آفریده است، نشانه‌هایی (بر وجود آفریدگار و دلایلی بر عظمت پروردگار) برای کسانی است که پرهیزگارند (و هراس از عقاب و عذاب خدا را در مدنظر دارند) ....».

همچنین در آیۀ 22 سورۀ مذکور می‌فرماید :

«او است که شما را در خشکی و دریا راه می‌برد (و امکان سیر و حرکت در قاره‌ها و آب‌ها را برای شما میسر می‌کند). چه بسا هنگامی که در کشتی‌ها قرار می‌گیرند و کشتی‌ها با باد موافق سرنشینان را (آرام آرام به سوی مقصد) حرکت می‌دهند، و سرنشینان بدان شادمان می‌گردند، به ناگاه باد سختی وزیدن می‌گیرد و از هر سو موج به سویشان می‌دود و می‌پندارند که (توسط مرگ از هر سو) احاطه شده‌اند (و راه گریزی نیست. در این وقت) خدا را به فریاد می‌خوانند و طاعت و عبادت و فرمانبرداری و دین را تنها از آن او می‌دانند (چرا که همه کس و همه چیز را بسی ضعیف‌تر و ناتوان‌تر از آن می‌بینند که کاری از دست آنان برآید و از این ورطه رستگارشان نماید. بدین هنگام عهد می‌کنند که) اگر ما را از این حال برهانی، از زمرۀ سپاسگزاران خواهیم بود (و دیگر به کسی و چیزی جز تو روی نمی‌آوریم و هرگز این و آن را به فریاد نمی‌خوانیم و نمی‌پرستیم) ...».

در آیه 24 همین سوره باز می‌فرماید :

«حال دنیا (از حیث زوال و فنا و از میان رفتن نعمت آن) همانند آبی است که از آسمان می‌بارانیم و بر اثر آن، گیاهان زمین که انسان‌ها و حیوان‌ها از آن می‌خورند (و استفاده می‌کنند می‌رویند و) به هم می‌آمیزند تا بدانجا که زمین (در پرتو آن) کاملاً آرایش و زیبایی می‌گیرد و آراسته و پیراسته می‌گردد و اهل زمین یقین پیدا می‌کنند که بر زمین تسلط دارند (و حتماً می‌توانند از ثمرات و غلات و محصولات آن بهره‌مند شوند. در بحبوحۀ این شادی و در گیراگیر این سرسبزی و آراستگی) فرمان ما (مبنی بر درهم کوبیدن و ویران کردن آن) در شب یا روز درمی‌رسد (و با

بلاهای گوناگون از قبیل : سرمای سخت، تگرگ شدید، سیل، طوفان، و غیره، آن را نابود می‌سازیم) و گیاهانش را از ریشه برآورده و دروده و نابودش می‌کنیم. انگار دیروز در اینجا نبوده است (و هرگز وجود نداشته است، و انسان‌هایی در آن سرزمین نزیسته‌اند). ما (بدین وضوح) آیه‌های خویش را برای قومی تشریح و تبیین می‌کنیم که می‌اندیشد (و می‌فهمند) ....».

خداوند در دنبالهٔ همین آیات از آیهٔ 31 تا 34 نیز می‌فرماید :

«بگو : چه کسی از آسمان (به وسیله اشعه و باران) و از زمین (به وسیلهٔ فعل و انفعالات خاک و رویش گیاهان و درختان و میوهٔ آنها) به شما روزی می‌رساند؟ یا چه کسی برگوش و چشم‌ها تواناست (و آنها را می‌آفریند و بدان‌ها نیروی شنوایی و بینایی می‌دهد)؟ یا چه کسی زنده را از مرده، و مرده را زنده بیرون می‌آورد؟ و حیات و ممات در دست اوست)؟ یا چه کسی امور (جهان و جهانیان) را می‌گرداند (و کارساز و کاردان است)؟ (پاسخ خواهند داد و) خواهند گفت : آن خداست؛ (چرا که آفریدگار جهان و روزی‌رسان مردمان و مدبر کار و بار هستی، به اقرار وجدان بیدار، خداوند دادار است). پس بگو : آیا نمی‌ترسید : و پرهیزگار نمی‌شوید؟ ...؛ آن، خداست که پروردگار برشحق شما است (و او چنین کارهایی را می‌کند و ربوبیت و وحدانیت او با براهین و دلایل قاطعانه ثابت می‌باشد. به همین سبب پرستش او حق است و پرستش جز او باطل). آیا سوای حق، جز گمراهی است؟ پس چگونه باید از راه بدر برده شوید؟ ...؛ همان‌گونه (که بعد از حق جزگمراهی نیست، همان‌گونه هم) فرمان پروردگار تو دربارهٔ کسانی که (برخلاف حکم عقل و ندای وجدان، از دستور یزدان سبحان) سرپیچی می‌کنند (و بزهکاری‌ها و سرکشی‌ها دلشان را تاریک و روحشان را آلوده می‌کند و آگاهانه به بیراهه می‌روند صادر شده است که ایمان نیاورند (چرا که با انجام نابایست‌ها و ناشایست‌ها محکوم به این شده‌اند) ...؛ بگو : آیا از این انبازان (خیالی) شما کسی هست که آفرینش را آغاز می‌کند و

بار دیگر آن را از سر می‌گیرد. (یعنی : پدیدآورندهٔ جهان، خدا و گردانندهٔ هستی، خدا و برگشت‌دهندهٔ حیات و ممات در چرخهٔ کائنات، او است، و سرانجام بازگشت انام، به سوی خدا لاینام است). پس چگونه (بعد از این بیان، از عبادت یزدان به عبادت دیگران می‌گرایید، و از حق) منحرف می‌شوید؟ ....».

و بالاخره در آیهٔ 67 همین سوره می‌فرماید :

«او (که آنچه در آسمان‌ها و زمین است متعلق بدو است، همان) کسی است که شب را برای شما پدیده آورده است تا در آن بیارامید و روز را روشن گردانیده است (تا در آن به تلاش در پی معاش بپردازید). بیگمان در این کار نشانه‌هایی است برای کسانی که گوش شنوا داشته باشند ....».

در این مجموعه از نصوص سورهٔ یونس ملاحظه می‌کنیم که قرآن کریم، نظر همراه با اندیشیدن انسان‌ها را به بررسی دسته‌ای از پدیده‌های موجود در هستی جلب می‌نماید؛ پدیده‌های که بر صفات ربوبی خدای یکتا دلالت دارند. قرآن در این راستا این حقیقت را در نظر داشته که با توجه به آنکه هر چه بر ثبوت صفات یک موجود دلالت کند، به طریق اولی و بنا به حکم عقل برای ثبوت ذات آن موجود نیز کافی می‌باشد؛ پس هر گاه صفات ربوبی خداوند یگانه اثبات شود، طبیعتاً الوهیت او نیز اثبات گشته و به یکتایی الوهی‌اش یقین حاصل می‌شود. پدیده‌های ذکر شده در این نصوص که نیازمند بحث و بررسی‌های علمی ـ تجربی می‌باشند و هر کس به اندازهٔ توانایی‌اش مسئولیتی در این راستا بر عهده دارد، به ترتیب زیر هستند :

1- آفرینش آسمان‌ها و زمین در شش مرحلهٔ زمانی که از آن، تعبیر به شش روز شده است.

2- قرار گرفتن خداوند رحمان بر تخت فرمانروایی هستی و تدبیر امور مربوط به آن؛ در این تدبیر و چاره‌اندیشی خداوند برای امور عرصهٔ هستی، زمینهٔ گسترده‌ای جهت انجام مطالعات و پژوهش‌های دقیق علمی وجود دارد تا از این راه تعداد زیادی

از صفات والای خالق پروردگار شناسایی شده و دانسته شده که حقیقتاً او یکتا و بدون شریک در ربوبیت است.

3- چگونگی آغاز آفرینش و از سرگیری مکرر آن در ضمن مجموعه‌ای از رخدادهای هستی.

4- قرار دادن خورشید به عنوان منبع نورافشانی که نورش را از پرتوافشانی و افروزندگی ذاتی‌اش تولید می‌کند.

5- قرار دادن ماه به عنوان منبع روشنایی‌بخشی که نورش را از خورشید کسب نموده و به زمین منعکس می‌کند؛ این ماه علاوه بر روشنگری زمین، در تعیین منازل بین راهی مسافران و تعداد ماه‌ها و سال‌های متوالی برای مردم، مفید می‌باشد. این پدیدۀ شگفت‌انگیز به تنهایی می‌تواند زمینۀ وسیعی جهت بحث و بررسی و مطالعات علمی مفید برای دانشمندان باشد.

6- اختلاف میان شب و روز و توالی آنها که در خلال میلیون‌ها سدۀ متمادی و بدون نقص، انحراف و بی‌نظمی، پشت سر هم می‌آیند و می‌روند.

7- عملیات پیچیدۀ نظام آفرینش در تمام آنچه که خداوند تاکنون ساخته و یا در آینده می‌سازد، اعم از آن که در طبقات هفتگانه آسمان‌ها باشد یا در سطح این کرۀ خاکی.

8- سیر و سفر و گشت و گذار مردم در خشکی و دریا، توسط وسایلی که خداوند آنها را به طور مستقیم یا غیرمستقیم در تسخیر و اختیار انسان‌ها قرار داده است؛ از قبیل انواع مرکب و وسایل سواری مانند حیوان، ماشین، کشتی، هواپیما و ... و نیز نظام‌ها و قانون و مقررات و نیرو و انرژی‌های طبیعی که در این مرکب‌ها قرار دارد و بر آنها حاکم است و به حرکتشان وامی‌دارد.

9- تضرع، استعانت (طلب کمک و یاری) و پناه‌جویی انسان‌ها از خداوند در هنگام سختی‌ها و مواقع بحرانی و دشواری که امیدشان از هر چیز دیگری قطع و هر دری به رویشان بسته می‌شود.

10- حوادث ناگهانی شدید و ویرانگری که زمین خرم و سرسبز و آباد را به ویرانه‌هایی بی‌نام و نشان و خشک و بی‌جان و کویری سوزان تبدیل می‌سازند.

11- تأمین روزی موجودات زنده‌ای که برای ادامۀ حیاتشان نیازمند رزق و روزی می‌باشند.

12- ارزانی داشتن نعمت شنیداری و دیداری به موجودات زنده‌ای که دارای چشم و گوش هستند.

13- بیرون آوردن زنده از مرده و مرده از زنده.

14- تدبیر امور و سرپرستی موجودات زنده و غیر زنده در پهنۀ گیتی؛

هر کدام از این پدیده‌ها می‌توانند زمینۀ بسیار مناسب و گسترده‌ای جهت مطالعات و کاوش‌های دقیق و مستفیض علمی باشند که هر کدام به نوبۀ خود، راه را جهت رسیدن به خداوند یکتا در ربوبیت، به روی انسان‌ها گشوده و سپس به سوی لوازم آن از قبیل توحید الوهی و مقتضیات حکمت رهنمون می‌گردند.

9- خداوند عزوجل در آیات 57 تا 74 سورۀ واقعه می‌فرماید :

«ما شما را (از نیستی به هستی آورده‌ایم و) خلقت بخشیده‌ایم، پس چرا (آفرینش دوبارۀ خود را از خاک) نباید تصدیق و باور کنید؟ ....؛ آیا دربارۀ نطفه‌ای که (به رحم زنان) می‌جهاند، اندیشیده‌اند و دقت کرده‌اید؟ ...؛ آیا شما آن را می‌آفرینید و یا ما آن را می‌آفرینیم؟ ....؛ ما در میان شما مرگ را مقدر و معین ساخته‌ایم، و هرگز بر ما پیشی گرفته نمی‌شود (و کسی بر ما چیره نمی‌گردد و از دست ما بدر نمی‌رود) ...؛ هدف (از قانون مرگ) اینست که گروهی از شما را ببریم و گروه دیگری را جای آنها بیاوریم، و (سرانجام) شما

را در جهانی که نمی‌دانید آفرینش تازه ببخشیم ...؛ شما که پیدایش نخستین (این جهان را دیده‌اید و آن را لمس و اوضاع آن را) دانسته‌اید، پس چرا یادآور نمی‌گردید (و آفرینش جهان دیگر را بر آفرینش این جهان قیاس نمی‌کنید؟) ...؛ آیا هیچ درباره آنچه کشت می کنید اندیشیده‌اید؟ ...؛ آیا شما آن را می‌رویانید، یا ما می‌رویانیم؟ ...؛ اگر بخواهیم کشتزار را به گیاه خشک و پر پر شده‌ای تبدیل می‌گردانیم به گونه‌ای که شما از آن در شگفت بمانید ...؛ (حیران و اندوهناک خواهید گفت) ما واقعاً زیان‌مندیم!؛ بلکه ما به کلی بی‌نصیب و بی‌بهره (از رزق و روزی) هستیم! (آخر چیزی برای ما نمانده است و بی‌چیز و بیچاره شده‌ایم)؛ آیا هیچ دربارۀ آبی که می‌نوشید اندیشیده‌اید؟؛ آیا شما آب را از ابر پایین می‌آورید، یا ما آن را فرود می‌آوریم؟ اگر ما بخواهیم این آب (شیرین و گوارا) را تلخ و شور می‌گردانیم. پس چرا نباید سپاسگزاری کنید؟؛ آیا هیچ دربارۀ آتشی که برمی‌افروزید، اندیشیده‌اید؟؛ آیا شما، در آغاز این آتش را پدیدار کرده‌اید، یا اینکه ما پدیدآورندگان آن هستیم؟؛ حال که چنین است، نام پروردگار بزرگوار خود را ورد زبان ساز (و سپاسگزار نعمت‌های فراوان او باش، و به ستایش وی بپرداز) ...».

خطاب خداوند در این نص شریف با این کلام مبارک بر انسان‌ها عرضه می‌گردد که :

﴿ نَحۡنُ خَلَقۡنَٰكُمۡ فَلَوۡلَا تُصَدِّقُونَ ﴾ (واقعه / 57)

«شما را چه شده است که این خبر آفرینش دوباره و حیات مجدد در قیامت را تصدیق و باور نمی‌کنید».

در حالی که خداوند عناصر و مدارک اثبات ربوبیت خویش را در درون خود انسان‌ها و جهان اطرافشان قرار داده است؟! اگرچه عناصر اثبات توحید الوهی خداوند در جهان و محیط انسان‌ها قرار داده نشده است و نصوص مذکور به آن اشاره‌ای ندارد،

اما هر عقل سالمی حکم می‌کند به اینکه لازمۀ اثبات ربوبی و یکتایی خداوند در آن، اثبات کامل و همه‌جانبۀ توحید الهی خداوند می‌باشد!

سپس خداوند در این نص به بیان تقدیر و تعیین نمودن مرگ اشاره می‌فرماید که یکی از عناصر اثبات ربوبیت خدای عزوجل و یکتایی‌اش در آن می‌باشد نه از عناصر توحید الوهی؛ روش استدلالی قرآن در آیات مبتنی بر یکتایی خداوند در خالقیت و ربوبیت به این شیوه است : ای مردم، شما همیشه با مجموعه‌ای از پدیده‌ها سر و کار دارید و زندگیتان به آنها گره خورده است، در حالی که هیچ یک از شما نمی‌توانید ادعاکنید که سازنده و پدیدآورندۀ مواد و عناصر اصلی یا صفات و ویژگی‌های موجود در آنها هستید و یا حرکات و فعل و انفعالاتشان را رهبری می‌کنید و یا اصول و مقررات و قوانین حاکم بر آنها را پی‌ریزی نموده‌اید؛ در حالی که هر کدام از آن پدیده‌ها از قانون «سببیت و علت و معلولی»[1] پیروی می‌کنند!

پدیدۀ اول : آفرینش **مَنی**[2] که سبب لقاح برخی از موجودات زنده خصوصاً انسان است؛ ای گروه انسان‌ها، شما که نطفه را به درون رحم زنان وارد می‌کنید و در آنجا تبدیل به جنین می‌شود، آیا هیچ کدامتان می‌تواند ادعا نماید که خودش «مَنی» را آفریده و ایجاد کرده است؟ هرگز کسی یافت نمی‌شود که چنین ادعایی داشته باشد و اگر احیاناً شخصی چنین ادعایی بکند، از او می‌خواهیم تا نطفه‌اش را در صورت عقیم بودن، اصلاح و بارور سازد و آن را آمادۀ تولیدمثل نماید؛ یا اگر راست می‌گوید به اختیار خود، جنین مورد نظرش را با خصوصیات و صفات روحی و جسمی دلخواهش، مشخص و آماده نماید. حال که هیچ فردی از افراد بشر نمی‌تواند چنین ادعایی داشته باشد و در عین حال می‌دانیم که «مَنی» هم یکی از حادث‌هایی است که ناگزیر نیازمند

۱- بر اساس این قانون علمی و عقلی، هر موجودی از سبب یا علت مشخصی ناشی می‌شود (مترجم).

۲- مراد از «مَنی» آبی است که از غده‌های تناسلی پشت مرد تراوش کرده و موجب تولیدمثل می‌گردد (مترجم).

مُحدث و آفریننده‌ای می‌باشد؛ پس آن خالقی که احدی از خلق نیست، همانا الله است که خداوند و آفریدگار تمام موجودات است؛ بدین صورت، درستی این خبر ثابت می‌گردد که :

﴿ نَحۡنُ خَلَقۡنَٰكُمۡ ﴾ (واقعه / 57)

پدیدۀ دوم : کشت و زراعتی که سبب استخراج روزی همه‌جانبۀ انسان‌ها از نباتات زمین است؛ ای مردم، ای گروه آدمیزاد، شما تنها سبب را به کار می‌گیرید؛ یعنی زمین را شخم می‌زنید و در آنجا بذر دلخواهتان را می‌پاشید، به موقع آن را آبیاری می‌کنید و کارهایی از این قبیل را در جهت کسب سود و دفع زیان انجام می‌دهید؛ اما آیا کسی از شما می‌تواند ادعا نماید که او دانه و هسته را اندرون زمین شکافته، ریشه را از آن بیرون می‌آورد، گیاه را از آن رویانیده و لحظه به لحظه آن را رشد و نمو داده و می‌پروراند، در حالی که می‌دانیم یک لحظه غفلت در رشد و نمود گیاهان تأثیر می‌گذارد؟ رشد و نمو لحظه به لحظه‌ای که بر هر کشت و زرعی حاکم است، حوادثی متوالی است که به دنبال هم رخ می‌دهند و بدیهی است که باید محدث و خالقی داشته باشند که عبارت از همان زارع، یعنی رویاننده است. حال که هیچ کس نمی‌تواند ثابت نماید که خودش، زارع به معناست و آن‌گونه که بیان نمودیم نمی‌تواند لحظه به لحظه بر رشد و نمو کشت و زرع نظارت نموده و آن را کنترل کند، پس زارع حقیقی همانا الله می‌باشد که رب و پرورش‌دهندۀ هر چیزی است :

﴿ أَفَرَءَيۡتُم مَّا تَحۡرُثُونَ ٦٣ ءَأَنتُمۡ تَزۡرَعُونَهُۥٓ أَمۡ نَحۡنُ ٱلزَّٰرِعُونَ ﴾

(واقعه / 63-64)

اما اگر شخص بدفهمی پیدا شود که خود را زارع حقیقی به معنی رویاننده بداند، اگر راست می‌گوید، کشت و زرعش را در برابر آفاتی کشنده محافظت نماید که پروردگار و

زارع حقیقی می‌خواهد توسط آنها نیست و نابودش کند و آن را به وسیله بادهای سوزان یا بسیار سرد و طولانی، درهم شکسته و خُردش نماید، یا از راه آفات حشره‌ای، میکروبی، ویروسی و ... از بین ببرد! مسلم است که او هرگز نمی‌تواند چنین عقابی و سزایی را از زراعتش دور نماید، بلکه با حسرت و پشیمانی و اندوه، دست بر زانو نشسته و خواهد گفت : من واقعاً زیانکارم که حتی از کمترین بهره‌ای هم محرومم؛ اما عجیب اینست که مصیبت وارد شده را به علت‌های خیالی و پوچ ارجاع می‌دهد به تقدیرات پروردگار توانا و دانا و حکیم! :

﴿ لَجَعَلْنَٰهُ حُطَٰمًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ ﴿٦٥﴾ إِنَّا لَمُغْرَمُونَ ﴿٦٦﴾ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴾ (واقعه / 65-67)

پدیدۀ سوم : آب نوشیدنی انسان‌ها و سایر جانداران؛ هیچ فردی نمی‌تواند ادعا کند که آب را او آفریده و یا به صوت بخار به هوا فرستاده است و یا آن را به صورت آب زلال و گوارایی از ابر فرود آورده است؛ همۀ ما به خوبی می‌دانیم که بخار شدن آب، برخاستن آن به هوا و تبدیل شدنش به ابر،حرکت در صورت ابر و باریدنش به گونه‌ای پاک و خالص، همه و همه حوادثی هستند که حتماً نیازمند آفریننده‌ای تقدیرگر و حکیم می‌باشند. کسی که تمام این تغییر و تحولات را جاری و ساری می‌نماید، همانا الله می‌باشد که تنها آفریدگار و پروردگار جهان است.

حکمت بخار شدن آب و تصفیۀ آن به صورت زلال و گوارا، امری است که مصالح موجودات زندۀ روی زمین را در برمی‌گیرد و خواست آفریدگار چنین بوده که با انتخاب این شیوه، نظام تبخیر آب را با عنایت به خلق، وسیله‌ای جهت پاکسازی و تصفیۀ آب قرار دهد؛ در صورتی که اگر می‌خواست می‌توانست آب را ولو ضمن بخار شدن نیز، به صورت تلخ، شور، ناگوار و غیر قابل نوشیدن فروفرستد.

پس این عنایت ربانی نسبت به مردم، شایستهٔ شکرگزاری آنها دربرابر پروردگارشان می‌باشد :

﴿ أَفَرَءَيْتُمُ ٱلْمَآءَ ٱلَّذِى تَشْرَبُونَ ۝٦٨ ءَأَنتُمْ أَنزَلْتُمُوهُ مِنَ ٱلْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ ٱلْمُنزِلُونَ ۝٦٩ لَوْ نَشَآءُ جَعَلْنَـٰهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ﴾

(واقعه / 68-70)

پدیدهٔ چهارم : آتشی که مردم آن را برمی‌افروزند و در جهت تأمین منافع بی‌شمارشان به خدمت می‌گیرند؛ این آتش، علیرغم اختلاف انواع گوناگون و مصادر و منابعش، به صورت درختی است که ریشه در زمین دارد و بیان این حقیقت در مجموعه‌ای از آیات قرآن کریم، از اعجاز علمی آن به شمار می‌آید. هیچ کس از خلق عالم نمی‌تواند ادعا کند که او درخت این آتش را در زمین نهاده است؛ پس در این صورت ثابت می‌شود که ایجادکننده و نشانندهٔ آن، همانا الله پروردگار و آفریدگار می‌باشد؛ زیرا وجود این آتش نیز مثل بسیاری از چیزهایی دیگر، حادث شده است و ناگزیر به مُحدثی نیازمند است؛ و از آنجا که می‌دانیم آن مُحدث نمی‌تواند احدی از افراد خلق باشد، ناگزیر باید پروردگار ازلی و ابدی باشد :

﴿ أَفَرَءَيْتُمُ ٱلنَّارَ ٱلَّتِى تُورُونَ ۝٧١ ءَأَنتُمْ أَنشَأْتُمْ شَجَرَتَهَآ أَمْ نَحْنُ ٱلْمُنشِـُٔونَ ۝٧٢ نَحْنُ جَعَلْنَـٰهَا تَذْكِرَةً وَمَتَـٰعًا لِّلْمُقْوِينَ ﴾

(واقعه / 71-73)

نکتهٔ عبرت‌انگیز و پندگونه‌ای که در پدیدهٔ آتش وجود دارد عبارت است از اینکه یادآور آتش آخرت در منزلگاه پر از عذاب کافران و تبهکاران است؛ از طرف دیگر، کالای سودمندی برای مسافران صحرا به شمار می‌آید زیرا هنگام نیاز آن را برمی‌افروزند

تا هم خود را با آن گرم کنند و هم غذایشان را با آن پخته و مهیا نمایند. آتش منافع زیادی برای عموم مردم دارد اما به لحاظ اهمیت فوق‌العاده‌ای که برای صحرانشینان دارد، بیشتر به آنها تخصیص داده شده که هم برای گرم نمودن خویش و پُخت و پَز و هم برای دفاع از خود در برابر خطرات، از آن استفاده می‌کنند و در پناهش قرار می‌گیرند.

دستهٔ سوم : نمونه‌هایی از آیات قرآن که خداوند در ضمن آنها توجه اهل دانش و پژوهشگران علمی را به بنظر و تأمل در پاره‌ای از آیات و نشانه‌های موجود در طبیعت جلب می‌نماید. آیاتی که خداوند عزوجل ضمن بیانشان در کتاب گهربار قرآن، عیناً نیز در عرضهٔ طبیعت به آنان نشان داده و یا در آینده‌شان نشان خواهد داد.

1- خداوند عزوجل در آیات 30 تا 32 سورهٔ مبارکهٔ انبیاء می‌فرماید :

«آیا کافران نمی‌بینند که آسمان‌ها و زمین (در آغاز خلقت به صورت تودهٔ عظیمی در گسترهٔ فضا، یکپارچه) به هم متصل بوده و سپس (بر اثر حرکات مدام و انفجارات درونی هولناکی) آنها را از هم جدا ساخته‌ایم (و تدریجاً به صورت جهانی کنونی در آورده‌ایم) و هر چیز زنده‌ای را (اعم از انسان و حیوان و گیاه) از آب آفریده‌ایم. آیا (دربارهٔ آفرینش کائنات نمی‌اندیشند و) ایمان نمی‌آورند؟؛ ما در زمین کوه‌های استوار و ریشه‌داری پدید آورده‌ایم تا زمین، انسان‌ها را مضطرب نسازد و توازن آنان را به هم نزند (و کوه‌ها از فشار گدازه‌ها و گازهای درونی، و حرکات پوستهٔ زمین، و از وزش تندبادها، تا حد زیادی جلوگیری کنند)، و در لابلای کوه‌ها راه‌های گشادی به وجود آورده‌ایم، تا اینکه (پیوند انسان‌ها به وسیلهٔ سلسله جبال‌ها از هم نگسلد و به مقصدشان) راهیاب گردند (و با دیدن این آثار به ذات آفریدگار پی ببرند) ...؛ و ما آسمان را سقف محفوظی نمودیم، ولی آنان از نشان‌های (خداشناسی موجود در) آن روی

گرداند (و دربارهٔ این همه عظمتی که بالای سرشان جلوه‌گر است نمی‌اندیشند)....».

چنین خطاب‌هایی متوجه دانشمندانی است که در زمینه جهان هستی و انسان تحقیق و بررسی و مطالعه می‌کنند. این افراد اگرچه در عصر نزول قرآن، موجود نبوده‌اند ولی با این حال، خداوند آنها را مورد خطاب قرار داده، تا اگر زمانی به دنیا آمدند و به کمک علم و اندیشه‌شان به حقایقی دست یافتند که قرآن، پیشاپیش نظرشان را به آن جلب نموده، یعنی هر گاه قرآن را خوانده و با این واقعیت‌های علمی مطابق یافتند، بدانند که در واقع، خودشان مقصود و مورد نظر خطاب مذکور می‌باشند، چرا که :

الف) علم به اینکه آسمان‌ها و زمین، یک زمان به همدیگر بسته و چسبیده بوده‌اند و خداوند، آنها را از هم جدا نموده، چیزی است که نه مردم قرن‌های اولیه پیش از اسلام و نه افراد معاصر رسالت محمدی و نه حتی افراد چند قرن بعد از آن، اطلاعی در مورد آن نداشته‌اند؛ تا اینکه نهضت علمی معاصر پدیدار گشت و نظریه‌های علمی نیز در مورد چگونگی ایجاد آسمان‌ها و زمین و ابتدای به وجود آمدنشان و تغییر و تحولات تکاملی و انفکاک و تجزیهٔ آنها در شکل اجزایی مانند ستارگان، سیارات و کهکشان‌ها بعد از به هم پیوستگی و یکپارچه بودنشان، ظهور کرده و به عرصهٔ دانش بشری قدم نهاد.

ب) علم به اینکه هر موجود زنده‌ای از آب آفریده شده و بیشترین بخش وجودش از آب می‌باشد که با مشتی ناچیز از خاک درهم آمیخته، چیزی است که تا پیدایش نهضت علمی جدید و ظهور دانشمندان معاصر هیچ کس از آن باخبر نبوده و این دانشمندان جدید بودند که از راه آزمایش و تجزیهٔ اجزای مختلف موجودات زنده در آزمایشگاه‌ها و کشف دلایل بسیاری، به این حقیقت دست یافتند.

ج) علم به اینکه کوه‌ها وظیفهٔ خطیری در حفظ و نگهداری زمین برعهده دارند و به مثابهٔ میخ‌های محکمی، پوستهٔ زمین را از تزلزل و بی‌ثباتی محفوظ می‌نمایند، حقیقی است که تا ظهور نهضت علمی معاصر و دانشمندان جدید بر دیگران پوشیده بوده است.

د) علم به اینکه آسمان، سقفی به هم پیوسته و محفوظ و استوار است، حقیقتی علمی است که تنها از زمان ظهور علم و علمای معاصر بر بشر کشف شده و فاصلهٔ زیادی با عصر رسالت و نزول قرآن دارند.

2- خداوند عزوجل در آیات 6 و 7 سورهٔ ق می‌فرماید :

«آیا آنان (تاکنون سربلند نکرده‌اند و) به آسمان ننگریسته‌اند که ما چگونه آن را بنا کرده‌ایم و آراسته‌ایم و هیچ‌گونه خلل و شکافی در آن نیست؟؛ و زمین را گسترانیده‌ایم، و در آن کوه‌های محکم و پابرجایی را فروافکنده‌ایم، و از هر نوع گیاه بهجت‌انگیز و مسرت‌بخش در آن رویانده‌ایم ...».

این‌گونه خطاب نیز متوجه هستی‌شناسان و انسان‌شناسانی می‌باشد که کارشان مطالعه و تحقیق و بررسی بر محور انسان و طبیعت است و اینها کسانی هستند که در عصر نزول قرآن موجود نبوده‌اند؛ پس در واقع این نص به مثابهٔ خطابی آماده است که به صورت نامه‌ای سربسته باقی مانده تا زمانی که این دانشمندان ظهور نموده و بدانند که ایشان مورد خطاب واقعی هستند؛ چرا که علم به چگونگی ساختار آسمان، عاری از شکاف و خلل بودن آن و علم به ستون و لنگر بودن کوه‌ها برای زمین، از ویژگی‌های دانشمندانی است که مشغول مطالعات و پژوهش‌های علمی و انسانی در عصر حاضر می‌باشند.

3- خداوند عزوجل در آیهٔ 79 سورهٔ نحل می‌فرماید :

«مگر پرندگان را نمی‌بینند که در فضای آسمان، رام و به خدمت درند و کسی جز خدا آنها را نگاه نمی‌دارد (و خواص فیزیکی خاص را در اندام پرندگان و قابلیت پرواز را در فضا ایجاد نمی‌سازد). واقعاً در این (امکان پرواز به هوا و

جولان در فضا) نشانه‌هایی (از عظمت و قدرت خدا) برای کسانی است که به چیزهایی که پیغمبران به ارمغان آورده‌اند) ایمان دارند ...».

می‌توانیم در اینجا منظور خداوند از پروازکنندگان را وصفی عمومی بگیریم و آن را حمل بر هواپیماهای سواری یا باری ساختهٔ دست بشر نیز بکنیم زیرا از نظر لغت، تمام پرندگان در فضای آسمان را شامل می‌شود. ما به دو دلیل می‌توانیم نظر خودمان را قوت ببخشیم :

1- خداوند، پرندگان را این‌گونه وصف نموده است که در فضای آسمان، رام و در خدمتند، و بر حسب ظاهر می‌فهمیم که باید رام و مسخر و در خدمت انسان‌ها باشند مانند تمام موجودات تسخیری دیگر که در آسمان و زمین قرار دارند. با دقت در پرندگان طبیعی ملاحظه می‌کنیم که انسان تنها تعداد اندکی از پرندگان مثل کبوتر نامه‌بر و پرندگان شکاری را در تسخیر خویش دارد، در حالی که تسخیری که در این آیه ذکر شده است، وصفی عام برای تمام پرندگان آسمان می‌باشد. از طرف دیگر می‌دانیم که تمام هواپیماهای ساخت بشری با گونه‌های متفاوتشان، بدون استثناء، رام و مسخر انسان‌ها هستند؛ پس نص مذکور بیشتر با این‌گونه از پرندگان همخوانی دارد.

2- ذکر طیور و پرندگان زنده و حیوانی در آیهٔ 19 سورهٔ ملک به طور خاص چنین آمده است :

«آیا پرندگانی را نگاه نکرده‌اند که بالای سر آنان (در پروازند و) گاهی بال‌های خود را گسترده و گاهی جمع می‌کنند؟! جز خداوند مهربان کسی آنها را (بر فراز آسمان) نگاه نمی‌دارد، چرا که او هر چیزی را می‌بیند (و می‌داند که هر آفریده‌ای برای ادامهٔ زندگی خود نیازمند چیست) ...».

در معنی و تفسیر آیات، شایسته‌تر این است که نصوص متعدد در مورد مطلبی در حمل بر تکمیل نمودن آن مطلب بنماییم و هر نصی از آن را بر معنی جدیدی تطبیق دهیم، اگر امکان آن موجود باشد؛ حال آنکه واقعیت‌های اطرافمان تأییدکنندهٔ همین نکته است.

از همین جا می‌فهمیم که خطاب‌های ربانی در قرآن، تمام انسان‌ها را در هر عصر و زمانی شامل می‌شوند و حکمشان همچنان ثابت و اثرشان نیز پابرجاست.

پس انسان‌ها در هر بُرهه از زمان که به وجود بیایند و شایستگی و آمادگی دریافت خطاب ربانی را در خود احساس نمایند، خطاب متوجه آنها خواهد بود، درست مثل اینکه بر خود ایشان نازل شده است. و این رویه همچنان تا آخرین لحظه‌های زندگانی انسانی در این جهان ادامه خواهد داشت.

□□□

فصل دوم :

الحاد بی‌دینان در انکار وجود پروردگار

این فصل شامل ده بخش زیر است :

بخش اوّل : مقدمهٔ کلی.

بخش دوّم : خیال‌پردازی‌های مُلحدان.

بخش سوّم : موضع‌گیری مُلحدان معاند.

بخش چهارم : حماقت منکران وجود خدا.

بخش پنجم : فرضیهٔ خُرافاتی «تصادف» در نظر منکران خدا.

بخش ششم : تحریف نام دانشمندان بزرگ هستی‌شناس و ایجاد توهم بی‌ایمانی آنان به وسیلهٔ منکران وجود خدا.

بخش هفتم : انکار وجود روح و روان از سوی منکران وجود خدا.

بخش هشتم : ادعای روان‌شناسان و روان‌کاوان بی‌باور.

بخش نهم : تفسیر تاریخی منکران وجود خدا پیرامون مسئلهٔ ایمان به خدا.

بخش دهم : دیدگاه ماتریالیسم دیالکتیک.

بخش اوّل:

مقدمۀ کلی

قبل از بعثت حضرت محمدص و نزول قرآن، اکثریت قریب به اتفاق مشرکان عرب به خالق پروردگار ایمان داشته و در عین حال، همتایانی نیز برایش قرار می‌دادند و با پرستش آنها قصد قربت و نزدیکی به خداوند را می‌نمودند.

برخی از این اعراب، «دَهریان»[1] بی‌دینی بودند که وجود خدا را انکار نموده و می‌گفتند:

﴿ مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا نَمُوتُ وَنَحۡيَا وَمَا يُهۡلِكُنَآ إِلَّا ٱلدَّهۡرُ ﴾

(جاثیه / 24)

«(منکران رستاخیز) می‌گویند: حیاتی جز همین زندگی دنیایی که در آن به سر می‌بریم در کار نیست. گروهی از ما می‌میرند وگروهی جای ایشان را می‌گیرند، و جز طبیعت و روزگار، ما را هلاک نمی‌سازد! ...».

در میان سایر اقوام غیر عرب نیز مشرکان بت‌پرست و طبیعیون بی‌دین و پیروان ادیان آسمانی به چشم می‌خورند که بیشترشان دین و آیین خود را رها نموده یا اصل و اساس آن را تغییر داده و تحریف کرده بودند، جز تعداد اندکی از آنها که بر دینشان استوار مانده بودند. همچنین پیروان آیین‌های ساختۀ بشری را مشاهده می‌کنیم که آیینشان را به صورتی ترکیبی از تفکرات، مصلحت‌ها، سنت‌ها و عادات خویش بنا نهاده بودند.

۱- دَهری کسی است که جهان را ازلی و ابدی دانسته و منکر سازنده آن و حشر و معاد باشد (مترجم).

بر این اساس، قرآن بزرگ برای هدایت تمام مردم اعم از مشرکان، دهریان انکارگر، تحریف‌کنندگان آیینی و پدیدآورندگان ادیان ساختگی و جعلی نازل گشت، بدون آنکه به اختلاف نژادی، قومی، زبانی و ... در آنها توجهی داشته باشد.

قرآن کریم با همۀ گروه‌های مذکور به مناقشه و مباحثه پرداخته و براهین و استدلال‌های خود را بر آنان عرضه نموده و آنها را به ایمان صحیح و باور راستین دعوت کرده است، بدون اینکه حتی کم‌طرفدارترین آنان را نادیده انگارد. خلاصه اینکه دلایل کافی و حجت‌های شافی به قدر نیاز هر گروه در جهت پذیرش منصفانۀ ایمانشان و نیز به طور شکست معاندان، عرضه داشته و بدیهی است که پیروی و غلبه از آن حجت‌های خداوندی بوده و شکست، خواری و پوچی بر استدلالات واهی آنان نیز، امری انکارناپذیر است.

در هر عصر و زمانی و با گذشت ایام، دوش به دوش گروه مؤمنان و در طول و عرض کارشان، این دسته‌ها نیز همچنان وجود خواهند داشت و شدت و ضعفشان در هر عصری نسبت به عصر دیگر در نوسان بوده و گاهی خطر بعضی، بیشتر از خطر دیگر دستجات شدت می‌گیرد. ما نیز به عصری پا گذاشته‌ایم که الحاد و انکار خالق پروردگار در آن رواج یافته و مؤسسات و نهادهای آشکار و مخفی، این فعالیت‌های بی‌دینانه را زیر پوشش و حمایت‌های خود قرار داده و افکار و اندیشه‌های ساختگی و دروغ‌پردازانه‌ای را در این راه به هم بافته‌اند و لباس فریبکارانه و تزویرگرانۀ نظریات علمی را به آن پوشانیده‌اند تا حدی که این نظریات دروغین، به درون مراکز گوناگون علم و دانش راه یافته‌اند.

نیازهای شدید عصر حاضر در زمینۀ مذکور، منجر به گردهمایی علمای مسلمانی گردید که در مورد استخراج دلایل ایمان به خدا، از لابلای نشانه‌ها و آیات بی‌شمار موجود در جهان هستی، بدون وقفه تلاش و کوشش می‌کنند تا نفس و دل‌ها و افکار

مردم را از حجاب شک، گمان و فریبکاری و دروغ‌پردازی‌هایی که بر آنان عرضه می‌گردد، رها نموده و چهرهٔ واقعی‌شان را بنمایانند؛ و تا از این راه سنگ اساسی و زیربنای فکر ایمانی را در زمینهٔ فکری و روحی سالم و آزاد و خالی از هر گونه باطلی قرار بدهند.

از اینجا به بعد ادامهٔ کار این شالودهٔ ایمانی آسان‌تر می‌باشد و قرار دادن پایه و ستون‌های بعدی بر روی زیربنای اولیه، میسرتر می‌گردد؛ این زیربنا عبارت است از ایمان به خالق و پروردگار یکتا و بی‌نیاز، که همتایی در قلمرو ربوبیتش وجود ندارد.

طبعاً در هر عصر و زمانی، مهم‌ترین مشکلات ابتدا به چشم می‌خورد و ضرورت نیز ایجاب می‌کند که بیشترین توجه به جلوگیری از رشد این مشکلات و متوقف کردن آنها معطوف گردد تا به حد اعتدال برگشته و سر به طغیان نکشند؛ در این راستا بر پژوهشگران و محققان لازم است که تنها به راه علاج‌های گذشتگان در رویارویی با مشکلات بسنده نکنند بلکه در چنین حالات فوق‌العاده‌ای باید اقدام به یافتن راه حل‌ها و اسباب جدید برای مقابله با مشکلات عصر خویش نمایند، قبل از اینکه بلا و پیش‌آمدهای ناگوار، رشد نموده و شروع به تخریب و ویرانگری کنند.

در عصر حاضر نیز مهم‌ترین مسئله‌ای که در درجهٔ اول مورد هجوم گمراه‌کنندگان و خیال‌پردازان قرار گرفته است، زیربنایی‌ترین رکن و اساس اندیشهٔ ایمانی یعنی **ایمان به خداوند پروردگار و آفریننده** می‌باشد؛ گمراه‌کنندگانی که شناخت‌ها و معارف حقیقی را وارونه جلوه می‌دهند، فرضیه‌ها و اوهام خیال‌پردازانه را شکل می‌بخشند و آنها را **نظریات** یا **حقایق علمی** نام می‌نهند و زیر پوشش شعارهای علمی، لباس تمدن و پیشرفت را بر آن یاوه‌سرایی‌ها پوشانیده و بدین طریق خود در لابلای قافلهٔ دانشمندان دلسوزی مخفی می‌نمایند که خالصانه در پی شناخت حقایق جهان مادی تلاش می‌کنند. بیشتر این علمای دلسوز و مخلص، هر گاه در مسیر تحقیقات و مطالعات خویش به

شواهد و دلایلی دست یابند که نشانگر وجود پروردگار و آفریننده هستند، از اعماق قلب و ضمیر و وجدانشان به خداوند ایمان می‌آورند.

نکتهٔ مهمی که در اینجا قابل توجه می‌باشد اینست که کسانی که داعیهٔ الحاد و بی‌دینی و رواج آن را در سر پرورانیده و نیز افراد سودجویی که خود را در میان آنان خزانده‌اند، جملگی دارای مصالح سیاسی و اهداف اقتصادی و منافع شخصی متفاوتی می‌باشند و همه به این نتیجهٔ مشترک رسیده‌اند که خطرناک‌ترین و کشنده‌ترین اسلحهٔ سلطه‌جویی بر ملت‌ها از لحاظ سیاسی، اقتصادی و غیره این است که کفر و بی‌دینی را در میان مردم رواج دهند. به همین جهت است که در این عصر و زمانه تمام نیروهای مادی و نیرنگ‌های شیطانی خویش را به کار گمارده‌اند تا رنگ و شکل فریبنده‌ای به لباس الحاد و بی‌دینیشان بزنند و آن را در میدان‌های مختلف علم و دانش رواج داده و مردم را به آن فراخوانند؛ و حال آنکه در واقع، هم علم صحیح و پسندیده از آنان به دور است و هم حق و حقیقت از ایشان مُبراست. در واقع چیزی که شیطان می‌خواهد، همین است که بیان کردیم و پیروان او نیز بدون شک، افراد مجرم، جنایتکار، مغرور، شهوت‌پرست، فرصت‌طلب و از این قماش می‌باشند که دشمنی با حق و حقیقت را در خود متحقق ساخته‌اند به همین جهت بر مؤمنان واقعی لازم و واجب است تا این تزویرگران و فریبکاران را رسوا نموده و با روشنگری‌های شایسته، سدی میان این گروه و خواسته‌های غیر مشروعشان ایجاد نمایند.

بخش دوم :

خیال‌پردازی‌های مُلحدان

مسلک جدید کفر و الحاد بر پایه‌های خیالی سه‌گانۀ زیر استوار است :

1- «کشفیات علمی توانسته است پدیده‌های موجود در هستی را از طریق اسباب و قوانین ثابت و حاکم بر آنها تحلیل و تفسیر نماید؛ در این صورت نیازی به لحاظ نمودن آفریدگاری جهت دخل و تصرف در امور عرصۀ هستی وجود ندارد».

2- «مسئلۀ ایمان به خدا از نتایج ناخودآگاهی انسانی است و واقعیت خارجی ندارد». پیروان مکتب روان‌کاوی، زیاد به این ادعای پوچ دامن می‌زنند.

3- «قضیۀ ایمان به خدا، به علل و اسبابی تاریخی باز می‌گردد که بر انسان سایه می‌افکند؛ بدین‌گونه که انسان در برابر حوادث بزرگ طبیعت مانند سیل‌ها، گردبادها و طوفان‌ها، زمین‌لرزه و انواع بیماری‌های ترسناک، خود را ضعیف می‌دیدند و این ضعف سبب ایجاد تصوری در وی می‌گشت که گویا نیروی فوق‌العاده قوی و حاکم بر تمام هستی وجود دارد؛ پس ناچار باید به آن پناه برد و به فریادش بخواند تا از پیامدهای خطرناک این حوادث دراماان باشد؛ و بدین ترتیب تصور وجود خدایان متعدد در اعتقادات برخی از مردم و تصور خدای یگانه در اعتقادات برخی دیگر خودنمایی کرد؛ و البتۀ بورژوازان و سرمایه‌داران فرصت‌طلب نیز در ایجاد و تقویت چنین اندیشه‌ای دخیل بوده‌اند».

این ادعای باطل نیز بیشتر از جانب رهبران کمونیست و یا افرادی مطرح می‌شود که برای تمام جوانب اندیشهٔ بشری به ترویج تحلیل و تفسیر تاریخی اقدام می‌نمایند.

فلسفهٔ مارکسیستی، دین را یک نیرنگ تاریخی و نتیجهٔ پیامدهای گوناگون اقتصادی می‌داند. لذا «**انگلس**» فیلسوف مشهور کمونیست می‌گوید : «ریشهٔ تمام ارزش‌های اخلاقی در نهایت به وجود اوضاع و شرایط اقتصادی برمی‌گردد».

در یک بیانیهٔ کمونیستی نیز چنین آمده است : «قانون، اخلاق و دین به طور کلی نیرنگ‌های سرمایه‌داری می‌باشند که به خاطر آزمندی‌هایش، خود را در لابلای این اصطلاحات مخفی نموده است».

اکنون به پاسخگویی و رد این خیال‌پردازی‌ها دقت فرمایید :

1- ادعای اولیهٔ این گروه، ناشی از کوته‌نظری عقلی می‌باشد و همانند کم‌خردی کسی می‌ماند که ناگهان احساس درد ناشی از ضربهٔ وارد بر سرش می‌کند، بعد از کمی جستجو عصایی را می‌بیند که از داخل پنجره‌ای بیرون آمده و مرتب بالا و پایین رفته و بر سرش می‌خورد؛ چنین تصور می‌کند که سبب اصلی را یافته است که همان عصا می‌باشد و چیزی در ورای آن وجود ندارد و لذا نیازی نیست چنین تصور شود که موجود زنده‌ای عصا را حرکت داده و به وسیلهٔ آن، ضربه‌ها را بر سرش وارد می‌کند؛ بنابراین در کمین عصا نشسته و آن را گرفته و می‌شکند و چنین می‌پندارد که با شکستن عصا دیگر مشکلش حل شده است؛ مثالی دیگر برای مدعیان چنین پندار نابخردانه‌ای، شخص کم عقلی است که تصور می‌کند راز به حرکت درآمدن قطاری به این درازی، تنها به موتور و دستگاه‌های متحرکه‌اش برمی‌گردد که آن را به دنبال خود می‌کشند، لذا نیازی به لحاظ نمودن شخصی لوکوموتیوران جهت به حرکت درآوردن دستگاه کنترل و هدایت حرکت قطار در جهت مقاصد و مصالح سرنشینان وجود ندارد.

در واقع، کشف زنجیره‌ای از اسرار نهفته در نظام هستی، نمی‌تواند بیان‌کننده و تفسیرگر کل نظام موجود در عالم باشد، بلکه شناختی را در مورد برخی از زوایای پنهان آن به دست می‌دهد که خود آن زوایا باز هم به عنوان جزئی از نظام هستی نیاز به تفسیر و تبیین دارند.

دانشمند زیست‌شناس دکتر سیسیل هامان در کتاب **الله یتجلی فی عصر العلم**[1] مقاله‌ای دارد که در آن آمده است : «قبلاً مردم به جنبه‌های پنهان عملیات هضم و جذب غذا نظر و اندیشه نموده و از این طریق بر وجود نیروی مقدس و مدبر استدلال می‌کردند؛ اما در حال حاضر شرح و چگونگی این عملیات و شناخت کنش و واکنش‌های شیمیایی صورت گرفته در آن، و تخمیرکننده‌ای که عهده‌دار این فعل و انفعالات می‌باشد، امکان‌پذیر گشته است؛ ولی با این وجود این، آیا می‌توانیم بگوییم که جایگاهی برای خداوند در هستی وجود ندارد؟

پس اگر این طور است چه کسی جریان این فعل و انفعالات را رهبری می‌کند و یا آنزیم‌ها را این‌گونه دقیق و محکم بر جریان عملیات حاکم می‌سازد؟

تنها نگاهی عاقلانه به یکی از این طرح و نقشه‌ها که تبیین‌کنندهٔ کنش و واکنش‌های متعدد چرخش و یا ارتباط هر کدام از تفاعلات با دیگری می‌باشد، کافی است تا انسان به کمک آن، اطمینان حاصل کند که این‌گونه روابط دقیق صرفاً نمی‌تواند تصادفی باشد بلکه ذات خداوند است که از راه قوانین و سنت‌های حاکم بر پدیده‌ها، این هستی را به حرکت درآورده و همزمان با آفرینش هر موجودی، نظام خاص آن را نیز آفریده است...؛ طبیعت در ذات خود نمی‌تواند چیزی از نظام هستی را تفسیر و حل نماید بلکه حتی خودش نیز محتاج تفسیر شدن است ...؛ و بالاخره هر زمان که انسان به قانون جدیدی دست می‌یابد، این قانون بر وی بانگ برمی‌زند که : در حقیقت، تنها «الله» آفریدگار است و انسان، کاشفی بیش نیست ...؛» جای بسی تعجب است که

۱- بخشی از مقاله دکتر هامان به نقل از کتاب «الله یتجلی فی عصر العلم»، ص ۱۴۷.

ماتریالیست‌های متعصب معاصر، برای تفسیر هر پدیده از پدیده‌های هستی به ماده کر و کور پناه برده و در همین حد متوقف می‌شوند، در حالی که این تفسیرها قادر نیستند هیچ‌گونه تعلیل عقلی یا واقعی درستی برای پدیده‌ها تقدیم کنند.

قواعد علم جدید، تبدیل شدن ماده به نیرو و انرژی را اقتضا و تصریح می‌کنند، در حالی که نیرو تنها از طریق آثارش قابل شناخت است؛ مثلاً هر کدام از نیروهای مغناطیسی، الکتریسیته و سرعت، ذاتاً مجهول می‌باشند؛ همچنین نیروی حیات نیز گرچه از نوع معینی است که در ماده ظهور پیدا می‌کند اما باز هم مجهول بالذات است؛ و همین طور سلسلهٔ موجودات مادی و ظواهرشان، منتهی به نیروهای نامشخص و مجهول الذات می‌گردند.

علیرغم همهٔ این واقعیت‌ها، باز هم صاحبان اندیشهٔ مادیگری معاصر، به تفسیر مادی این پدیده‌ها اکتفا نموده و از آن لذت می‌برند، از ترس اینکه مبادا دنبال نمودن این سلسلهٔ به هم پیوسته، آنان را بر ایمان به آفریدگار جهان سوق بدهد؛ آفریدگاری که در ورای ماده و مسلط بر آن، به تدبیر و تنظیم امورش قائم است.

دانشمند بزرگ بریتانیایی «**سِر جیمز جنز**» از بزرگترین دانشمندان عصر جدید به شمار می‌آید، در کتاب مشهورش به نام «**جهان اسرار**»[1] می‌گوید : «مخالفان دین، جدیت فروانی به خرج داده‌اند تا مسئلهٔ ضد دینیشان را با استفاده از شیوه‌های جدید، تزیین و پیراسته نموده‌اند که علت این کارشان تنها تعصب جاهلانه است نه کشف ارزشمند علمی. اگر کسی چنین می‌پندارد که درد تعصب‌گرایی تنها دامنگیر غیر دانشمندان می‌شود، من درجوابش به ذکر سخن یکی از دانشمندان معاصر در این زمینه به نام دکتر «أ. و. هیلز» اشاره می‌کنم که گفت : «من آخرین فرد از جمع کسانی خواهم بود که ادعا می‌کنند ما نسبت به دیگر روشنفکران کمتر دچار پدیدهٔ تعصب می‌گردیم».

۱- به نقل از کتاب «الدین فی مواجهة العلم»، تألیف وحیدالدین‌خان، ص ۷۸.

معلوم است که تعصب، ناشی از تقلید ظاهری و کورکورانه، یا ناشی از فتنۀ رأی فاسد فردی یا جمعی می‌باشد.

سِر جیمز همچنین می‌گوید : «در عقلانیت جدید ما تعصبی وجود دارد که تفسیر مادی‌گرایانه را برای کشف حقایق می‌پسندد».[1]

یکی از مادی‌گرایان به نام «**ویتکر شامبرز**» در کتابش به اسم «**الشّهاده**» حادثه‌ای را ذکر می‌کند که ممکن بود به نقطۀ تحولی در زندگیش تبدیل گردد.

او بیان می‌کند : زمانی که داشت به دختربچه کوچکش نگاه می‌کرد، گوش‌هایش نظر وی را به خود جلب نمود، لذا شروع کرد به اندیشیدن در اینکه محال است چیز پیچیده و دقیق همانند این گوش، صرفاً از روی تصادف به وجود آمده باشد، بلکه حتماً باید ناشی از اراده‌ای مدبرانه باشد.

اما «**ویتکر شامبرز**» که این حالت را وسوسۀ درونی می‌نامد، اهمیتی نمی‌دهد تا ناچار نشود به گونه‌ای منطقی به ذاتی ایمان بیاورد که دارای اراده و تدبیر مطلق است، چرا که ذهنیت وی استعداد پذیرش چنین اندیشه‌ای را نداشت.[2]

وی در حقیقت، گرایش صحیح ایمانی را از اندیشۀ خود بیرون رانده تا او را وارد محدودۀ ایمان به خدا نسازد، زیرا که وی درون دایرۀ بسته‌ای از تعصبات مادی‌گرایانه قرار گرفته که ارتباطش را با خدا قطع نموده است.

استاد «**دکتر تامس دیور بارکس**» نیز پس از بیان حادثۀ مذکور می‌گوید : «من بسیاری از اساتید دانشگاهی خود و دوستان دانشمندم را می‌شناسم که مشغول عملیات

۱- به نقل از کتاب «الإسلام یتحدی»، تألیف وحیدالدین خان، ص ۵۷.

۲- به نقل از همان منبع.

و آزمایش‌های شیمیایی و طبیعی در آزمایشگاه‌ها می‌باشند و چندین بار دچار چنین احساساتی شده‌اند».[۱]

از همین سخن ملاحظه می‌کنیم که خداوند تبارک و تعالی، دریچهٔ عقل‌هایشان را به سوی دلایل ایمان به ذاتش گشوده است، اما آنها به جهت تعصب مادی‌گرایانهٔ زشت و خطرناکشان کوشیده‌اند تا این اندیشهٔ پاک را از ذهن و عقلشان بزدایند و بر خلاف جهت حقایق نهفته در ورای پدیده‌های مادی حرکت نمایند.

اما با همهٔ این مخالفت‌ها و تعصب‌های جاهلانه، افراد با انصافی نیز در میان آنان با اعلام ایمان به خداوند، بر وجود حق اعتراف نموده‌اند.

کسانی که به دستاوردهای تمدن بشری مانند اکتشافات علمی و صنایع پیشرفته فریفته شده و آن را دستاویز انکار آفریدگار جل و علا قرار داده‌اند، در واقع از وسوسه‌های شیطانی یا فریبکاری هوا و هوس و فاجرانه و مستکبرانه‌شان پیروی می‌کنند، تا از این خرافه‌ای که لباس پیشرفت علمی بر خود پوشانیده، وسیله‌ای برای توجیه و حق جلوه دادن ایدهٔ باطلشان قرار دهند. اما هر کس که گفته‌های دانشمندان هستی شناس را پیگیری و بررسی نماید این حقیقت را درمی‌یابد که بیشتر آنان اعتراف نموده‌اند که تمام اکتشافات صحیح علمی، مسئلهٔ ایمان به خداوند عزوجل از جانب خردمندان منصف را تقویت می‌نماید و هر اختراع پیشرفتهٔ صنعتی، برتری عظیم و چشمگیر مخلوقات و موجوات طبیعی خداوند را در اتقان و انسجام آشکارتر می‌سازد.

به همین جهت است که ملاحظه می‌کنیم صاحب‌نظران حقیقی و کاشفان نظریات علمی و مخترعان بزرگ دستگاه‌های پیچیده و عظیم، از زمرهٔ کسانی هستند که به خداوند عزوجل ایمان آورده و بر سلطهٔ وی در صحنهٔ هستی و یکتا بودنش در الوهیت

۱- به نقل از همان منبع.

شهادت داده‌اند؛ به همین خاطراست که خداوند، اکرامشان نموده و شهادتشان را عزت بخشیده و می‌فرماید :

﴿ شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَأُوْلُواْ ٱلۡعِلۡمِ قَآئِمَۢا بِٱلۡقِسۡطِۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ﴾ (آل‌عمران / 18)

«خداوند (با نشان دادن جهان هستی به گونهٔ یک واحد به هم پیوسته و یک نظام یگانه و ناگسسته، عملاً) گواهی می‌دهد اینکه معبودی جز او نیست، و اینکه او (در کارهای آفریدگان خود) دادگری می‌کند. و فرشتگان و صاحبان دانش (هر یک به گونه‌ای در این باره) گواهی می‌دهند. جز او معبودی نیست که هم تواناست و هم حکیم».

اما بعد از این اختراعات و اکتشافات و گواهی دادن‌های کاشفان و مخترعان بر الوهیت و وحدانیت خدا، سوداگران کفر و الحاد که خود را در ورای این بزرگان مخفی نموده‌اند، نظرات علمیشان را دستبرد زده و ضمن بزرگ جلوه دادن این اختراعات، آنها را تأییدکنندهٔ الحادی می‌دانند که خود مُنادی و داعی آن می‌باشند. ولی متأسفانه کوته‌نظران سست اراده و کج‌اندیش نیز، گول این عوام‌فریبی‌ها را خورده و می‌پندارند که این اکتشافات علمی پیشرفته و اختراعات توسعه‌یافتهٔ صنعتی، سخنان و بینش الحادی و ضد خداییشان را تقویت و تأیید می‌نمایند و لذا درست بر خلاف واقعیت قضاوت می‌کنند.

تمام اکتشافات علمی، تنها ادراکی صحیح و هوشمندانه یا قابل تعدیل و تصحیح در زمینهٔ یکی از جنبه‌های واقعی این هستی بزرگ به شمار می‌آیند که از آفریده‌های خداوند می‌باشد. حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا هیچ منطق عقلی یا علمی می‌پذیرد که ادراک واقعی چیزی، دستاویزی جهت انکار سازنده یا پدیدآورندهٔ همان چیز به حساب آید؟ اگر چنین چیزی صحیح باشد، باید برای شخصی که کتابی خطی را

به تصویر می‌کشد یا معانی ـ کلمات، جمله‌ها، فصل و باب‌های ـ آن را درک می‌کند نیز جایز باشد که مؤلف و نویسندهٔ آن کتاب را انکار نماید!!

این فرد تصویرگر کتاب که تمامی عبارات یا برخی از آنها را درک و فهم نموده، کار جدیدی انجام نداده، و لذا درست نیست این درک خود را سببی برای انکار و نادیده گرفتن مؤلف و نویسندهٔ اصلی قرار دهد؛ همین‌گونه نیز صحیح نیست که درک و فهم دانشمندان از قوانین و سنت‌های حاکم بر هستی، که قبل از علم و ادارک دانشمندان نیز موجود بوده‌اند، به عنوان وسیله و دستاویزی جهت انکار پدیدآورندهٔ هستی و پایه‌گذار سنت‌ها و قوانین موجود در آن و هماهنگ‌کنندهٔ نظام‌های متنوع و پیچیدهٔ آن، لحاظ و محسوب گردد.

یکی دیگر از تناقض‌گویی‌های شگفت‌انگیزی که سوداگران الحاد به آن دچار شده‌اند این است که آنان جهت تقویت ادعاهایشان به «**نظریهٔ نسبیت انیشتین**» استناد می‌کنند، در حالی که پایه‌گذار این نظریه (انیشتین)، از جملهٔ اشخاص ـ قوی‌الایمان ـ به خداوند عزوجل بوده است؛ همچنین مارکسیست‌ها در جهت اثبات ادعای باطلشان به جدلیات فلسفی هگل استناد می‌کنند، در حالی که خود «هگل»[1] از جمله آرمان‌گراهایی بوده که گمان می‌کردند آفریدگار، نقشهٔ آفرینش هستی را بر منبای کشمکش و ستیز میان اضداد شکل بخشیده است.

و اما اگر نگاهی به اختراعات بشری بیاندازیم، ملاحظه می‌کنیم که همهٔ آنها جز کشف ویژگی‌های موجودات در هستی و شناساندن صفاتشان به دیگران و بالاخره طبقه‌بندی هر کدام از آنها در وضع و حالتی متناسب با صفات و خصوصیاتشان، چیز دیگری را به ارمغان نیاورده‌اند؛

۱- هگل فیلسوف نامدار آلمانی است که در سال ۱۷۷۰ م به دنیا آمد و سال ۱۸۲۹ م از دنیا رفته است. به عقیده وی، اشیاء ثابت نیستند و حقیقت همان تغییر و تحول دائم است. جهت آگاهی بیشتر رجوع شود به کتاب «متُد دیالکتیک مارکسیستی»، تألیف علی حجتی کرمانی (مترجم).

آیا هیچ مخترعی می‌تواند اصل و مایهٔ اولیهٔ چیزی را از نیستی ایجاد کند؟

علاوه بر این، اگر تمام اختراعات بشری را در ذهن خویش مجسم ساخته و آنها را تنها با یکی از کوچکترین آفریده‌های خداوند عزوجل مقایسه نماییم، تفاوت زیادی را در بین آنها ملاحظه می‌کنیم. برای نمونه بزرگترین وسیلهٔ نقلیهٔ هوایی، دریایی یا زمینی، به انسجام و ظرافت آفرینش یک مگس یا پشه نمی‌باشند که خداوند آن را آفریده است؛ چرا که این آفریدهٔ خدا می‌تواند تولیدمثل نموده و صفات و خصوصیاتش را به نسل بی‌شمار خویش منتقل سازد : اما آیا پیشرفته‌ترین ساخته‌های بشری قادر است مشابه خود را به وجود آورد یا به خودی خود و بدون دخالت انسان حرکات یا افعالی بیافریند؟ این همان حقیقتی است که اکثر دانشمندان علوم طبیعی را بر آن داشته تا اذعان و اعتراف نمایند که پیشرفت‌های علوم طبیعی در عصر جدید، دلایل تازه‌ای را بر وجود خدا افزوده و بستر بسیار مناسبی را جهت بازگشت به آغوش دین و ایمان به پروردگار دانا و حکیم، پناه گرفتن در جوار رحمتش و سر نهادن بر آستان بندگی و عبادتش فراهم نموده است.

در همین رابطه، «**دکتر ادوارد لوترکیسل**»[1] استاد زیست‌شناسی، مطلب جالب توجهی را زیر عنوان «**بیایید تا بدون هیچ‌گونه گرایش خاص یا تعصب و غرض‌ورزی به حقایق بنگریم**»، نوشته است که خلاصهٔ آن به قرار زیر می‌باشد :

1- «پژوهش‌های علمی در طی سال‌های اخیر، دلایل جدیدی را افزون بر دلایل فلسفی تقلیدی، مبنی بر وجود خداوند ارائه نموده است؛ گرچه ادلهٔ اثبات خدا در قدیم نیز قادر بودند هر انسانی را تنها با یک نگاه حقیقت‌جویانه به این مسئله، به سوی ایمان رهنمود گردند.

۱- بخشی از مقاله دکتر ادوارد کیسل به نقل از کتاب «الله یتجلی فی عصر العلم»، ص ۳۴.

2- در سال‌های اخیر، موج بازگشت به سوی دین، سراسر آمریکا را فراگرفته به گونه‌ای که حتی مراکز علمی ما نیز از وسعت آن بی‌نصیب نمانده‌اند. تردیدی نیست در اینکه کشفیات علمی جدیدی که بر ضرورت وجود پروردگار برای جهان هستی اشاره دارند، نقش زیادی را در این راستا ایفا نموده‌اند.

3- برخی گمان می‌کنند که باور به ازلی بودن جهان هستی، مشکل‌تر از اعتقاد به وجود آفریدگاری ازلی نمی‌باشد! اما «قانون دوم ترمودینامیک»، اشتباه این نظریه را اثبات می‌کند، چرا که تمام علوم به روشنی اثبات می‌نمایند که ازلی بودن این جهان هستی، غیرممکن است. تاکنون ثابت شده است که جریان انتقال حرارت از اجسام گرم به اجسام سرد پی در پی ادامه دارد، اما عکس آن به خودی خود امکان‌پذیر نیست یعنی جریان هستی به سوی نقطه‌ای در امتداد است که حرارت تمام اجسام در آن، یکنواخت خواهد بود و سرچشمهٔ انرژی و نیروها به کلی نابود می‌شود؛ در این صورت هیچ‌گونه فعل و انفعالات شیمیایی یا طبیعی شکل نمی‌گیرد و اثری از حیات و زندگانی نیز در عرصهٔ هستی برجای نخواهد ماند.

اما اینک که می‌بینم چرخهٔ حیات و زندگانی همچنان برپاست و فعل و انفعالات شیمیایی و طبیعی نیز به قوت خود باقی است، می‌توانیم چنین نتیجه‌گیری نماییم که امکان ندارد این هستی ازلی باشد؛ زیرا اگر قایل به ازلی بودنش باشیم می‌بایست نیرو و انرژی‌های موجود در آن خیلی وقت پیش، تمام می‌شد و کلیهٔ فعالیت‌ها و تغییر و تحولات در پهنهٔ هستی از بین می‌رفت.

و لذا علوم بدین صورت که بیان شد و بدون هیچ‌گونه غرض قبلی، به این نتیجه می‌رسید که این هستی ازلی نیست بلکه ابتدا و سرآغازی داشته است؛ این خود، دلیلی بر اثبات وجود خداست، زیرا چیزی که قبلاً نبوده و نقطهٔ شروعی برای آن ثابت شده

است نمی‌تواند به خودی خود ایجاد شود و ناگزیر از وجود پدیدآورنده، محرک یا خالقی می‌باشد که همان الله و یگانه آفریدگار وجود است.

4- دستاوردهای علمی در زمینۀ جهان هستی، تنها در اثبات این نکته یعنی وجود سرآغازی برای جهان آفرینش منحصر نمی‌شوند، بلکه از آن بالاتر، اثبات نموده‌اند که آفرینش این هستی به یک دفعه نبوده، بلکه در طول مدت نزدیک به پنج میلیون سال صورت گرفته است.

در واقع ملاحظه می‌کنیم که جهان هستی روز به روز در حال گسترش و توسعۀ مستمری است که از مبدأ و منشأ آفرینش برمی‌خیزد، هم اینک باید کسانی که به نتایج ناشی از علوم متداول روز باور دارند، به پدیدۀ آفرینندگی (خَلْق) نیز باور داشته باشند؛ چرا که سنت‌ها و قوانین طبیعی از ثمرات این آفرینش می‌باشند و لذا ناگزیر باید در اندیشۀ پذیرش آفریننده‌ای نیز باشند که این قوانین را پی‌ریزی نموده است؛ زیرا این قوانین در ذات خود، پدیده‌ای مخلوق هستند که عقلاً نیاز به خالق دارند و آن خالق همان ذات الله می‌باشد.

5- اگر دانش‌پژوهان با روحیۀ امانتداری و پرهیز از تعصب بر پیش ساخته‌های ذهنی خویش، نگاهی حقیقت‌جویانه به دستاوردهای علمی در زمینۀ ادلۀ اثبات وجود خدا بیاندازند و عقل را از سلطۀ تأثیر عواطف و احساساتشان آزاد سازند، بی‌درنگ و بدون تردید وجود خدا را خواهند پذیرفت که تنها راه تفسیر و تبیین حقایق نیز همین است. بنابراین، تحقیقات و پژوهشهای علمی با عقلی فراخ، بدون شک ما را به درک وجود سبب اولیۀ هستی، یعنی «الله» رهبری می‌نماید.

6- خداوند عزوجل بر نسل کنونی بشر منت نهاده و تلاش‌های علمی انسان‌ها را با کشف بسیاری از واقعیات پیرامون طبیعت، برکت و فزونی بخشیده است. به همین دلیل

بر هر انسانی اعم از پژوهشگران علمی و دیگر افراد بشر واجب است که از این دستاوردهای علمی در جهت تقویت ایمان به خداوند (الله) کمک بگیرند.

7- همچنان که برای دانشمندان خردورز شایسته است که در مورد وجود خداوند تدبر و اندیشه نموده و آن را بپذیرند، همان‌گونه شایسته است سایر افراد نیز به کمک این دلایل علمی و عقلی، درک نمایند که تحول و تکامل ابداعی و نوآورانه، وسیلهٔ خداوند در آفرینش مخلوقاتش می‌باشد و تنها خداوند است که این جهان را با قدرت بی‌منتهایش پدیدآورده و قوانین و سنت‌های طبیعی را در آن جاری نموده است.

بنابراین، «**آفرینش ابداعی**»[1] یگانه تفسیری است که می‌تواند راز وجود هستی را بر ایمان روشن سازد و میان پدیده‌های مختلف که در گسترهٔ کتاب طبیعت جای گرفته‌اند، ارتباط برقرار سازد؛ طبیعتی که صفحاتی بی‌شمار کتابش را در زمینه‌های علوم گوناگون مانند علم : رادیولوژی، فیزیولوژی، جنین‌شناسی، شیمی‌آلی، ژنتیک، حفاری و کاوشگری، طبقه‌بندی موجودات زنده، جغرافیای حیوانی و ... مطالعه و بررسی می‌نماییم».

همچنین در این رابطه «**دکتر والتر اوسکار لندبرگ**»[2] نیز که یکی از دانشمندن علم فیزیولوژی و بیوشیمی می‌باشد، مقالهٔ جالب توجهی با عنوان «به کارگیری شیوه‌های علمی» نوشته که مضمون بخشی از آن، به قرار زیر است :

1- «برخی از علما در فهم غلطی که از مبادی اساسی علمی داشتند، محکوم به شکست شدند، چرا که این فهم و برداشت غلطشان ناشی از اسبابی بود که هیچ ارتباطی با بحث و بررسی‌های علمی نداشتند؛ ما در اینجا تنها به دو مورد از این اسباب اشاره می‌کنیم :

۱- یعنی ایجاد و آفریدن چیزی بدون الگو و نمونه قبلی و بدون تقلید از کسی یا چیزی (مترجم).

۲- ظاهراً منظور این نویسنده در سخنانش، محیط‌های غیراسلامی است که خدا را در شکل انسان تصور می‌کنند. به نقل از بخشی از مقاله نامبرده در کتاب «الله یتجلی فی عصر العلم»، ص ۳۹.

سبب اول : سیاست‌های معینی که برخی از گروه‌ها، سازمان‌ها یا دولت‌های الحادی در زمینهٔ شیوع بی‌دینی و مبارزه با خداپرستی، اتخاذ نموده‌اند؛ اتخاذ چنین سیاست‌هایی به دلیل تعارضی بوده که میان عقیدهٔ خداشناسانه و مؤمنانه با منافع و مصالح، یا مبادی این دسته و گروه‌ها وجود داشته است.

سبب دوم : عقاید فاسدی که باعث می‌شود برخی انسان‌ها از ابتدای کودکی به آن معتقد گردند، اما با رشد عقلی و جسمانی و پا نهادن به میدان علم و دانش و به کارگیری شیوه‌های علمی در برخورد با مسایل مختلف، تعارضی میان صورت‌های ذهنی و اعتقادات باطل قبلی از یک سو و شیوه‌های علمی یا منطقی مقبول از سوی دیگر برای این‌گونه افراد به وجود می‌آید؛ یکی از فاسدترین جلوه‌های اعتقادی دوران کودکی، معتقد شدن به وجود خدایی در شکل و صورت انسان می‌باشد.

سرانجام وقتی که این‌گونه افراد در دوران رشد عقلی و علمیشان تمام تلاش خود را به کار می‌اندازند تا میان این افکار دینی قدیمی و مقتضیات منطق و تفکر علمی، ارتباط و مناسبتی برقرار سازند، اما دچار شکست و ناامیدی می‌گردند؛ لذا برای رهایی از این تناقض و دوگانگی، اندیشهٔ خداباوری را به کلی از اذهان خود بیرون می‌اندازند. در این مرحله به گمان اینکه از دایرهٔ اوهام دین و نتایج ناشی از آن رهایی یافته‌اند، دیگر نمی‌خواهند به این موضوع بیاندیشند بلکه در برابر هر اندیشهٔ جدیدی نیز که با آن مرتبط گردد و پیرامون وجود خود دور بزند، از خود مقاومت نشان می‌دهند.

2- ایمان به خداوند، منبع و سرچشمهٔ همیشه جوشان سعادت و نیک‌بختی در زندگی بسیاری از انسان‌ها به شمار می‌آید.

3- آن دسته از دانش‌پژوهانی که قصد حصول شناخت خدا را دارند، به محض دستیابی به کشف تازه‌ای در هر کدام از رشته‌های علمیشان، موفق به کسب منافع بی‌شماری می‌گردند؛ چرا که هر کشف جدید به تقویت ایمانشان به خدا کمک نموده و

فهم و بینش و بصیرت آنان را در جهت درک دست‌های قدرتمند خداوند بر صحنۀ هستی افزایش می‌دهد ....».

2 و 3 : ادعای دوم و سوم این گروه نیز مبنی بر اینکه ایمان به خدا از نتایج ناخودآگاهی انسان است و یا اینکه به علل و عوامل حاکم بر انسان در طول تاریخ یا به وجود موقعیت‌های اقتصادی باز می‌گردد، همانند ادعای اولیه‌شان باطل بوده و ساخته و پرداختۀ اوهام و خیالاتشان می‌باشد که آن را به عنوان ادلۀ انکارشان، دستاویز قرار می‌دهند؛ اما این‌گونه ادعاها در واقع نه تنها دلیل حقانیتشان نیست بلکه در اصل، گریز و فراری است که به منظور طفره رفتن از پذیرش دلایل بی‌شمار ایمان به خدا به آن دامن می‌زنند. سرانجام چون که این پایه‌های خیالی سه‌گانه، قادر به ارائۀ هیچ‌گونه تفسیری از پدیده‌های موجود در هستی نمی‌باشند، از اعتبار افتاده و مطلقاً ارزشی ندارند.

ان‌شاءالله در بحث‌های بعدی بیشتر به بیان بی‌اعتباری این بیهوده‌گویی‌ها خواهیم پرداخت.

بخش سوم:

موضع‌گیری ملحدان معاند

دلایل ایمان به خداوند عزوجل از همهٔ جنبه‌های فکری، قلبی، روحی و وجدانی، انسان‌ها را در خود پیچیده‌اند؛ تنها جنبه‌ای از جوانب متعدد وجود انسان، که به کمک آن نمی‌توان خدا را عیناً مشاهده نمود، جنبهٔ مشاهدهٔ حسی به وسیلهٔ حواس ظاهری می‌باشد. اگرچه می‌دانیم که حواس ظاهری انسان، قادر است از راه مشاهده، بسیاری از آیات و نشانه‌های دال بر وجود خداوند را به ما بشناساند، اما ذات مبارکش در جهان غیب و پنهان از دیدگان مخلوقات می‌باشد تا بدین‌وسیله فکر و اندیشه و ارادهٔ انسان را مورد آزمایش قرار دهد که آیا با تکیه بر دلایل وجودی، و مشاهدهٔ آثار صفات والایش در مخلوقات و به کمک توانایی‌های فکری و از راه پیگیری علل و عوامل و قوانین و سنت‌های جاری در پدیده‌ها و آفریده‌هایش، به وجود ازلی و بی‌همتایش ایمان می‌آورد یا خیر؟

آیا برازندهٔ انسان خردمند و بادرایت است که تمام ویژگی‌های انسانی و وجوه تمایز با حیوانات را به کلی از خود زدوده و مانند چهارپایان، تنها بر حواس ظاهریش تکیه زند و هرچه را که از راه مشاهدهٔ حواس ظاهری درک نکند رد نموده و وجودش را نپذیرد؟

این درست همان موضعی است که دشمنان دین خدا آن را برگزیده و مردم را به سویش فرامی‌خوانند، البته فریب‌خوردگان خودخواه و سبک‌سَر نیز در این ورطه گرفتار می‌شوند.

این همان موضعی است که ملحدان در مسئلۀ ایمان به خدا بدان اکتفا می‌نمایند، اما در برخورد با سایر مسائل زندگی و امور دنیاییشان تنها به اتخاذ این روش بسنده نمی‌کند؛ در مسائلی مانند باور به قوانینی که از راه استنباط ذهنی به آن دست یافته‌اند، باور به روان‌کاوی‌هایی که هرگز چیزی از حقایق آن را از راه حواس مشاهده نکرده‌اند، باور به اندیشه‌های پیشرفت و تکامل که جزئی از آن حتی در آزمایشگاه‌ها نیز قابل تجزیه و آزمایش محسوس به حواس ظاهری نیست و ...، درست بر خلاف موضع‌گیرییشان در رابطه با مسئلۀ خداشناسی عمل می‌کنند.

این چه تناقضاتی است که سرهم می‌بافند و به آن چنگ می‌زنند؟

چرا از اقرار بر وجود آفریدگارشان این‌گونه می‌گریزند؟ آیا بدین خاطر است که آنها را آفریده، اکرامشان نموده، خردمندشان گردانیده، ابزار شناخت را در اختیارشان نهاده، گوش شنوا و چشم بینایشان بخشیده و انواع بی‌شمار نعمت‌های ظاهری و باطنی را بدان‌ها ارزانی داده است؟!

ما راه‌یافتگان حقیقت و مؤمنان به خدا، نه تنها این موضع‌گیری را به آنان تبریک نمی‌گویيم بلکه بر حال زارشان گریه می‌کنیم و غصۀ آجالشان را می‌خوریم، و برایشان آرزوی راهیابی برای حقیقت و ایمان به خداوند می‌نماییم. اما اگر چنان که علیرغم هوشیار شدن و شناخت حقیقت و با اختیار و ارادۀ خویش، همچنان در انتخاب این موضع معاندانه و استمرار بر آن باقی بمانند، باید منتظر عواقب وخیم عناد و لجاجت، پافشاری بر باطل و مخالفت با خالق عظیمشان بوده، و پیامدهای این موضع‌گیری نسنجیده و دور از خرد را بر دوش گیرند؛ چرا که اگر به آیات و نشانه‌های خداوند در هستی توجه می‌کردند، یا بیانات پیامبران الهی را نادیده نمی‌گرفتند، یا به هشدارها و انواع بیم‌دادن‌های بدفرجامیشان وَقعی می‌نهادند، یا نمونه‌های عقاب و عذاب وارد خداوندی در این دنیا بر ملت‌های کافر پیشین را مورد عبرت و پند قرار می‌دادند، هرگز

و هرگز چنین روش معاندانه و لجوجانه‌ای را در پیش نمی‌گرفتند. از این فراتر نمی‌توانیم کار دیگری برایشان انجام دهیم جز آنکه خطاب بدان‌ها بگوییم :

ای منکران خدا، شما با وجود این همه دلایل که فراارویتان قرارگرفته و این همه تذکردهندگانی که از راه وعد و وعید بر شما اتمام حجت نموده‌اند، باز هم بر موضع عناد و عصیانگری پافشاری به خرج داده و بر آفریدگار خویش شوریده و به حریمش تجاوز نموده و در حقیقت بر خویشتن ستم روا داشته‌اید.

پس حالا که قصد بازگشت از مسیر انحرافیتان را ندارید، بشتابید به سوی سرنوشتتان؛ سرنوشتی پر از عذاب و بدبختی ابدی؛ چه بدعاقبتی است این جهنم سوزان که با دستان خویش مهیا نموده و همیشه در آن خواهید ماند! اما باز هم ما گروه مؤمنان به خداوند باری تعالی، همچنان بر حال شما دلسوزی نموده و اندوه فرجامتان را به دل می‌گیریم و بار دیگر خطاب به شما می‌گوییم : اگر در حالت شک و تردید به سر می‌برید، یا تحت تأثیر محیط خاصی قرار گرفته‌اید و نمی‌توانید خود را از آن برهانید، یا از مفاهیم و اصطلاحات خاصی متأثر گشته‌اید که بر عقلتان سایه افکنده و نمی‌گذارد جانب حق را ببینید، دو راه بیشتر پیش رو ندارید : 1- یا پس از این همه روشنگری و اتمام حجت‌ها بر شما، باز هم بر راه و عقیدۀ باطل خویش اصرار می‌ورزید، که در این صورت جایی برای دلسوزی و غمخواریتان باقی نمی‌ماند؛ چرا که اگر عقل داشته باشید، بهتر آنست خودتان بر حال خویش دلسوزی و غمخواری نمایید؛ اما با کمال تأسف ملاحظه می‌کنیم که شما با خود خواهیتان می‌خواهید از قید و بند تکالیف پروردگار آزاد باشید تا در دام بندگی غیر خدا افتاده و مانند طعمه‌ای بی‌ارزش، قربانی هوا و هوس و شهوترانی‌هایتان گردیده و اسیر شیاطینی شوید که شما را در جهت منافعشان بر علیه خودتان، سرزمین و ملتتان، عزت، شرافت و تاریخ درخشانتان به کار می‌گیرند.

2- (یا اینکه به خود می‌آیید و بر حال خویش دلسوزی می‌کنید)؛ لذا اگر عقلتان را درست به کار ببندید و از هوا و هوستان پیروی نکنید، انسان‌های شیطان‌صفت با انگیزه‌های مادی و سیاسی خویش نمی‌توانند با وسوسه‌ها و دسیسه‌هایشان در افکار شما نفوذ نموده، آن را فاسد کرده و از کار بیاندازند، یا ذهنیت ایمانی را از آن بزدانید؛

اگر خیر و صلاح و سعادت و نجات خویش را خواهانید و حاضر نیستید مانند حیوانات زبان بسته در خدمت دیگران باشید که فقط بخورید و بیاشامید تا از شما بهره‌کشی نموده و سرانجام روانه قربانگاهتان سازند و بالاخره وارد جهنم پر از عذاب گردید؛ هر چه زودتر در اوضاع خودتان بنگرید و به عاقبتتان بیاندیشید.

بخش چهارم:

حماقت منکران وجود خدا

منکران خدا بر این باورند که مادهٔ بدون شعور، علم، اراده، اختیار و بالاخره فاقد حیات، از ازل بوده و چیزی غیر از آن در پهنهٔ گیتی وجود ندارد!

آنان گمان می‌کنند که همین مادهٔ خالی از هر گونه صفات کمال، منشأ ایجاد خود به خود موجودات زنده‌ای می‌باشد که دارای حیات، عقل، اراده و اختیار هستند.

چنین سخنانی و ادعاهایی اصلاً با منطق صحیح سازگار نبوده و ارتباطی نیز با معیارهای اساسی و علم و اندیشه ندارند. این‌گونه مُزخرفات و بیهوده‌گویی‌ها تنها به خاطر فرار از اعتراف به وجود خداوند حکیم و عظیم، و به قصد شانه خالی کردن از پیامدهای این اعتراف، از قبیل اطاعت و بندگی، استقامت و پایداری بر آن، التزام بر نیکوکاری و دوری از اعمال ناپسند صورت می‌گیرد و بس.

سر دادن این قبیل سخنان پوچ و ناشیانه، به دلیل گرفتار ماندن چنین افرادی در دام خودخواهی‌ها و تمایلات تبهکارانهٔ نفسانیشان از یک طرف، و اِهمال و تعطیل نمودن منطق عقل و اندیشه و معیارهای حقیقی شناخت و معرفت از سوی دیگر می‌باشد.

علاوه بر این، با احساسات وجدانی خویش نیز مخالفت نموده و هوش و ذکاوتشان را در جهت حیله‌های گوناگون به منظور باطل جلوه دادن حق و حق جلوه دادن باطل به کار می‌اندازند.

اگر این مادی‌گراهای از خدا بی‌خبر، بجای خیال‌بافی و عنادورزی، به خداوند عزوجل ایمان می‌آورند و ربوبیت و الوهیتش را گردن می‌نهادند و خویشتن را از جاودانگی در عذاب دردناک جهنم محفوظ داشته و روحشان را از رذالت مخالفت با حق و کبر و لجاجت پاک می‌نمودند، چه زیانی به حالشان داشت؟!

من تاکنون کتاب‌های زیادی از بزرگان و برجستگان الحاد در دنیا خوانده‌ام، اما هرگز دلیل صحیحی مبنی بر نفی وجود پروردگار در آنها نیافته‌ام، گرچه آنان تلاش زیادی نموده‌اند تا با نوشتن این کتاب‌ها، مذهب خویش را بر دیگران تحمیل کنند. از این فراتر حتی در تمام نوشته‌هاییشان نتوانسته‌اند تنها یک «دلیل ظنی»[1] بر عدم وجود خدا اقامه نمایند، یا یک حقیقت علمی را در اثبات ادعای خود تقدیم کنند.

تنها کاری که این منکران می‌توانند از پیش ببرند این است که سعی در ایجاد شک و تردید بر وجود جهان غیب را در اذهان عموم مردم نموده و آنان را قانع کنند بر اینکه هر چیزی که به کمک اندک وسایل علمی کشف شده توسط دانشمندان، قابل مشاهده و شناخت نباشد، وجود خارجی نداشته و نباید پذیرفت.

برخورد این‌گونه افراد نسبت به دایرهٔ مادی جهان هستی که حتی دانشمندان مادی‌گرا نیز به کمک اکتشاف وسایل عملیشان در عصر پیشرفتهٔ کنونی، فقط توانسته‌اند گوشه‌های ناچیزی از آن را مشاهده و لمس نمایند، درست شبیه برخورد فرد کور با رنگ‌های مختلف است که به دلیل ندیدنشان، وجود آنها را انکار می‌کند؛ یا شبیه موضع انسان کری است که به دلیل ناشنوایی، وجود صداها را انکار می‌کند؛ یا شبیه موضع زندانیان کوته‌فکری است که از آغاز عمرشان درون قصری زندانی شده و می‌پندارند که غیر از قصری که آنان در آن زندگی می‌کند چیز دیگری وجود ندارد.

۱- دلیلی مبنی بر گمان است که احتمال درستی و نادرستی آن یکسان می‌باشد (مترجم).

به نظر شما بهرهٔ این‌گونه افراد از علم، امانتداری علمی و مطابقت حقیقت با واقعیت چه اندازه باید باشد؟

بنابر اعتراف خود دانشمندان مادی‌گرا، هنوز هم پیشرفته‌ترین کارگاه‌ها و آزمایشگاه‌ها و تجهیزات علمی نتوانسته‌اند بسیاری از چیزهایی که ظواهرشان را در این جهان مادی مشاهده می‌کنیم، شناسایی و حدود و خصوصیات آنها را ارزیابی نمایند؛ تجدد و نو شدن روز به روز شناخت‌ها و اکتشافات علمی نیز خود گواه این حقیقت است.

بدون تردید، هر زمان که علم بشر به نقطه‌ای منتهی گردد که فرد گمان کند تمام موجودات را کشف نموده، معلوم است که در حد ناقص خویش متوقف گشته و با غرور باطل و متکبرانه‌اش، مانع رسیدن به دریاهای بیکران و انتهای علوم و معارف گوناگون شده، از پیشرفت بازمانده و در نتیجه به برکهٔ آب راکدی می‌ماند که جز بوی گند و بیماری‌زا، چیز دیگری تقدیم بشریت نخواهد کرد.

اما دانشمندان مادی‌گرا علیرغم دستاوردها و اکتشافات علمیشان، اعتراف می‌کنند که آنچه به دست آورده‌اند، به منزلهٔ قطره‌های ناچیزی از دریاهای نامتناهی علوم تلقی می‌شوند. به همین خاطر است که خداونزد عزوجل در آیهٔ 85 سورهٔ اسراء می‌فرماید :

﴿ وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ إِلَّا قَلِيلٗا ﴾ (اسراء / 85)

«جُز دانش اندکی به شما داده نشده است».

کسانی که در طول حیات، ایمان و اعتقاداتشان را جهت دستیابی به شناخت‌های مادی جهان هستی، در به کارگیری روش‌های حسی ـ تجربی لحاظ می‌کنند ـ روشی که مبتنی بر احتمالات و فرضیه‌ها و آزمایشات حسی ـ تجربی است، از یک جهت تنها به مشاهدهٔ ظواهر مادی بسنده می‌کنند ولی از جهتی دیگر خود را به مغالطه می‌اندازند؛ چرا که نمی‌توانند در تمام زمینه‌های شناخت و معرفت، کلیهٔ تجربیات علمی پژوهشگران و دانشمندان علوم تجربی را شخصاً نیز تجربه و اعمال نمایند؛ بلکه ناچارند

تجربه‌های دیگران و نتایج حاصل از آن را بپذیرند؛ این خود یکی از گونه‌های ایمان و باور است که متکی بر تصدیق خبر دانشمندان علوم تجربی می‌باشد.

دکتر «**واین اولت**» متخصص علوم ژئولوژی یا زمین شیمی در بیان این حقیقت می‌گوید : «این مطلب بدین معناست که ما معلومات را، از تجارب ثبت شدۀ گذشته در تاریخ کسب می‌نماییم.

برای مثال : تعداد کسانی که اقدام به تعیین اندازۀ سرعت نور کرده‌اند، خیلی اندک می‌باشند ولی با این حال، همۀ مردم آن اندازه را بدون تردید قبول دارند.

یا مثلاً دانشمندان، بر درستی بعضی از فرضیه‌های مقبول که هیچ‌گونه راهی حتی برای اثبات آنها وجود ندارد، اتفاق نظر دارند؛ برای نمونه هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که پروتون یا الکترون را دیده است در حالی که مردم از راه مشاهدۀ آثارشان، وجود آنها را باور دارند.

نمونۀ دیگر در این زمینه، ترکیب ساختاری اتم و نیز الگو و صورتی است که یک عنصر شیمیایی به نام «**بور**» برای آن، رسم می‌نماید و ما را در شناخت چگونگی حرکت و ویژگی‌های اتم یاری می‌دهد.

و بالاخره معلوماتی که پیرامون اجرام دوردست آسمانی و جایگاه و فاصله‌های آنها داریم، به وسیلۀ هیچ کدام از روش‌های تجربی ثابت نشده و دلیل مستقیمی بر این نظریه‌ها و فرضیه‌ها اقامه نگشته است، در حالی که همه آن را قبول دارند. روشن است که در این صورت، بسیاری از معلوماتی که انسان در طول حیاتش به آن نیاز دارد و درستی‌اش را پذیرفته است، چاره‌ای جُز قبول آنها ندارد؛ و این معنی باور کورکورانه نیست بلکه ایمانی است که می‌توان تمام قسمت‌های آن را با آزمایش، قوی و راسخ‌تر نمود.

ایمان به وجود خدا نیز از همین قبیل می‌باشد و فلسفۀ حیات و کمال وجودی انسان، بدان نیازمند است.

بسیاری از مردم، وجود غایت یا حکمت را در ورای پدیده‌های طبیعی، امری منطقی و مقبول می‌دانند؛ و بدون شک، اعتقاد به وجود پروردگاری که آفرینندهٔ هر چیزی است که می‌تواند تفسیری آسان و روشن از چگونگی نشأت و ابداع موجودات و غرض یا حکمت آفرینش آنها به ما بدهد.

اما نظریاتی که مبتنی بر تفسیر آفرینش خود به خودی و ذاتی هستی است، نشأت و پیدایش اولیهٔ پدیده‌ها را ناشی از تصادف محض دانسته و آن را به جای اندیشهٔ وجود خدا مطرح می‌کند. اما اگر حتی با صرف نظر از لحاظ نمودن اعتبارات دینی هم به قضیه بنگریم، می‌بینیم که اندیشهٔ وجود خدا به عقل و منطق نزدیکتر است تا اندیشهٔ تصادف؛ چرا که چنین نظام زیبا و استواری که حاکم بر هستی است، نشان از وجود خالق و پروردگاری دارد که آن را نظم بخشیده باشد نه تصادف کوری که منشأ بی‌نظمی است».[۱]

همین معاندان منکر خدا، اضافه بر آنچه گفته شد، تلاش می‌کنند تا مشاهدات خویش از پدیده‌ها را بنابر نظریه‌های استنتاجی و با لحاظ کردن مقدمات و نتایج، تفسیر و تبیین نمایند. لذا از این راه به حقایقی نامرئی و غیرملموس در برابرحواس ظاهری و اسباب پیشرفتهٔ مادی دست می‌یابند؛ حال اینکه چنین حقایقی در مقایسه با حواس و وسایل مادیشان، از غیبیات به حساب می‌آید؛ اما چون چاره‌ای جز قبول و تسلیم ندارند، آنها را به عنوان قوانین ثابت پذیرفته و نامشان را «**قوانین طبیعی**» گذاشته‌اند.

برای مثال به قانون «**جاذبه**» اشاره می‌کنیم که به عنوان یکی از حقایق علمی طبیعی در نزد دانشمندان مادی‌گرا مطرح است و می‌پرسیم که حقیقت این نیروی عظیم چیست؟ آیا دانشمندان قادرند به کمک تجهیزات مادیشان آن را مشاهده و یا ماهیتش را درک کنند؟ و چگونه توانسته‌اند وجود آن را اثبات نمایند؟

۱- بخشی از مقاله دکتر والت به نقل از کتاب «الله یتجلی فی عصر العلم»، ص ۱۳۷.

آیا از راه استنتاج عقلی و با استناد به مشاهدات خویش از ظواهر و آثارش، آن را ثابت کرده‌اند؟!

بلی، حقیقت همین است و تنها از راه استنتاج عقلی به اثبات آن دست یافته‌اند. صفات اتم و عملکرد آن و حرکات الکترون‌های موجود در آن نیز به همان شیوه کشف و اثبات گردیده است!

هم‌اکنون می‌پرسیم که این منکران را چه شده است که این چنین بر وجود قوانین خارج از دایرهٔ مشاهدات مادی باور دارند، در حالی که چنین قوانینی به نسبت حواس ظاهری انسان‌ها و دستگاه‌های پیشرفتهٔ علمی، اموری غیبی به حساب می‌آیند؛ اما در عین حال وجود پروردگاری را که آفرینندهٔ تمام هستی است به مجرد اینکه خارج از دایرهٔ ادراک حسی و دستگاه‌های پیشرفته علمی می‌باشد، گرچه صدها دلیل عقل و استنتاجی نیز ضرورت وجودش را اثبات می‌نمایند، انکار نموده و باورش نمی‌دارند؟!

آیا چنین برخورد ناعادلانه‌ای، از جملهٔ دوگانگی و تناقض‌گویی‌هایی نیست که به هیچ‌وجه با بحث و بررسی علمی و امانتداری عالمانه همخوانی ندارند؟!

فرض کنیم که به نظر آنان، دلایل اثبات وجود خدا برایشان به درجهٔ یقین قطعی نرسیده باشد؛ اما آیا دلایل، احتمال وجود خداوند را بر عدم وجودش برتری نمی‌دهند؟!

این دلایل هر چند که در نظر آنها موجب یقین قطعی هم نباشند، حتماً کفهٔ ترازوی وجود را بر کفهٔ دیگرش یعنی احتمال نفی خدا سنگینی و قوت می‌بخشند؛ پس آیا شگفت‌آور نیست که احتمال نفی وجود را بدون هیچ‌گونه دلیلی بپذیرند، اما احتمال وجودش را علیرغم این همه دلیل رد نموده و با تمام توان و اسلحه‌های مادی و روانی، فریبکاری‌ها، دسیسه‌آفرینی‌ها، مجادلات سوفسطائی و با انواع ستمگری‌های ناروا بر علیه دین خدا و ایمان بر وجود ذات پاکش به دشمنی برخیزند؟!!

چرا این‌گونه با آفرینندهٔ خویش به دشمنی و عداوت قد برافراشته‌اند؟!

آیا این به پاس نعمت‌های فراوانی است که به آنان ارزانی بخشیده و با تکریم و تجلیل بر سایر مخلوقات برتریشان داده است؟!

آیا هیچ‌گونه احساس وجدانی یا اخلاقی در وجودشان نیست تا آنان را به سوی اعتراف و اذعان بر وجود خالقشان به تحرک واداشته، به گونه‌ای که فقط تسلیم وی بوده و در جهت سپاسگزاری انعام و اکرامش کمر همت ببندند؟!

آیا ترس سزایی که بر زبان پیامبرانش جاری نموده، قلبشان را به لرزه نمی‌اندازد؟!

آیا دست کم این احتمال را نداده‌اند که وجود خدا امری جدی و حقیقی باشد؟ پس در این صورت چه عذر و بهانه‌ای برای روز حساب و کتاب دارند، در حالی که خداوند در این جهان بر آنان اتمام حجت نموده و راه هر گونه عذری را بسته است؟!

آیا خیال می‌کنند عذرشان قبول درگاه خدا خواهد بود اگر در آن روز بگویند : ای پروردگار و آفریدگار یکتا، چرا خودت را در دنیا به ما نشان نمی‌دادی تا به تو ایمان بیاوریم و بر وجودت اذعان نموده، اوامر و نواهی‌ات را گردن نهیم؟

آیا در آن روز با شنیدن این پاسخ از جانب خدا تمام عذر و بهانه‌هایشان نقش بر آب نمی‌شود که : آیا مگر به شما عقل و خرد را ارزانی ننمودم تا به کمک آن بر آیات و نشانه‌های وجود من در آفاق هستی و درون خویش واقف گردید؟ مگر پیامبرانی را با آیات و نشانه‌هایی به سویتان روانه نکردم تا پیام را به شما برسانند؟ چرا آنان را تکذیب نمودید؟ من حتی یک نشانه هم در پهنهٔ هستی قرار نداده‌ام که از آن بر عدم وجودم استدلال شود و عذری برای امروزتان به حساب آید؛ پس چرا بدون دلیل، وجودم را انکار نمودید؟!

شما دیروز تنها به خاطر پیروی از هوا و هوس‌ها و میل به بی‌بند و باری و خودخواهیتان، این‌گونه از ایمان به وجود من و تسلیم در برابر تکالیف و احکام و گردن نهادن به بندگی‌ام، سر برتافته و زیر بار اوامر و نواهی شریعت من نرفتید؛ من نیز امروز

شما را از جلوه‌های رحمت خویش محروم ساخته و به عذاب و سزایم گرفتار می‌کنم، چرا که مستحق همان هستید.

اما در آن روز، بُهت‌زده و خوار و سر به زیر خواهند شد، زیرا عذرشان باطل و اسرار و نهان‌های درون تباهشان، فاش گشته و دل‌های مجرم و آلوده به گناهشان بر صفحات کتاب قیامتشان ظاهر می‌گردد.

در آن روز، نه احزاب و لشکریانشان توان یاوری دارند و نه پیشوا و رهبرانی که آنان را به سوی کفر و بی‌ایمانی سوق داده‌اند، بلکه هر دو گرفتار و بسی خوارند. و بالاخره در آن روز، مؤمنان خردمند از همدیگر می‌پرسند که : انکار وجود خدا توسط این بی‌دینان در حیات دنیوی، چه سودی برایشان داشت جز اینکه با دست خود، خویشتن را گرفتار خطری چنین بزرگ و بدبختی و عذابی ابدی ساختند؟!

در این صورت حتماً بایستی بار پیامدهای لجاجت و خودخواهی و تمردشان را در روز قیامت بر دوش گیرند؛ چرا که هر کس با سنت‌ها و قوانین تکوینی خداوند در طبیعت به عناد و مخالفت برخیزد، خدا نیز بر وی رحم نخواهد کرد. برای مثال اگر کسی بدون استفاده از وسایل ایمنی و پیشگیری از خطرات برق به مبارزهٔ این نیروی کُشنده برود، بدون تردید اتصالات جریان برق، وی را نقش بر زمین خواهد کرد؛ یا اگر کسی بخواهد با صخره‌ای مبارزه کند و از بلندای کوهی خود را بر آن بیاندازد، حتماً قسوت و سختی صخره، وی را خُرد نموده و از پای درمی‌آورد؛ پس آیا کسی که با تمام توانش به جنگ خدا پرداخته و ربوبیت یا الوهیتش را انکار می‌نماید، از خلود و جاودانگی در عذاب دردناک روز قیامت درامان خواهد بود؟!

این منکران دنیاپرست، در ابتدا وجود خدا را انکار نموده و سپس به خیال دستیابی به اندک لذاید شهوانی و نفسانی یا برخی اصلاحات فردی و اجتماعی، به دنبال اوهام پیش پا افتاده و دور از واقعیت و حقیقتشان، کشان کشان روان می‌شوند؛ و چه بسا به

شیوۀ مخفیانه، برخی از اندیشه‌های مادی‌گرایانه خویش را به اموری غیبی از قبیل سحر، شعبده‌بازی و تردستی کف‌خوانی و مشابه آن ربط می‌دهند که بخش عمدۀ آنها تحریف حقایق، ترویج خرافات و نیرنگ‌های شیاطین و ابلیسان آدمی و جنی می‌باشد.

در اینجا به بخش جالب توجیه از مقالۀ «**دکتر آندرو کانوی آیوی**» دانشمند و فیزیولوژیست مشهور جهان در میانۀ سال‌های 1925 م تا 1946 م اشاره می‌کنیم که زیر عنوان «**وجود خدا، حقیقتی مطلق است**» در نقد نظریۀ منکران خدا نوشته و ما گزیده‌ای از آن را تقدیم خوانندگان عزیز می‌نماییم :

«اعتقاد به وجود خداوند (الله)، یگانه وسیلۀ کامل فکری است که هستی را معنی بخشیده و مفهوم وجود انسان را بالاتر از مجموعه‌ای که صرفاً متشکل ماده و انرژی است به ما می‌شناساند.

چنین اعتقادی است که می‌تواند منشأ والاترین اندیشۀ انسانی پیرامون محبت و برادری میان افراد بشر باشد؛ چرا که به سبب اجتماع آدمیان بر محور محبت و انسانی نیز پدیدار گشته و موجب نوع‌دوستی، عدالت و مهربانی آنان نسبت به همدیگر می‌شود، زیرا افراد بشر فقط در برابر عشق، رحمت و عدالت الهی مساویند. این اعتقاد، تنها دژ محکمی است که ما را از بدی‌ها بازداشته و ارزش‌های روحی و اخلاقی انسان‌ها را در گسترۀ زمان تداوم می‌بخشد.

ما می‌توانیم با استفاده از اصول صحیح اندیشه که ناشی از رابطۀ درست خرد و احساساتمان و نتیجۀ کنش و واکنش‌های مغز با تجارب روزانه می‌باشد، منطقی شایسته جهت اثبات وجود خدا به کار ببندیم.

همان‌طور که کسی نمی‌تواند درستی این اندیشه را که «خدا وجود ندارد»، اثبات نماید، بدین‌گونه نیز کسی را یارای آن نیست نادرستی این اندیشه را که می‌گوید : «خدا

وجود دارد»، اثبات کند؛ یعنی منطق صحیح، وجود خدا را ثابت می‌کند ولی از نفی وجود خدا عاجز است.

انسان زمانی می‌تواند در وجود چیزی شک نماید که دلیل منطقی و اساسی در این مورد ارائه کند. ولی من تا به امروز علیرغم مطالعات زیادی که در این زمینه داشته‌ام، دلیلی را از کسی یا در نوشته‌ای نیافته‌ام که برهان قاطعی بر انکار وجود خدا باشد، در حالی که دلایل معقول و بی‌شماری را در اثبات وجود خدا خونده یا شنیده‌ام؛ و نیز با بررسی احوال و تاریخ اقوام گوناگون، دریافته‌ام که ایمان حقیقی به خداوند و دیگر شاخه‌های ایمان، چه بهره‌های لذت‌بخش و شیرینی را نصیب مؤمنان ساخته، ولی انکار وجود خدا، چه نکبت‌ها و بدبختی‌هایی را برای منکران خدا به همراه داشته است.

چیزی که منکران برای پذیرش وجود خدا ادعا می‌کنند و به عنوان دلیل از مؤمنان می‌خواهند، همانند دلایلی است که انسان برای اثبات اشیای مادی به آنها استناد می‌کند، یعنی در واقع خدا را به شکل شیر، مجسمه یا بُتی ملموس تصور می‌کنند. اگر خدا دارای جنس و وجودی مادی بود که آنان تصور می‌نمایند، دیگر نیازی به آزادی و اختیار در ایمان و عدم ایمان، احساس نمی‌شد. چرا که شکی در وجود خدا باقی نمی‌ماند و به خاطر آزمایش عقل‌های ما در خصوص ایمان است که خدا با ارادهٔ خویش، بشر آزاد و مختار آفریده تا هر که می‌خواهد وجودش را بپذیرد و گرنه منکر و کافر گردد؛ لذا وبال و پیامد انتخابش نیز بر گردن خودش است.

بیشتر بی‌دینان و مُرتدان، خدا را بازرگانی می‌انگارند که بتوان با او همانند انسان معامله کرد. اما حقیقتاً برای رسیدن به خدا و دستیابی به بینش صحیح و دور از کجی و انحراف، ناگزیر باید عقل را از چنگال خودخواهی و کینه‌توزی‌ها و هر آنچه مانع آزادی و سلامت فکر است، رهانید تا به مرحلهٔ ایمان و عشق به خدا رسید. بدین‌گونه می‌توان در مبارزه با بدی‌ها و رفع بی‌عدالتی‌هایی که شک‌اندازان در وجود خدا و اوامر و نواهی‌اش ایجاد نموده‌اند، سهیم

بود؛ و لازمهٔ حکمت خداوندی در آفرینش انسان‌ها، به کارگیری هوش و عقل و اراده در چاره‌جویی‌های لازم جهت دفع و ریشه‌کنی این شرور و بی‌عدالتی‌هاست ... .

چند سال پیش با جمعی از تُجار در ضیافتی بودیم؛ یکی از دانشمندن مشهور منکر خدا نیز در میان ما بود که در اثنای سخن گفتن، کم‌کم باب گفتگو را با همدیگر باز کردیم. یکی از بازرگانان پرسید : شنیده‌ام که بیشتر دانشمندان، منکر وجود خدا هستند؛ آیا چنین چیزی صحت دارد؟ سپس روی به من کرد و منتظر جواب ماند؛ گفتم : خیر، فکر نمی‌کنم چنین امری حقیقت داشته باشد بلکه برعکس در بسیاری از مطالعات و مباحثات خودم، بیشتر دانشمندان و علم‌پژوهان مشهور را کاملاً معتقد و مؤمن به خدا یافته‌ام؛ اما برخی از مردم از روی اشتباه نظراتشان را نقل می‌کنند یا از آنها فهم و برداشتی نادرست می‌نمایند؛

سپس افزودم : الحاد یا مادی‌گری، با طرز تفکر و کار و زندگی یک دانشمند مغایرت دارد ...؛ چنان به نظر می‌رسد که همهٔ ملحدان یا منکران وجود خدا، یک نقطهٔ کور و تیره‌ای به همراه خود دارند که سبب ایجاد تردید در میان آنان شده و مانع دریافت این حقیقت می‌شود که تمام بخش‌های جاندار و بی‌جان این جهان‌های متعدد، تنها در صورت قبول وجود آفریدگار، معنا و مفهوم پیدا می‌کنند.

چنان که «انیشتین» می‌گوید : کسی که زندگی خود و دیگر جهانیان را بی‌معنی می‌انگارد، نه تنها بدبخت است بلکه ارزش و لیاقت زندگی را نیز ندارد».[1]

پس شایسته است که مؤمنان بر ایمانشان استوار باشند و از راحتی قلب و روح و روان همچنان بهره‌مند گردند و از سعادت دنیوی که منکران خدا از آن بی‌نصیبند، لذت ببرند و بر خوشبختی جاودانه و والایی که در حیات قبر و برزخ و منازل بلندپایه و پر

۱- بخشی از مقاله آندرو کانوی آیوی، به نقل از کتاب «الله یتجلی فی عصر العلم»، ص ۱۵۲.

از نعمت بهشت، انتظارشان را می‌کشد مسرور گشته و به خاطر برترین نعمت خدا یعنی ایمان و اسلامشان همواره شکرگزار و ثناگوی باشند.

بخش پنجم:

فرضیهٔ خرافی «تصادف» در نظر منکران خدا

منکران وجود خدا، مذهب الحادی خویش را بر اساس فرضیهٔ «تصادف» بنا نهاده و تحقق و شکل‌گیری نظام زیبای طبیعت را ناشی از آن می‌دانند؛ به گمان آنها مادهٔ فاقد حیات و بدون شعور و ادراک، که عنصر اولیهٔ هستی به شمار می‌آید، به شیوه‌ای تصادفی و خود به خودی موجب پیدایش سایر اجزای تشکیل‌دهندهٔ هستی و نظام زیبا و اتقان دل‌انگیز و استوار و خلل‌ناپذیر آن شده است.

اما منطق مؤمنان به آفریدگار یکتا، چنین چیزی را محال دانسته و لذا پیدایش هستی و تمام اجزای آن را ناشی از ارادهٔ خداوند علیم و حکیمی می‌دانند که بر هر چیزی قادر و مختار است.

داوری میان این دو جبهه را برعهدهٔ عقل صحیح و رأی خردمندانه و معیارهای ظریفشان می‌گذاریم تا ببینیم کدام دسته و دلایلشان با واقعیت و حقیقت سازگار می‌باشد و کدام یک صرفاً بر ادعا و خرافات مبتنی است؟

به همین منظور سؤالی را بر منطق خردمندان و اهل فکر و نظر و دیدگاه علمی، عرضه می‌کنیم گرچه مذهب ادعایی و معاندانه درکفهٔ ترازوی عقل و منطق جای نمی‌گیرد: «فرض کنیم که در صحرایی دو نفر با هم وارد یک کارخانهٔ ماشینی خودکار می‌شوند که دستگاه‌های تشکیل‌دهندهٔ آن به کمک نیروی برق کار می‌کند؛ آن دو به سوی کلیدهای روشن‌کننده رفته و با فشار دادن دگمه‌های کلید، قسمت‌های مختلف

کارخانه به کار افتاده و تولیدات مرغوبی را بیرون می‌دهند. یکی از آن دو می‌گوید : واقعاً سازنده و مهندس این کارخانهٔ اتوماتیکی بزرگ، خیلی ماهر، تیزهوش و آگاه بر اصول و مهارت‌های حرکتی و عملکرد آن است که حتماً تجارب زیادی نیز در مهندسی و ساختار کارنجات دارد تا توانسته است کارخانه‌ای به این زیبایی و مستحکمی ساخته و موجب شگفتی و تحسین بازیدکنندگان خردمند گردد.

اما دومی در جواب دوستش می‌گوید : شما در اشتباه هستی دوست من؛ زیرا این کارخانه که می‌بینی، مطلقاً نه سازنده‌ای دارد و نه ثمرهٔ کار مهندسانه و متفکرانه‌ای نیز می‌باشد!

اولی می‌گوید : عجیب است! پس چگونه به وجود آمده و تولیدات مخصوصی را این‌گونه دقیق و حساب‌شده و سرسام‌آور، ساخته و پرداخته می‌کند؟!

دومی در جواب می‌گوید : قبلاً کوهی از فلز در اینجا وجود داشته که قسمت بالایی آن به صورت صخره‌ای صاف بود، و انواع خاک و شن نیز در لابلای فلزات رسوخ نموده بود؛ با سپری شدن چند میلیون سده در اثر نفوذ بادهای فرساینده و جریان چشمهٔ آب در وسط کوه، کم‌کم خاک و شن‌ها رُفته شده و حرکت سیل‌های پی در پی باعث شکل‌گیری آن گشته و آهن آن نیز بر اثر انواع حرارت‌های موجود در طبیعت و فشارهای واردهٔ ناشی از درون زمین، بدین شکل که می‌بینی تبدیل به صخره شده است؛ و بالاخره در اثر حوادث طبیعی فاقد شعور، ادراک، حیات و اراده، به طور تصادفی چنین کارخانه‌ای ایجاد شده است که البته کوه‌های مشابه آن زیاد بوده‌اند، اما فقط همین یکی فعلاً استعداد تبدیل شدن به کارخانه را داشته است!

دوستش با شنیدن این سخنان، کنترل خود را از دست داده و بی‌اختیار برای مدتی شروع به خنده‌های عجیب و مسخره‌آمیز می‌نماید.

میان این دو نفر درگیری لفظی ایجاد شده و لذا اولی که ادعای تصادف را سر داده بود، شروع به فحش و ناسزا و سخنان زشت به دوستش نموده و او را به کم‌خردی و کودَنی و اعتقاد به چیزهای غیبی و نادیدنی متهم می‌سازد.

دوستش با خونسردی و ملایمت می‌گوید : دوست من، شما به چه دلیل چنین اتقان زیبا و تحسین‌آوری را ناشی از تصادف تلقی می‌کنی در حالی که چنین چیزی واقعاً و عقلاً محال و غیر ممکن است؟

شخص مدعی تصادف در جواب می‌گوید : پس اگر راست می‌گویی، چرا ما این‌گونه راحت به آن دست یافته‌ایم و به دلخواه خود در آن وقت‌گذرانی و بیهوده‌گویی می‌کنیم، بی‌آنکه کسی ما را محاسبه و مؤاخذه نماید؟ علاوه بر این، چه کسی از ما تواناتر و داناتر وجود دارد تا مهندس باشد و چنین کارخانه‌ای را بسازد؟

در اثنای این بگومگوها مهندس کارخانه‌دار، در حالی که در کُنجی پنهان شده و تمام سخنان آنان را گوش داده بود وارد می‌شود. وی که می‌توانست بر اساس شنیده‌هایش به خوبی قضاوت نماید، شخص خردمند و معترف بر مالکیتش را که بر اتقان و زیبایی کارخانه تحسین گفته بود، در قصرش به مهمانی دعوت نموده و با اکرام و انعام بر وی، ضیافتی غیر قابل توصیف را تقدیمش می‌نماید.

اما فرد منکر و مدعی تصادف را به خاطر خودخواهی و لجاجت و انکار مالکیتش و تصرف دلبخواه و ناسپاسانه در امکانات و تولیدات کارخانه، و عدم انتظار دستورالعمل یا اساسنامهٔ استفاده از آن، به گونه‌ای نامحترمانه و خفت‌بار از حریم کارخانه و نواحی اطرافش بیرون می‌اندازد؛

در این هنگام شخص منکر، که خود را بی‌پناه و سرگردان و بدبخت می‌یابد و به هر طرف از صحرا رو می‌کند، جز گرمای سوزان، تشنگی، گرسنگی و حملهٔ درندگان و حیوانات مؤذی و خطرناک، چیزی نصیبش نمی‌گردد».

همین‌گونه نیز منکران وجود خدا، نابخردانه بر عدم وجود آفریدگار هستی اصرار و عناد می‌ورزند و از مؤمنان نیز می‌خواهند تا همانند ایشان باشند؛ حتی اگر قدرت و حاکمیت سرزمینی را به دست داشته باشند، تلاش می‌کنند تا مردم را به اجبار وادار به کفر و بی‌دینی نمایند؛ و در صورت عدم قبول، با انواع فشار و عذاب و ستمگری‌ها بر آنان تاخته و درهای روزی و تأمین معاش را فراورویشان می‌بندند تا که شاید تسلیمشان سازند.

تاریخ ننگین گروه‌ها و حکومت‌های بی‌دین کمونیستی در این راستا، بس سیاه و مملو از انواع ظلم، ستمگری، شکنجه و قتل مؤمنان به خاطر ایمانشان می‌باشد؛ پس بر چه اساس، این همه ادعای آزادی بیان و اندیشه را سر می‌دهند؟!!

اقوال هستی‌شناسان و دانشمندن علوم طبیعی پیرامون نظریهٔ تصادف

1- پروفسور ادواین کانکلن می‌گوید : «مفهوم این سخن که «حیات و زندگانی در اثر حوادثی اتفاقی به وجود آمده است»، همانند تصور فراهم آمدن فرهنگی پر حجم از لغات فراوان، در نتیجهٔ انفجاری در یک چاپخانه می‌باشد».[1]

یعنی ممکن نیست پدیدهٔ حیات با این نظم متقن و محکم و باشکوهی که دارد، نتیجهٔ تصادف باشد. وقتی که احتمال تصادف مُنتفی گشت، خود به خود اثبات وجود آفرینندهای برای خلق و نظم‌بخشی به این طبیعت، ضرورت می‌یابد تا با عنایات و الطاف خویش تدبیر امورش را بنماید.

2- طبیعیدان آمریکایی «**جرج ایرل دیویس**» در این مورد می‌گوید : «اگر این امکان برای طبیعت وجود می‌داشت که ذاتاً خودش را ایجاد کند، در این صورت آراسته به اوصاف خالقیت می‌بود و ناچار می‌شدیم هستی را به عنوان آفریننده قبول نماییم؛ یعنی سرانجام ملتزم به وجود خدا می‌گشتیم؛ اما عجب خدایی، که در لحظهٔ واحد، هم غیبی و دور از دسترس

۱- به نقل از کتاب «الإسلام یتحدی»، تألیف وحیدالدین خان، ص ۱۰۷.

حواس ظاهری، و هم مادی و قابل احساس و درک به کمک حواس می‌بود! اما من ترجیح می‌دهم که به جای باور به چنین سخنان مُضحک و مسخره‌آمیز، به خدایی ایمان داشته باشیم که غیر مادی و بلکه مافوق کل جهان ماده و آفرینندۀ آن می‌باشد».[۱]

این دانشمند علوم طبیعی همان‌گونه که زیبندۀ هر دانشمند متعهدی است، نظریات بی‌اساس منکران خدا را به مثابۀ اراجیف یا خرافاتی می‌داند که هیچ پشتوانۀ علمی یا عقلی ندارند.

3- «هگل» که یکی از مشهورترین منکران وجود خداست، مغرورانه گفته است : «شما هوا، آب، عناصر شیمیایی و زمان را برایم بیاورید تا من نیز به زودی انسان را برایتان بیافرینم»!. لذا «**کریستی موریسون**» در کتابش به نام «**علم، انسان را به سوی ایمان به خدا فرامی‌خواند**»، سخن «هگل» را رد کرده و چنین می‌گوید : «هگل در ادعای جاهل‌مآبانۀ خویش، ژن‌های وراثتی و مسئلۀ حیات و زندگانی را نادیده گرفته است، زیرا اولین چیزی که برای آفرینش انسان مورد نیاز می‌باشد، ذرات بسیار ریزی است، که به هیچ‌وجه قابل مشاهده و رؤیت نیستند؛ پس از این ذرات، ژن‌ها یا عناصر در بردارندۀ استعدادهای وراثتی ایجاد می‌شوند؛ بعد از طی این مراحل، از بین میلیون‌ها احتمال، یک احتمال وجود دارد که ژن‌ها تبدیل به انسانی دارای حیات و زندگانی گردند.

اگر فرض کنیم که «هگل» در تلاشش موفق می‌شد، نام آن را تصادف نمی‌گذاشت بلکه آن را نتیجۀ نبوغ خویش دانسته و به نام خود ثبت می‌نمود».[۲]

بدین‌گونه ملاحظه می‌کنیم که این دانشمند نیک‌اندیش بطلان و پوچی سخنان هگل را از طریق مناقشۀ علمی آشکار می‌نماید، چرا که هگل معتقد به آفرینش تصادفی موجودات بود.

۱- به نقل از کتاب «الإسلام يتحدى»، منبع پیشین، ص ۱۱۵.

۲- به نقل از کتاب «العلم يدعو للإيمان»، تألیف کریستی موریسون، رئیس آکادمی علوم و رئیس انستیتوی علمی آمریکا از شهر نیویورک و عضو دائمی انجمن علمی پادشاهی بریتانیا.

4- فیزیولوژیست و شیمیدان آمریکایی «مارلین. ب. کریدر» نیز می‌گوید : «از نظر علم ریاضی، نسبت صحیح میان فراهم آمدن و اجماع علل و عوامل لازم برای آفرینش چیزی از راه تصادف، احتمال نزدیک به صفر را دارد».[۱]

یعنی احتمال تصادف در تعلیل عملیات هر آفرینش استوار، حساب شده و منظم، احتمالی مردود و غیر قابل قبول می‌باشد.

5- یک طبیعیدان دیگر می‌گوید : «علم قادر نیست هیچ‌گونه تغییری از حقایق ارائه کند، و کسی که قایل به آفرینش تصادفی در حقایق هستی است، در واقع با ریاضیات به مبارزه و مخالفت برخاسته است».

6- دکتر «**فرانک آلن**» استاد فیزیک هسته‌ای دانشگاه «مانیتوبا» در کانادا، مقاله‌ای را زیر عنوان «**آیا نشأت جهان هستی، تصادفی است یا هدفدار؟**» نوشته، که در آن آمده است : «بسیار شنیده شده که می‌گویند : این جهان مادی نیاز به آفریدگار ندارد؛ اما اگر وجود داشتن جهان را بپذیریم، پیدایش و نشأت اولیهٔ آن را از چه راهی تبیین و تفسیر نماییم؟».[۲]

چهار احتمال برای پاسخگویی به این سؤال وجود دارد :

1- اینکه جهان هستی، خواب و خیالی بیش نباشد؛ این نظر به مسئله مورد بحث ما، یعنی پذیرش موجودیت جهان هستی تعارض دارد؛ لذا نیازی به مناقشه و جدال نیست.

2- اینکه خود به خود از نیستی به هستی آمده باشد؛ این رأی نیز در پوچی و بی‌ارزشی دست کمی از نظریهٔ اول نداشته و لذا جای مباحثه و مناقشه‌ای در موضوع ما ندارد.

3- اینکه وجود جهان هستی، ازلی و بدون سرآغاز باشد.

4- اینکه جهان هستی، آفریدگاری داشته باشد.

۱- به نقل از کتاب «الإسلام يتحدى»، منبع پیشین، ص ۱۱۴.

۲- به نقل از کتاب «الله يتجلى فی عصر العلم»، ص ۱۳.

اکنون به نقد و بررسی رأی سوم می‌پردازیم که جهان را ازلی و بدون سرآغاز می‌داند؛ این نظر با نظریهٔ چهارم که مبتنی بر قبول آفریدگار برای جهان می‌باشد، در یک نقطه اشتراک دارد و آن ازلی بودن است؛ در این صورت ما دو راه بیشتر پیش رو نداریم؛ یکی اینکه صفت ازلیت را به جهان بی‌جان ماده نسبت دهیم؛ دیگر اینکه آن را به خداوندی زنده و آفریننده منسوب سازیم ... اما اینکه آن را به مادهٔ بی‌جان نسبت دهیم، غیر قابل قبول است زیرا قوانین «ترمودینامیک» اثبات نموده‌اند که تمام پدیده‌های موجود در جهان به تدریج حرارت خود را از دست داده و روزی خواهد رسید که حرارت همهٔ اجسام به طور یکسان به پایین‌ترین درجه یعنی صفر مطلق کاهش می‌یابد و انرژی‌ها به پایان رسیده و زندگانی غیر ممکن خواهد گشت ... .

خورشید فروزان، ستارگان درخشان، زمین غنی از انواع گونه‌های حیات، و ... همه و همه، گواه این حقیقتند که اصل و اساس هستی به نقطهٔ آغازینی مرتبط می‌گردد که لحظهٔ معین شروع وجودش به حساب می‌آید. در این صورت، هستی به عنوان پدیده‌ای خودنمایی می‌کند که ناگزیر از وجود پدیدآورنده و خالقی ازلی است تا آن را با علم فراگیرش که بر هر چیزی بال کشیده و قدرت بی‌انتهایش که همهٔ گیتی را در قبضهٔ خود گرفته، این‌گونه وجود بخشیده باشد.

قابلیت زمین برای زندگانی، دارای صورت‌های متعددی از حیات است که تفسیر آن از طریق تصادف یا بی‌برنامگی، غیرممکن است.

زمین، کره‌ای معلق در فضا است که از یک طرف با چرخشی 24 ساعته به گرد خود، باعث پیدایش شب و روز شده و از طرف دیگر با گردشی بر محور خورشید در طول یک سال، سبب پیدایش فصل‌ها می‌شود. این چرخش، موجب افزایش مساحت قابل سکونت کرهٔ خاکی و انواع مختلف نباتات سطح زمین می‌گردد که در حالت ساکن بودن زمین، شاهد چنین افزایشی نمی‌بودیم. پوششی از انواع گازهای حیاتی گرداگرد

کرهٔ زمین را در خود نوردیده که ارتفاع آن به بیش از 500 میل[۱] می‌رسد؛ ضخامت این پوشش به حدی است که مانع رسیدن میلیون‌ها شهاب سنگ کُشنده به سطح زمین است که روزانه با سرعت 30 میل در ثانیه به سوی ما روان می‌شوند. این پوشش گازی همچنین سبب یکنواخت ماندن درجهٔ حرارت مناسب برای ادامهٔ حیات شده و بخار آب را از سطح اقیانوس‌ها به مسافت‌های دوردست قاره‌ها حمل می‌نماید تا منجر به تشکیل ابرهای باران‌زا گشته و زمین مرده، پر از انواع گونه‌های حیات شود. آب زلال و گوارا نیز ثمرهٔ وجود همین پوشش گازی مقاوم است.[۲]

آب، دارای ویژگی‌های چهارگانه مهمی است که برای تداوم بقای حیات در اقیانوس‌ها، دریاچه‌ها و رودخانه‌ها ضروری می‌باشند؛ خصوصاً در سرمای طولانی زمستان، آب‌ها مقدار زیادی از حرارت را در خود جذب نموده و بدین‌وسیله باعث حفظ حیات آبزیان می‌گردند.

خاک‌ها نیز حاوی عناصر گوناگون حیاتی جهت رشد و نمو نباتات بوده و از طریق نباتات موجب رشد سایر موجودات زنده خصوصاً انسان‌ها می‌باشند.

گذشته از این، معادن بسیاری در سطح یا اعماق کرهٔ زمین وجود دارند که راه را برای برپایی تمدن کنونی و پیدایش انواع فنون و صنایع بشری هموار نموده‌اند.

بنابراین، نباید تردیدی به دل راه داد که این همه نظم و هماهنگی در شکل‌گیری کرهٔ زمین، ناشی از ارادهٔ خداوندی حکیم و توانمند است، نه صرف تصادفی کور و بی‌شعور!. اگر حجم زمین به اندازهٔ کرهٔ ماه کوچک بود، یا قطر آن یک چهارم قطر

۱- میل مقیاس طول است. هر میل انگلیسی برابر با ۱۶۰۹ متر، میل دریایی ۱۸۵۲ متر و در عربی چهار هزار ذراع است (مترجم).

۲- این پوشش، آتسمفر یا جوّ زمین نام دارد که گرداگرد کره زمین را فراگرفته و از گازهای مختلف ازت، اکسیژن، اسید کربنیک، آرگن، ئیدروژن و غیره تشکیل شده است (مترجم).

فعلی‌اش می‌بود، قادر نبود وجود پوشش‌های گازی و آبی را بر خود تحمل نماید و لذا درجهٔ حرارت در آن به حدی بالا می‌رفت که موجب مرگ تمام جانداران و نابودی حیات می‌شد! اگر قطر آن دو برابر اندازهٔ کنونی بود، مساحت آن چهار برابر اندازهٔ فعلی می‌گشت؛ نیروی جاذبه‌اش دو برابر افزایش می‌یافت؛ ارتفاع پوشش هوایی آن کاهش پیدا می‌کرد؛ فشار هوا از یک کیلوگرم بر هر سانتی‌متر مربع، به دو کیلوگرم بر هر سانتی‌متر مربع می‌رسید و ...؛ در نتیجهٔ این تغییرات پیامدهایی نیز به وقوع می‌پیوست، مثلاً وسعت مناطق سردسیر بسیار گسترش می‌یافت، مساحت زمین‌های قابل سکونت به سرعت رو به نقص می‌نهاد، فاصله جامعه‌های انسانی از هم بالا گرفته و سرزمین‌های مسکونی از هم دور می‌شد و منجر به دوری‌گزینی و انزوای انسان‌ها از هم می‌گردید و حتی مسافرت و ارتباطشان با همدیگر مشکل و احیاناً غیرممکن می‌گشت!

اگر حجم زمین ضمن تراکم کنونی‌اش، به اندازهٔ حجم خورشید بود، نیروی جاذبیت اجسام در سطح آن، 150 برابر افزایش می‌یافت، ارتفاع پیوستهٔ هوا به چهار میل کاهش پیدا می‌کرد، تبخیر آب‌ها غیرممکن می‌گشت، فشار هوا به بیش از 150 کیلوگرم بر هر سانتی‌متر مربع بالغ می‌شد، وزن حیوانات از هر رطل[1] به 150 رطل می‌رسید و بالاخره حجم بدن انسان به حدی کاسته می‌شد که به اندازهٔ حجم یک راسو یا سنجاب می‌بود، به گونه‌ای که حیات فکری برای وی خیلی مشکل می‌گشت!.

اگر فاصلهٔ زمین با خورشید، دو برابر اندازهٔ کنونی بود، اندازهٔ گرمای دریافتی از خورشید به یک چهارم اندازهٔ فعلی می‌رسید، گردش زمین به دور از خورشید به مدت زمانی طولانی می‌انجامید؛ اندازهٔ فصل زمستان به درازا می‌کشید و در نتیجه، تمام موجودات زندهٔ روی زمین به قطعه‌ای از یخ تبدیل می‌گشت!

۱- واحد وزن و مقیاس وزن مایعات برابر (۱۲) اوقیه یا ۸۴ مثقال. رَطل ایرانی معادل صد مثقال از قرار هر مثقال ۲۴ نخود می‌باشد (مترجم).

اگر فاصلهٔ بین زمین و خورشید به نصف اندازهٔ کنونی کاهش می‌یافت، مقدار گرمای دریافتی از خورشید توسط زمین، چهار برابر اندازهٔ کنونی افزایش پیدا می‌کرد، سرعت گردش زمین به دور خورشید رو به فزونی می‌نهاد؛ اگر فصل‌ها باقی می‌ماندند، اندازهٔ آنها نیز نصف مقدار کنونیشان می‌بود و بدین ترتیب زندگی در روی زمین ناممکن می‌شد!.

بنابراین می‌بینیم که زمین با حجم فعلی و فاصله‌ای که با خورشید دارد و سرعتی که در مدار آن به خود گرفته است، اشکال گوناگون اسباب و امکانات زندگی مادی، معنوی و فکری را به نحو شایسته‌ای که هم اینک مشاهده می‌کنیم، برای انسان مهیا نموده است.

اگر واقعاً این زندگانی با مراحل مختلفی که دارد، از حکمت و تدبیری ازلی و سابق بر خود، نشأت نگرفته است، لابد باید نتیجهٔ تصادف باشد؛ اما آن تصادف چیست و کجاست تا با تأمل در آن بفهمیم که چگونه حیات و زندگانی را به وجود آورده است؟!

اکنون بیاییم برای اثبات بطلان تصادف به تبیین یک نمونهٔ کوچک بپردازیم :

پروتئین‌ها جزو ترکیبات اولیهٔ هر سلول زنده‌ای هستند که از پنج عنصر به نام‌های کربن، هیدروژن، نیتروژن، اکسیژن و گوگرد تشکیل می‌شوند و ذرات و اجزای ریز هر پروتئین، بالغ بر 40 هزار می‌گردد.

حال اگر فرض کنیم عناصر نود و دوگانهٔ شیمیایی موجود در طبیعت، هر کدام به صورت تصادفی و اتفاقی در گسترهٔ هستی پراکنده شده‌اند، احتمال اجتماع عناصر پنجگانهٔ بیان شده، جهت تشکیل تنها یک مولکول از مولکول‌های بی‌شمار هر پروتئین، به گونه‌ای است که باید از میان احتمالات غیر قابل شمارشی به وقوع بپیوندد؛ چرا که برای حصول چنین شناختی باید حساب دقیق مادهٔ مستعدی را که به دفعات خطا می‌کند تا این مولکول تشکیل گردد و نیز مدت زمان لازم جهت به وقوع پیوستن آن را بدانیم.

ریاضیدان سوئیسی «**چارلز یوجین**» به شیوهٔ ریاضیات اقدام به محاسبهٔ این عوامل نموده و به این نتیجه رسیده که احتمال تکوین و شکل‌گیری هر مولکول پروئینی، نسبت

به شکل‌گیری عدد یک در میان اعداد دهگانه، یک صد و شصتم $\frac{۱}{۱۶۰}$ در هر بار است که چنین رقمی در قالب نطق و بیان کلمات نمی‌گنجد؛ مادهٔ لازم جهت صورت گرفتن چنین فعل و انفعالاتی از طریق تصادف برای ایجاد تنها یک مولکول، میلیون‌ها بار بیشتر از آن است که در این عالم هستی جای گیرد؛ ساخت و ساز اتفاقی و تصادفی همین مولکول در سطح زمین، به تنهایی میلیون‌ها سال، زمان می‌طلبد، چرا که عدد «10»، هر بار «243» مرتبه به نسبت هر سال در خودش ضرب می‌گردد تا عدد احتمالات زمانی برایمان روشن گردد. بنابراین، عقلاً محال است که تمام این حالات، به طور تصادفی صورت بگیرد تا فقط یک مولکول پروتئینی ساخته شود.

پروتئین‌ها، مواد شیمیایی غیر زنده‌ای هستند که تنها در صورتی می‌توانیم زنده بودن آنها را تحلیل و توجیه نماییم که به راز عجیب و ذات حیات‌بخش اولیه پی ببریم. این ذات اولیه و رازگشای هستی، تنها عقل نامتناهی[1] یعنی «الله» است که با حکمت بالغهٔ خویش توانسته است قابل حیات بودن این مولکول پروتئینی و امثال آن را تشخیص داده و ساختار و صورت مادی‌اش را آفریده و سرانجام حیات را در آن بدمد».

7- آنچه که «فرانک آلن» پیرامون وجود زمین و خورشید و آفرینش حکیمانه و هدفدارانه و تعادل عناصر وجودیشان گفته و ما در بند قبلی بیان کردیم، امام فخر رازی/ نیز قبل از وی در تفیسر خویش بر آیهٔ 90 سورهٔ نحل آورده است :

«خداوند به دادگری، و نیکوکاری، و نیز بخشش به نزدیکان دستور می‌دهد، و از ارتکاب گناهان بزرگ (چون شرک و زنا)، و انجام کارهای ناشایست (ناسازگار با فطرت و عقل سلیم)، و دست‌درازی و ستمگری نهی می‌کند. خداوند شما را

۱- به کارگیری این‌گونه تعبیرات، تنها بازگویی سخن غیرمسلمانان است و ما جز اصطلاحات و تعبیرات مجاز و مشروع اسلامی را در سخنانمان به کار نمی‌گیریم. لذا توجه به این نکته در تمام بخش‌های کتاب برای خوانندگان عزیز، ضروری می‌باشد.

اندرز می‌دهد تا اینکه پند گیرید (و با رعایت اصول سه‌گانهٔ عدل و احسان و ایتاء ذی‌القربی، و مبارزهٔ با انحرافات سه‌گانهٔ فحشا و منکر و بغی، دنیایی آباد و آرام و خالی از هر گونه بدبختی و تباهی بسازید)».

امام رازی/ در تفسیر آیه می‌گوید : «یکی از سخنان مشهور میان دانشمندان این است که : «آسمان‌ها و زمین را روی عدل و مساوات برپا گردیده‌اند»؛ این سخن بدین معناست که اگر عناصر تشکیل‌دهندهٔ آسمان‌ها و زمین، متعادل و متساوی نبودند و بر حسب کمیت و کیفیت از همدیگر کمتر یا بیشتر بودند، عناصر غالب و اکثری بر عناصر مغلوب و اقلی چیره گشته و سبب سُستی و نابودیشان می‌شدند، و بدین‌وسیله تمام طبیعت‌ها و مزاج‌ها بر یک گونه سرشته می‌شدند. مثلاً اگر فاصلهٔ خورشید با زمین، کمتر از اندازهٔ کنونی بود، درجهٔ حرارت آن در جهان به طوری بالا می‌رفت که تمام موجودات هستی را می‌سوزاند؛ اما اگر برعکس حالات قبلی، فاصلهٔ آن با زمین بیشتر از مقدار کنونی بود، سرما و یخبندان سراسر هستی را فرامی‌گرفت. به همین ترتیب مقادیر حرکت‌های سیارات و ستارگان و مراتب سرعت و کندی آنها نیز در صورتی افزایش یا کاهش، موجب اختلاف در تحقق مصالح و مقاصد این جهان می‌باشد؛ بدین‌گونه درستی سخن دانشمندان آشکار می‌گردد که می‌گویند : آسمان‌ها و زمین از روی عدل و مساوات برپا گردیده‌اند».... .[1] من (مؤلف) نیز می‌گویم : استناد به فرضیهٔ تصادف در تعلیل و استدلال بر وجود کائنات متقن و منظم، نوعی فساد فکری و عقلی است که تنها به قصد انحراف اذهان دیگران صورت می‌گیرد و بس!

8- دکتر «**جان کلولند کوثرن**» شیمیدان و ریاضیدان، مقاله‌ای را زیر عنوان «نتیجهٔ حتمی» نوشته، که در آن مطالب زیر آمده است :

۱- تفسیر رازی، جزء ۲۰، صفحه ۱۰۳، المطبعة البهية المصرية ۱۳۵۷ هـ

وی مقاله‌اش را با این سخن به یادماندنی از یکی از بزرگترین فیزیکدانان جهان به نام «**لُرد کلوین**» آغاز می‌کند که : «اگر نیکو بیاندیشید، علم شما را وادار خواهد کرد که به خدا ایمان داشته باشید».

سپس در ادامهٔ مقاله، جهان را به سه بخش مادی، فکری و روحی تقسیم می‌کند. به نظر وی، پیشرفت‌های چشمگیری که طی سال‌های سدهٔ اخیر در کلیهٔ علوم طبیعی، از جمله شیمی به وجود آمده، به سبب به کارگیری روش علمی در بررسی ماده و انرژی صورت پذیرفته است که در این شیوه، تمام تلاش‌های لازم مبذول گردیده تا احتمالات ممکنی که نتیجه را به تصادف محض نسبت می‌دهند، حذف شوند.

دیگر اینکه از طریق علم شیمی در بسیاری از نمونه‌های علمی ـ تجربی ثابت گردیده است که سلوک و رفتار هر جزئی از ماده، هر اندازه کوچک هم باشد امکان ندارد تصادفی و بدون برنامه باشد، بلکه هر چیزی مطابق قانون مخصوص به خود حرکت می‌نماید.

وی سپس می‌افزاید : «جهان مادی بدون شک، جهانی مرتب و منظم است نه پریشان و نابسامان؛ جهانی که از قوانین تبعیت می‌کند و تصادف را در آن حالتی نیست.

آیا هیچ آدم عاقل و آگاهی می‌تواند باور کند که مادهٔ بی‌احساس و شعور بر حسب تصادف، خودش را ایجاد کرده، به خود نظم بخشیده و این‌گونه منظم گردیده باشد؟.

بدون شک، جواب منفی است و چنین چیزی امکان ندارد؛ بلکه تبدیل ماده به انرژی و تبدیل انرژی به ماده، مطابق قوانین معینی صورت می‌گیرد و ماده‌ای که به دست می‌آید نیز از همان قوانینی پیروی می‌کند که ناظر بر ماده‌های موجود پیش از آن است.

در علم شیمی، این مطلب اثبات گردیده که روزی ماده دستخوش زوال و نابودی خواهد گشت؛ با این تفاوت که برخی از مواد خیلی سریع و برخی دیگر به کندی رو به نابودی می‌روند؛ بنابراین روشن می‌شود که وجود ماده، ازلی نیست بلکه آغازی داشته است.

شواهدی از شیمی و دیگر علوم نشان می‌دهند که این آغاز، کند و تدریجی نبوده بلکه به صورت ناگهانی و یکدفعه واقع شده است به گونه‌ای که حتی علوم توانسته با ارائه دلایلی، زمان تقریبی پیدایش آن را نیز نشان دهد. بنابراین در زمان معینی؛ جهان مادی آفریده شده و از همان زمان، پیرو قوانین بوده است نه دستخوش تصادف.

بنابر آنچه گفته شد، هرگز ماده نمی‌تواند خود و قوانین حاکم بر خود را بیافریند؛ لذا ناچار باید عمل آفرینش به وسیلهٔ عاملی غیر مادی صورت گرفته باشد.

کلیهٔ شواهد و دلایل علمی و عینی مبنی بر عمل آفرینش، نشان‌دهندهٔ این حقیقت است که آفریننده باید دارای شعور، عقل و حکمت باشد. همان‌گونه که در معالجهٔ روان درمانی نیز مشاهده می‌کنیم، عقل نمی‌تواند به تنهایی در جهان مادی کاری بکند مگر اینکه اراده‌ای به کمک آن بشتابد؛ برای وجود اراده نیز ضرورتاً نیاز به وجود ذاتی صاحب اراده، احساس می‌گردد.

بدین ترتیب این نتیجهٔ منطقی و اجتناب‌ناپذیر دستگیرمان می‌شود که نه تنها عمل آفرینش، صورت گرفته است؛ بلکه این آفرینش بنا به خواسته و نقشهٔ یک ذات بسیار دانا، توانا و دارای حساب و کتاب، انجام شده که توانسته است آنچه را مطابق خواست و اراده‌اش بوده، این‌گونه به مرحلهٔ عمل درآورد؛ ذاتی که در تمام اجزای زمان و مکان این جهان، حضور دارد. بنابراین چاره‌ای نیست جز آنکه بدون شک و تردید و با اطمینان خاطر، وجود ذات اعلای یکتا و بی‌نظیر «الله» را به عنوان آفریننده و مدبر جهان و جهانیان بپذیریم!...».[1]

9- دکتر **ادوین فست** فیزیکدان، در مقاله‌ای که زیر عنوان «**نگاهی به ماورای قوانین طبیعی**» نگاشته، چنین بیان نموده است[2] : تمام قوانینی که علوم جدید تاکنون به آنها دست

۱- به نقل از کتاب «الله یتجلی فی عصر العلم»، ص ۲۹.

۲- منبع پیشین، ص ۱۰۰.

یافته است، مجموعاً به منزلهٔ وصفی برای حوادث واقعی عالم مادی به حساب می‌آیند و لذا از بیان سبب حقیقی و منطقی که متقضی ایجاد پدیده‌ها هستند، عاجز می‌باشند. بنابراین، اثبات وجود نیرویی مدبر، دانا، حکیم و ناظر بر قوانین طبیعی، ضرورتی انکارناپذیر است که این قوانین را به عنوان اسباب اقتضاگر آثار پدیده‌ها به کار گیرد...».

این دانشمند در مقاله‌اش می‌نویسد : «باید دانست که «قوانین طبیعی» عبارت از شرح حوادثی است که مشاهده می‌شوند اما قوانین عقلی و تنظیم‌کننده به شمار نمی‌آیند. این شرح به خودی خود هرگز نمی‌تواند دلیل اصلی یا توضیح اساسی یک پدیده باشد.

علم با گسترش و فزونی اطلاعات مربوط به فیزیک هسته‌ای، در جستجوی مبدأ جهان به این نتیجه رسیده که تمام عناصر با ترکیباتشان، از کنش متقابل ذرات اصلی به وجود آمده‌اند و در نتیجهٔ اجتماع پروتون‌ها و خواص و جاذبیت آنها در اوضاع و شرایط مختلف، تمام اجسام موجود در عالم، ایجاد شده‌اند.

اما اینکه «پروتون» از کجا آمده و چرا این خواص را دارد، مسئله‌ای است که هنوز علوم بشری نتوانسته است پاسخی به آن بدهد.

با دقت و بررسی در تحلیل و فلسفهٔ وجودی اشیای مختلف و ارجاع دادنشان به اصول اولیهٔ هستی، به این نتیجه می‌رسیم که وجود قوانین ثابت طبیعی، ضرورت حتمی دارد تا ذرات گوناگون این هستی تابع و فرمانبردارش باشند.

چنین تحلیلی در ذرات خود، دلیلی بر وجود پروردگار توانا و خالق مدبر می‌باشد که طریقهٔ خاص تمام پدیده‌ها را رسم نموده و الکترون‌ها، پروتون‌ها و نوترون‌ها را آفریده و همزمانه با آفرینششان، چنین خواصی بدان‌ها بخشیده که همهٔ قوانین طبیعی، ناشی از آن خواص می‌باشند.

اگر فکر و عقل محدود ما تلاش نماید که به عقب برگشته و نقطهٔ صفر یا مبدأ اولیهٔ هستی را در زمان گذشته پی‌جویی کند، درخواهد یافت که باید نقطه و لحظهٔ مشخصی

برای آغاز این هستی وجود داشته باشد تا ذرات اصلی و عناصر ابتدایی تشکیل‌دهندهٔ مادهٔ این جهان، از آن زمان شکل گرفته باشند؛ همزمان با ایجاد و آفرینش این جوهرهای مادی، بایستی خواص تعیین‌کنندهٔ رفتار و سلوک آنها نیز به وجود آمده باشد.

منطق سلیم اقتضا می‌کند که عامل به وجودآورندهٔ این ذرات و خواص آنها بایستی قبلاً موجود بوده و دارای قدرت و تدبیری مافوق قدرت و تدبیر تمام بشریت باشد.

امروزه دانشمندان روشن‌بین، نیک می‌دانند که هنوز بشر آنچه را لازم است دربارهٔ پدیده‌های طبیعی و اسرار هستی بداند، بدان دست نیافته است.

وقتی که به عالم شگفت‌انگیز موجودات زنده باز می‌گردیم، ملاحظه می‌کنیم که حرکات و سیر وجودی آنها روز به روز در نظرها پیچیده‌تر می‌گردد و لذا برداشت و تفسیر تصادفی در مورد آنها نیز به پایین‌ترین درجهٔ احتمالی نزول می‌کند. مواد اولیهٔ اجسام زنده از سه عنصر اصلی، یعنی «هیدروژن، اکسیژن، کربن» و مقدار اندکی «ازت» و سایر عناصر تشکیل شده است. در جسم ساده‌ترین و کوچکترین موجودات زنده، میلیون‌ها عدد از اتم‌های عناصر یاد شده وجود دارد که اگر این مقدار را به نسبت انواع بزرگتر و پیچیده‌تر موجودات محاسبه کنیم، احتمال ترکیب و انسجام این ذرات بر اساس تصادف، عقلاً به درجه‌ای غیر قابل تصور، یعنی صفر می‌رسد.

اینک اگر به ساختار موجودات زندهٔ تکامل یافته بنگریم، موجودات متفکر و دارای اندیشه‌ای را خواهیم یافت که دارای توان برنامه‌ریزی، ابتکار و اعمالی اعجازگونه هستند و قصد تسخیر قوانین طبیعی را دارند.

حال اگر تمام فعل و انفعالات، تغییر و تحولات و نظام و ترکیبات انجام شده بر آنها را اتفاقی و تصادفی بینداریم، هیچ فکر و منطق صحیح عقلانی آن را نمی‌پذیرد؛ اما اگر احیاناً کسانی چنین ادعایی نمودند، می‌بینیم که از نقطه نظر علمی باطل و محال می‌باشد؛ لذا فرض منطقی ساده‌ای خودنمایی می‌کند که عبارت از وجود «الله»،

ایجادکننده و آغازگر هستی است؛ این کلمه گرچه ساده است ولی شکوه و عظمتی غیر قابل توصیف و آسمانی دارد».

10- دکتر «واین. اولت» متخصص زمین شیمی می‌گوید[1] : «بسیاری از دانشمندان، مفهوم متافیزیک یا مافوق‌الطبیعه را قبول ندارند، ولی در عین حال عده‌ای آنان سخن از برخی پدیده‌های طبیعی به زبان می‌آورند که هیچ‌گونه اطلاعی از کیفیت یا مفهوم واقعی این پدیده‌ها ندارند. مسلم است که علت طبیعی نامیدن این پدیده‌ها، تکراری بودن و واقع شدن آنها در طبیعت است؛ در حالی که محض این نامگذاری، حقیقت و ماهیت پدیده را روشن نمی‌کند.

جهت روشن شدن مسئله، سؤالی را با اسلوب علمی مطرح می‌کنیم : آیا ساختار دستگاه «رادار» با این ظرافت پیچیدگی که در آن وجود دارد، نتیجهٔ اراده و تصمیم‌گیری‌های یک سازنده است یا ناشی از تصادف محض؟ آیا تصادف است که رادار کوچک موجود در بدن جانوی مثل خفاش را پدید آورده یا اراده و تدبیری اندیشمندانه؟ راداری که برای جهت‌یابی نیاز به دقت نداشته و دستخوش تعمیر و اصلاح هم نمی‌شود و به خودی خود می‌تواند رادارهای مشابه خود را پی در پی تولید کند؟!

چون خبرگی و تجارب دانشمندان نیز بر اساس اراده، ادراک، نقشه و روابط علت و معلولی صورت می‌گیرد، لذا آنان اولین افرادی هستند که به اقتضای منطق صحیح، وجود یک منشأ عقلی و حکمت عالی را در نظام هستی می‌پذیرند؛ حکمتی که در همه جا و همه حال حاضر، ناظر، توانا و آگاه بر تمام حرکت و جنبیدن‌های کوچک و بزرگ آفریده‌هایش بوده و ذره‌ای از این هستی بیکران و بی‌نهایت را از حیطهٔ حفاظتی خویش، فرونمی‌گذارد.

غیر از پدیده‌هایی که بدان‌ها اشاره شد که بدون ایمان به وجود خدا، معانی آنها نامفهوم است، پدیده‌ها و موجودات بسیاری نیز وجود دارند که دارای چنین حالتی

۱- به نقل از منبع پیشین، ص ۱۳۷.

هستند؛ از قبیل مشابهتی که میان تمام موجودات زنده، در عین تفاوت‌های فردیشان به چشم می‌خورد، سرانگشتان اعجازآمیز آدمی، برگ‌های درختان، قطرات آب و ... که هر کدام صفات و ویژگی‌های منحصر به فردی دارند؛ مهمتر از همهٔ اینها، زوایای مختلف عقلی، ارادی و مهارتی در برترین مخلوقات خدا یعنی انسان است که به صورت چشمگیری با سایر مخلوقات، متفاوت می‌باشد.

همان طور که گفتیم، اعتقاد به وجود خدا باید متکی بر ایمانی قلبی باشد که با روح و فطرت هر انسانی آشناست؛ علیرغم درجات متفاوتی که برای ایمان به خدا درنزد افراد بشر وجود دارد، مُراد ما در اینجا ایمانی روشن‌گرانه و زاییدهٔ عقل و تدبیر است نه ایمانی کورکورانه و تقلیدی!

بسیاری از مردم به خدا ایمان آورده و شیرینی آن را در درون خود و دنیای مادی پیرامونشان به خوبی احساس کرده‌اند.

تلاش در جهت کسب شناخت و معرفت حقایق و سؤال از چگونگی آفرینش موجودات و علل آن، از صفات برجستهٔ عقل بشر است؛ بنابراین هر گاه دانشمندی به وجود خالق هستی ایمان آورد، تحقیق و مطالعهٔ روزانه‌اش و استمرار آن در هر رشته‌ای که باشد بر استحکام ایمانش خواهد افزود».

11- دکتر «**ایروینگ ویلیام نبلوچ**» فیزیکدان، مقاله‌ای زیر عنوان «**تنها مادی‌گرایی کافی نیست**»، به رشتهٔ تحریر درآورده که نکاتی از آن را ذیلاً بیان می‌کنیم : [۱]

الف) در گفته‌های منکران خدا نظر و تأمل نموده، ولی در آنها تفسیری منطقی و صحیح برای پدیدهٔ متقن هستی نیافته است.

ب) دلایل مادی‌گرایانه‌ای را که علوم بشری متکی بر آن است، مورد کاوش و بررسی قرار داده، ولی آنها را در دستیابی به شناخت حقیقت، ناتوان یافته است؛ گرچه

۱- به نقل از منبع پیشین، ص ۵۹.

این دلایل، برخی از پدیده‌ها را سبب حدوث برخی دیگر معرفی می‌کند ولی خود پدیده‌های سبب نیز، نیاز به تفسیر و تبیین دارند.

ج) نظریهٔ تصادف را که سبب ایجاد برخی پدیده‌ها دانسته شده، مورد ارزیابی قرار داده است، اما آن را به دور از هر منطق فکری صحیح تشخیص داده، چرا که به نظر وی باید آفریننده‌ای مُبدع در رأس این امور وجود داشته باشد.

د) با تحقیق و جستجو در مادهٔ اولیهٔ موجودات، به این نتیجه رسیده که ایجاد خود به خودی آن، محال می‌باشد و حل این معما تنها بر منبای ایمان به خدا امکان‌پذیر است.

ه(وی همچنین در جستجو پیرامون نظریات علمی به این حقیقت واقف گشته که قبول بیشتر این نظریات، بر اساس نوعی ایمان و اعتقاد غیبی استوار است؛ لذا در این نقطه، با دین همخوانی و ارتباط پیدا می‌کند، چرا که یکی از عناصر اساسی دین، ایمان به عالم غیب می‌باشد.

و) ایشان با دقت در مطالب و محتوای کتاب‌های آسمانی، به درک این نکته رسیده که بیشتر کشفیات علمی تاکنون تأییدکنندهٔ بسیاری از پیام‌هایی است که در این کتاب‌ها به چشم می‌خورد.

وی سرانجام بعد از جمع‌بندی و نتیجه‌گیری این حقایق انکارناپذیر، به وجود خداوند یکتا و پروردگار جهانیان ایمان می‌آورد!

ایشان در مقاله‌اش چنین می‌نویسد : «بعضی از دانشمندان که مجذوب تخصص علمیشان گشته و به عبارت دیگر علم‌زده شده‌اند، تصور می‌کنند که علم می‌تواند به تنهایی تمام مسائل را حل کند و لذا حیات در نظر آنان عبارت از مجموعهٔ فعل و انفعالات فیزیکی و شیمیایی است که به تناسب امور، هر بار در مورد چیزی معین صورت می‌گیرد. به نظر آنان هیچ مقصود و هدفی از آفرینش هستی وجود نداشته و به

موجب قانون «دوم ترمودینامیک»، یعنی رابطهٔ حرارت و حرکت، تمام جهان سرانجام از بین خواهد رفت و همه چیز نابود خواهد گشت ...».

وی پس از آنکه سخن «برتراند راسل»، مادی‌گرای معروف در مورد پوچ و بی‌هدف بودن آفرینش جهانیان به ویژه انسان و نابودی قطعی آنها در آینده را نقل می‌کند، خود چنین ادامه می‌دهد : «... ولی تمام دانشمندان چنین فکر نمی‌کنند و علم را توانای مطلق نمی‌دانند، چرا که علوم قادر به تحلیل و شناسایی هر چیزی نیستند. مثلاً علم نمی‌تواند اعتماد، زیبایی، حق و خوشبختی را تعریف نموده و یا تعریف درستی برای زندگی و هدف زندگی ارائه کند؛ مهمتر از همه اینکه علوم هرگز توانایی اثبات عدم وجود خدا را ندارند.

علم پیوسته می‌کوشد تا فرضیه‌ها و نظریه‌های خود را تکمیل و به کشف حقایق نایل گردد؛ ولی مثل اینکه هر اندازه علم به این دو هدف نزدیکتر گردد، آن دو نیز از علم گریزان‌تر می‌شوند.

دریافت و بینشی که ما نسبت به جهان هستی داریم، بر حواس ناقص و ابزار نسبی و غیر دقیق استوار است.

سپس به سخن فیزیکدان و نویسندهٔ بلند آوازهٔ آمریکایی «**اُلیور وندل**» اشاره می‌کند که گفته است : «هر قدر که معلومات بشری افزونتر شود، شکاف میان علم و دین تنگ‌تر گشته و فهم حقیقی از علوم، زمینهٔ ایمان به خدا را بیشتر فراهم می‌کند».

دکتر «ایروینگ ویلیام نبلوچ» در ادامهٔ مقاله‌اش به بیان این مطلب می‌پردازد که علوم نمی‌توانند روشن کنند که این ذرات بی‌شمار و فوق‌العاده ریزی که مادهٔ اولیهٔ تمام اجسام موجود در هستی می‌باشند، چگونه و از کجا نشأت گرفته‌اند؛ همان طور که نمی‌توانند از راه قبول نظریهٔ تصادف اثبات نمایند که این ذرات و اتم‌ها چگونه و بر چه اساسی دور هم گرد آمده و از قانون معینی جهت شکل‌گیری موجودات، ترکیب یافته و به هم پیوسته‌اند!

و این فرضیه که گویا تمام حیوانات عالی و تکامل یافته، از تغییر و تبدیل‌های صورت گرفته در حیوانات پایین‌تر از خودشان و یا از راه به هم پیوستن دو نوع متفاوت از آنها به وجود آمده‌اند، نظریه‌ای مردود، غیر منطقی و نامعقول است.

علوم قادر نیستند با جوانب مادیشان و از راه مادی‌گرایی، خدا را جستجو نموده یا حقیقت ذاتش را دریابند؛ اما ملاحظهٔ شگفتی‌های جهان هستی، بسیاری از منجمان و ستاره‌شناسان مُنصف را به سوی اعتقاد به وجود مدبّری از دیده‌ها پنهان، برای جهان گسترده و نظام‌های اسرارآمیزش فرامی‌خواند.

وی سرانجام ایمانش را به وجود خداوند عزوجل «الله» این چنین اعلام می‌دارد :

«من به وجود خداوند سبحان اعتقاد دارم، زیرا نمی‌توانم تصور نمایم که تصادف صرف، بتواند هیچ‌گونه تفسیر درستی از پیدایش اولین الکترون، پروتون، اتم، اسید آمینه و پروتوپلاسم، بذر اولیهٔ هستی یا عقل نخستین ارائه بدهد.

من از آن جهت به خدا معتقدم که وجود قدسی و مُبرّا از نقص او، یگانه توضیح و تفسیر منطقی برای وجود اشیای متفاوت و پراکنده در گسترهٔ هستی می‌باشد».

بخش ششم

تحریف نام دانشمندان بزرگ هستی‌شناس و ایجاد توهم بی‌ایمانی آنان به وسیلهٔ منکران وجود خدا

سخنگوی منکران وجود خدا در قرن حاضر «**صادق جلال عظم**» در کتابش به نام «**نقد اندیشهٔ دینی**» نوشته است : «واضح است که نظریهٔ اسلام در مورد هستی، آخرین نظریه‌ای است که هستی را بر اساس لحاظ نمودن علل غایی، اهداف عالی و مفاهیم اخلاقی نظیر حق و عدل، تفسیر و تبیین می‌کند. اما آیا این آخرین برداشت و نظریه در مورد هستی و حیات، هیچ تناسب و سنخیتی با نظریات علمی حاکم بر جهان معاصر و فرهنگ رایج در آن دارد؟ اگر گامی به گذشته باز گردیم و نظری به تفسیر و برداشت‌های علمی دانشمندان پیرامون هستی، از نیوتون گرفته تا انیشتین بیاندازیم، آیا هیچ مقوله‌ای از قبیل اهداف عالی، حق، عدل، روح، جمال، خالق و ... در متن آن می‌یابیم؟ آیا این‌گونه مفاهیم اخلاقی و دینی، هیچ جایگاه و منزلتی در محور نظریهٔ نسبیت یا مکانیزم هستی‌ای دارند؟».

این شخص که خود از ذریهٔ نیاکانی مسلمان می‌باشد، می‌خواهد با سخنانش این توهم را در اذهان مردم ایجاد کند که گویا سلسلهٔ دانشمندان هستی‌شناس از نیوتن گرفته تا انیشتین صاحب نظریهٔمشهور نسبیت، عموماً بی‌دین و منکر وجود خدا می‌باشند!.

به همین جهت، سخنان خود انیشتین دربارهٔ خویش و نیوتن و سایر دانشمندن را نقل می‌کنیم که پیشتازان و پیشگامان نهضت علمی معاصر در عرصهٔ جهان مادی به شمار می‌آیند :

انیشتین می‌گوید : «زیباترین جنبش روحی که ما انسان‌ها در درون خود احساس می‌کنیم، تکان و لرزه‌ای است که هنگام تفکر در امور غیبی و پنهان از دیده‌ها، وجودمان را فرامی‌گیرد. این تکان روحی، هستهٔ اولیهٔ تمامی علوم و فنون در شناخت حقیقت به حساب می‌آید.

هر کس که دارای چنین احساسی نباشد، در واقع به مثابهٔ مرده‌ای است که هراسان در زندان مادی بدنش، بدون احساس لذت، تعجب، زیبایی و ... زندگی می‌کند.

جوهرهٔ خالص و زبدهٔ احساس دینی به ما می‌فهماند که : همان موجود که شناسایی دقیق ذاتش برایمان ممکن نیست، در حقیقت وجود دارد و مملو از نشانه‌های حکمت‌آمیز است و جلوه‌های زیبای انوارش به قدری شدید و درخشنده است که ویژگی‌ها و ملکه‌های ناتوان عقل ما قادر نیست جز صورتی ظاهری از آن را دریابد ... .

ایمان چه کسی به قوت و ژرفی ایمان «کِپلر» و «نیوتن» در زمینهٔ بنیان حکمت‌آمیز هستی می‌باشد؟! چه شور و شوق سرشاری است که این دو را بر آن داشته تا ضعیف‌ترین شعاع‌های تجلی‌یافته نور عقل در هستی را مشاهده نمایند؟! ... .

تصور نمی‌کنم دانشمندی حقیقی پیدا شود که مبانی صحیح و زیربنایی جهان هستی را درک نکند؛ آن مبانی که عقل ما به کمک حکمت حاکم بر جهان، آن را استنباط می‌نماید.

دانشمند بدون ایمان، همانند شخص لنگی است که یک پایش از کار افتاده؛ ایمان تقلیدی و بدون علم نیز همانند شناخت شخص نابینا از واقعیت‌های متفاوت مادی می‌باشد ... .

نوابغ و دانشمندان در تمامی عصر و زمان‌ها، بر این نوع از احساس و باور دینی شناخت و آگاهی داشته‌اند؛ احساسی که مخصوص گروه خاصی نبوده و خدا در این نوع بینش و تصور، قالب و ساختار بشرگونه ندارد بلکه مافوق انسان‌ها و سایر موجودات است.

مهمترین وظیفهٔ علوم و فنون و صاحبانشان به نظر من، بیداری و شکوفا نمودن این احساس دینی در درون انسان‌ها و زنده نگه داشتن و تقویت آن می‌باشد ...».

آنچه بیان شد، مختصری از سخنان انیشتین بود که در آن به اعلان ایمان عمیق خود و نوابغ و دانشمندان بزرگ بر وجود خداوند آفریننده و حکمت بالغه‌اش اذعان می‌نماید. اما با این حال، منکران وجود خدا، ضمن مقالات کفرآمیزشان، از دانشمندان بزرگ هستی‌شناس و طبیعیدانان صاحب نظر در رشته‌های متفاوت علمی نام می‌برند تا بدین‌وسیله در اذهان عمومی چنین ایجاد توهم نمایند که گویا این دانشمندن نیز، منکر وجود خدا بوده و نظریات علمیشان نیز تأییدکنندهٔ بینش الحادی و مادی‌گرایی می‌باشد؛ حال اینکه انکار وجود خدا، صرفاً وهم و خیالی بی‌اساس بوده که دلیل درستی از عقل یا علوم تجربی برای اثبات آن وجود ندارد.

برخی از این شایعه‌پراکنان گمراه‌کننده، نظریهٔ نسبیت انیشتین را به بدترین شیوه تحلیل نموده و در خدمت حمل می‌کنند که هرگز ربطی به آن ندارد؛ با ترفند شیطانی بعضی از مفاهیم بدیهی عقلی، اخلاقی و قانونی را با نسبت دادن به قانون مذکور مطابق میل خویش تغییر می‌دهند؛ در حالی که صاحب اصلی این نظریه یعنی خود انیشتین، شدیداً مخالف چنین برداشت‌های غلطی است. مفهوم نظریهٔ نسبیت در حقیقت این‌گونه است که شعور و احساسات انسانی را از ادراکات ذاتی‌اش به موضوعات حقیقی عقلی، منتقل می‌کند. انیشتین به وسیلهٔ این نظریه اثبات کرد که ما مثلاً در راست و مستقیم دانستن برخی خطوط و اشیاء، گهگاهی اشتباه می‌کنیم، چرا که سطح کرهٔ زمین حالتی محدّب دارد. وی همچنین خاطرنشان می‌کند که مکان و زمان حرکت نیز الزاماً در فهم و برداشت ما از پدیده‌ها دخالت دارند؛ بنابراین ما ملزم خواهیم بود که صرفاً تحت تأثیر احساسات مخصوص به خود و زمان و مکان مخصوصی که در آن قرار داریم، به اشتباه حکمی را در مورد پدیده‌ای تعمیم ندهیم. مثلاً ما به چیزی که بالای سرمان قرار گرفته است، صفت بالا بودن را اطلاق می‌کنیم و به چیزی که زیر پاهایمان قرار گرفته، صفت

پایین بون را؛ در حالی که فراموش می‌کنیم آن چیزی را که بالا می‌خوانیم، نسبت به ما در این وضعیت قرار دارد ولی نسبت به چیزهایی دیگری پایین می‌باشد و برعکس.

اما نباید این حقیقت را فراموش کنیم که اساس استوار و تزلزل‌ناپذیری که انیشتین و امثال او بدان تکیه و استناد می‌کنند، بدیهیات عقلی می‌باشد؛ از آن جمله می‌توان به مواردی از این بدیهیات عقلی مانند نظریهٔ نسبیت، محال بودن اجتماع نقیضین، ضرورت وجود پروردگار و پدیدآورنده برای جهان هستی اشاره نمود.[1]

۱- بدیهیات عقلی به چیزهایی گفته می‌شود که در نظر عقل، واضح و آشکار بوده و دانستنشان محتاج تفکر و دلیل نباشد (مترجم).

بخش هفتم

انکار وجود روح و روان از سوی منکران وجود خدا

مکتب مادی‌گرایان منکر خدا (ماتریالیسم) بر این فرض استوار است که حیات و زندگانی، صرفاً پدیده‌ای مادی است و زندگی بشر با نابودی بدن مادی به کلی از بین رفته و اثری از روح و روان باقی نخواهد ماند، چرا که حیات در انسجام و به هم پیوستگی اجزای مادی بدن، خودنمایی می‌کند.

البته اینان جز ادعای گزاف، دلیل دیگری بر گفتهٔ خویش ندارند و روزی نبوده و نخواهد بود که به مجرد ادعا، حقی ثابت شود مگر نزد کسانی که بهره‌ای از عقل و خرد نداشته باشند. اما برعکس جهت رد ادعایشان، دلایلی در روان‌شناسی در دستاوردهای این علم به چشم می‌خورد.

مثلاً در بررسی‌های روان‌شناسان پیرامون انسان، ثابت شده است که سلول‌های مادی بدن، پی در پی تازه شده و این بدن، به منزلهٔ جوی جاری، مطیع قانون تغییرپذیری است و لحظه‌ای توقف ندارد؛ سلول‌هایی می‌میرند و سلول‌های جدیدی جای آنها را می‌گیرند. این تغییرو تبدیل در بدن آدمی به گونه‌ای است که در مدت هر 10 سال یکبار به طور کامل در تمام سلول‌های بدن به جز سلول‌های مغز صورت می‌پذیرد؛ یعنی در واقع بدن از بین رفته و بدنی دیگر جای آن را می‌گیرد، در حالی که خود انسان چنین دگرگونی وسیعی را احساس نمی‌کند و هویتش نیز تحت تأثیر آن تغییرات قرار نمی‌گیرد، بلکه تمامی علم، هوش، حافظه، عادات، مهارت‌های جسمانی، محبت، کینه و

سایر عواطف و صفات و جسمی و روحیشان همچنان بر حالت قبل از تغییر، باقی و پایدار می‌باشد.

اگر انسان صرفاً مظهر و جلوه‌گاه کنش و واکنش‌های مادی می‌بود، به محض نابودی بدن مادی قبلی ـ به جز سلول‌های مغزی ـ می‌بایست کلیهٔ مهارت‌ها، تخصص‌ها، عواطف و سایر صفات کسب شدهٔ مادی نیز از بین می‌رفت، حال اینکه چنین نتیجه‌ای حاصل نشده است؛ لذا این حقیقت، از نظر عقل و منطق دلالت دارد بر اینکه چیزی روحانی غیر از این بدن مادی در ماهیت انسان وجود دارد که ویژگی‌های والای انسانی را حمل می‌کند و در صورت نبودن این بعد غیر مادی، احتمال زیادی وجود داشت که انسان نتواند مهارت‌ها و صفات اکتسابی پیشین را حفظ نماید، بلکه به محض نابودی بدن اول، این صفات و مهارت‌ها نیز نابود می‌گشت.

از همین جا برایمان روشن می‌گردد که پدیدهٔ حیات و زندگی، تنها از راه ایمان به حقیقت وجود روح امکان‌پذیر است؛ روحی که از جانب خدا در بشر دمیده و در متون و نصوص اصیل دینی بر آن تأکید فراوان شده، و بعد از مرگ و نابودی بدن مادی نیز همچنان باقی خواهد بود؛ چرا که مرگ، به معنی انفصال و جدایی کامل روح از بدن بوده و در بسیاری موارد همانند خواب می‌ماند، با این تفاوت که در حالت خواب، جدایی ناقص میان روح و بدن حاصل می‌شود؛ کشفیات جدید علمی نیز تأییدکنندهٔ این حقیقت قرآنی است.

در یکی از آثار ارزشمند نویسندهٔ اسلامی «**وحیدالدین خان**» آمده است :[1]

«بررسی‌های روحی، روانی، تجربی و آزمایشگاهی ثابت کرده است که حیات پس از مرگ وجود دارد؛ عجیب‌تر اینکه بررسی‌های یاد شده، علاوه بر اثبات بقا و جاودانگی روح، بقا و برقراری شخصیت و صفات فردی قبل از مرگ انسان‌ها را نیز اثبات می‌کند!!».

۱- الإسلام يتحدى، تألیف وحیدالدین خان.

بسیاری از خصوصیات از روزگاران قدیم اندرون انسان‌ها وجود داشته که تا به حال سخنی درباره‌شان نگفته‌ایم؛ از جملهٔ این ویژگی‌های انسانی می‌توان «رؤیا» را نام برد که روان‌شناسان معاصر آن را کشف نموده‌اند، در حالی که دانشمندان پیشین اطلاعی در مورد آن نداشته‌اند. اخیراً تحقیقات و سرشماری‌های زیادی را در زمینه‌های مختلف جهان هستی، مشابه مورد فوق به عمل آورده‌ایم که نتایج فوق‌العاده با اهمیتی به دنبال داشته است.

یکی از این مباحث، «بررسی‌های روحی» است که از گرایش‌های علم روان‌شناسی می‌باشد و هدف از آن، تلاش در جهت کشف و شناسایی ویژگی‌های غیر عادی انسان‌ها است.

اولین انجمن علمی به منظور اجرای این شیوهٔ پژوهش، سال 1882 م در انگلستان برپا گردید؛ اعضای علمی تشکیل‌دهندهٔ این انجمن، در سال 1889 م عمل خویش را به صورت گسترده‌ای بر روی 17 نفر از هموطنان اجرا نمودند؛ هم اکنون نیز انجمن مذکور، به نام «**انجمن پژوهشهای روحی**» موجود می‌باشد. بعد از آن، انجمن‌های بسیاری در همین راستا در کشورهای مختلف ایجاد شده و با بررسی‌ها و تجربیات پی در پی و گستردهٔ خویش، اثبات نموده‌اند که شخصیت انسانی به شکل شگفت‌انگیزی پس از نابودی بدن مادی همچنان باقی و پابرجا می‌ماند ... .

«پروفسور دوکاس»، استاد فلسفهٔ دانشگاه «براون»، که اعتقادی به حیات پس از مرگ ندارد، در باب هفدهم کتابش، بحثی روحی ـ فلسفی را پیرامون این مسئله ارائه می‌کند که از مضمون آن چنین برداشت می‌شود که ایشان فارغ از مسایل دینی، به گونه‌ای معتقد به زندگی پس از مرگ می‌باشد؛ سخن وی بدین قرار است : «گروهی از نخبگان علمی ما که اکثراً کارشناس و متخصص پژوهش و بررسی آثار و نشانه‌های مختلف علمی هستند، اقدام به جستجو و بررسی نشانه‌ها و آثار روح نموده و ضمن کاوش‌های عمیق و موشکافانه به این نتیجه رسیده‌اند که با توجه به دلایل و شواهدی بسیار، نظریهٔ

«**بقای روح**»، معقول و ممکن به نظر می‌رسد ...؛ از جملهٔ این بزرگان می‌توان به استادانی همچون **آلفرد راسل والیس، سِر ویلیام کرولس، ف. و. هـ مایرز، سزار لومبرازو، کمیل فلاماریون، سرالیور لدج، دکتر ریچارد هوچسن، مستر هنری سیدویک و پروفسور هیسلوب** اشاره کرد».

سپس «دکتر دوکاس» چنین ادامه می‌دهد : «بنابراین روشن می‌گردد که اعتقاد به جاوادنگی زندگی پس از مرگ که بیشتر ما به آن ایمان داریم، نه تنها یک واقعیت خارجی است بلکه ممکن است در میان اعتقادات دینی، یگانه عقیده‌ای باشد که اثبات آن به کمک دلایل تجربی امکان‌پذیر است؛ اگر چنین چیزی صحت داشته باشد باز هم امکان دارد به آگاهی‌های قطعی و یقینی در این زمینه دست یابیم».

دکتر «راین» اظهار می‌دارد که نتایج بررسی و پژوهش‌های به عمل آمده در آزمایشگاه‌ها و کارنجات مختلف، بیانگر این حقیقت است که در جسم آدمی، بخشی نامرئی یا روحانی وجود دارد.

این مجموعه بررسی و کاوش‌ها، ادعای پوچ مادی‌گرایان و منکران وجود خدا را ریشه‌کن می‌کند؛ زیرا آنان مدعی هستند که زندگی موجودات زنده، ترکیب خاص از ماده است که به محض فروپاشی و از هم گسیختگی این ترکیب مادی، اثری از زندگانی نیز باقی نمی‌ماند؛ اما باور دینی بیانگر این حقیقت است که اساس زندگانی و حیات، ناشی از روحی است که در اجساد مادی انسان‌ها دمیده می‌شود و این همان چیزی است که بررسی و تحقیقات علمی به آن اقرار نموده است.

اما با کمال تأسف، هوا و هوس‌پرستی، شهوترانی، سرکشی و نافرمانی در برابر سلطهٔ پایان‌ناپذیر خدا بر هستی، دیدگان مادی‌گرایان منحرف از حقیقت را کور کرده و سد رؤیت راه حقیقتشان می‌گردد و ساخته و پرداخته‌های خیالی و از پیش تعیین شده را در فکر و ذهنشان آراسته و کردار ناپسندشان را در نظر شیرین و زیبا می‌نمایاند، و

نگرششان را در چهارچوب شهوات، لذات و جلوه‌های زندگی دنیوی محدود می‌سازد؛ لذا در گردابی که برای خود ایجاد کرده‌اند، حیران و سرگردانند؛ در تاریکی افکار باطلشان بر گرد خود می‌پیچیند؛ در برابر جلوه‌های نور حق چشم برهم می‌نهند و با خودپسندی و تکبر از آن روی گردان می‌شوند.

آیات و نصوص قرآنی، این حقیقت را به وضوح برایمان بیان می‌کنند که بدن مادی آدمیزاد، تنها به وسیلهٔ دمیده شدن روح خداوندی در آن است که آراسته به حیات و زندگی می‌گردد.

خداوند عزوجل در آیات 26 تا 29 سورهٔ حجر می‌فرماید :

«و ما انسان را از گل خشکیدهٔ فراهم آمده از گل تیره شدهٔ گندیده‌ای بیافریدیم. و جن را پیش از آن از آتش سراپا شعله بیافریدیم. (ای پیغمبر! بیان کن) آن زمان را که پروردگارت به فرشتگان گفت : من از گل سیاه شدهٔ گندیده‌ای انسان را می‌فرآینم. پس آنگاه که او را آراسته و پیراسته کردم و از روح متعلق به خود در او دمیدم. (برای بزرگداشت و درودش) در برابر به سجده افتید. ».

در آیات 71 تا 72 سورهٔ ص نیز می‌فرماید :

«وقتی (این گفتگو در ملأ اعلی و عالم بالا در گرفت) که پروردگارت به فرشتگان گفت : من انسانی را از گل می‌آفرینم. هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم، و از جان متعلق به خود در او دمیدم، در برابر سجدهٔ (بزرگداشت و درود) ببرید».

ملاحظهٔ این نکته، ضروری به نظر می‌رسد که مرحلهٔ وجودی انسان به شکل ابتدایی گل (طین)، بر مرحلهٔ وجودی بعدی یعنی گل خشکیده (صلصال) مقدم است و می‌بینیم که خداوند در هر کدام از این دو مرحله، فرشتگان را آگاه نموده و مورد خطاب قرار می‌دهد. نصوص قرآنی، این حقیقت را بر ما آشکار می‌سازند که حیات انسانی هر فرد از سلالهٔ بشر، در شکم مادر و با دمیدن روح در کالبدش آغاز می‌گردد.

خداوند عزوجل در آیات 6 تا 9 سورۀ سجده می‌فرماید :

«او خداوندی است که از پنهان و آشکار با خبر است، وچیره و مهربان است. آن کسی که هر چه را آفرید، نیکو آفرید و آفرینش انسان (اول) را از گل آغارید. سپس خداوند ذریۀ او را از عصارۀ آب (به ظاهر) ضعیف و ناچیزی (به نام منی) آفرید. آنگاه اندام‌های او را تکمیل و آراسته کرد و از روح متعلق به خود (که سری از اسرار است) در او دمید، و برای شما گوش‌ها و چشم‌ها و دل‌ها آفرید (تا بشنوید و بنگرید و بفهمید، اما) شما کمتر شکر (نعمت‌های او) را به جای می‌آورید».

زمانی که خداوند اراده نمود تا عیسی÷ را در رحم پاک مریم (سلام الله علیها) بیافریند، از روح متعلق به خودش در آن دمید؛ چنانکه در آیۀ 91 سورۀ انبیاء می‌فرماید :

«(همراه با قصۀ این پیغمبران و خوبان، یاد کن سرگذشت مریم) زنی را که (ازدواج نکرد و) دامان خویش را (از آلودگی به بی‌عفتی) کاملاً پاک نگاه داشت، و ما از روح متعلق به خود در وی دمیدیم، و او و فرزندش (مسیح) را نشانۀ بزرگی برای جهانیان قرار دادیم. (چرا که زنی را بدون شوهر حامله کردیم و پسری را بدون پدر دیده به جهان گشودیم، و تغییر اسباب و مسببات را به عنوان دلیلی بر قدرت خدایانۀ خود به مردمان نمودیم و متوجهشان کردیم که آفرینندۀ قوانین و سنن حاکم بر جهان، هر وقت که بخواهد می‌تواند قوانین و سنن را دگرگون کند».

قرآن کریم، پدیدۀ مرگ را در لحظۀ جدایی روح از بدن، همانند پدیدۀ خواب معرفی نموده و در آیۀ 42 سورۀ زمر می‌فرماید :

«خداوند ارواح را به هنگام مرگ انسان‌ها و در خواب انسان‌ها برمی‌گیرد. ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنان را صادر کرده است نگاه می‌دارد و ارواح دیگری را (که هنوز صاحبانشان اجلشان فرانرسیده به تن) باز می‌گرداند تا سرآمد معینی

(و وقت مشخصی که پایان عمر است). در این مسألهٔ (خواب و بیداری که همسان مردن و زنده شدن است) نشانه‌های روشنی (از مبدأ و معاد قدرت خدا و ضعف انسان‌ها) برای اندیشمندان است».

بخش هشتم

ادعای روان‌شناسان و روان‌کاوان بی‌باور

در ابتدا لازم است بدانیم که همهٔ روان‌کاوان و تحلیل‌گران مسائل روحی ـ روانی، منکر وجود خدا نیستند، بلکه برخی از آنان که ادعا می‌کنند مسئلهٔ ایمان به خدا ناشی از حس ناخودآگاهی انسان است و فاقد وجود واقعی و خارجی است، مورد خطاب ما می‌باشند که می‌گویند : چنین مسئله‌ای زاییدهٔ اندیشهٔ بشری و احساسات وجدانی و روحی می‌باشد!

این بی‌باوران، مُدام و بدون دلیل بر طبل پوچ ادعایشان می‌کوبند، در حالی که از توجه و عنایت به دلایل عقلی و تجربی فراوانی که پی در پی انسان‌ها را با قوت و اتقان به سوی ایمان به آفریدگار فرامی‌خوانند، روی‌گردان و گریزانند.

چنین ادعاهایی تنها در دایرهٔ خیالات و تعلیلات احتمالی و قضایای وهمی محصور بوده و مُستند به هیچ دلیلی عقلی، منطقی یا تجربی نمی‌باشند.

این‌گونه سخنان و ادعاها درست شبیه محتوای سخن کسی است که ادعا نماید خورشید درخشان و ماه تابان، وجود خارجی نداشته و ناشی از تصور ناخودآگاه انسان‌ها می‌باشند؛ بدین‌گونه که انسان، ابتدا رؤیای نور را در مغز می‌پروراند و سپس تحقق آرزوهایش را در گرو آن نور هدایتگر ترسیم نموده و این رؤیاها در ژرفای ناخودآگاهش ریشه دوانیده و لذا معتقد می‌گردد که در جهان هستی خورشیدی وجود دارد که شعله و پرتوهای فروزانش

تمام کرانه‌های زمین را در نوردیده، یک ماه نیز وجود دارد که انوارش بر پردهٔ تاریک شب‌ها می‌تازد و زمین را یکپارچه غرق نور می‌سازد!

روشن است که هر کس چنین سخنانی را با قاطعیت بر زبان راند، در دیدهٔ هر خردمندی، بیمار به حساب می‌آید.

بالاخره به این نتیجه می‌رسیم که چنین ادعایی نه تنها ناقض و مانع قضیهٔ ایمان به خدا نیست، بلکه می‌توانیم بر دلایل بی‌شمار اثبات‌کنندهٔ وجود خدا بیافزاییم؛ چرا که وجود گرایش به سوی خدا در ضمیر ناخودآگاه انسان، به کمک دلایل عقلی و آگاهانه شتافته و دلیلی است بر اینکه آفریدگار حکیم، علیرغم قرار دادن معیارهای صحیح عقلانی جهت درک دلایل ایمانی در جوهرهٔ عقل بشر، احساسات ایمانی را نیز در روان انسان‌ها گنجانیده تا بهتر به سوی ذاتش راهیاب شوند! این حالت در تمام گونه‌ها و ساختارهای فطری اولیهٔ انسان‌ها تا رسیدن به دوران ادراکات عقلی و پختگی ارادیشان وجود دارد!

بخش نهم

تفسیر تاریخی منکران وجود خدا پیرامون مسئلهٔ ایمان به خدا

آن دسته از منکرانی که توجه خاص به تفسیر و تحلیل تاریخی مسایل فکری و رفتارهای اجتماعی انسان‌ها دارند، خود به چند دستهٔ دیگر تقسیم می‌شوند که عبارتند از :

1- گروهی که پدیدهٔ ایمان به خدا و پیدایش دین را در میان تمام ملل انسانی، نتیجهٔ اوضاع و احوال سخت و طاقت‌فرسایی نظیر انواع و اشکال مختلف ترس‌های وارد از محیطی می‌دانند که بر انسان‌های اولیه در زمان‌های قدیم روی می‌نمود؛ اما چون وسیله یا نیرویی مادی پیرامون خود جهت رویارویی با این ترس و بیم‌ها نمی‌یافتند، ناچار به منظور حفظ و نجات خویشتن به نیروهای غیبی و یا مادی فوق‌العاده بزرگی پناه برده و خدایانی ساختگی از آنان ایجاد نموده و به قصد قربت برایشان قربانی می‌کردند.

2- گروهی که پدیدهٔ دینداری و خداگرایانی در میان مردم را ناشی از مقدس‌مآبی و گرامیداشت فوق‌العادهٔ آنان از اجداد و نیاکان و بزرگانشان و یا از این قبیل چیزهای اسرارآمیز می‌دانند؛ رهبر و پیشرو این گروه، یک یهودی فرانسوی‌تبار به نام «دورکیم» می‌باشد که اصل و اساس پیدایش دین و پرستش خدایان را وجود چیزی به نام «توتم»[1] معرفی می‌کند.

۱- توتم : Totem : روح محافظ شخص، درخت یا جانوری که برخی از اقوام قدیمی به ویژه سرخ‌پوستان، حافظ و حامی روحانی خود دانسته و از تجاوز بدان یا خوردن گوشت آن خودداری می‌کردند (مترجم).

3- مارکسیست‌هایی که طرح مسئلهٔ ایمان به خدا را ناشی از بروز موقعیت‌های اقتصادی دانسته و چنین می‌پندارند که قضیه دینداری به طور کلی و مخصوصاً ایمان به خدا و قوانین دینی، جملگی حیله‌هایی هستند که استثمارگران و قدرتمداران حاکم در نظام‌های برده‌داری نظیر فئودالیسم و سرمایه‌داری، از خود تراشید و سر هم بافته‌اند تا از این راه به منافع خویش دست یابند؛ بنابراین، پدیدهٔ دین جز مشتی خرافات ساختگی چیزی بیش نیست!

اما پر واضح است که مدعیان گروه‌های مذکور، غیر از ادعای صرف دلیل قابل قبولی در دست ندارند.

این‌گونه تصورات و فرضیات، به لحاظ اصول بحث علمی فاقد ارزش می‌باشند مگر اینکه هیچ‌گونه دلیلی در زمینهٔ اثبات خدا موجود نباشد که البته در این صورت نیز در حد تصور و فرضیه‌ای تخیلی لحاظ می‌شوند که نیاز به دلایل کمکی و منطقی دیگری دارند.

البته در جایی که دلایل و برهان‌های عقلی یا علمی ـ تجربی با همدیگر تعارض داشته باشند، به کارگیری چنین ادعاهای نابخردانه و دور از اصول علمی، امری طبیعی است که هرگز انسان فهمیده و عاقل بدان وقعی نمی‌نهد و اعتباری نمی‌دهد.

هر از گاهی از سوی ارائه‌کنندگان چنین تفسیرهای نادرست، نمونه‌هایی از موارد گوناگون جامعهٔ بشری، به عنون دستاویزی جهت تعمیم در میان تمام جوامع و ترویج ادعاهای ناروایشان عرضه می‌گردد؛ این نمونه‌های فکری یا عملی ناصحیح، که احیاناً در میان برخی از اقوام بشری مشاهده شده و ناشی از اسباب و عوامل تاریخی حاکم بر آن محیط‌ها می‌باشد، هیچ‌گونه همخوانی و تناسبی با منطق عقلانی یا راهکارهای علمی ـ تجربی و بالاخره با حقایق صحیح و ثابت دینی ندارند، بلکه از جانب ارائه‌کنندگانشان، رنگ و بوی دینی به خود گرفته و از سوی تفسیرکنندگان منکر خدا، بر ذات دین و دینداری تعمیم می‌یابد.

چنین استدلال‌های بی‌پایه و مغالطه‌کارانه، تنها از کسانی سر می‌زند که فاقد هر گونه اخلاق صحیح جستجوگری و علمی بوده و به دور از روح امانتداری در شناخت حقایق و اصول استوار آن عمل می‌نمایند، یا اینکه افرادی حیله‌گر و گمراه‌کننده هستند که خرد سبک‌مغزان را بازیچه قرار داده و روشنفکران به اصطلاح نواندیش را با آن می‌فریبند؛ چرا که اگر چشم بصیرت باز کنند، ملاحظه خواهند کرد که مسئلهٔ ایمان به خدا و پیامدهای ناشی از آن، از جمله قضایایی می‌باشند که دلایل و برهان‌های صحیح عقلانی، بر اثباتشان اقامه شده و لذا هرگز با فرضیه‌های وهمی و احتمالات خیالی، نقض یا کم‌رنگ نمی‌شوند! فرضیه‌هایی که مادی‌گرایان جدلی، پیرامون هستی و تاریخ بر هم می‌بافند.[1]

۱- خواننده گرامی جهت آگاهی کامل از موضوع مناقشات منطقی و نیز شرح مادی‌گرایی جدلی و ردّ آن، مراجعه نماید به کتاب «کواشف زیوف فی المذاهب الفکریّة المعاصرة» فصل «المادّیة الجدلیّة فی الکون و التّاریخ» صفحه ۵۳۹ تا ۵۵۴ اثر همین مؤلف.

*. البته می‌توانید در این زمینه به منابع قابل دسترس فارسی مراجعه کنید. یکی از این منافع، کتاب : «متُد دیالکتیک مارکسیستی» تألیف علی حجتی کرمانی می‌باشد (مترجم).

بخش دهم

دیدگاه ماتریالیسم دیالکتیک[1]

ترفند «ماتریالیسم دیالکتیک» که زیربنای فکری مارکسیست‌ها در عدم پذیرش قضایای ایمانی به شمار می‌آید، بدین‌گونه است که آنان ادعا می‌نمایند شناختشان از واقعیت‌ها مبتنی بر تجربه و مشاهدهٔ حسی می‌باشد و آن را «طریقهٔ استدلال علمی» نام نهاده‌اند.

بنابراین، چون از نظر آنها قضایای ایمان به خدا و پیامدهای ناشی از آن، در قالب تجربه و مشاهده نمی‌گنجند، لذا گمان می‌برند که قضیه‌ای غیر علمی را انکار کرده‌اند.

با اندکی توجه ملاحظه می‌کنیم که این افراد با برداشتن هر گامی به سوی شناخت واقعیت‌ها، در حقیقت به نقض و بطلان تفکرات خویش پرداخته‌اند، چرا که آنان در تفسیر و تبیین پدیده‌های عینی و محسوس، به ساخت و ساز یک سری قوانین استنتاجی غیر محسوس و نامرئی دست می‌یازند که با هیچ کدام از نیروها و اسباب طبیعی یا مصنوعی بشری قابل تجربه و مشاهده نیستند؛ ولی در عین حال، آنها را «قوانین صحیح علمی» می‌نامند!

این دسته از منکران وجود خدا، با طرح فرضیه‌های نظری، به تفسیر پدیده‌هایی طبیعی و چگونگی حرکات و فعل و انفعالات درون ماده می‌پردازند؛ در حالی که قادر به شناخت و تعیین حقیقت این فرضیه‌ها نبوده و حتی نمی‌توانند پرده از ماهیت چیزهایی که خود به طریق مشاهدهٔ آثارشان اثبات نموده‌اند، کنار بزنند؛ و در بسیاری

۱- مراجعه شود به منابع یاد شده پیشین (مترجم).

موارد قادر به کشف ماهیت اثبات‌شده‌های خویش از راه استنتاج فکری هم نیستند چه برسد به مشاهدهٔ محسوس و مستقیم آن ماهیت‌ها!

اکثر نظریات روان‌شناسانه از این قبیل فرضیه‌های استنتاجی می‌باشند که با هیچ کدام از وسایل تجربی قابل مشاهده و آزمایش نیستند و تنها از راه درک آثار و ظواهرشان می‌توان به حقیقت آنها پی برد.

اکنون به نمونه‌هایی از این کشفیات توجه نمایید :

1- شیمیدانان می‌گویند : هر کدام از مولکول‌های کوچک تشکیل‌دهندهٔ آب به نوبهٔ خود از یک اتم اکسیژن و دو اتم هیدروژن تشکیل شده‌اند؛ این در حالی است که هیچ دانشمندی حتی با دقیق‌ترین ذره‌بین و میکروسکوپ‌های خویش، اتم‌های مذکور را مشاهده نکرده و بلکه تنها از طریق استنتاج و مشاهدهٔ آثار و ظواهرشان به چنین کشفی دست پیدا نموده‌اند.

2- اتم‌شناسان در مورد ساختار اتم و اجزای تشکیل‌دهندهٔ آن، یعنی الکترون، پروتون و نوترون و چگونگی حرکات و شکل‌گیری آنها تحقیقاتی را به عمل آورده و به عنوان کشفی علمی، به اثبات رسانیده‌اند؛ در حالی که هیچ یک از دانشمندان، این اجازه را به خود نداده و نخواهند داد که ادعا کنند اتم را با چشمان عادی یا مسلح مشاهده نموده‌اند؛ بلکه تمام این کشفیات علمی از راه استنتاج و پی‌گیری آثار، صورت پذیرفته است.

3- نیوتن در کشف مشهور خویش به نام «قانون جاذبه»، ملاحظه نمود که اجسام مادی به کمک نیرویی مجهول و نامرئی به سوی همدیگر کشیده می‌شوند؛ گرچه بر این اساس، نیوتن اصول جاذبیت و قوانین آن را استنتاج نمود، اما نه خود نیوتن و نه دانشمندان پس از وی تاکنون با هیچ وسیله‌ای نتوانسته‌اند جاذبیت را عیناً مشاهده کنند و یا به کُنه و حقیقت آن پی ببرند؛ بلکه تنها از راه مشاهدهٔ آثار جاذبه، چنین قانونی را اثبات نموده و پذیرفته‌اند.

4- دانشمندان، ذخیره شدن انرژی در اجسام را اثبات کرده و قوانین معروفی برای آن بیان نموده‌اند؛ حال آنکه هیچ دانشمندی تاکنون نتوانسته انرژی را مشاهده و یا وزن محسوس و مادی آن را بسنجد، بلکه این کشف نیز از راه ملاحظهٔ آثار و به طریق استنتاج صورت گرفته است.

5- ساختار روانی انسان به گونه‌ای است که بخشی از آن ملموس و قابل درک می‌باشد ولی بخش دیگر، غیر محسوس و نامشهود؛ بخش غیرمحسوس، مجموعه‌ای از امور غیب و پنهان از دیدگان است که بحث و تحقیقات علمی تا به حال تنها قادر به درک ظواهر و آثارشان گشته است.

6- وجود ژن‌های وراثتی؛

7- نظریه‌ها و فرضیه‌های دانشمندان پیدایش اولیهٔ آفرینش؛

8- فرضیات و سخنان دانشمندان پیرامون تکامل موجودات و ایجاد مکتب رشد و تکامل؛

9- سخن دانشمندان پیرامون عمر زمین و اشیای موجود در آن با استفاده از مواد رادیواکتیو؛

بدین ترتیب هر کس با اندکی توجه و تدبر در آراء و افکار ماتریالیست‌ها پیرامون مسایل ثابت شده در علوم طبیعی، درمی‌یابد که این آراء و تفسیرها، جز مجموعه‌ای ملاحظات و برداشت‌های متکی بر استنتاجات نظری، چیزی بیش نیست که در قالب تجربه و مشاهده نمی‌گنجد.

بالاخره آنچه که اینان زیر عنوان «حقایق علمی» بیان می‌دارند، توسط دانشمندان مادی‌گرا از طریق استنتاج فکری و محاسبات ریاضی ثابت گردیده و هرگز آن را با حواس خود مشاهده نکرده‌اند!

اکنون از خود می‌پرسیم که آیا تمام چیزهایی که بیان گردید؛ به منزلهٔ نقضی آشکار بر پایه‌های ماتریالیسم دیالکتیک و سایر مکاتب ماتریالیستی به شمار نمی‌آید؟!

منکرانی که در انکار مسایل ایمانی به نظرات مادی‌گرایانه‌شان تمسک می‌جویند، در مخالفت با پذیرش مسایل حقیقی ایمانی، چنین نشان می‌دهند که شناختشان از هر چیزی بر پایهٔ تجربه و مشاهدهٔ محسوس، مُبتنی بوده و به نظریات غیبی و استنتاجی وقعی نمی‌نهند؛ اما از طرف دیگر می‌بینیم که صدها مورد از قوانین استنتاجی علمی را قبول دارند و گذشته از آن، صدها فرضیهٔ خیالی را مطرح می‌کنند که با اندک تحقیق علمی معلوم می‌گردد هیچ اساس و جایگاهی در میدان تجربه و مشاهده و حتی در میدان استنتاج صحیح نظری نیز ندارند.

این تناقض‌گویی‌های عجیب چیست که مادی‌گرایان منکر خدا و به اصطلاح متمدن، این چنین بی‌پروا بر زبان می‌رانند؟!

علاوه بر این، اکتفا نمودن به مشاهده و تجربه در شناخت واقعیت‌ها از نظر علمی مردود است؛ چرا که اثبات‌شده‌های تجربی و مشاهده‌ای، زمانی مورد قبول واقع می‌شوند که با منطق سالم عقلی، متناسب بوده و از هر گونه خطای حسی به دور باشند که زیاد اتفاق می‌افتد. حواس آدمی، قادر به نفی وجود چیزهای نامشهود و غیرقابل تجربه نبوده و حتی بالاتر از آن، قادر به نفی صحت مقایسه میان اشیای غیبی و نامشهود با موجودات مشهود و عینی هم نمی‌باشد؛ زیرا استنتاج عقلی یکی از بزرگترین اسباب شناخت به شمار می‌آید.

سخنی از «دکتر الکسیس کارل» و «پروفسور أ. ی. ماندیر» طبیعیدان مشهور :

1- دکتر «الکسیس کارل» می‌گوید : «جهان ریاضیات مجموعهٔ سرسام‌آوری از قیاس و فرضیه است که اثبات هر چیزی در آن، ناشی از معادلهٔ اسرارآمیزی است که شامل مجرداتی غیر قابل تفسیر می‌باشد».[1]

۱- به نقل از کتاب «الإسلام یتحدی»، منبع پیشین، ص ۶۳.

2- پروفسور «أ. ی. ماندیر» می‌گوید : «حقایقی که مستقیماً از راه حواس بدان دست یافته‌ام، «حقایق محسوس» نام دارند، اما حقایق موجود نزد ما، همگی در این دسته خلاصه نمی‌شوند، بلکه حقایق بسیاری در اطرافمان وجود دارند که غیرمستقیم، یعنی از راه استنباط نظری به آنها علم پیدا نموده‌ایم؛ لذا آنها را «حقایق استنباطی» می‌نامیم».[1]

نکتۀ مهم این است که بدانیم فرقی میان این دو نوع حقیقت به چشم نمی‌خورد جز اینکه در وجه تسمیه و نام‌گذاری متفاوتند. شناخت ما در اولی مستقیم و محسوس است و در دومی غیرمستقیم، با واسطه و نامحسوس؛ حقیقت هم هر طور به چنگ آید حقیقت است و قابل قبول.

می‌دانیم که جز اندکی از حقایق موجود در هستی به کمک حواس درک نخواهند شد؛ پس چطور می‌توانیم بر بقیۀ حقایق، شناخت پیدا کنیم؟ ... .

در اینجا وسیله‌ای مطمئن جهت درک این حقایق وجود دارد و آن عبارت است از «استنباط یا تعلیل» که شیوه‌ای عقلانی بوده و انسان‌ها با به کارگیری آن، بدین نتیجه می‌رسند که : فلان چیز موجود است اما تا به حال آن را مشاهده نکرده‌ایم .... .

شیوۀ استنباطی یا تعلیلی در شناخت حقایق، شیوۀ درستی است زیرا خود هستی یک چیز عقلانی می‌باشد و تمام وقایع محسوس، خود حقایق موجود در هستی را تشکیل می‌دهند.

برخی از این حقایق محسوس، در ظاهر چیزی جزئی و غیر مرتبط با دیگری می‌باشند؛ اما هنگامی که به تنهایی و مستقل از دیگر حقایق، مورد بررسی واقع می‌شوند معنای خود را از دست می‌دهند؛ در حالی که اگر آنها را در پرتو حقایق بی‌شمار دیگری بررسی نماییم که مستقیم یا غیر مستقیم به وجودشان پی برده‌ایم، حقیقت وجودیشان را به خوبی درمی‌یابیم ... .

۱- به نقل از منبع پیشین، ص ۶۴.

برای مثال می‌بینیم وقتی که پرنده‌ای درهوا می‌میرد، بر زمین می‌افتد؛ یا می‌دانیم که بلند کردن سنگی از روی زمین؛ سخت‌تر از زمین گذاشتن آن است؛ یا می‌دانیم که بالا رفتن از کوه، سخت‌تر از پایین آمدن از آن می‌باشد؛ ... بالاخره از طریق استنباط عقلی به یک حقیقت مشترک در میان مثال‌های مذکور دست پیدا می‌کنیم به نام «قانون جاذبه». اینجاست که با ملاحظهٔ ارتباط میان این حقایق، در نگاه اول متوجه می‌شویم که همهٔ آنها به طور هماهنگ در داخل نظامی کاملاً منسجم قرار دارند.

بدین ترتیب معلوم می‌گردد که میان تمامی حقایق محسوس و حقایق استنباطی نامحسوس، ارتباط و انسجام خاصی وجود دارد، پس اینکه ما می‌گوییم حقیقت را شناخته‌ایم، منظورمان این است که معنی آن را دریافته‌ایم، نه اینکه آن را مستقیماً و به طور محسوس مشاهده کرده‌ایم؛ اکثر اعتقادات ما از این قبیل می‌باشد.

باب دوم

این باب شامل فصل‌های پانزده‌گانهٔ زیر می‌باشد :

فصل اوّل : نظرات فلاسفه پیرامون مسئلهٔ ایمان به خدا

فصل دوم : بر سر دو راهی انتخاب

فصل سوم : دلیل فطرت

فصل چهارم : دلیل حدوث و قانون سببیت

فصل پنجم : دلیل اتقان

فصل ششم : دلیل نظم فراگیر

فصل هفتم : دلیل امکان در اجزای ریز و درشت هستی

فصل هشتم : دلیل عنایت

فصل نهم : دلیل استجابت دُعا

فصل دهم : دلیل قانون حاکم بر انرژی موجود در طبیعت

فصل یازدهم : دلیل اختلاف در پدیده‌ها و مخلوقات

فصل دوازدهم : دلیل پدیدهٔ عدل

فصل سیزدهم : دلیل پدیدهٔ زندگی و مرگ

فصل چهاردهم : دلیل ظهور پیامبران و معجزاتشان

فصل پانزدهم : دلیل اعجاز قرآن

فصل اول

نظرات فلاسفه پیرامون مسئلهٔ ایمان به خدا[1]

نظریات، تفکرات و آرای فلاسفه پیرامون هستی و صفات آن، پیرامون پدیدهٔ زندگی و خصوصیات آن و نیاز هستی به آفریدگار مدبر، بر گرد سه محور دور می‌زند. هر کدام از این محورها، مجموعه‌ای بُرهان و دلیل بر عقل بشر عرضه می‌کنند که لازمهٔ آنها ضرورت تسلیم عقل در پذیرش وجود آفریدگاری بس بزرگ برای جهان هستی می‌باشد که آراسته به تمام کمالات و مبرا از هر گونه نقص و عیبی است.

محور اول، صفت حدوث : صفتی است که هنگام تفکر و تفحص در هستی و نظر به جملگی صفات، خصوصیات، تغییرات، دگرگونی‌ها و عوارض ایجاد شده در آن، برای عقل سالم انسان نمایان می‌شود.

محور دوم، صفت امکان : صفتی است که خرد بشر، در نگاهی اندیشمندانه به هر جزئی از اجزای این هستی بزرگ، آن را درک می‌کند؛ بدین‌گونه که هیچ کدام از این اجزاء، واجب‌الوجود بالذات نیستند زیرا احتمال عدم مطابق یا وجودشان بر صورتی غیر از صورت فعلی، از نظر عقل جایز و بدون مانع می‌باشد.

محور سوم، صفت عمومی نظم و اتقان : در سراسر عرصهٔ این هستی پهناور، نظم و هماهنگی و اتقانی یکنواخت حکمفرماست؛ همزمان با این نظم و اتقان، حکمتی سرشار و

۱- جهت آگاهی بیشتر از اصطلاحات فلسفی به ترجمه فارسی کتاب بداية الحكمة، تألیف استاد محمد حسین طباطبایی، به قلم علی شیروانی مرجع پیشین، یا هر مرجع مناسب دیگری مراجعه کنید (مترجم).

همه‌جانبه خودنمایی می‌کند که نمایانگر تحقق اهداف و غایاتی می‌باشد که ناشی از اراده‌ای از پیش تعیین شده، و برخوردار از رحمت و عنایت صاحب ارادهٔ مذکور است.

افکار فلاسفهٔ مؤمن به خدا، بر گرد این سه محور دور می‌زند؛ خواه این فیلسوفان پیرو یکی از ادیان الهی نازل شده توسط پیامبران باشند و خواه نباشند. هر دو دسته از فیلسوفان مذکور، دلایل نظری خویش را به گونه‌ای ترتیب و ارائه می‌دهند که هر صاحب خرد منصف و بیداری را به اعتراف و پذیرش وجود آفریدگار و صفات والایش وامی‌دارند؛ هر گروه نیز به سبک و شیوهٔ خاصی عمل نموده و دارای شالوده‌های نظری و مبادی فکری مخصوص به خود می‌باشد؛ اما علیرغم تفاوتشان در شیوهٔ ارائه دلیل و یا اصطلاحات کاربردی، همگی یک هدف کلی را دنبال می‌کنند.

بدیهی است که عقول بشری از آنجا که دارای فطرتی یکسان ـ با صرف نظر از تفاوت اندکشان در میان افراد ـ می‌باشند، هر گاه منصفانه و بدون نقص و انحراف، مسیر فطریشان را طی کنند، گرچه راه‌هایشان متعدد و اسباب و وسایل مورد استفاده‌شان گوناگون باشد، بدون شک در نقطه‌ای مشترک و بر حقیقتی واحد به همدیگر می‌پیوندند؛ یکی از این حقایق بزرگ و مشترک میان خردهای سالم انسان‌ها، حقیقت وجود خداوند عزوجل به عنوان آفریدگار هستی می‌باشد که با قدرت، علم، اختیار و حکمت بالغه‌اش، امور آن را رهبری می‌کند.

«محور اول» فلاسفه، که همانا صفت «حدوث» و ایجاد شدن از عدم بوده و بر تمام اجزای جهان و هستی پیرامونشان صدق می‌کند، نظر بیشتر فیلسوفان و دانشمندان مخلص جویای حقیقت را به خود جلب نموده که با ملاحظهٔ دگرگونی‌های پی در پی

در همهٔ اجزای هستی و مخصوصاً در پدیدهٔ حیات و زندگی که دارای سرآغازی مشخص است، به این نتیجه رسیده‌اند که این هستی بزرگ، «حادث»[1] است.

سپس با فهم صحیح خویش دریافتند که هر چیز متغیری که از صورتی به صورتی و از حالتی به حالتی دگرگون شود، امکان ندارد که دارای وضع و صورتی ازلی یا قدیمی بوده باشد؛ زیرا هر چیز ازلی، واجب‌الوجود است و لذا تغییرپذیر نمی‌باشد؛ پس بنا به حکم بداهت عقلی، هیچ ذات یا صورت واجب‌الوجودی دستخوش تغییر و دگرگونی یا نیستی و عدم نخواهد گشت؛ از طرف دیگر عقل سالم هرگز نمی‌پذیرد که این دگرگونی و تغییرات، سلسله‌وار ادامه داشته و به جایی ختم نمی‌گردد، چرا که عقلاً تسلسل محال است.

از آنجا که تمام فلاسفه بر حادث بودن جهان هستی متفق گشتند، این حقیقت نیز بر ایشان آشکار شد که جهان نیازمند محدث و پدیدآورنده‌ای واجب‌الوجود است. این حقیقت، ثمرهٔ قانون بدیهی عقل یعنی قانون علیت (علت و معلولی) می‌باشد که جز سنگدلان ستیزه‌جو و معاند، کسی با آن مخالفت نخواهد کرد.

اما «محور دوم» که همان محور «امکان» باشد، نظر برخی دیگر از فیلسوفان محقق و دانشمندان جستجوگر نظیر فارابی، ابن‌سینا، دکارت، لاک و لایپنز را به خود جلب نموده است. آنان می‌گویند : معنی «وجود» میان حالات سه‌گانهٔ «امکان، استحاله، وجوب» مشترک می‌باشد؛ بدین معنی که هر چیزی به ذهن انسان خطور می‌کند، از این سه حال خارج نیست : یا ممکن‌الوجود است، یا مستحیل‌الوجود (ممتنع‌الوجود) و یا واجب‌الوجود؛ لذا عقل آدمی حکم به ممکن‌الوجود بودن هستی می‌نماید.

توضیح اینکه : هر چیز ممکنی عقلاً ناگزیر از وجود مُرجحی است که جانب وجودی‌اش را بر جانب عدم، ترجیح و برتری داده و آن را از حالت امکان نظری

۱- حادث به هر موجودی گفته می‌شود که پیش از وجود، در مرحله عدم و نیستی بوده و پس از فراهم آمدن اسباب و علل وجودیش، به صحنه وجود آمده است (مترجم).

(موجود بالقوه) به وجود فعلی (موجود بالفعل) برساند؛ ولی نکتۀ مهم این است که آن مُرجح، یعنی ذاتی که این هستی ممکن را از حالت امکان به طرف ایجاد می‌کشاند، حتماً بایستی خودش واجب‌الوجود باشد؛ زیرا اگر آن نیز ممکن‌الوجود باشد باز نیازمند مرجح دیگری برای وجود یافتن خواهد بود و در صورت ادامۀ این رویه، تسلسل پیش می‌آید که آن هم عقلاً باطل و محال است.

اما «محور سوم» که صفت عمومی «نظم و اتقان» باشد نیز به نوبه خود و به شدت، نظر اکثریت مؤمنان را به خود جلب نموده و برای مثال بر افکار «ابن رشد» غلبه پیدا کرده و اکثر هشدارها و تذکرات قرآنی نیز بر این محور استوار گردیده است.

سخنانی از فلاسفه در این زمینه[1]

1- «فارابی» در استدلال بر وجود خداوند تبارک و تعالی چنین می‌گوید : «تمام موجودات بر دو قسمند : قسم اول : ممکن‌الوجود؛ قسم دوم : واجب‌الوجود؛

هر گاه ممکن‌الوجود را غیر موجود در نظر بگیریم، به منزلۀ محال بودن وجودش نخواهد بود که در عین حال جهت موجود شدن، نیازمند علتی جدای از خود می‌باشد که هر گاه آن علت وجود یابد، ممکن‌الوجود نیز تبدیل به «واجب الوجود بالغیر» می‌گردد نه بالذات. در صورتی که هر گاه واجب‌الوجود را غیرموجود در نظر بگیریم، وجود یافتنش، محال خواهد بود و علتی نیز جهت وجود یافتنش در کار نمی‌باشد و لذا وجود غیری پیدا نمی‌کند زیرا در اینصورت واجب‌الوجود بالغیر (ممکن‌الوجود) خواهد بود نه واجب‌الوجود بالذات.

هیچ ممکن‌الوجودی جز از طریق روابط علت و معلولی، وجود نخواهد یافت و لذا جایز نیست این سلسله علت و معلول‌ها بدون انتها ادامه یابد (چرا که عقلاً دور و تسلسل

۱- به نقل از کتاب «قصة الإيمان»، تألیف شیخ ندیم الجسر.

باطل می‌باشند)؛ بنابراین لازم است که ممکن‌الوجودها به ذات واجب‌الوجودی منتهی گردند که همان موجود اول و سبب اولیهٔ وجود می‌باشد و آن «الله» تعالی است و بس».

2- «ابن سینا» نیز می‌گوید : «سزاوار است از مقایسهٔ ممکن‌الوجودهایی که وجود پیدا کرده‌اند و آنهایی که هنوز وجود نیافته بلکه عقلاً وجودشان جایز است، موجودی اولیه و واجب‌الوجود را فهم و استنباط نماییم. همه می‌دانیم که این جهان ممکن است و نیازمند علتی می‌باشد تا آن را از حالت امکان خارج ساخته و به طرف وجود سوق دهد، چرا که وجودش بالغیر است نه بالذات ... .

بنابراین جهت اثبات این موجود اول (واجب‌الوجود)، جز تفکر در خود موجود، نیازمند چیزی دیگری نیستیم و نیازی به استدلال بر یکی از آفریده‌هایش نخواهیم داشت، گرچه مخلوقاتش نیز می‌توانند دلیل وجودی او باشند».

3- بعد از چند قرن نوبت به «دکارت» رسیده که او نیز می‌گوید : «من موجود هستم، اما چه کسی مرا به وجود آورده است؟ و چه کسی مرا آفریده است؟ این را می‌دانم که خودم خویشتن را نیافریده‌ام، ولی این را نیز می‌دانم که غیر مرا نیز او آفریده و هستی بخشیده است؛ این ذات آفریننده، همان «الله» می‌باشد».

4- به دنبال آن «پاسکال» سررسیده و می‌گوید : «اگر پیش از زنده به دنیا آمدنم، مادرم مرده بود، امکان داشت که هم‌اکنون وجود نداشته باشم؛ پس در این صورت موجودی واجب‌الوجود نیستم، اما الزاماً ذات واجب‌الوجودی هست که وجود من در گروه وجودش می‌باشد، و آن «الله» است».

5- فیلسوف مشهور «لایپنز» نیز همین شیوهٔ قبلی را در پیش گرفته و از طریق استدلال بر ممکن بودن هستی و مبدأ علت کافیه (تامه)، و رد هر گونه احتمالی که به تناقض بینجامد، ضرورت وجود واجب‌الوجود را اثبات نموده و گفته است که این واجب‌الوجود همان علت کافیه (تامه) است که هستی ممکن، از آن صادر شده است.

بنابراین شکی نیست که آن ذات، دارای علم، قدرت و حکمت بی‌انتها و تمام صفات کمال می‌باشد که همان «الله» تعالی است».

6- فیلسوف مشهور جهان اسلام، «ابن رشد» نیز با تأکید تمام بر محور عمومی نظم و اتقان، خاطرنشان نموده و آن را همان طریقی معرفی می‌کند که قرآن کریم توجه عموم مردم را به آن جلب کرده و حتی از این فراتر رفته و آن را یگانه راه شرعی جهت اثبات خدا دانسته است؛ سپس ابن رشد با تکیه بر آنچه گذشت، این‌گونه شروع به استدلال می‌نماید :

«با مطالعه و بررسی این کتاب شریف (قرآن)، متوجه می‌شویم که شیوه و طریقه‌ای که (در جهت شناخت خدا)، خاطرنشان نموده و نظر همگان را بدان جلب کرده است، در دو مورد خلاصه می‌شود : 1- جنبۀ عنایت و توجه خاصی که بر انسان روا دیده و تمام موجودات و امکاناتی که به خاطر او خلق شده‌اند؛ این مورد را «دلیل عنایت» نام می‌گذاریم. 2- آثار و خواصی که در پی آفرینش جوهرۀ موجودات، نظیر ایجاد جوهرۀ حیات و زندگی در اشیای جماد و فاقد حیات و ایجاد ادراکات حسی و عقلی در موجودات، خودنمایی می‌کند؛ این مورد دوم را «دلیل اختراع» می‌نامیم».

سپس ابن رشد، استدلالش را بسط داده و در تبیین آن به آیاتی از قرآن کریم استشهاد نموده و می‌گوید : «اگر بخواهیم تعداد این قبیل آیات را برشمرده و به تفصیل آنها در جهت اثبات آن عنایت و توجه خاص بپردازیم که بر وجود صانع و مصنوع (آفریننده و آفریده شده) دلالت می‌نمایند، چندین جلد کتاب را به خود اختصاص خواهند داد ...».

7-علاوه بر آنچه گفته شد هزاران دلیل دیگر در وصف جنبۀ عنایت و رحمت خاص (خداوند) پیرامون محور تنظیم و اتقان، از جانب دانشمندان در زمینه‌های مختلف علمی و بررسی‌های تجربی پدیده‌های هستی، ساخته و پرداخته و ارائه گردیده است.

در گفتارهای بعد با تفصیل بیشتری به بیان اصول و محورهایی می‌پردازیم که در این چهارچوب قرار گرفته‌اند.

فصل دوم

بر سر دو راهی انتخاب

پیرامون قدیمی بودن و ازلیت، ناگزیر باید یکی از دو نظریهٔ زیر را بپذیریم :

یکی اینکه به ازلی بودن هستی موجود، باور داشته باشیم؛ دیگر اینکه به ازلی بودن خالق دانا، حکیم، عادل، رحیم، مختار و مرید گردن اعتقاد بنهیم. زیرا پیدایش هستی، از نیستی محض و عدم مطلق و فراگیر بدون منشأ وجودی، عقلاً و خود به خود باطل است و هیچ اندیشهٔ سالمی آن را نمی‌پذیرد.

اعتقاد به ازلی بودن جهان هستی، منجر به پوچی و بی‌هدف انگاشتن تمام هستی و به ویژه جوانب زندگی و حیاتی آن خواهد گشت که چنین چیزی با منطق خود وجود و بودن، سر ناسازگاری داشته و به کلی با آن در تناقض می‌باشد.

این بدان خاطر است که پدیده‌های هستی و آثار حیاتی موجود در آن، جملگی نشانگر نظم و هدفداری ثابت و دامنه‌داری هستند که به هیچ عنوان ناشی از تصادف کور و ناآگاهانه نمی‌باشند؛ چرا که اثری از بی‌برنامگی و ناهمگونی در آنها به چشم نمی‌خورد.

اما چگونه بر خود روا ببینیم که ازلی بودن هستی را قبول و قوانین مستحکم و خلل‌ناپذیرش را ناشی از تغییر و تحولات درونی مادهٔ فاقد شعور، علم، اختیار، اراده، تدبیر و ... بدانیم که علیرغم این کمبودها در میزان و معیار علمی، ارادی، اختیاری و مدبرانهٔ هیچ کس نیز نمی‌گنجد. هر گاه چنین نظر و اعتقادی داشته باشیم، بدون تردید

با خویشتن خویش و منطق عقلی و وجدانیمان به تناقض برخاسته و در عین حال با منطق خود وجود و حیات موجود در آن، در تعارض خواهیم بود.

حال که دارای عقل، احساس و روحیهٔ حقیقت‌جویی هستیم، لاجرم از خود نمی‌پذیریم که چنین عقیدهٔ بی‌اساس و واهی را بر لوحهٔ روان پاکمان نقش نماییم.

پس هم اینک که یکی از دو راه مورد نظر، ارزش خود را از دست داده و بطلان و انحرافش بر ما روشن گشته است، مسلماً نتیجه چنین خواهد بود که راه دیگر را برگزیده و با یقین و اطمینان در پیش گیریم. **این راهِ برگزیده،** همان راه ایمان به آفریدگار ازلی و ابدی است که دانا و تواناست و صفات حکمت و اراده همراه با عدل و رحمتش بر گسترهٔ وجود پرتو افکند و تمام هستی و زندگی موجود در آن را با صفات جمال و کمالش آفریده و مظهر ارادت خویش قرار داده است.

اما اینکه من (نگارنده)، تنها دو راه جهت انتخاب مطرح نموده‌ام، گمان نکنید که در پی راه سوم (یا چهارم و ...) نگشته‌ام، بلکه در راستای دستیابی به حقیقت پس از جستجوی زیاد دریافته‌ام که راه یا انتخاب سومی در کار نیست؛ بدین منظور تأمل و اندیشهٔ بسیار نموده، اسب خیالات را زین کرده و بسی تاخته‌ام، سخنان پژوهشگران و فلاسفه را وارسی کرده و بالاخره نهایت توان فکری و نظری خویش را به کار گمارده‌ام، اما راه دیگری را نیافته‌ام؛ لذا یقین حاصل نمودم که جز دو راه مذکور، محور دیگری وجود ندارد.

بنابراین پس از بررسی کامل هر دو طرف قضیه، تصمیم گرفتم که تمام آنچه را بر فکر و اندیشه‌ام سنگینی کرده و آرامش درونی‌ام را بر هم زند و مرا دچار تناقض‌گویی و بحران درونی نماید، از خود دور ساخته و بر منطقی اطمینان‌بخش تکیه زده تا حقیقت را بیابم؛ سرانجام باوری راستین بر وجود آفریدگار بسیار دانا، توانا، عادل و مختار پیدا نموده، خود را بندهٔ او قرار داده و معتقد گشتم که جز وی خدایی وجود ندارد و آن ذات «الله» تعالی است. می‌توانیم همین دلیل را در قالب منطق ریاضی قرار داده و تحت

عنوان «الزام عقلی میان وجود و عدم» مطرح سازیم (بدین ترتیب که) : هیچ فرد عاقلی در جهان، به این حقیقت شک ندارد که نقطه مقابل وجود، عدم است و در لابلای وجود و عدم یا در ورای آن دو، چیز (حالت) سومی قابل تصور نیست.

این دو (وجود و عدم) به گونه‌ای در مقابل هم قرار دارند که هر گاه یکی از آن دو باشد، آن دیگری منتفی است و برعکس هر گاه یکی از آن دو منتفی باشد، دیگری میدان‌دار معرکه می‌باشد و به تعبیر فلاسفه و اهل منطق، همانند ایجاب و سلب، نقیض همدیگرند.

در اینجا سؤالی را بر عقل خویش عرضه کرده و می‌پرسیم :

کدام یک از این دو (وجود و عدم) به طور مطلق و بدون تکیه بر موجود مشخص دیگری، می‌تواند اصل به حساب آید؟ «وجود»ی که نقطه مقابل آن، عدم محض و نیستی فراگیر است؟ یا «عدم» مطلقی که قبل از تصور هر چیز، به ذهن آدمی خطور می‌کند (و نقطه مقابل هر شییء موجودی است)؟

برای پاسخ به این سؤالات، ناگزیر به طرح فرضیه‌ای احتمالی برای هر کدام از آن دو می‌پردازیم؛ سپس فرضیه‌ها را در ظرف قضاوت عقلمان قرار داده و هر چه که عقلاً محال و غیر ممکن است به نظر رسید، آن را دور انداخته و آنچه را عقلاً محال و غیر ممکن نیست می‌پذیریم؛ به تعبیر دیگر : احتمالی که نقض‌بردار باشد رد نموده و عکس آن را انتخاب می‌نماییم. فرضیهٔ احتمالی را بدین صورت مطرح می‌کنیم : ابتدا در ذهن خویش چنین فرض می‌کنیم که اصل در تمام آنچه که جودشان به فکر و ذهن انسان خطور می‌کند، به طور کلی و بدون استثناء، عدم مطلق و فراگیر است؛ بدین معنی که تمام چیزهایی که احتمال وجود و عدمشان به ذهن انسان خطور می‌کند، همگی فاقد ذات، صفات، عنصر بسیط اولیه، نیرو، و به طور کلی تمام آثار و مظاهر وجود می‌باشند (اصالت عدم).

سپس می‌پرسیم : این عدم محض و فراگیری که طبق فرضیهٔ احتمالی ما، «اصل» قلمداد گردیده است چگونه و به چه وسیله‌ای توانسته وارد دایرهٔ وجود گشته و موجود شود؟

آیا ما وجود خویش را احساس نمی‌کنیم؟ آیا مگر موجودات بسیاری را در محیط اطراف خود مشاهده نمی‌کنیم؟ در این صورت چگونه این عدم محض، تبدیل به ذات، صفات و توانایی‌ها گشته و چطور به خودی خود، از نیستی به صحنهٔ هستی آمده است؟

می‌دانیم که حرکت این موجودات از عدم به طرف وجود، جز به کمک نیرویی هستی‌بخش امکان‌پذیر نیست؛ حال آنکه در طرح احتمالی فرض کردیم که آن نیرو نیز وجود دارد.

عقل‌های سالم بشری به اتفاق و روشنی حکم می‌کنند که تغییر و تحول عدم محض، از نیستی به جانب هستی و وجود، به خودی خود عقلاً محال و ناشدنی است؛ چرا که خود عدم، هیچ (لاشیء) می‌باشد؛ و هیچ هم هرگز چیزی را نمی‌تواند به وجود بیاورد.

با این توضیحات ملاحظه می‌کنیم که فرضیهٔ احتمالی ما فاقد اعتبار و غیر قابل قبول می‌باشد و جز احتمال بعدی که درست نقطه مقابل و نقیض اولی است، راه دیگری وجود ندارد و آن «اصالت وجود» است؛ وجود موجودی که وجودش اصل است (نه برگرفته از چیز دیگر).

اکنون به طرح فرضیهٔ احتمالی بعدی که یگانه احتمال موجود نیز هست می‌پردازیم :

در ذهن خویش چنان تصور می‌کنیم که اصالت در بین وجود و عدم، متعلق به یکی از آن دو است که وجودش، اصلی (و اولیه) می‌باشد (نه برگرفته از چیز دیگر).

سپس می‌گوییم : آیا طرح این فرضیهٔ احتمالی، از نظر عقل محال و غیر ممکن است و چیزی هست که آن را نقض می‌کند؟

اما با اندکی بررسی و کاوش عقلانی به این نتیجه می‌رسیم که ناقضی برای طرح احتمالی ما وجود ندارند تا قبول آن را غیرممکن سازد. بنابراین عقلاً باید به پذیرش و اثبات آن، گردن نهاده و در این مسیر گام برداریم؛ گرچه عقل و خرد ما از درک موجودی ازلی (بی‌ابتدا) و ابدی (بی‌انتها) که ذاتی تغییرناپذیر است، عاجز باشد.

در ادامهٔ طرح خویش می‌گوییم : چیزی که در تناقض با طرف مقابل خود به عنوان اصل، پذیرفته و اثبات گشته است، در اثبات اصالت وجودی‌اش نیازی به تفسیر و تعلیل نیست، زیرا در این صورت، اصل به حساب نمی‌آید؛ معمولاً برای چیزهایی نیاز به تعلیل و تفسیر هست که وجودشان اصیل نبوده، بلکه در گروه چیز دیگری باشد.

اما این وسوسهٔ شیطانی که به اذهان برخی خطور کرده و می‌گوید : «درست است که خدا این هستی را آفریده، اما چه کسی خدا را آفریده است»، وسوسه‌ای خود به خود باطل و با برهان عقلی و منطقی قابل رد می‌باشد؛ چرا که مبتنی بر قیاسی فاسد است و آن عبارت از قیاس موجودی ازلی، ابدی و واجب‌الوجود، بر موجودی حادث و ممکن‌الوجود است که نسبت بین وجود و عدمش یکسان بوده و بلکه اصل آن، عدم است و وجودش در گروه قدرت و ارادهٔ موجودی اصیل الوجود می‌باشد.[1]

علاوه بر آن، عقلاً درست نیست که موجود اصیل‌الوجود، ابتدا و سرآغازی برای وجودش تصور گردد، چرا که در این صورت (ثابت می‌گردد که وجودش اصل نبوده و) نیاز به سببی پیدا خواهد نمود تا آن را از حالت نیستی و عدم به صحنهٔ وجود آورده باشد. لذا چنین حالتی با اصیل‌الوجود بودن متناقض است.

در نهایت می‌گوییم : چیزی که وجودش اصیل و اولیه باشد، عقلاً نباید در عدم بوده و یا (پس از وجود یافتنش) عدم و نیستی بر ذات یا صفاتش عارض گردد؛ زیرا هر برهه از زمان را که برای عارض شدن عدم بر آن فرض نماییم، به علت آنکه وجودش اصل است، نبایستی معدود گردد و لذا هرگز نیستی برایش روی نمی‌دهد.

۱- جهت آگاهی بیشتر مراجعه شود به کتاب دیگری از مؤلف به نام «کواشف زیوف فی المذاهب الفکریة المعاصرة» منبع پیشین، ص ۵۲۰ تا ۵۲۴.

*. البته بهتر است خوانندگان عزیز به ترجمه بدایة الحکمه، مرجع پیشین یا هر کتاب قابل دسترس دیگر مراجعه نمایند (مترجم).

پس از آن که به ضرورت عقلی دریافتیم که اصالت، از آن وجود موجودی است که عقلاً واجب‌الوجود است، نگاهی به خویش و موجودات و محسوسات پیرامونمان انداخته و با خود می‌اندیشیم که : آیا هیچ کدام از اینها می‌تواند دارای اصالت وجودی و ذاتی، یعنی وجود بی‌ابتدای ازلی باشد؛ یا همه حادث و غیر ازلی بوده و پس از وجود نیز دستخوش حدوث، تغییر و تحول یا زوال و فنا می‌گردند؟ آنچه برای همهٔ ما حقیقتی انکارناپذیر است، این است که ابتدا هیچ کدام از ما نبوده‌ایم ولی بعداً به وجود آمده و با صفاتی ویژه از سایر موجودات این هستی متمایز گشته‌ایم؛ این را نیز می‌دانیم که پس از مدت زمانی، هم ما و هم سایر جانداران دیگر به سوی عدم شتافته و نیست و نابود خواهیم شد. بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم که بسیاری از موجودات این هستی، قبلاً نبوده و سپس ایجاد گشته‌اند (و پس از آن مرده و یا خواهند مرد)؛ این پدیدهٔ شگفت‌انگیز لحظه به لحظه و در یکایک اجزای هستی به وفور مشاهده می‌گردد. صورت‌های متعدد و تغییرپذیر، از اجزای این هستی مشهود و محسوس گرفته تا ویژگی‌ها و نیروهای ذاتیشان، از مرگ گرفته تا زندگی و برعکس، و به طور کلی همهٔ ممکنات این جهان از کوچکترین جزء متناهی گرفته تا بزرگترین جزء نامتناهی، در راستای قوانین استوار هستی و معیارهای اولیه و فطریشان، بیانگر این حقیقتند که همگی در نتیجهٔ علل و اسباب مؤثر و کارآمدی و دستخوش چنین دگرگونی‌های پی در پی شده‌اند؛ اگر این سلسلهٔ علل و اسباب را دنبال نماییم، سرانجام به سببی مجهول الذات و نامعلوم منتهی می‌گردیم که همان سبب الأسباب یا به تعبیر دیگر، سبب اول است؛ این سبب اول بنا به ضرورت عقلی باید همان موجودی باشد که دارای اصالت وجودی است، به گونه‌ای که نه قبلاً در عدم بوده و نه هرگز دچار عدم خواهد گشت.

با رسیدن به این مرحله، برایمان روشن می‌گردد که آن موجود اصیل‌الوجودی که منشأ به وجود آمدن تمام موجودات حادث و ممکن‌الوجود و فاقد اصالت وجودی به

شمار می‌آید، همان خالق و پروردگاری است که دارای نام‌ها و صفات مقدس می‌باشد و بزرگترین نامش، «الله» تعالی است.

قرآن کریم نیز به این دلیل **عقلی اشاره** نموده تا صاحب خردان روشن ضمیر و ارائه‌دهندگان نظریات دقیق فلسفی را بر وجود الله عزوجل راهنمایی کند که نام‌های مبارک و صفات باشکوه و شوکتش بر سراسر هستی پرتو افکنده است.

خداوند عزوجل در آیهٔ 35 سورهٔ طور می‌فرماید :

﴿ أَمۡ خُلِقُواْ مِنۡ غَيۡرِ شَيۡءٍ أَمۡ هُمُ ٱلۡخَٰلِقُونَ ﴾ (طور / 35)

«آیا ایشان (همین جوری از عدم سر برآورده‌اند و) بدون هیچ‌گونه خالقی آفریده شده‌اند؟ و یا اینکه (خودشان خویشتن را آفریده‌اند و) خودشان آفریدگارند؟».

بدیهی است که عدم، خود به خود و بدون ایجادکننده، توان هیچ حرکتی به طرف وجود ندارد؛ بنابراین، انسان‌ها نیز قادر نیستند که خویشتن را بیافرینند. پس تنها احتمال مقبولی که باقی می‌ماند، این است که آفریننده‌ای آنها را خلق نموده که وجودش، اول و اصل تمام هستی می‌باشد و آن، ذات «الله» عزوجل است و بس.

﴿ وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱلۡحَيِّ ٱلَّذِي لَا يَمُوتُ ﴾ (فرقان / 58)

«و (در همهٔ امور) بر خداوندی تکیه کن که همیشه زنده است و هرگز نمی‌میرد».

با این استدلال بدین نتیجهٔ قطعی رسیدیم که تنها موجود اولیه و اصیل‌الوجود همان ذات پروردگار سبحان است که عدم هرگز در وجود مبارک و حیات و صفات کمالش راه نداشته و نخواهد داشت.

فصل سوم :

دلیل فطرت

این فصل شامل سه بخش زیر است :

بخش اوّل : ایمان به خدا و تسلیم در برابر او، لازمهٔ فطرت بشری است ولی کفر و نافرمانی، امری خارج از فطرت.

بخش دوّم : فطرت، ساختار فراگیری است که در برگیرندهٔ عقل، نفس، قلب و احساسات وجدانی می‌باشد.

بخش سوّم : احساس فطری در ایمان به خدا، امری مشترک میان تمام انسانها است.

بخش اول:

ایمان به خدا و تسلیم در برابر او، لازمهٔ فطرت بشری است ولی کفر و نافرمانی، امری خارج از فطرت

ذات والای «الله»، آفرینندهٔ آسمان‌ها و زمین است و هموست که تمام موجودات زنده را خلق نموده و غرایز، احساسات، انواع محرک، انگیزه و ادراک را به آنها عطا کرده و موجودات برتر را با استعداد و توانایی‌های فهم و استنباط و معیارهای عقلی تمییزدهنده بین حق و باطل، صحیح و ناصحیح، هدایت و گمراهی و ... مجهز نموده است.

خداوند سبحان در تمام مخلوقات زنده و غیر زندهٔ خویش، استعدادهای مناسبی نهاده که خواسته یا ناخواسته تسلیم و فرمانبردار ربوبیتش هستند. از جملهٔ این استعدادها، سرشت و ساختار فطری تسبیح‌گو و شکرانه‌گویی است که در برخی به صورت غیر ارادی و تسخیری و در برخی دیگر (مانند انسان و جن) به صورت ارادی خودنمایی می‌کند. البته همهٔ این ساختار و فطرت‌های گوناگون، به منزلهٔ آیات و نشانه‌های روشن، بر ذات و ربوبیت یگانه‌اش دلالت دارند.

اما از آن جا که خداوند، انسان و جن را به منظور امتحان دنیوی آفریده، علاوه بر فطرت (تسخیری) یکسانی که همانند سایر مخلوقات، در نهادشان قرار داده، اراده‌ای نیز بدان‌ها عطا نموده که به وسیلهٔ آن می‌توانند آزادانه در زمینهٔ پذیرش حق و اعتراف و بر خداوندی خدا، یا عدم پذیرش حق و نافرمانی در برابر پروردگار ـ در چهارچوب حوزهٔ محدود اختیاراتشان ـ تصمیم‌گیری و عمل نمایند؛ اما خارج از این چهارچوب اندک، (آنها نیز

همانند سایر مخلوقات) قهراً و ذاتاً تسلیم بی‌چون و چرای آفریدگارشانند. اما خداوند به منظور کامل نمودن مقتضیات این امتحان دنیوی، آرزوهای نفسانی و شهوت‌های مختلف (انسانی و حیوانی) فوق‌العاده زیادی را همراه با استعداد و توان قهر و غضب متناسب با حیات دنیوی، در درونشان قرار داده که به مقتضای آن می‌توانند پا را از دایرۀ تکالیف فراتر نهاده و حدود اوامر و نواهی پروردگار را نقضی نمایند؛ گذشته از توانایی‌های فطری و درونی، امکانات و اسباب خارجی را نیز در خدمتشان قرار داده تا بدین وسیله بر هر راهی که دوست دارند و انتخاب می‌کنند، قدم گذاشته و به مطلوب خویش برسند.

سپس جهت تکمیل چهارچوب امتحانی مذکور، بیاناتی را توسط پیامبران† در زمینۀ تبیین مسئولیت‌ها و تکالیف محوله‌شان ارسال نموده است تا به اختیار و ارادۀ خویش یکی از دو راه تسلیم و ایمان خاضعانه در برابر پروردگار، یا نافرمانی، کفر و عنادورزی با آفریدگار را برگزیده و بالاخره در سرای ابدی پر از نعمت بهشت یا منزل همیشگی پر از عذاب جهنم ماندگار شوند.

وجود این ارادۀ آزاد در انسان و جن، همراه با هوا و هوس‌های شهوانیشان درست شبیه پردۀ نازک گرد و غباری است که روی قلب‌هایشان را پوشانیده تا از قید ضوابط و پیامدهای تکلیف، رها شده و با به کارگیری نیروهای زیر فرمان درونی و بیرونیشان به شیرینی لذاتی زودگذر بسنده کنند.

اما در زیر این پردۀ نازک، چیزی نهفته است که روح، نفس، قلب و تمام احساسات و تمایلات خداگرایانه را در خود داشته و سبب خضوع و تسلیم در مقابل ربوبیت خداوند می‌گردد؛ علاوه بر این، معیار و ملاک‌های فکری و عقلی بسیاری نیز به منظور هدایت و راهیابی به سوی پروردگار، در آنها گمارده شده تا بر خداوندیش اقرار نمایند.

فطرت ربانی بنا به ساختار فطری افراد و به فراخور ظرفیت، اندازه و نحوۀ وظایف و تکالیفشان، متنوع می‌باشد؛ از جملۀ این تقسیمات فطری عبارتند از :

1- بخشی در عهده‌دار گرایش (به مطلوبی مانند خدا) یا عدم تمایل و روی‌گردانی (از آن) می‌باشد؛ از قبیل «نفس» انسانی که خداوند، آن را بر فطرتی خداگرایانه و خداجویانه سرشته است.

2- بخشی که عهده‌دار تأمین آرامش و طمأنینه (در ایمان خدا) و یا مصدر اضطراب و شک و گمان (در این زمینه) است؛ از قبیل «قلب» آدمیزاد، که از یک طرف منشأ آرامش‌گزینی و اطمینان‌بخشی در قبول ربوبیت خداوند و تسکین‌دهندۀ ساختار فطری بشر در پذیرش تسلیم در برابر پروردگار می‌باشد.

3- بخشی که عهده‌دار دستیابی به لذت خوشبختی و سعادت پایدار و یا احساس ناامیدی، دلتنگی، افسردگی و بدبختی است؛ از قبیل «**احساسات وجدانی**» که ساختار آفرینشی آن به گونه‌ای که در حالت خضوع، خشوع و فرمانبرداری خداوند، لذت خوشبختی را بروز داده و در حالت انکار و سرتافتن از بندگی خدا، به توده‌ای افسرده، سرخورده، بدبخت و سرگردان تبدیل می‌شود.

4- بخشی که عهده‌دار حقیقت‌جویی در اشیای متفاوت می‌باشد؛ خواه مستقیماً به کمک حواس پنجگانه و یا غیر مستقیم از راه استدلال بر پدیده‌ها صورت گیرد؛ از قبیل «**استعداد و نیروی اندیشه و تفکر**» و نیز اصول و معیارهای عقلی،که ساختار اولیه و خداوندیشان در دستیابی و حصول معرفت پروردگاری آفریدگار و گردن نهادن در برابر اوامر و نواهی و قبول یکتایی‌اش در ربوبیت، اسماء، صفات، الوهیت و عبودیتش شکل گرفته و ریشه دوانیده است.

تمام ارکان و جوانبی که از نظرتان گذشت، به گونه‌ای فطری و اولی در نهاد هر انسانی نهفته می‌باشند که (اگر به درستی به کار گرفته شوند) موجب راهیابی صاحبانشان به پایه‌ریزی ایمان و اسلامی صحیح خواهند گشت؛ ایمان و اسلامی که

خداوند دادرس وحساب‌رس از انسان طلب می‌کند و به همین منظور قرآن را نازل و پیامبران† را برانگیخته است.

در اینجا بسیاری از افراد دچار بدفهمی شده‌اند که فطرت را تنها در چهارچوب احساسات عمیق وجدانی جستجو نموده و به آن بسنده می‌کنند؛ در حالی که از سایر بخش‌های فطری وجودشان غافل گشته و لذا از رسیدن به حقیقت محروم می‌گردند.

برخی از این افراد گاهی به شدت، مخالف پرداختن به دلایل و برهان‌های فکری و عقلی هستند، زیرا گمان می‌کنند که این‌گونه استدلال‌ها، خارج از دایرۀ فطرت اولیه‌ای است که خداوند به انسان‌ها ارزانی داده و دستیابی انسان به معرفت حقیقی و ایمان و اسلام راستین را تنها در گرو پرداختن به فطرت و جستجو پیرامون آن می‌دانند؛ اما چنین تصوری کاملاً اشتباه است، زیرا اگر ما به دقت حجت‌ها و استدلال‌های قرآنی را پیرامون مسایل دینی بررسی و پیگیری نماییم، ملاحظه می‌کنیم که بر مبنای اندیشه و علم و منطق (صحیح) پایه‌ریزی شده‌اند. این بدان علت است که خداوند عزوجل، عقل‌ها و افکار آدمیان را طوری سرشته است که حق را دریافته و آن را اذعان دارند. لذا آیات قرآنی با ارائۀ این برهان‌ها و استدلال‌های فکری، علمی و منطقی، بخش‌های فطری نفس، قلب و احساسات وجدانی ریشه‌دار انسان‌ها را برمی‌انگیزانند تا بدین ترتیب دیواری محکم و قلعه‌ای استوار تربیتی از تمام زوایای وجود بشری در جهت ایمان صحیح و پایدار به خداوند ایجاد نمایند.

سرانجام اینکه، پیروی نمودن از این برنامۀ قرآنی، پایدارترین راه جهت رسیدن به حقیقت است و برعکس مخالفت با آن، حرکتی ناقص و لنگان در این زمینه به حساب می‌آید؛ این سیر و حرکت مخالف، خواه فقط به کمک نیروی فکر و اندیشه یا بخش نفسانی فطرت یا وجدانیات صرف و خالی از فکر و دلایل فکری و دور از اصول و معیارهای خردمندانه صورت پذیرد، نتیجۀ واحدی را به دنبال دارد.

نتیجهٔ این شیوهٔ حرکت ناقص، در زمینهٔ آموزش افراد عبارت است از : ترکیب و تأسیس متفکرانی مادی‌گرا و عاری از هر گونه احساسات وجدانی و ایمانی، یا ساخت و تکوین نیروهای عاطفی محض است که ناآگاهانه گام در راه می‌نهند و از رسیدن به حقیقت باز می‌مانند.

چنین افراد عاطفی و ساده‌لوح، هر گاه در رویایی با مادی‌گرایان جنجال‌برانگیز، از ارائه دلایل قاطع عاجز و درمانده می‌شوند، شرمگین و خجالت‌زده به جنبهٔ نفسانی پناه آورده یا راه (دین) را تغییر داده و دچار انحراف می‌گردند؛ علاوه بر این، هر گاه در درون خود نیز دستخوش تردید و شبهات گشته یا اسیر هوا و هوس‌های شهوانی شوند، همان حالت قبلی دامنگیرشان خوهد شد.

بخش دوم :

فطرت، ساختار فراگیری است که در برگیرندهٔ عقل، نفس، قلب و احساسات وجدانی می‌باشد

بعد از بیان مقدمه‌ای که در بخش اول از نظرتان گذشت، هم اینک می‌گویم :

آن بخش از بعد فطری انسان که به ساختار فکری و عقلی پیرامون مسئلهٔ ایمان به ربوبیت و الوهیت خداوند یکتا و لزوم خضوع و فرمانبرداری ذات مقدسش مربوط می‌شود، همان هدف و مقصودی است که در بیانات و دلایل و حجت‌های فراوان علمی و عقلی ملاحظه می‌گردد؛ دلایل و بیاناتی که از راه وسایل شناخت بشری، حاصل شده و بیشتر مباحث و مقوله‌های این کتاب نیز بر محور آن دور می‌زند.

اما من اینک به تبیین و روشنگری آن بخش از فطرت انسان می‌پردازم که شامل نفس، قلب و احساسات وجدانی پایدار می‌گردد و بدون شک، تنها خداست که بتواند مرا توفیق دهد؛ لذا بر او توکل نموده و به سویش باز می‌گردم.

فطرت و طبیعت نفس، قلب و احساسات وجدانی

نفس، قلب، حواس و احساسات وجدانی، همگی بر سرشتی یکسان و در مسیر یک نیروی مطلق و غیبی انسجام یافته‌اند که از آن طلب یاری، توان و بخشش نموده و در هنگام سختی‌ها بدان پناه برده و موقع رخدادهای ترسناک و وحشت‌انگیز به وسیلهٔ نزدیکی و مؤانست با آن (نیرو)، احساس امنیت و قوت می‌نمایند.

هر چند که پرده‌های غفلت، بر این فطرت کشیده، تاریکی‌ها بر آن چیره گردد و توسط هواهای نفسانی از مسیر صحیح و مستقیم خویش منحرف شود، لاجرم هنگام واقع شدن در بلایا و تنگناهای شدید و حوادث بیمناکی که احساس ناتوانی و درماندگی نماید، به خود اصلی بازگشته و هشیار و بیدار خواهد شد.

علاوه بر این، اولین احساسی که در نتیجهٔ تأمل و اندیشیدن انسن در وجود خویشتن و هستی اطرافش به وی دست می‌دهد و در ژرفای درونش جلوه‌گر می‌شود، احساس وجود نیرویی بسیار عظیم و فراگیر بر هستی می‌باشد که بر تدبیر و تنظیم امور جهان، حاکم بوده و تمام حوادث آن از قبیل حیات و مرگ، سازندگی و ویرانی، دگرگونی و پیشرفت، حرکت و سکون و ... را رهبری می‌نماید. یقیناً احساس بر وجود چنین نیرویی، انسان را به سوی ایمان به دارندهٔ آن نیرو، راهیابی و هدایت می‌کند. انسان چه بتواند بر صدق این احساس، دلیل و برهان اقامه کند و چه نتواند، حتماً حقیقت آن را دریافته و کاملاً بدان ایمان خواهد آورد؛ چرا که دلیل فطرت، دلیلی بدیهی و گواهی حقیقی است که گوی سبقت را از شواهد و دلایل نظری ربوده و چه بسا نتیجه‌ای دقیق‌تر از آن به دست انسان می‌دهد.

برای ایمان و اعتقاد داشتن انسان به چیزی، کافی است که جنبهٔ احساسات فطری، بدیهی و عینی‌اش با نتایج نظری و دستاوردهای پژوهشگران و دانشمندان و فلاسفه سازگاری و همخوانی داشته باشد، یا درک و احساساتش همسو با درک و احساسات حقیقی و صادق مجموعهٔ بی‌شمار همنوعش در جامعهٔ انسانی باشد.

حتی گاهی گفته می‌شود که سلامتی فطرت و پاکی و صفای احساسات نهفتهٔ درون انسان، یکی از مهمترین و مؤثرترین عوامل اساسی در درک انسان از بسیاری بدیهیات و دستیابی به بخش عمده‌ای از معارف و شناخت‌های حقیقی در طول حیاتش به شمار می‌آید.

اینکه گفتیم : احساسات فطری انسان بر وجود نیرویی فوق‌العاده بزرگ و مسلط بر هستی، منجر به احساس وجود دارندهٔ نیرو می‌گردد، به روشنی بیانگر وجود آفریدگاری در طبیعت می‌باشد.

نمونه‌های زیادی در زندگی واقعی و عینی انسان و ساختار تکوینی و فطریش وجود دارد که با زبان حال بر وجود موجودی که هم اینک در صحنهٔ هستی بوده و خواهد بود و به دور از هر گونه کم و کاستی یا زیادتی است اعتراف می‌کند؛ این حقیقت با پیشرفت بحث و بررسی‌های علمی و کشفیات تجربی، روز به روز روشن‌تر خواهد گشت.

در واقع، بسیاری از علوم و معارفی که بدان‌ها دست یافته‌ایم، فاقد هر گونه دلیلی غیر از دلیل فطری و احساسات درونیمان می‌باشند و هر چند که علوم تجربی و اکتشافات بشری نیز پیشرفت نمایند، حقیقتی بیشتر در مورد آنها بر شناختمان نخواهند افزود.

اینک به بیان نمونه‌هایی در این زمینه می‌پردازیم :

1- مکیدن پستان مادر توسط نوزادی که تازه چشم به جهان گشوده، درحالی که نه کسی او را تعلیم داده، نه درک عقلی‌اش اقتضای چنین امری را نموده و نه دلیل حسی ظاهری برای آن پیدا می‌شود.

2- مادری که بدون دانستن راز مهرورزی، عطوفت مادرانه، نگهداری، تربیت و محافظت از بچه، اقدام به چنین امری می‌کند؛ در حالی که همین کار منجر به ورزیدگی و پختگی کودک شده، اولین پایه‌های روابط اجتماعی از همین جا شکل می‌گیرد و به تشکیل جامعه‌های انسانی می‌انجامد؛ حال اینکه اگر مادران در ابتدا نیز راز و رمز این امور را دانسته و درک می‌کردند، چیزی بر اقدامات دلسوزانه و عواطف مادرانه‌شان افزوده نمی‌شد.

3- تمام موجودات زندهٔ جهان، به کمک احساس و غرایز فطری که خداوند در آنها قرار داده، اقدام به برآورده نمودن خواسته‌های حیاتی و نیازمندی‌های غریزیشان

می‌نمایند؛ گرچه هدف و غرض این کار ـ یعنی محافظت برحیات، زندگانی و استمرار بقای نوع ـ را نیز درک نکنند. پاک ومنزه کسی است که این‌گونه هر چیزی را می‌آفریند و در مسیر دوام و بقایش، به هدایت (درونی و بیرونی) آن می‌پردازد.

الف) هنگامی که گرسنه می‌شویم، غذا می‌خوریم؛ خواه بدانیم که خوراک، وسیله‌ای جهت بقای حیات و زندگیمان هست یا ندانیم.

ب) با احساس سرما، خود را به کمک لباس و پوشاک گرم محافظت می‌نماییم؛ خواه بدانیم که سرما یکی از عوامل نابودی بدنمان هست یا ندانیم.

ج) با ترشح آنزیمها میل به خوردن پیدا می کنیم ، چه بر ضرورت و لزوم آن جهت تجزیه و تحلیل مواد آهکی و سایر فلزات موجود در خوراکی‌ها واقف باشیم و چه نباشیم.

د) احساس به وجود روح یا جوهرهٔ حیات در خویشتن نموده و بدون آنکه با یکی از حواس ظاهریمان آن را درک کنیم، به دفاع از آن پرداخته و بر بقا و دوامش حرص می‌ورزیم. حتی گاهی اتفاق می‌افتد که بسیاری از مردم جز احساس درونیشان قادر به ارائه دلیل و برهانی بر وجود آن نیستند، ولی در عین حال وجودش را باور دارند.

هـ(در درون خویش، وجود عواطف و وجدانیاتی نظیر محبت، کینه، رغبت، نفرت و ... را احساس می‌کنیم بدون اینکه قادر به ارائه دلیلی بر اثباتشان باشیم؛ این در حالی است که بدون شک سراسر وجودمان را فراگرفته‌اند.

و) در وجود خویش، شهوت، درد و لذت را احساس می‌کنیم، اما دلیلی جز احساسمان بر اثباتشان نداریم. بدیهی است که حس نمودن چیزی، دلیل بر وجود داشتنش می‌باشد؛ خصوصاً اینکه سایر مردم نیز چنین احساسی را داشته باشند که معلوم می‌گردد امری صرفاً خیالی و ذهنی در برخی افراد نیست. بدون تردید یکی از این احساسات فطری صادق در وجود ما، احساس بر وجود پروردگاری است که با عظمت و هیمنهٔ خویش، جهان را آفریده و طلب دعاکنندگان را استجابت نموده و درخواستشان

را برآورده ساخته و توفیق و یاری خویش را قرینشان می‌سازد؛ و بالاخره بر حسب اعمال و کردارشان به محاسبه و محاکمهٔ آنها اقدام نموده و سرانجام، بدانان پاداش و ثواب داده و یا به عقوبت می‌کشاند.

به همین جهت است که انسان (در هنگام سختی‌ها و تنگنا) با تمام وجودش، خدا را به فریاد طلبیده و از او یاری و کمک می‌خواهد؛ چرا که احساس می‌کند گرچه ذات خدا از محدودهٔ حواس ظاهریش خارج می‌باشد، اما در عین حال بسیار به وی نزدیک است. سپس همین احساس فطری و درونی بر وجود خدا، منجر به بروز احساس دیگری در انسان می‌شود که عبارت از احساس نیاز این هستی وسیع با تمام نظام‌ها، اتقان و ابداع، به هم پیوستگی و حیات، آبادانی، مرگ و ویرانی و ...، به قدرت و علم و اراده و حکمت پروردگار بلندمرتبه است.

چنین احساسی فطری، به طور مشترک و یکسان در نهاد و طبیعت تمامی انسان‌ها هست که دارای قوهٔ درک و شعور می‌باشند؛ به تعبیر دیگر علیرغم وجود تمایلات و گرایشات مختلف و مراتب متفاوت درک و فهم، از محیط‌ها و جامعه‌های ساده و ابتدایی گرفته تا ممالک و جوامع پیشرفته، و از ساده‌اندیشان و ساده زیان گرفته تا روشنفکران و محفل‌نشینان صاحب فنون و علوم و صنایع، همه و همه در این احساس فطری شریک و سهیم می‌باشند.

گاهی این حس مقدس بر اثر عارضه‌های نفسانی و شهوانی، دچار ضعف و سستی گشته و زمانی به سبب غفلت‌زدگی‌های فراوان، زیر پردهٔ فراموشی پنهان می‌گردد، گاهی نیز به علت سیطرهٔ غرور طغیانگر یا تمایلات فاجرانه، به سرحد فنا و نابودی نزدیک می‌شود؛ و بسیار اتفاق می‌افتد که در هنگام بروز سختی‌های ویرانگر و ناامیدکننده، این فطرت‌ها بیدار شده و اجزای گسیخته‌شان به هم پیوند خورده وجهت نجات خویش، دست به دامان نیرویی غیبی و غالب بر همه چیز می‌گردند.

روزی شخصی از امام «جعفر صادق/» در مورد خداوند عزوجل سؤال نمود؛ امام از شخص پرسید : آیا تاکنون به مسافرت دریایی رفته‌ای؟ جواب داد : بله.

دوباره پرسید : آیا تا به حال برایت پیش آمده که گرفتار طوفان شوی؟ جواب داد : بله.

امام باز پرسید : آیا شدت طوفان به جایی رسیده که از ملوانان و سایر وسایل نجات غریق، قطع امید کنی؟ جواب داد : بله.

امام گفت : آیا در این هنگام چنین اندیشه‌ای به قلب و ذهنت خطور نموده که نیرویی قوی وجود دارد و اگر بخواهد می‌تواند تو را نجات دهد؟ شخص گفت : بله.

بالاخره امام جعفر/ به وی گفت : این نیروی قوی همان خداوند عزوجل (الله تعالی) است.

به ترتیبی که گذشت تمام فطرت‌ها در مواقع گرفتاری و شداید هلاکت‌بار، بیدار گشته و ایمانشان را بر وجود قوی‌ترین نیروها (الله) اذعان می‌دارند.

آیا اگر فاسدترین و ملحدترین انسان، در خفقان و تنگناهای ویرانگر گرفتار آید، جز پناه بردن و استمداد از خالق هستی چه عکس‌العمل دیگری از خود نشان می‌دهد؟

مگر «فرعون» هنگام غرق شدن (در رود نیل) نگفت : به خدای موسی و هارون و بنی‌اسرائیلیان ایمان آوردم؟!

در واقع، گرفتار شدن ملحدان و منکران خدا در خطرات و تنگناهای مرگباری که با هیچ وسیلهٔ مادی امکان رهایی از آن برایشان فراهم نگشته است، از جملهٔ بزرگترین تجارت واقع‌بینانه‌ای است که پردهٔ غفلت و شقاوت را از فطرت‌های سالم، صاف و زلال اولیه‌شان کنار زده است؛ فطرت‌هایی که در اثر فرورفتن صاحبانشان در تمایلات متکبرانه، لجوجانه و تبهکارانه، در معرض فساد و بیگانگی با حق قرار گرفته و مورد غفلت واقع شده بودند. چنین تجربهٔ صادقانه‌ای است که حقیقتاً پردهٔ غفلت و فراموشی را از فطرت‌هایشان برداشت به گونه‌ای که خواسته یا ناخواسته اعلان می‌دارند که : در

ورای مادیات، ذاتی یکتا و دانا، قادر و توانا، صاحب اختیار هر چیزی، زمامدار آسمان‌ها و زمین، به نام «الله» وجود دارد؛ لذا بعد از گمراهی و الحادشان، اینک خدا را فراخوانده، رهایی، یاری و مدد خویش را از وی می‌طلبند.

به دنبال این واقعه است که خداوند نیز آنان را نجات داده و رهایی می‌بخشد تا این استجابت دعا را به عنوان دلیل بر وجود ذات و علم و قدرتش عرضه نماید. اما پس از آنکه به سلامتی پا به ساحل گذاشته و قدم در زمین نهادند (بیشترشان) به ورطهٔ انکار خدا و کفر و الحاد اولیه‌شان دچار شده و نجات خویش را نتیجهٔ اسباب (مادی) تلقی و آن را امری تصادفی می‌انگارند که در اثر دگرگونی اوضاع و احوال، مسیر و مجراهای طوفان و باد یا دگرگونی اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی رخ داده است؛ این در حالی است که تغییردهنده و دگرگون‌کنندهٔ اوضاع و احوال را فراموش نموده و از یاد می‌برند که قبلاً در پناه او طلب نجات کرده بودند و او (خدا) نیز دعایشان را استجابت فرموده بود.

این است حال و وضع روح و روان‌های تبهکار و مجرم، که نه به خاطر نبود دلیل، بلکه به جهت ارضای ملکهٔ خود بزرگ‌بینی و فسق و فجورشان، به خدا کافر گشته و او را انکار می‌نمایند. چنین نفوسی تنها در سختی‌ها و مُعضلات غیر قابل نجات به کمک وسایل مادی، بر وجود خدا اعتراف نموده و به فریادش می‌خوانند.

خداوند عزوجل، حال این دسته از کافران تبهکار، خودکامه و معاند را در آیات 66 تا 69 سورهٔ اسراء این چنین به تصویر می‌کشد :

«پروردگارتان آن کسی است که کشتی‌ها را در دریاها به حرکت درمی‌آورد تا جویای رزق او (شوید و از فضل و نعمتش برخوردار) گردید. خداوند همیشه در حق شما (بندگان) مهربان بوده است. هنگامی که ناراحتی‌ها در دریاها به شما می‌رسد (و گرفتار طوفان‌ها و امواج سهمگین می‌شوید و کشتی خویش را همچون پر کاهی در پهنهٔ آبها می‌بینید، وحشت می‌کنید و) جز خدا همه کس از نظرتان ناپدید می‌گردند که ایشان را به فریاد می‌خوانید. اما زمانی که خدا شما

را (از غرق شدن) نجات داد و به خشکی رسانید، (از یکتاپرستی) روی می‌گردانید (و انسان‌های ناتوان و بتان بیجان را انباز یزدان جهان می‌سازید)، و اصولاً انسان بسیار ناسپاس است. آیا شما ایمن از این هستید که خدا گوشه‌ای از خشکی را بشکافد و شما را در (کام) آن فروبرد؟ یا اینکه طوفانی بسویتان روان دارد که باران سنگ بر شما بباراند و آن وقت حافظ و نگهبانی برای خود پیدا نکنید؟ یا اینکه ایمن هستید از اینکه خداوند بار دیگر شما را (نیازمند سفر دریا سازد و) به دریا برگرداند و تندباد درهم شکننده‌ای به سویتان گسیل دارد (و بر سرتان بگمارد) تا شما را به سبب ناسپاسی (و کفرتان نسبت به یزدان) خودتان غرق گرداند، و از آن به بعد کسی را نیابید که خون‌بهای شما را از ما بخواهد (و در برابر آن ما را تعقیب و مورد پیگرد قرار دهد)؟».

همچنین در آیات 21 تا 23 سورهٔ یونس نیز می‌فرماید :

«هنگامی که پس از شر و بلایی که (برای بیداری و آگاهی) به مردم رسیده است، مزهٔ خیر و نعمتی به انسان‌ها می‌چشانیم (و ایشان را به قدرت و ثروت و شادی هم می‌آزماییم)، بناگاه دربارهٔ آیه‌های ما به چاره‌سازی می‌نشینند (و به تکذیب آنها می‌پردازند و با توجیهات نادرست در مقام انکار آیه‌ها برمی‌آیند، و پیغمبر ما را شاعر و ساحر و دیوانه می‌خوانند، و مشکلات و سختی‌ها را ناشی از اسباب و علل و تصادف و قهر طبیعت می‌دانند، و نعمت‌ها و خوشی‌ها را حمل بر زرنگی و شایستگی خود و شفقت روزگار می‌نمایند!) بگو : خداوند در چاره‌سازی (حیله‌گری‌های شما) از سرعت بیشتری برخوردار است (و می‌تواند شما را در اسرع وقت نابود نماید و سریعاً تازیانهٔ عذاب را به تنتان آشنا کند و فوراً در برابر اعمال زشتتان سزایتان دهد. اما تا آن زمان که خود می‌داند، مهلتتان می‌دهد و به حال خودتان وامی‌گذارد). بی‌گمان فرستادگان (مأمور ثبت و ضبط کردار و گفتار و پندار شما یعنی فرشتگان) ما حیله‌گری‌ها و چاره‌سازی‌های شما را می‌نویسند (و در قیامت کیفر آنها را به کف دستتان می‌گذاریم). او است که

شما را در خشکی و دریا راه می‌برد (و امکان سیر وحرکت در قاره‌ها و آب‌ها را برای شما میسر می‌کند). چه بسا هنگامی که در کشتی‌ها قرار می‌گیرید و کشتی‌ها با باد موافق سرنشینان را (آرام آرام به سوی مقصد) حرکت می‌دهند و سرنشینان بدان شادمان می‌گردند، به ناگاه باد سختی ورزیدن می‌گیرد و از هر سو موج به سویشان می‌رود و می‌پندارند که (توسط مرگ از هر سو) احاطه شده‌اند (و راه گزیری نیست. در این وقت) خدا را به فریاد می‌خوانند و طاعت و عبادت و فرمانبرداری و دین را تنها از آن او می‌دانند (چرا که همه کس و همه چیز را بسی ضعیف‌تر و ناتوان‌تر از آن می‌بینند که کاری از دست آنان برآید و از این ورطه رستگارشان نماید. بدین هنگام عهد می‌کنند که) اگر ما را از این حال برهانی، از زمرهٔ سپاسگزاران خواهیم بود (و دیگر به کسی و چیزی جز تو روی نمی‌آوریم و هرگز این و آن را به فریاد نمی‌خوانیم و نمی‌پرستیم). اما هنگامی که خدا آنان را نجات می‌دهد، ناگهان به ناحق در زمین شروع به ظلم و فساد می‌کنند (و عهد و پیمان را فراموش می‌نمایند). ای مردم! ظلم و ستمی که مرتکب می‌شوید، و بال و زیان آن متوجه خود شما می‌شود. چند روزی از متاع و لذت دنیا بهره‌مند می‌شوید، پس از آن بازگشت شما به سوی خدا است و آنگاه ما شما را از آن چه انجام می‌داده‌اید آگاه می‌سازیم (و سزای اعمالتان را می‌دهیم)».

اولین سخنی که نخستین فضانورد روسی در سفرش به کرهٔ ماه پس از وحشت از منظره‌ها و ابعاد دهشت‌انگیز و آرزوی بازگشت پیروزمندانه به زمین، بر زبان راند دلیل بر بیدار و هشیار گشتن فطرت پاک ایمان به خدا در قلبش می‌باشد؛ سخن، این بود که علیرغم تربیت غیردینی و فاسدانه‌ای که از زمان کودکی در وی نقش بسته بود، پس از مشاهدهٔ مناظر مذکور در داخل سفینهٔ فضایی‌اش شروع به پناه جستن و یاری طلبیدن از خداوند نمود.

«**سوتیلانا**» دختر «**استالین**» نیز در خاطرات خویش چنین می‌گوید : «دلیل حقیقی ترک نمودن وطن و فرزندانم، تنها دین (خدا) می‌باشد».

وی خاطرنشان می‌کند که در خانواده‌ای بی‌دین نشو و نما کرده که نه هیچ کس از افراد آن، خدا را می‌شناسد و نه عمداً یا سهواً یادی از خدا نموده یا سخنی دربارهٔ او بر زبان می‌رانند.

زمانی که به سن رشد و بلوغ رسیدم، بدون هیچ‌گونه عامل خارجی و یا محیطی، در درون خود به شدت احساس نمودم که زندگی خالی از ایمان به خدا، زندگی نیست (بلکه مرگ است) همان‌گونه که بدون ایمان به خدا در هیچ یک از جوامع بشری، عدل و دادگری برقرار نخواهد گشت.

وی بالاخره می‌افزاید که در اعماق درونم چنین احساس می‌کنم که نیاز انسان در ایمان به خدا، همانند نیازش به آب و هواست.

بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم که دختر خونریزترین و بی‌دین‌ترین مرد تاریخ، و رهبر دولتی قدرتمند در روی زمین ـ اتحاد جماهر شوروی سابق ـ ، این‌گونه به ندای اصلی (و حقیقی) فطرتش جواب داده و (جهت تحقق آن)، خانه و کاشانهٔ الحاد را رها نموده و از آن می‌گریزد؛ خانه‌ای که در آن، از طرف پدرش بر وی اجبار و اکراه می‌شد و از جانب مردم نیز تحت فشار بود تا از ایمان به خدا دست برداشته و کفر ورزد و مادی‌گری و نظام مارکسیستی را بپذیرد؛ بلکه این خانه را ترک نمود تا در سرزمینی سکونت و استقرار یابد که آزادانه و به میل خویش، ایمان به خالق پروردگار را اذعان و مطابق آن عمل نماید.

قرآن کریم نیز در بسیاری از آیات شریفش، این حقیقت فطری را در ایمان به خداا بیان می‌فرماید؛ خداوند عزوجل در آیهٔ «10» سورهٔ «ابراهیم» از زبان پیامبران† خطاب به امتشان چنین می‌فرماید :

«پیغمبرانشان بدیشان گفتند : مگر دربارهٔ وجود خدا، آفرینندهٔ آسمان‌ها و زمین، بدون مدل و نمونهٔ پیشین، شک و تردیدی در میان است؟ ...».

سپس خداوند بیان می‌دارد که ایمان به او و آنچه بر پیامبرانش نازل فرموده، و تسلیم عبودیت در برابرش، امری فطری است که همهٔ مردم را بر آن سرشته است؛ لذا خداوند پس از آن که به مؤمنان می‌آموزد که چگونه پاسخ مخالفان را بدهند، در آیهٔ 138 سورهٔ «بقره» می‌فرماید :

«خداوند ما را با آیین توحیدی و ایمان راستین زینت داده است و این رنگ و زینت خدا است و چه کسی از خدا (می‌تواند) زیباتر بیاراید و بپیراید؟ و ما تنها او را می‌پرستیم».

سرانجام خداوند تمام انسان‌های مکلف را این‌گونه در آیهٔ «30» سورهٔ «روم» خطاب می‌کند :

«روی خود را خالصانه متوجه آیین حقیقی خدا، (اسلام) کن. این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد (و آن را از خداگرایی به کفرگرایی، و از دینداری به بی‌دینی، و از راست‌روی به کجروی کشاند). این است دین و آیین محکم و استوار. ولیکن اکثر مردم (چنین چیزی را) نمی‌دانند».

بدون شک این فطرت اصیل و عمیق که ریشه در انسانیت انسان‌ها دارد، جز در نهاد کسانی که ملکهٔ انحراف، شهوترانی و بی‌بند و باری اخلاقی را در وجود خویش پروانیده‌اند، خاموش نمی‌شود و هرگز از بین نمی‌رود.

روشن است که هر کس دانسته با حق مخالفت ورزد و روحیهٔ مستکبرانهٔ خویش را با حماقت و سرکشی ارضا نماید و یا افسار شهوات و امیال گستاخانه و بی‌شرمانه‌اش را رها گذاشته و هیچ‌گونه سرزنش درون و عذاب وجدان در خود احساس نکند، انتظاری جز نابودی فطرت پاکش نمی‌رود؛

گاهی آینهٔ تمام‌نمای فطرت بشری در اثر دود ناشی از آتش شهوات یا برخی از غرایز سرکش نفسانی، یا پرده‌های شک وگمان‌های مادی‌گرایانه، تیره و تاریک گشته و برخی از حقایق ظاهر در هستی، از صفحهٔ صافش به اختفا می‌روند؛ اینجاست که اقامهٔ دلایل عقلی و عملی ضرورت پیدا می‌کند. دلایلی که دانشمندان از راه اسباب و وسایل (علمی ـ تجربیشان) بدان‌ها دست یافته‌اند، تا به کمک آنها پردهٔ تاریک از آینهٔ فطرت‌ها کنار زده شود. به همین سبب عوارض وارده بر آینهٔ فطرت را «**بیماری‌های حس فطرت**» می‌نامیم.

شیخ الاسلام «ابن تیمیه/» در بیان این حقیقت که ایمان به خداوند تعالی، در اعماق نفوس بشری ریشه دوانده و رسوخ یافته است، می‌گوید : «ایمان به خدا، امری کاملاً فطری و ضروری است که رسوخ آن در درون انسان، عمیق‌تر و پایدارتر از حقایق بدیهی ریاضی ـ مانند عدد یک نصف عدد دو است ـ می‌باشد».

مهندس «کلودم. هزاوی» طراح مغز الکترونیک و عضو انجمن علمی تحقیقات فضانوردی در شهر «لانجلی فیلد»، در مقاله‌ای زیر عنوان «**بزرگترین نوآفرین**» می‌گوید[1] : «در حال حاضر ایمان من به خداوند بر پایهٔ شناختی شخصی و تجربه‌ای درونی می‌باشد؛ تجربه‌ای که تمام زمینه‌ها و استدلالات فکری در مقابلش ناچیزند. گرچه این نوع از استدلال نمی‌تواند برای کسانی که آن را لمس و تجربه نکرده‌اند، دلیل قانع‌کننده‌ای به شمار آید اما به نسبت افرادی که آن را تجربه (و مزه‌اش را چشیده‌اند)، دارای جایگاهی رفیع و نیرومند می‌باشد. لذا من شخصاً دریافته‌ام که ایمان به خدا، تنها قلعه و دژ محکمی است که روح و روان، در پناهش آرامش و تسکین می‌یابند. و همان‌طور که «اوجستین» می‌گوید : خداوند ما را (از وجود خود) به خاطر خویش آفریده است و روح و روانمان از اضطراب و سرگشتگی نمی‌رهد مگر زمانی که در دامن مهر و رحمتش منزل نماید».

۱- به نقل از کتاب «الله یتجلی فی عصر العلم»، ص ۹۶.

بخش سوم :

احساس فطری در ایمان به خدا امری مشترک میان تمام انسان‌هاست

دکتر «پول کلارنس ابرسولد» عضو انجمن علوم و تحقیقات و فیزیک هسته‌ای و استاد رشتۀ زیست‌شناسی در واشینگتن، تعبیر خویش را از اتفاق و اشتراک انسان‌ها در فطرت و احساس ایمان بر وجود خدا، در مقاله‌ای با عنوان «دلایل طبیعی بر اثبات وجود خدا» به شرح زیر بیان می‌کند : [1]

1- وی ابتدا مقالۀ خویش را با نقل سخنی از فیلسوف انگلیسی «فرانسیس بیکن» شروع می‌نماید که گفته است : «این یک فلسفۀ ساده و سطحی است که شخص را بر انکار وجود خدا وامی‌دارد، اما درک عمیق و صحیح از فلسفه، شخص را متدین و خداشناس بار می‌آورد».

سپس دکتر «کلارنس» به شرح و تأیید سخن این فیلسوف می‌پردازد.

2- بعد از آن با توجه به دلیل اشتراک و اتفاق انسان‌ها در احساس ایمان به وجود خدا چنین ادامه می‌دهد : «حقیقت مسلم این است که بشر با وجود شناخت و معرفت و هوش و ذکاوت سرشاری که دارد، هنوز خویشتن را کاملاً نشناخته است؛ افراد بشر علیرغم اختلاف ادیان و نژاد و نوع و ملیتشان، همگی از زمان‌های دور و به طور خود به خودی متوجه این حقیقت شده‌اند که فهم محدود بشر از درک کنه و ماهیت هستی

۱- به نقل از کتاب «الله یتجلی فی عصر العلم»، ص ۴۳.

پهناور، عاجز و ناقص می‌باشد، همان‌گونه که از پی بردن به سر حیات و زندگانی و ماهیت حقیقی آن نیز درمانده است.

جامعهٔ بشری به اتفاق دریافته‌اند که نیرویی بسیار عظیم و سحرانگیز همراه با نظام و انسجام سرسام‌آوری در عرصهٔ هستی وجود دارد که هرگز نمی‌توان آن را ناشی از تصادف کور دانست؛ تصادفی که گهگاهی در میان اشیای غیر زنده به چشم می‌خورد به طوری که ناگهان به حرکت درآمده و بی‌هدف به این طرف و آن طرف می‌روند.

بدون تردید روی آوردن و شور و اشتیاق انسان به تحقیق و بررسی در مورد عقلی برتر و والاتر از عقل خودش، و تدبیری گسترده‌تر و استوارتر از طرح و برنامه‌ریزی‌های خودش جهت حل معمای هستی، در ذات خود می‌تواند دلیلی بر وجود این نیروی برتر و قوی‌تر و تدبیر عالی‌تر به حساب آید که همان قدرت و مدیریت ذات (الله تعالی) می‌باشد.

اگر بخواهیم علل و عوامل درونی که میلیون‌ها انسان هوشیار و فهمیده را به سوی ایمان به خدا فرامی‌خوانند برشماریم، می‌بینیم که آنقدر زیاد و متنوعند که قابل شمارش نمی‌باشند، اما در عین حال، هر کدام به نوبهٔ خود در اثبات وجود خدا و ایمان به او، دلیل قوی به حساب می‌آیند.

حقیقت و خلاصهٔ کلام اینکه تفکر درونی و مستقیم همراه با استدلال صحیح و سالم، اندیشهٔ وجود خدا را در خردمان می‌رویانند.

فصل چهارم:

دلیل حدوث و قانون سببیت

اگر (همان‌طوری که در فصل‌های پیشین گفتیم) هستی موجود، حادث و غیر ازلی باشد، ناگزیر باید خالقی وجود داشته باشد تا او را ایجاد نماید؛ بدیهی است که این خالق باید موجودی ازلی، غیر حادث و دارای صفات علم، قدرت، حکمت و اختیار باشد.

حقایق موجود در هستی و معیارهای عقلی که به کمک آن به هستی و حقایق موجود در آن پی می‌بریم، هر دو بر ضرورت وجود موجودی اول و بی‌ابتدا اقتضا می‌نمایند، زیرا در غیر این صورت محال بود چیزی وجود داشته باشد؛ چرا که عدم محض، به خودی خود قادر و مستعد برای حرکت به سوی وجود نمی‌باشد.

با رسیدن به این حد از درک و فهم، گره از سؤالات مطرح شده در زمینهٔ راز وجود ازلی و سبب وجودیش گشوده می‌شود، زیرا چنین سؤالاتی بیجا و بر خلاف اصل می‌باشند؛ اگرچه عقل بشر به دلیل محصور بودن در دایرهٔ ادراک امور متناهی، از درک موجودات غیر متناهی و نامحدود عاجز است.

گاهی منکران وجود خدا، چنین می‌گویند : چرا نپذیریم که وجود ما و هستی فراگیر اطرافمان، از ماده‌ای ازلی نشأت گرفته و سپس در اثر تغییر و تحول بدین حالت درآمده است؟

پاسخ رد به چنین افرادی، هم در منطق و معیارهای عقلی، و هم در واقعیت‌های هستی به خوبی ملاحظه می‌گردد که اکنون به تبیین هر دو جنبه می‌پردازیم :

1- حکم منطق و معیارهای عقلی در خلال مشاهدهٔ دگرگونی و تغییر و تحولات مستمر پدیده‌های هستی این است که : عالم هستی حادث است نه ازلی؛ زیرا ازلی بودن هستی، مستلزم ثبات و بقای ماده و صورت یا کیفیت آن می‌باشد، چرا که ماده از صورت و کیفیت خویش جداشدنی نبوده و لذا ضرورتاً باید صورت و کیفیت اولیهٔ ماده، مقارن با همان مادهٔ اولیه و ازلی باشد. و این حقیقتی بدیهی است که موجود ازلی هرگز نباید با چیزی مواجه شود که منجر به نیستی و عدمش گردد.

اما سیر ظاهری تغییر و تحولی که در پدیده‌ها نظاره‌گرش هستیم، به خوبی کیفیات ماده و صورت پذیری‌های پی در پی آن را از حالتی به حالت دیگر، به ما نشان می‌دهد که خود بیانگر این حقیقت است که **ماده، فاقد هر گونه صورت یا کیفیت ازلی می‌باشد.**

بدین ترتیب از راه منطق صحیح روشن ساختیم که هستی کهن، ازلی نیست؛ در این صورت ثابت می‌گردد که حادث بوده و نیاز به خالقی دارد تا آن را از حیث عدم به بازار وجود آورده باشد؛ و این منطق مؤمنان است.

2- اما واقعیت‌های موجود در جهان هستی به گونه‌ای گویاست که محققان دانشمندان متخصص در پدیده‌های مختلف مادی را بر آن داشته، تا مجموعاً بر حادث بودن هستی و سیر نزولی و نیست‌گرایی آن، اعتراف نمایند.

در مقاله‌ای که «ادوارد لوترکیسل» استاد و مدیر گروه رشتهٔ زیست‌شناسی دانشگاه «سان‌فرانسیسکو» نوشته، چنین آمده است : «برخی چنین تصور می‌کنند که باور به ازلی بودن هستی، از باور به وجود خدایی ازلی دشوارتر نیست؛ اما باید خاطرنشان کرد که اولاً قانون دوم ترمودینامیک، اشتباه بودن این نظریه را اثبات نموده، و ثانیاً همهٔ علوم به روشنی اثبات کرده‌اند که امکان ندارد جهان هستی، ازلی باشد؛ لذا علاوه بر اذعان به پیدایش ناگهانی هستی، ایجاد آن را در حدود پنج بیلیون سال قبل تخمین زده و بیان

کرده‌اند که هستی دائماً در حال بروز و انتشار صورت‌های جدیدی از پدیده‌ها، از مبدأ اولیهٔ وجودشان می‌باشد.

یقیناً هرگاه دانشمندان و محققان با روحیهٔ حقیقت‌جویانه، امانتدارانه و پرهیز از تنگ‌نظری و تعصب برخواسته‌های شخصی خویش، نظری بر دستاوردهای علمی و دلایل تجربی مبنی بر اثبات وجود خدا افکنده و عقل و احساسات خویش را به درستی به کار اندازند، بدون شک بر وجود خداوند اعتراف خواهند نمود. و این تنها راهی است که بتوان به کمک آن، به تفسیر و پی‌جویی حقایق پرداخت؛ چرا که کاوش‌های علمی با عقل و اندیشه‌ای باز و رهیافته، سرانجام به درک و فهم سبب اول، یعنی الله تعالی منجر خواهد گشت».[1]

به منظور تحقق یافتن هدف اصلی مورد نظر در این مبحث، یعنی اثبات پدیدهٔ حدوث و نو شدن در هستی و مظاهر متعدد آن، بایستی اقدام به جستجو و بررسی در مورد موجودات هستی، اعم از موجودات مادی محسوس و موجوداتی که خارج از دایرهٔ حواسمان هستند، نموده و نتیجهٔ این تحقیقات و پژوهش‌ها را با تأمل و اندیشه و از راه دلالت‌های عقلی پیگیری و تفحص نماییم.

در این میدان آزمایش و پژوهش، از یک فرد معمولی گرفته که صرفاً در ظواهر پدیده‌ها می‌نگرد، تا فردی که به تفکر و اندیشه در ورای پدیده‌ها می‌پردازد، یا جستجوگری که با استفاده از وسایل تجربی به تحقیق و بررسی اشتغال می‌ورزد، هر کدام به گونه‌ای این حقیقت را درمی‌یابند که تمام اجزای هستی از کوچکترین تا بزرگترین و از آشکارترین تا پنهان‌ترین جزء آن، دستخوش تغییر و حدوث غیر قابل انفکاک هستند. هر اندازه که جستجوگران و محققان به ژرفای این اجزا و پدیده‌ها غور نمایند، این سیر تغییرپذیری را ملاحظه می‌کنند؛ نتیجتاً اینکه همگی اجزای مرکب،

۱- به نقل از کتاب «الله یتجلی فی عصر العلم»، ص ۳۶.

بسیط، کلی، جزئی در جهان هستی، در دایرهٔ حدوث و تغییر واقع گشته‌اند. این حوادث شیمیایی و فیزیکی در اجزای پدیده‌های هستی، حوادثی پی در پی و مستمر می‌باشند.

(اکنون به ذکر شواهد و نمونه‌هایی در این زمینه می‌پردازیم) :

1- برای مثال، بذرها را مشاهده می‌کنیم که در نتیجهٔ ترکیب با آب و خاک، تبدیل به نبات، درختان، میوه‌جات و بذرهایی نظیر بذر اولیه از قبیل عناصر شیمیایی، فیزیکی، بسیط یا مرکب خواهند شد.

2- غذاهای گوناگون را مشاهده می‌کنیم که در بدن موجودات زنده تبدیل به خون، گوشت، استخوان، عصب، چربی، نطفه، بیضه و سایر عناصر مختلف با خصوصیات، ویژگی‌ها، عوارض، اشکال و اعمال مستقل و جدا از هم می‌گردند.

3- آن‌گونه که ستاره‌شناسان و کارشناسان علم نجوم می‌گویند و خود نیز تا اندازه‌ای لمس می‌کنیم، ملاحظه می‌نماییم که اجرام آسمانی شناور در فضای افلاک و کهکشان‌های بزرگ عالم به طور مُداوم در حال تغییر و تحولات دامنه‌دار و شگفت‌آوری هستند.

4- حرکت مُداوم و تحول برانگیز اتم‌ها را از زبان اتم‌شناسان می‌شنویم که برایمان از خصوصیات اتم و الکترون‌های منفی و مثبت سخن می‌گویند و حتی خودمان نیز آثار دستاوردهای این دانشمندان را که ناشی از حرکت نیروهای اتمی در مدارهای کوچک و بسته می‌باشد، مشاهده می‌نماییم.

5- فیزیکدانان ما را از تبدیل شدن صدا (صوت) به نیروی الکتریسیته، تبدیل الکتریسیته به لرزش‌ها و نوسانات فضایی و تبدیل مجدد آن به صدا خبر می‌دهند که پس از این کنش و واکنش‌ها، دستگاه‌های (طبیعی یا مصنوعی) گیرندهٔ صدا، آن را دریافت می‌دارند. رویهٔ طبیعی در رابطه با تصویرها، شکل‌ها و رنگ‌های گوناگون نیز بر همین منوال است. البته ما نیز به طور عادی گاهی این تحولات و انعکاسات را درک می‌کنیم.

6- پدیدهٔ تبخیر آب و تبدیل بخار آن به ابر را همه مشاهده می‌کنیم که پس از مدت زمانی تبدیل به ابری تیره گشته و سپس به صورت باران بر زمین‌های خشک و بی‌حاصل، تشنه و مرده فرو باریده و منشأ خیر و سرزندگی در آن دیار می‌گردد.

7- طبیعیدانان می‌گویند که ذغال در طول زمان‌های دراز و در نتیجهٔ حرارت و فشارهای درونی زمین، تغییر وضع سنگ‌ها و صخره‌ها از حالتی به حالتی و از صفتی به صفتی دیگر، و فشارها و حرارت مجدد، تبدیل به «الماس» می‌گردد.

8- ما به وضوح، در توالی روز و شب، طلوع و غروب ماه و خورشید، ظهور و افول ستارگان، تعاقب فصل‌های سال، سرما و گرما و ... شاهد تغییرات و دگرگونی‌های پی در پی هستیم.

9- تغییر و تحولات موجود در دو پدیدهٔ حیات و مرگ را شاهدیم؛ گرچه حیات، منشأ تحولات بسیار شگفت‌انگیزی است اما در عین حال مملو از اسرار نهانی می‌باشد که تا زمان مرگ، همچنان پوشیده بوده و با عارض شدن مرگ، آنها نیز به خاموشی می‌گرایند.

به همین ترتیب در اشیاء و پدیده‌های بی‌شمار دیگر هستی نیز چنین حالتی حکمفرماست و تنها نوع تغییر و حرکت فرق می‌کند؛ مثلاً تغییر و تحول برخی از پدیده‌ها نظیر حیوانات و نباتات، نمایان و سریع است، اما در برخی دیگر کُند و آرام؛ مانند تغییراتی که در جهان ستارگان و اجسام سخت و جامد رخ می‌دهد و بعد از گذشت هزارها یا میلیون‌ها سال مشاهده می‌گردد. بنابراین، ما هم‌اکنون در جهانی زندگی می‌کنیم که می‌توانیم آن را «**جهانی دگرگونی‌ها (متغیرات)**» بنامیم.

لذا می‌گوییم : تغیر و دگرگونی از نظر عقل، لازمهٔ معنی حدوث است و حتی در مورد ساده‌ترین دگرگونی‌های محسوس، یعنی تغییر مکانی اشیاء از جایی به جای دیگر صدق می‌کند.

اگر فرض نماییم که جسمی از مکانی که قبلاً در آن بوده، به مکان دیگری که در آن نبوده، انتقال داده شده، چنین نتیجه می‌گیریم که نسبت به مکان قبلیش، دستخوش «حدوث عدم» گشته و در مکانی که اکنون در آن قرار گرفته، «حدوث وجود» در این مکان، بر آن عارض شده است؛ پس در هر صورت، «حدوث» حاصل شده است.

اما اگر به تغییرات جوهری بپردازیم که شامل دگرگونی ترکیبات، صفات، خصوصیات و ... می‌شود، پی در پی حدوث حاصل می‌گردد.

سپس می‌گوییم :

با ملاحظهٔ قوانین فراگیر حاکم بر هستی، که جزئی ولو اندک از پدیده‌های طبیعی نیز از تیررسش خارج نبوده و جزو بدیهیات عقلی و معارف تجربی عُقلا و علما می‌باشد، درمی‌یابیم که باید برای هر تغییری که در عرصهٔ هستی پهناور حادث می‌شود، سبب کافی موجود باشد.

در ادامه می‌گوییم که : هیچ شخص خردمندی نمی‌پذیرد که حتی ساده‌ترین نوع دگرگونی‌ها که همان دگرگونی مکانی باشد، به خودی خود و بدون سبب خارجی صورت بگیرد، چرا که چنین مقوله‌ای هرگز با بدیهیات عقلی، در زمینهٔ «سببیت» تطابق و همخوانی نداشته و حتی از طریق استقرای صحیح می‌فهمیم که با واقعیات موجود در هستی نیز مطابق نیست؛ و این یکی از قوانین همیشه استوار جهان هستی به شمار می‌آید.

این **قانون پایدار** (که از آن سخن گفتیم)، به ما می‌گوید که هستی سراسر تغییر و تحول، که حتی برای نمونه یک موجود پایدار و مطلقاً موجود در آن به چشم نمی‌خورد، ناگزیر از وجود سبب و علتی اولیه در وجود یافتن و تغییر پذیری‌هایش می‌باشد؛ این سب اولیه، عقلاً بایستی ازلی و واجب‌الوجود باشد؛ چرا که در غیر این صورت، آن نیز جزو متغیرات بوده و نیاز به سببی دیگر پیدا خواهد نمود.

بنابراین دریافتیم که «قانون سببت» جهت صورت گرفتن دگرگونی‌های موجود در اشیاء و ایجاد شییء از نیستی به دایرهٔ وجود، از جملهٔ بدیهیات عقلی هر خردمندی است که آن را قبول دارد. برای روشن شدن بیشتر قضیه، به ذکر مثالی می‌پردازیم :

فرض کنید که تمام دارایی و نقدینهٔ خویش از قبیل پول، طلا و نقره‌هایتان را داخل کیسهٔ معینی نهاده‌اید، سپس آن را درون صندوق مخصوصتان گذاشته و درش را قفل می‌نمایید؛ اما یک روز به قصد کاری از منزل بیرون رفته و صندوق را در خانه جا می‌گذارید؛ وقتی که برگشتید می‌بینید کیسهٔ پولتان درون صندوق نمانده و هر چه می‌گردید آن را نمی‌یابید؛ پس از مدتی همان کیسهٔ پول را داخل صندوق همسایه‌تان پیدا نموده و جهت بازپس‌گیری پولتان به دادگاه شکایت می‌نمایید. اگر همسایهٔ شما در دادگاه و در پیشگاه قاضی ادعا کند که وی کیسهٔ پول را دیده که خود به خود راه افتاده و ضمن طی مسافت فضای بیرون، به دیوار خانهٔ آنها رسیده و قفل‌های در نیز خود به خود باز شده یا دیوار شکافته شده و بدین ترتیب بدون هیچ مانعی به نزد صندوق وی شتافته و خود را بدون آن انداخته است؛ لذا وی نیز آن را به فال نیک گرفته و از دریافت چنین ثروتی خوشحال گشته است؛ آیا شما چنین ادعایی را خواهید پذیرفت؟ نه تنها شما بلکه آیا هیچ فرد عاقل دیگری نیز، چنین خرافه‌گویی و خیال‌بافی‌هایی را قبول نمی‌کند؟!

حال که قضیه روشن شد و دانستیم که ساده‌ترین نقل و انتقال‌های مکانی نیز به خودی خود بدون سبب صورت نمی‌گیرد، آیا منصفانه است که ادعا نماییم تغییر و دگرگونی‌های جوهری در تجزیه و ترکیب و تبدیل خاک به غذاهای گوناگون و تبدیل جسد مرده و فاقد حیات به بدن‌های زنده و متحرک و دارای صفات متعددی از قبیل درک و احساس، شعور و عقل و ...، خود به خود و به طور تصادفی انجام پذیرفته است؟!

منکران خدا از ما می‌خواهند که عقل‌هایمان را کنار گذاشته و بر دلایل صحیح علمی و مشاهدهٔ استقرایی پشت پا بزنیم؛ دلایلی که ما را به سوی «قانون سببیت» در عرصهٔ

گیتی راهنمون می‌گرداند؛ بدین طریق قصد دارند ما را نیز شریک خرافه‌گویی‌ها و باورهای دور از عقل و دلیل خویش نمایند که گویا تمام حوادث و دگرگونی‌های هستی، خود به خود و بدون یاری جستن از نیروی دیگری رخ می‌دهد.

آنان خیال دارند که ما نیز همانند خودشان بدون دلیل عقلی و علمی، وجود پروردگار و خالق هستی را انکار نماییم؛ در حالی که قانون فراگیر بر هستی و تغییرات آن، نقیض چنین پنداری را اثبات می‌کند. شرط سبب بودن چیزی، این است که بنا به حکم عقل و واقعیت، باید دارای صفات شایسته‌ای جهت ایجاد مسبب یا شکل‌دهی تغییراتی در متغیر خویش باشد و گرنه، یا سبب به حساب نمی‌آید و یا سببی ناقص و محتاج به غیر خواهد بود.

به منظور روشن شدن مطلب، توضیحاتی می‌دهیم :

اگر بر فرض مثال، یک وسیلهٔ نقلیه را در نظر بگیریم که ظرفیت حمل محموله‌ای بیست تُنی داشته باشد، بایستی جهت کشیدن محموله‌اش، دارای قدرت کشش بالغ بر بیست تُن باشد؛ خواه این نیرو را صرفاً از یک نقطه یا از دستگاه‌های متعدد دریافت دارد.

یک عمل فنی جدید و بدیع نیاز به ایجاد مهارت‌ها و نیروها (و تخصص‌های) فنی کافی دارد تا به خوبی شکل بگیرد و نتیجه‌بخش باشد.

یک دستگاه پیچیدهٔ صنعتی، از طریق علم مکانیک و مهندسی خاص و مهارت‌های فنی ویژه‌ای وجود می‌یابد.

یک قصیده شعر روح‌افزا، تنها از جانب شاعری خوش ذوق و دارای طبع و سلیقهٔ والای شعری ساخته می‌شود. بالاخره اینکه، آفرینندهٔ نیرو و استعداد، بایستی خود نیز دارای قدرت و توانی بالغ بر نیروهای خلق شده‌اش باشد.

آنچه سبب ایجاد حیات در جانداران است، خود نیز باید آراسته به صفت حیات و زندگی باشد.

آنچه سبب بروز اعمال حکیمانه در هستی است، باید خود نیز دارای حکمت، علم، اراده و اختیار باشد.

سرانجام آنچه که منشأ ایجاد دگرگونی‌های موجود در هستی است، بایستی تمام صفات کمال را دارا و به دور از هر نقصی باشد. حال که فهمیدیم هیچ کدام از عناصر موجود یا غیرموجود هستی، به دلیل احتیاج ذاتی و درونی خویش، قادر به ایجاد هستی موجود و حوادث و دگرگونی‌های آن نمی‌باشند، بی‌گمان در ورای تمام پدیده‌ها، سببی اولیه وجود دارد که آراسته به صفات حیّ(زنده)، علیم (بسیار دانا)، مُرید (دارای ارادهٔ قوی)، قدیر (بسیار توانا)، حکیم (بسیار نکته‌دان)، سمیع (بسیار شنوا)، بصیر (بسیار بینا)، رئوف (بسیار مُشفق)، رحیم (بسیار مهربان) و سایر صفات کمال است؛ ذاتی که بیرون از دایرهٔ هستی و دگرگونی‌های آن بوده و بالاتر از آن، منشأ صدور نیرو و استعدادهای کوچک و بزرگ هستی است که در اثر خلاقیت و آفرینندگی او، تغییر و تحولات سرسام‌آور و حوادث شگفت‌انگیز جهان، شکل گرفته و هموست که نقش حیات و زندگانی را در برخی موجودات نهاده، و از عطای خویش عقل‌ها و افکار مُزین به دانش و معرفت را خلق نموده و با علم و اراده و حکمت بی‌مُنتهایش نوآوری‌های متقن و بدیع را سامان داده و با رحمت خویش تمام بندگان را زیر چتر عنایت و مهر فراوانش سکونت بخشیده است.

هر عقل سالمی حکم می‌کند که چنین ذاتی باید منزّه از دگرگونی، تحول و سستی، آراسته به صفاتی ثابت و پایدار و نیز واجب‌الوجود در ذات و صفات باشد که سلسلهٔ تمام اسباب و علل به وی منتهی گردد.

اکنون که دانستیم «قانون سببیت»، یکی از قوانین بدیهی نزد عقل‌های آدمیان است و تمام سطوح و طبقات بشری در این امر بدیهی مشترک می‌باشند، لازم است این حقیقت را نیز درک نماییم که همین قانون می‌تواند سبب هدایت انسان به سوی باور و ایمانی

راستین به خالق پروردگار باشد و تمام افراد بشری را در همهٔ طبقات و دوره‌های سنی، علمی و مراتب اجتماعی دربرگیرد؛ از طرف دیگر می‌تواند حجتی قاطع و بازدارنده در مقابل منکران خدا و تبهکاران مستکبر و فاسقان از خدا بی‌خبر به شمار آید.

در مناقب امام ابوحنیفه‌ؒ چنین نقل می‌کنند که روزی جمعی از منکران وجود خدا، از وی خواستند تا با آنان به مجادله پرداخته و دلایل اثبات وجود خدا را بر ایشان اقامه نماید؛ امام نیز موعدی را جهت مناظره معین نمود. وقتی که زمان تعیین شده فرارسید، حضور امام به تأخیرافتاد، انتظار آنان به درازا کشید و گمان کردند که وی از انجام مناظره شانه خالی نموده و در رفته است.

در همین اثناء بود که امام سر رسیده و با سرزنش آنان روبرو گردید؛ وی برای توجیه تأخیرش، عذری را بدین‌گونه ساخته و پرداخته نموده و گفت : قایقرانی را که قرار بود مرا به محل تعیین شده در ساحل رودخانه برساند، نیافتم و لذا با ناامیدی تصمیم بازگشت به منزل گرفتم؛ در همین هنگام دیدم که ناگهان چند تخته چوب صاف، خود به خود راه افتاد و با پیوستن به همدیگر تبدیل به قایقی شدند؛ من نیز شگفت‌زده بر آن سوار شده و نزد شما آمدم.

همگی گفتند : آیا ما را مسخره می‌کنی؟ مگر امکان دارد کشتی خود به خود ساخته شود؟

آنگاه امام فرمود : این همان چیزی است که مرا به خاطرش دعوت به مجادله نموده‌اید؛ شما ساخته شدن خود به خودی یک قایق را قبول ندارید، اما در عین حال ادعا می‌کنید که هستی به این بزرگی، به طور تصادفی و خود به خود به وجود آمده است!

با این پاسخ امام، تمامی منکران سرگشته و خجلت‌زده و بسیاری از آنان به وجود خدا ایمان آوردند.

یکی از طبیعیدانان مشهور جهان به نام «آندرو کانوی آیوی» مقاله‌ای را با عنوان «وجود خداوند، حقیقت مطلق» به رشتهٔ تحریر درآورده که در آن چنین آمده است :

«هیچ کس نمی‌تواند نادرست بودن قانون سببیت را اثبات نماید، زیرا در این صورت می‌بایست تمام زنده‌ها، نیست و معدوم باشند؛ عقل آدمی جز بر اساس همین قانون نمی‌تواند تحلیل و برداشت‌های صحیحی از حقیقت و واقعیت داشته باشد؛ لذا من نیز این را پذیرفته و اذعان می‌دارم که قانون سببیت دارای وجودی حقیقی می‌باشد».[۱]

قرآن کریم نیز در بسیاری از آیات شریفه از قانون سببیت بر وجود خدای پروردگار استدلال می‌نماید.

از آن جا که ما به لحاظ لفظ و معنا از قانون سببیت یاد نمودیم، قرآن کریم با لطیف‌ترین لفظ از سبب الأسباب (سبب اولیهٔ همهٔ موجودات)، تعبیر کرده است؛ لفظی که متناسب با ربوبیت می‌باشد و آن عبارت است از لفظ «خلق (آفریدن)» و مشتقات آن؛ زیرا هر گاه «سببیت» و مُنتهی به ذاتی علیم، حکیم، مُرید، مُختار و قدیر گردد، نتیجه‌اش همان «خلق» خواهد بود. هر کدام از اشکال و گونههای تغییر و تحول در گسترهٔ هستی، نوعی آفرینش ربانی می‌باشند که در ورای پدیده‌ها به عنوان سبب حقیقی این تغییرات محسوب می‌گردند؛ بنابراین، اسبابی را که ما در تحقق این دگرگونی‌ها مشاهده می‌کنیم، خود ناشی هستند از اسبابی دیگر و خالقی که آنها را از طریق قانون سببیت شکل ببخشد؛ هنگامی که سلسلهٔ اسباب و عوامل به پایان برسد، فکر انسان نیز از آن بریده و متوجه حقیقت آفرینش ربانی می‌شود.

اکنون به نصوص از قرآن کریم در رابطه با قانون سببیت توجه نمایید :

1- خداوند عزوجل در آیهٔ 11 سورهٔ فاطر می‌فرماید :

«خداوند (اصل) شما (آدم) را از خاک بیافرید، سپس شما (ذریهٔ آدم) را از نطفه خلق کرد، و آنگاه شما را به صورت زوج‌های (نر و ماده) درآورده هیچ زنی باردار نمی‌شود و وضع حمل نمی‌کند مگر که خدا می‌داند (جنین او پسر یا

۱- به نقل از کتاب «الله یتجلی فی عصر العلم»، ص ۱۶۰.

دختر است و در شکم مادر چه احوالی دارد و کی به دنیا می‌آید). هیچ شخص پیری عمر درازی بدو داده نمی‌شود (و زنده نمی‌ماند و عمر زیادی نمی‌کند). و هیچ شخص از عمرش کاسته نمی‌شود (و مرگ زودرس گریبانش نمی‌گیرد) مگر اینکه در کتاب (لوح محفوظ) ثبت و ضبط است. این برای خدا ساده و آسان است».

2- خداوند عزوجل در آیات 43 تا 45 سورهٔ نور می‌فرماید :

«مگر نمی‌دانی که خدا ابرها را آهسته (به سوی هم) می‌راند، سپس آنها را گرد می‌آورد، بعد آنها را متراکم و انباشته می‌سازد، آنگاه می‌بینی که باران از لابلای آنها بیرون می‌ریزد، و نیز خدا از آسمان، از ابرهای کوه‌مانند آن، تگرگ‌های بزرگی را فرومی‌آورد، و هرکس را بخواهد با آن زیان می‌رساند، و هرکس را بخواهد از زیان آن به دور می‌دارد. درخشش برق (حاصل از اصطکاک) ابرها (آن اندازه نیرومند است) نزدیک است چشم‌ها را (خیره و) از میان بردارد. (هر یک از این پدیده‌ها دلیل بر قدرت خدا و موجب ایمان به آفریدگار آنهاست)».

«خدا شب و روز را (با کوتاه و دراز کردن، و گرم و سرد نمودن، و یکی را ظاهر و دیگری را محو ساختن، دیگر حوادث و فعل و انفعال‌ها) دگرگون می‌نماید. واقعاً در این (کار تغییر احوال) عبرت بزرگی برای کسانی است که چشم داشته باشند (و بنگرند و بیندیشند و نتاج گشت و گذار و تغییر تدریجی شب و روز که سرچشمهٔ پیدایش فصول چهارگانه و عامل اصلی حیات موجودات زنده است در مدنظر دارند)».

«خداوند هر جنبنده‌ای را از آب آفریده است (ولی با اینکه اصل همهٔ آنها آب است، دارای انواع گوناگون و استعدادهای مختلف و طرز زندگی متفاوت شگفت‌انگیزی هستند) گروهی از آنها بر شکم خود راه می‌روند (همچون ماهی‌ها و خزندگان) و گروهی از آنها بر روی دو پا راه می‌روند (مانند : انسان‌ها و پرندگان) و دسته‌ای بر روی چهار پا راه می‌روند (از قبیل : چهارپایان، تازه جنبندگان، و جانداران منحصر به

اینها نیست ، بلکه چهره‌های بسیار متنوع و اشکال مختلف دیگر دارند، و) خدا هر چه را بخواهد می‌آفریند. قطعاً او بر هر چیزی تواناست».

این‌گونه آیات که در قرآن فراوانند، از تغییر و دگرگونی‌های بی‌شمار هستی سخن رانده و ما را متوجه این حقیقت می‌سازند که لابد سببی در کار است و بدیهی است که سبب حقیقی و اولیهٔ این تحولات، منتهی به مفهوم «خلق» یعنی همان قضا و قدر می‌گردد؛ و صفت قضا و قدر (خلق) تنها برازندهٔ پروردگار آفریننده، بسیار دانا و توانا، حکیم و با اراده است که هر چه بخواهد به میل خویش انجام می‌دهد.

همان‌گونه که در نصوص ذکر شده ملاحظه کردیم، بر اساس اسلوب اعجازی قرآن و به جهت اختصار، ابتدا پدیدهٔ «خلق» را بیان نموده است.

بدین ترتیب ثابت گردید که قانون فراگیر «سببیت» که بر تمام حوادث و دگرگونی‌های هستی سایه افکنده، هر صاحب خردی را به شناخت و اثبات وجود آفریدگار بزرگ و پروردگار جهانیان «الله» وامی‌دارد که ملکوت آسمان‌ها و زمین در پنجهٔ قدرت اوست.

مهندس «کلودم. هزاوی» طراح مغز الکترونیک و عضو انجمن علمی تحقیقات فضانوردی و کمیتهٔ شورای هواپیمایی ملی در شهر «لنگی فیلد» در مقالهٔ خویش با عنوان «بزرگترین نوآفرین» با اشاره به قانون دوم «ترمودینامیک» و دلالت آن بر غیر ازلی بودن هستی به آفریننده، چنین گفت : «این هستی موجود، چیزی جز مجموعه‌ای عناصر نیست که طبق نظامی مشخص گردهم آمده و حتماً ریشه در سببی اولیه (و حقیقی) دارد که ماورای قانون دوم ترمودینامیک است و آن عبارت از ذاتی غیر مادی، لطیف و خبیر است که با چشمان دنیوی قابل رؤیت نمی‌باشد».[1]

۱- به نقل از کتاب «الله یتجلی فی عصر العلم»، ص ۹۹.

فصل پنجم :

دلیل اتقان

این فصل شامل سه بخش زیر است :

بخش اوّل : اتقان و استواری ساختار پدیده‌ها، امری شگفت‌انگیز است.

بخش دوّم : اتقان پدیده‌ها، نشانگر وجود صفت اتقان در پدیدآورنده است.

بخش سوّم : صفت اتقان در پدیده‌های کوچک و بزرگ طبیعت، سبب هدایت بسیاری از دانشمندان در ایمان به خدا شده است.

بخش اول:

اتقان و استواری ساختار پدیده‌ها، امری شگفت‌انگیز است

یکی از مهمترین چیزهایی که ما را به شگفتی وامی‌دارد، استواری و استحکام کاملی است که در ساختار و ترکیب وجودی درون خود و هستی اطرافمان مشاهده می‌کنیم.

به هر چیزی در زمین یا آسمان بنگریم یا بیاندیشم، آن را در غایت استواری و انسجام محکمی می‌یابیم که آن را به سوی هدف وجودیش هدایت می‌کند؛ خواه آن شیء را این‌گونه در نظر بگیریم که خود، جزئی از وحدت یکپارچهٔ حاکم بر هستی است، یا آن را به عنوان جزء تشکیل‌دهندهٔ مجموعه‌ای در نظر آوردیم که خود، یکی از افراد نوع آن است، یا آن را به صورت مجموعه‌ای به حساب آوریم که خود از جنس این مجموعه‌های بی‌شمار است، ... همه و همه در امتداد هستی واحدی قرار دارند که به گونه‌ای همنواخت به همدیگر گره خورده و امکان ندارد از دایره و چهارچوب قانون حاکم بر آن خارج باشند.

– آیا مهندسی این هستی پیچیده، در طرح و نقشه‌های ستارگان، اختران و کهکشان‌ها و حرکت هر کدام در مدار مخصوصشان، بر استواری شگفت‌انگیز آن دلالت نمی‌کند، به گونه‌ای که حتی تغییر و تحولات وسیع نیز در درون آن، به ندرت منتهی به عیب و نقص، یا خرابی و فساد آن می‌گردد؟

برای پاسخ این سؤال به گفته‌ها و نتایج تحقیقات ستاره‌شناسان مراجعه نمایید تا شگفتی فوق‌العادهٔ آن را دریابید!

– آیا آفرینش موجودی به نام «انسان» و اندازه‌گیری دقیق عناصر وجودی سلول‌ها، اعضا و اجزا، اعمال و حرکات مشخص هر کدام، همراه با صفات ظاهر و پنهان در ذات و نهاد وی، همگی نشان از اتقان و استحکام حیرت‌زا ندارند؟

به منظور دریافت جواب خود، دستاوردهای علمی کالبدشکافان، فیزیولوژیست‌ها، زیست‌شناسان و روانشناسان را مطالعه و بررسی نماید تا بر اتقان آفرینش و ساختار جسمانی این موجود محیرالعقول واقف شوید!

– آیا این مجموعه‌های بزرگ جانوری در عالم حیوانی، اعم از پرندگان، آبزیان، چهارپایان، خزندگان و ... هر کدام در انواع و اشکال و اوضاع متفاوت، با رنگ‌ها، ویژگی‌ها، غرایز و شیوه‌های زندگانی مختلف، از کوچک گرفته تا بزرگ، ... جملگی بر اتقان و زیبایی این هستی پهناور دلالت نمی‌کنند؟

در این خصوص نیز سراغ زیست‌شناسان را بگیرید تا عجایب و شگفتی‌های جهان حیوانات و ساختار مستحکم هر مجموعه را برایتان روشن ساخته و شما را به حیرت اندازند، به گونه‌ای که (خواسته یا ناخواسته) در برابر آفریدگار سازنده و معمار برجسته‌اش سر تعظیم و تکریم فرود آورید!.

– آیا این مجموعه‌های بی‌شمار در عالم گیاهان، از انواع گونه‌های درختی، گیاهی و کشتزارهای دیمی و آبی گرفته تا اشکال مختلف ریشه، ساقه، شاخه، شکوفه، گل، برگ، میوه، بذر، ... و از نرم‌تنان گرفته تا سخت‌تنان، در اشکال گوناگون رنگ، طعم، بو، خاصیت، تأثیر و تأثرات و ... هر کدام به نوبهٔ خود، نشان‌دهندهٔ استحکام و نوآوری شگفت‌برانگیز نمی‌باشند؟.

جهت پاسخ مناسب، به دستاوردهای علمی گیاه‌شناسان مراجعه نمایید تا از شگفتی‌های گیاهی و نباتی، ساختار استوار و مستحکم و ادای دقیق وظایف محوله‌شان

آگاه شده، و بدین‌گونه دل‌هایتان پر از نور ایمان به صانع بزرگ گل و گیاه و سایر مخلوقات گردد!.

– آیا آفرینش (عناصر و طبقات مختلف) زمین از قبیل خشکی‌ها، دریاها، کوه‌ها، غارها، دره‌ها، دشت‌ها، صخره‌ها، شن‌ها، خاک‌ها، معادن، منابع، چشمه‌ها، رودخانه‌ها و جویبارها، رنگ‌ها، راه‌ها، گرمی، سردی، فصل‌ها، و شب‌ها، روزها، سیر و گردش بر گرد محورها، و سایر صفات و خصوصیاتش، دلیل بر اتقانی پایدار و نوآوری بی‌نظیر نمی‌باشند؟.

لازم است جواب این سؤال را نیز در لابلای تحقیقات و کشفیات جغرافیدانان، شیمیدانان، زمین‌شناسان و سایر متخصصان در زمینه‌های یاد شده، جویا شوید تا اتقان ساخت و ساز این کرهٔ خاکی، شما را به درجات کمال انسانیت رسانیده و به شما بفهماند که آفریننده و تقدیرگر زمین و هر آنچه در زمین است، ذاتی بسیار دانا، حکیم و تواناست!.

بدین ترتیب هر چه دانش و خبرگی و تجربهٔ انسان‌ها افزون گردد، آیات و نشانه‌های پروردگار در هستی، بیشتر بر ایشان خودنمایی می‌کند؛ چرا که ما هر نظم و ترتیب متقن و مستحکمی که در هر چیز مرکبی ملاحظه می‌کنیم، بی‌درنگ به فکر وجود کسی می‌افتیم که این نظم و ترتیب را ایجاد و به آن سر و سامان بخشیده است.

در چیزهایی که از ده جزء یا بیشتر تشکیل شده‌اند، احتمال اتقان ناشی از حکمت فردی حکیم، به مراتب بیشتر از احتمالاتی است که آن چیز را ناشی از تصادف می‌دانند؛ لذا عقل ما هر گاه شیء متقن و آراسته به آثار حکمت را ملاحظه کند، فوری متوجه موجودی زنده و توانا، حکیم و با اراده خواهد گشت که آن را اتقان بخشیده باشد؛ زیرا هم در منطق عاقلان و هم در نظر ریاضیدانان، وجود اتقان در اشیای کثیرالأجزء از راه تصادف، محال و ناشدنی است.

اکنون به مثال‌های ملموسی در این راستا اشاره می‌کنیم :

1- هر گاه وارد خانه‌ای شده و اسباب و اثاثیهٔ درون آن را خیلی مرتب و منظم بیابیم، بی‌درنگ می‌گوییم : امکان ندارد چنین نظم و ترتیبی خود به خود و تصادفی ایجاد شده باشد، بلکه شخص خوش ذوق و سلیقه در پدید آوردنش نقش داشته است.

2- هر گاه لباسی را مشاهده کنیم که به گونه‌ای آراسته و زیبا و با دوختی محکم و بادوام ساخته شده باشد، زود حکم می‌کنیم که خیاطی ماهر و چیره‌دست آن را دوخته است.

3- هر گاه دستگاه اتوماتیک و خودکار، یا برقی و الکترونیک خوش ساخت و پیچیده‌ای را ملاحظه نماییم که وظایف محوله‌اش را به نحو احسن ادا می‌کند، فوری به یاد مهندس سازنده، ماهر و توانایش خواهیم افتاد (و او را تحسین خواهیم کرد).

پس آیا شایسته نیست که اینک با مشاهدهٔ پدیده‌ها و آفریده‌های بی‌شمار در عرصهٔ این هستی پهناور که هر کدام در اوج اتقان و استواری‌اند، بر آفریننده‌شان اذعان و اعتراف نماییم؟ آفریدگار حکیم، بزرگ و دانایی که پروردگار جهان و جهانیان است و تمام اجزاء و آفریده‌ها را در مسیر صحیح و مکان مناسبشان قرار داده، به گونه‌ای که هر گاه یکی در جای دیگری و با خصوصیات دیگری می‌بود، دچار نقص و خلل گشته و از تحقق هدف وجودیش باز می‌ماند؟

بنابراین، تمام افراد بشر از عامی و باسواد، دانا و جاهل، کوچک و بزرگ، کودن و نابغه، ... هر کدام به گونه‌ای خاص و بنابر طبیعت انسانی به وجود پروردگار یکتا یعنی «الله» گواهی داده و بر آن اقرار می‌نمایند، مگر کسانی که از روی عناد و خود بزرگ‌بینی، لجاجت نموده و بر این حق آشکار پردهٔ کتمان بگذارند؛ روشن است که برای هر صاحب خردی، دلیلی قوی‌تر از بداهت و صراحت وجود ندارد.

قرآن کریم در بسیاری از آیات بیناتش، ما را از راه دلیل اتقان، متوجه آفریدگار حکیم می‌نماید که در اینجا به چند نمونه اشاره می‌کنیم :

1- در آیهٔ 88 سورهٔ نمل می‌فرماید :

«کوه‌ها را می‌بینی و آنها را ساکن و بی‌حرکت می‌پنداری، در حالی که کوه‌ها مانند ابرها در سیر و حرکت هستند (چرا که کوه‌ها بخشی از کرهٔ زمین بوده و کرهٔ زمین به دور خود به دور خورشید می‌گردد). این ساختار خدایی است که همه چیز را محکم و استوار (و مرتب و منظم) آفریده است. (خداوندی که حساب و نظام در برنامهٔ آفرینش او است) مسلماً وی از کارهایی که شما انجام می‌دهید بس آگاه است (و کردار نیک و بدتان را بی‌جزا و سزا نمی‌گذارد)».

2- خداوند عزوجل در آیات 6 تا 16 سورهٔ نبأ می‌فرماید :

«آیا ما زمین را جایگاه آمادگی (برای زندگی شما انسان‌ها) نساخته‌ایم؟ و آیا کوه‌ها را میخ‌هایی (برای نگاهداری زمین در برابر فشار مواد مذاب درونی) ننمودیم؟ و شما را به صورت جفت‌های (نر و ماده) نیافریده‌ایم؟ و خوابتان را مایهٔ آرامش و آسایشتان نکرده‌ایم؟ وشب را جامه و پوشش ننموده‌ایم؟ (تا در خلوت شب، دور از دیدگان مردمان آرامش و آسایش کنید، و به تجدید قوا بپردازید). و روز را وقت تلاش و کوشش زندگی نکرده‌ایم؟ (تا پس از تجدید قوا در شب، در روز به کار و کسب بپردازید). و چراغ درخشان و فروزانی را نیافریده‌ایم؟ (تا در بزمگاه جهان، محیط را برایتان روشن و گرم دارد؟). و از ابرهای افشارنده، آب فراوان ریزنده فرونفرستاده‌ایم؟ تا با آن برویانیم دانه‌ها و گیاه‌ها را. باغ‌های درهم و انبوه را».

3- خداوند عزوجل باز در آیات 17 تا 32 سورهٔ عبس می‌فرماید :

«کشته باد انسان! چه خدانشناس و ناسپاس است! خدا او را از چه چیز می‌آفریند؟! او را از نطفهٔ ناچیزی می‌آفریند و قوت و قدرت (و جمال و کمال) بدو می‌بخشد. سپس راه (شناخت خوبی و بدی) را برای او آسان می‌کند (تا راه هدایت را در پیش گیرد، و راه ضلالت را ترک گوید). بعد او را می‌میراند و وارد گورش می‌گرداند. سپس هر وقت خواست او را زنده می‌گرداند. هرگز! هرگز! انسان (با وجود طول حیات) دستوری را که خدا بدو داده است (وظایفی

را که برای وی تعیین کرده است، آنچنان که شایستهٔ مقام با عظمت الهی است) هنوز که هنوز است انجام نداده است! انسان باید به غذای خویش بنگرد و دربارهٔ آن بیندیشد (که چگونه ما آن را برای او فراهم کرده‌ایم، و در ساختمان مواد غذایی و اجزای حیات‌بخش آن، چه دقت و مهارت و ظرافتی بکار برده‌ایم). ما آب را از آسمان به گونه‌ای شگفت می‌بارانیم. سپس زمین را می‌شکافیم و از هم باز می‌کنیم. در آن دانه‌ها را (که مایهٔ اصلی خوراک انسان است)، و رزها و گیاهان خوردنی را، و درختان زیتون و خرما را، و باغ‌های پر درخت و انبوه را، و میوه و چراگاه را، برای استفاده و بهره‌مندی شما و چهارپایان شما می‌رویانیم».

4- خداوند عزوجل در آیات 61 و 62 سورهٔ فرقان می‌فرماید :

«پاینده و بزرگوار خدای رحمانی است که در آسمان برج‌هایی را به وجود آورده است و در آن، چراغ (فروزان خورشید) و ماه تابان را ایجاد نموده است. خدای رحمان کسی است که شب و روز را (به طور متناوب) جایگزین یکدیگر می‌سازد، برای (عبرت) انسانی که بخواهد به یاد خدا باشد (و فطرت خداشناسی را در خود بیدار نگاه دارد) یا بخواهد (نعمت‌های بی‌شمار آفریدگارش را) سپاسگزاری کند (و با زنده نگاه داشتن روح شکرگزاری، بر الطاف و انعام خدا در حق خود بیفزاید)».

با دقت در مضمون آیاتی که از نظر گذشت، ملاحظه می‌کنیم که خداوند عزوجل با بیان پدیده‌ها و آفریده‌های مرتب و منظمی که در نهایت اتقان و استواری هستند، از انسان‌ها می‌خواهد تا به اندیشه در آنها پرداخته و هر کس بنا به استعداد و تخصص‌های علمیش نتیجهٔ منطقی و معقولی از آنها بگیرد؛ و نیز درمی‌یابیم که زمینه‌های وسیع و مناسبی وجود دارد تا دانشمندان، پژوهشگران و صاحب‌نظران علمی، در هر رشته و هر عصر و زمانی، نسل اندر نسل به کشف و استخراج آیات تکوینی خداوند پرداخته و از

این راه، هم خود و هم دیگران را به اثبات و پذیرش وجود حقیقی پروردگار، صفات کمالش، یکتایی در ربوبیت و الوهیتش و ... راهنمایی کنند؛ سپس در برابر نعمت‌های بی‌شمارش به تکریم و شکرگزاری مخلصانه نشسته و عبادت و بندگی حقیقی و تسلیم‌شدنش را خاضعانه گردن نهند.

بخش دوم:

اتقان پدیده‌ها، نشانگر وجود صفت اتقان در پدیدآورنده است

وجود هر پدیده یا عمل متقن و استوار، دلیل وجود صفت «اتقان» در کسی است که آن پدیده یا عمل، از وی ناشی شده است؛ اما تنها کسی می‌تواند آراسته به چنین صفتی باشد که بسیار دانا و مطلع از امور باشد. مثلاً قصر زیبایی که از حیث ساختاری، مهندسی و طراحی، مواد و مصالح کاربردی و تزییناتی، مستحکم و متقن و تحسین‌برانگیز باشد، بدون شک بر وجود مهندس ماهری دلالت می‌کند که طرح و نقشهٔ آن را ریخته باشد؛ یا بنا و معماری که آن را ساخته و پرداخته و زینت داده به طوری که چنین شخصی بایستی خیلی کارآمد و خوش ذوق و سلیقه در تخصص ساختمانیش باشد.

یک دستگاه پیچیدهٔ خودکار نیز که اعمال و حرکات خویش را منظم و مرتب انجام می‌دهد، صراحتاً بر آگاهی و شناخت دقیق مبتکر و سازنده‌اش به دستگاه‌های مصنوعی و طراحی ماهرانهٔ آن دلالت دارد. روشن است که اتقان در چیزی، مستلزم علم و شناخت بر آن چیز، حکمت انتخاب طرح و فرضیهٔ مناسب جهت اجرای آن و نیز قدرت اجرایی کافی می‌باشد. پس هر گاه پدیدهٔ اتقان در کاری به چشم بخورد، نشان‌دهندهٔ علم، حکمت و قدرت اجرایی انجام‌دهندهٔ کار در حد نیاز انجام آن کار و حتی اندکی بیشتر از آن مقدار می‌باشد.

هر چه کار بزرگتر و پیچیده‌تر باشد، مستلزم نیروی بیشتر و شناخت دقیق‌تر انجام‌دهنده‌اش خواهد بود. مثلاً ما با مشاهدهٔ جرثقیلی که محمولهٔ بیست تُنی را بالا

می‌کشد، می‌فهمیم که این دستگاه، قدرتی معادل با کشش بیست تُن را دارد؛ یا به محض ملاحظهٔ انسانی که صندوقی آهنی به وزن یک تُن را بر پشت خود حمل می‌کند، این نکته را درک می‌کنیم که چنین فردی حداقل توانایی لازم جهت حمل یک تن را دارد؛ یا وقتی که می‌شنویم یا می‌بینیم که انفجار یک بُمب اتمی باعث ویرانی منازل یک شهر شده است، درمی‌یابیم که چنین بُمبی قدرت انفجاری لازم جهت ویرانی و تخریب مساحتی معادل مساحت شهر مذکور را دارد؛ وقتی که فردی با مهارت و چیره‌دستی و به گونه‌ای خاص، خود را به نقطه‌ای ویژه (در محوطه یا ساختمانی مشخص) رسانده و با فشار دکمه و به حرکت انداختن بخشی کوچک در آن نقطه، انفجار عظیم و تخریب‌آوری ایجاد نماید، یا دستگاههای فوق‌العاده پیچیده و بزرگی را به حرکت و کار اندازد، پی خواهیم برد که چنین شخصی بر تکنیک‌ها، نیروگاه‌ها و استارت‌های مخفی مجموعهٔ مذکور قدرت و احاطهٔ کافی دارد؛ لذا هر گاه این عمل، بنا به مصلحت و در موقعیت‌های گوناگون از ناحیهٔ همین شخص صورت پذیرد، این حقیقت را در خواهیم یافت که چنین عملی، تصادفی نبوده، بلکه از روی حساب و کتاب دقیقی شکل می‌گیرد!

پس هر گاه صفات قدرت، علم و حُسن انتخاب، در موصوف واحدی جمع گردند، زنده بودن دیرینهٔ موصوف را می‌رسانند؛ چرا که مادهٔ بدون حیات، بی‌گمان فاقد صفات بیان شده نیز خواهد بود.

قرآن کریم با جلب نظر و توجه مردم به پدیده‌های بدیع، دقیق و شگفت‌آور هستی که از ناحیهٔ ذاتی غیر خودشان وجود یافته‌اند، در واقع می‌خواهد این نکته را بفهماند که پدیدآورنده و شکل‌دهندهٔ آنها، ذاتی بسیار دانا، توانا، حکیم، و زنده است.

بنابراین ملاحظه می‌کنیم که وجود مدیر و مدبری ناظر بر تدبیر امور هستی، الزامی است؛ پر واضح است که تنها ذات دانا و توانا و حکیمی درخور چنین مقامی است که

بر گسترهٔ هستی، هیمنه و سلطه داشته، کوچک و بزرگ را زیر نظر گرفته و مراقبت نماید؛ بدیهی است که چنین ذاتی، هم شایستگی مالکیت بر جهان و جهانیان را دارد، و هم حاکم و فرمانروای بی‌چون و چرای آن است.

سرانجام به دنبال این انسجام فکری برگرفته از بررسی پدیده‌های هستی، دریافتیم که در ورای تمام پدیده‌ها، ذاتی بسیار توانا، دانا، حکیم، زنده، دارای هیمنه، تدبیرگر امور، مالک و فرمانروا وجود دارد که هر چه بخواهد و هر گونه اراده کند، همان خواهد شد.

بخش سوم :

صفت اتقان در پدیده‌های کوچک و بزرگ طبیعت، سبب هدایت بسیاری از دانشمندان به سوی خداوند

پدیدهٔ «اتقان» و استواری نظام هستی که در تمام ذرات و اجزای کوچک و بزرگ جهان به چشم می‌خورد، بسیاری از پژوهشگران و هستی‌شناسان را به طرف دایرهٔ ایمان به پروردگار و خالق هستی سوق می‌دهد؛ خداوند که هر چیزی را در غایت استواری آفریده و ذره ذره هستی، بر وجود ذات و صفات کمالش گواهند؛ تعداد زیادی از این دانشمندان با تمام وجود اعلام نموده‌اند که : هیچ معبود حقیقی جز «الله» تعالی وجود ندارد.

از جملهٔ این اعترافات، مقاله‌ای است که دکتر «جُرج اِرل دیویس» فیزیکدان و رئیس بخش تحقیقات اتمی نیروی دریای آمریکا، با عنوان «کشفیات علمی، وجود خدا را ثابت می‌کند»، نگاشته که خلاصهٔ آن به قرار زیر است :

«هر چه قافلهٔ دانش جلو رفته و خرافات کهنه و قدیمی رنگ ببازد، توانایی انسان در بهره‌وری از مزایای دین و دستاوردهای دینی نیز افزایش می‌یابد ... .

البته این بدان معنا نیست که ما وجود بی‌دینان را در میان محققان و جویندگان علمی انکار کنیم، بلکه می‌خواهیم این نکته را خاطرنشان سازیم که باور شایع در بین مردم، مبنی بر اینکه بخش عمدهٔ بی‌دینی در میان قشر (روشنفکر و) دانشمند جامعه است، بی‌پایه و اساس بوده و برعکس، ملاحظه خواهیم کرد که ایمان به خدا در میان محققان و دانشمندان، شیوع بیشتری دارد ... به لطف اشتغالم در بررسی طبیعت و تحقیقات

فیزیکی، فرصتی به من دست داد تا بتوانم ترکیب پیچیده و غیر قابل تصوری را در برخی از پدیده‌ها بررسی و تحقیق نمایم که زیبایی و آراستگی نوسانات درونی کوچکترین ذراتشان، دست کمتری از جنب و جوش و تحرکات حیرت‌انگیز بزرگترین ستارگان شناور در مدار مخصوصشان ندارند؛ در این جهان پهناور، هر پرتوی از نور و هر کنش و واکنش فیزیکی یا شیمیایی یا هر خاصیتی از خواص یکایک موجودات زنده، برحسب قوانین ثابت و تغییرناپذیری صورت می‌گیرد.

این صورت‌های واقعی از طبیعت، دستاوردهای علوم بشری‌اند که هر اندازه انسان در آنها دقت و تأمل نماید، بیشتر به زیبایی و ظرافت آن پی می‌برد ... .

اگر بخواهیم وجود خدا را تنها از راه (حواس ظاهری) و شیوه‌های مادی اثبات نماییم، به خطا رفته‌ایم؛ چرا که تا به حال، کسی ادعا نکرده که خدا ماده است. اما به کمک عقل و استنباط از آموخته‌ها و دیده‌ها (و شنیده‌ها) می‌توانیم به هدف خویش دست یابیم.

پس اولین نکتهٔ منطقی که لازم است در این راستا قبول داشته باشیم، این است که هیچ ماده‌ای قادر نیست خود را بیافریند. اما اگر بپذیریم که طبیعت هستی قادر است خود را ایجاد کند، در حقیقت آن را آراسته به صفات خداوندی نموده‌ایم؛ این بدان معناست که بر وجود خالق پروردگاری اعتراف نموده‌ایم و در عین حال آن را مرکب از روح و ماده می‌دانیم!

ولی من به ترجیح خدایی غیرمادی برای این هستی را باور دارم که آیات و نشانه‌هایش بر گسترهٔ آن، خودنمایی و آثار قدرتش در آن تجلی یافته‌اند؛ خدایی که نظیر و همتایی برایش نیست.

علاوه بر آن، هر چه تکامل و پیشرفت مخلوقات فزونی یابد، نیاز به خالقی مدبر در ورای آن، بیشتر نمایان می‌گردد و توسعهٔ تکاملی که علوم پرده از آن برداشته‌اند، به خودی خود گواه بر وجود «الله» می‌باشند.

میلیون‌ها ستاره و سیاره، جهان‌ها و مجموعه‌های مختلف زنده و غیرزنده، در شکل و صورت‌های متفاوت و با طول عمرهای مشخص و تحت قوانین ثابت و خدشه‌ناپذیر، ... همگی نشأت گرفته از اجزایی ساده، بسیط، فاقد صورت و بسیار ریز می‌باشند که عقل بشر از اطلاع و دسترسی به چگونگی ایجادشان ناتوان است.

هر کدام از ذرات و اجزای هستی، چه آنها که محسوسند و چه آنها که خواص و حتی تصور عقلی انسان از درکشان ناتوان است، قوانین و سنت‌ها و استعدادهای خاص خویش را در خود حمل می‌کنند.

گرچه این دلایل (در اثبات وجود خدا) کافی است ولی دلیل دیگری نیز در اینجا وجود دارد که قوت و شدتش به مراتب بیشتر است؛ و آن عبارتست از اینکه : نه تنها ستارگان و سیارات بی‌شماری از این ذرات و جزئیات بسیط نشأت گرفته‌اند، بلکه مجموعه‌های تکامل یافتهٔ موجودات زنده، خصوصاً موجود متفکر، مبتکر و خلاق (به نام انسان) نیز که در پی کشف حقیقت و اسرار وجود و زندگی است، ثمرهٔ چنین ذراتی می‌باشند.

(بالاخره اینکه)، تمام ذرات این هستی مشهود، به گونه‌ای آشکار بر وجود خداوند (الله تعالی) شهادت می‌دهد که حتی نیازی وجود ندارد تا بر اثبات این حقیقت استدلال نماییم که اشیای مادی از ایجاد و آفرینش خویش عاجزند ...».[1]

۱- به نقل از کتاب «الله يتجلى في عصر العلم»، ص ۴۷.

فصل ششم :

دلیل نظم فراگیر

این فصل شامل چهار بخش زیر است :

بخش اوّل : نظم و انسجام موجود در طبیعت، از دو حال خارج نیست.

بخش دوّم : نیاز طبیعت منظم و هدفدار به آفریننده و ناظم، از بدیهیات عقل انسانی است.

بخش سوّم : یکپارچگی نظام هستی، دلیل بر یکتایی خالق و ناظم است.

بخش چهارم : فرازهایی از سخنان هستی‌شناسان پیرامون نظم فراگیر هستی.

بخش اول :

نظم و انسجام موجود در طبیعت، از دو حال خارج نیست

نظام بدیع و به هم پیوستهٔ هستی که اثری از بی‌نظمی و نقص در آن به چشم نمی‌خورد و در ضمن طرح و نقشه‌ای از پیش تعیین‌شده و هدفدار حرکت می‌کند، از دو حال خارج نیست :

1- یا صرفاً ناشی از تصادف ذاتی محض است؛

2- یا ناشی از تدبیر مدبری حکیم، دانا و تواناست که هر چه بخواهد و اراده کند تحقق می‌یابد.

اینکه بگوییم ناشی از تصادف محض است، عقلاً و واقعاً امری محال و ناشدنی است؛ چرا که اگر فرضاً تصادف بتواند حتی چیز ساده و جزئی را منظم بیافریند، هرگز امکان ندارد سبب ایجاد نظامی گسترده و فراگیر باشد؛ نظامی که دامنهٔ آن بی‌حد و حصر بوده و در طول زمان، پی درپی و بدون عیب و نقص، تحت قوانینی یکپارچه و همنواخت، استمرار یابد. از طرف دیگر، تصادف به هیچ‌وجه موجب ایجاد هدفداری در پدیده‌ها نمی‌گردد؛ در حالی که روند جهان هستی، روندی هدفدار بوده که علیرغم اجزا و ذرات و مجموعه‌های بی‌شمارش، در ضمن نقشه‌ای کلی و نظمی فراگیر لحظه به لحظه به سوی هدفش روان است و خللی در آن وارد نمی‌شود.

قرآن کریم در آیات 3 و 4 سورهٔ ملک می‌فرماید :

«آن که هفت آسمان را بالای یکدیگر و هماهنگ آفریده است. اصلاً در آفرینش و آفریده‌های خداوند مهربان، خلل و تضاد و عدم تناسبی نمی‌بینی (و بلکه هستی با تمام عظمتی که دارد، از انسجام و استحکام شگفت برخوردار است، و نظم و نظام عجیب و قوانین و روابط دقیق بر ذره ذرهٔ کائنات حکمفرما است). پس دیگر باره بنگر (و با دقت جهان را وارسی کن) آیا هیچ‌گونه خلل و رخنه‌ای می‌بینی؟ باز هم (دیدهٔ خود را بگشای و عالم هستی را بنگر و) بارها و بارها بنگر و وارانداز کن. دیده سرانجام فروهشته و حیران، و درمانده و ناتوان، به سویت باز می‌گردد».

در این نص شریف به نظم فراگیر هستی و استمرار بی‌عیب و نقص آن اشاره شده است؛ چرا که اگر ناشی از تصادف کور و بدون شعور می‌بود، بایستی در اثر اختلال، بی‌نظمی و انشقاق، پدیده‌هایی نظیر آسمان‌ها و زمین و .... دستخوش تزلزل و فروپاشی می‌گشت.

به همین خاطر است که خداوند عزوجل، توجه انسان‌ها را به این دلیل عقلی جلب و صاحب‌نظران علوم بشری را (در هر سطح و مرتبهٔ علمی که باشند) به رویارویی فرامی‌خواند تا اگر قادرند، کوچکترین دلیل یا سند (علمی یا عقلی) مبنی بر عدم وجود خدا ارائه نمایند؛ لذا نص مذکور، شامل دو لفظ «خاسیء» و «حسیر» است که هر دو بر ناکامی و عجز منکران خدا در این میدان دلالت دارند.

نظام هستی که دور از هر گونه عیب و شکاف یا اختلال و تزلزلی است، نظامی استوار و محکم می‌باشد که قوانین جبری پروردگار، ناظر بر آن است و چیزی را توان خروج از این قوانین نمی‌باشد.

هر چیز در پهنهٔ این هستی، آراسته به توان و استعدادهای متناسب و بی‌کم و کاست خویش است و هیچ کدام از عناصر و نیروهای موجود در آن، در جهت مخالف و متضاد همدیگر حرکت نمی‌کنند. اگر چنین تقدیر و ارزیابی حکیمانه و معیارهای کنترل و

پیشگیری وجود نمی‌داشت، بی‌گمان نتیجهٔ فعل و انفعالات نیروها و عناصر، به اختلاف و بی‌نظمی کشانده می‌شد و برخی بر برخی دیگر طغیان و تجاوز می‌نمودند (!).

اگر این موازنهٔ منع و پیشگیری (کنترل) نبود، حشرات یا میکروب‌های زیان‌آور، سطح کرهٔ زمین را فرامی‌گرفت؛ زیرا قدرت فوق‌العاده زیادی در تولید و تکثیر نسل خویش و سرعت انتشار آن دارند. بدین ترتیب نباتات کُشنده و زیانبار، در درون نباتات مفید و سودبخش رخنه نموده و تمام مزارع را فراگرفته و اجازهٔ رشد و شکوفایی را از گیاهان سودمند سلب می‌کردند.

اگر این توازن وجود نداشت، آب‌های موجود در کرهٔ زمین، سطح آن را به کلی فرامی‌گرفت به گونه‌ای که حتی به اندازهٔ جا پای انسان، خشکی باقی نمی‌ماند؛ ولی این کنترل و موازنهٔ دقیق سبب شده تا آب‌های زیادی در نواحی قطبی و سردسیر، به حالت یخ‌زده نگه داشته شده و طغیان جمعی آب‌ها متوقف گردد.

باز اگر این موازنه و کنترل عناصر و نیروها نبود، قدرت رشد و نموی که در موجودات زنده وجود دارد، به تنهایی کافی بود تا در مدت (تنها) یک سال، طفلی خردسال را به کوهی تبدیل کند. اما این نظم فراگیر در گسترهٔ هستی، هرگز اجازهٔ چنین اختلاف و هرج و مرجی را نمی‌دهد! پس آیا درست است که بگوییم : چنین نظم و انضباطی، تصادفی و اتفاقی است؟ یا برعکس، نشأت گرفته از ناظمی حکیم، مدبر و توانا بر هر چیز است؟! اگر آفریدگاری بزرگ و توانا، باعلم، قدرت، حکمت و حاکمیت خویش، هیمنه و تدبیرش را در حوادث هستی نمی‌گمارد، یقیناً هستی به میدانی از بی‌نظمی و سرگردانی عناصر و پدیده‌ها تبدیل و هر چیزی بی‌هدف به این سو و آن سو رفته و سرانجام به نابودی می‌انجامید.

اما تحقیقات و بررسی‌های علمی، پرده از روی این حقیقت، فراروی دانشمندان و محققان کنار زده که اثری از بی‌نظمی و بی‌برنامگی در پدیده‌ها و دگرگونی‌های هستی

وجود نداشته و هر چیزی به سوی هدف از پیش تعیین‌شده‌اش در حرکت و تکاپوست و این سلسلۀ اهداف و غایات به بروز یک یا چند صفت آفریدگار بزرگ منتهی می‌گردد؛ خداوندی که بری از تمام صفات نقص و عیب (صفات سلبیه) بوده و مظهر تمام صفات کمال است؛ صفات کمالی که هر صاحبدلی را به شناخت خالق جلیل و زمامدار مطلق آسمان‌ها و زمین واصل می‌گردانند.

پس هر چه در عرصۀ گیتی بگنجد و در قالب تحقیق و بررسی‌های انسانی قرار گیرد، انسان را به سوی اقرار بر وجود بزرگترین موجود ازلی و ابدی دستگیری می‌نماید؛ موجودی که از حیث ذات و صفات و اسماء، کمال مطلق بوده و مثل و مانندی برایش نیست؛ موجودی که وجودش ناشی از غیر نبوده، بلکه بالذات است؛ بالاخره موجودی که هرگز در عدم نبوده، بلکه در هر برهه از زمان وجود داشته است، زیرا در غیر این صورت نیازمند چیزی خواهد بود که سبب وجودیش باشد و لذا آن موجود دیگر، هدف و سوژۀ بحث ما می‌باشد؛ چرا که ما دنبال ذاتی می‌گردیم که کامل‌ترین و اصیل‌ترین وجود را دارا باشد که آن هم پروردگار و آفریدگار ازلی و ابدی، یعنی «الله» تعالی است و بس.

چنین نتیجه‌گیری‌هایی ما را متوجه این حقیقت می‌گرداند که خداوند، هستی و گونه‌های حیات و زندگی در آن را، هدفدار و به منظور غایتی معین خلق نموده و مخصوصاً برخی از موجودات زنده (از قبیل انسان و جن) را آراسته به عقل، اراده و سایر صفات گردانیده تا از این راه، هدف مشخصی را متحقق سازد.

بنابراین، بر هر شخص با اراده و صاحب اندیشه‌ای لازم است که هدف وجودی خویش را در فراخنای هستی پهناور جستجو کرده و راز این معما را کشف نماید که : چرا به وسیلۀ این دو صفت از دیگر موجودات، متمایز گردیده است؟

1- نیروی فهم و اندیشه، درک و استنباط علل، اسباب و صفات اشیاء، در خلال ادارک پدیده‌ها.

2- نیروی اراده و اختیار و دخل و تصرف در امور درون و بیرون خویش، در چهارچوب و محدودۀ مشخص اختیاراتش.

البته این نکته بایستی فراموش نشود که انسان هرگز قادر نیست در اصل حیات و مرگ خویش دخل و تصرفی داشته و حتی نمی‌تواند در آنچه می‌خواهد و آرزویش را می‌کند، به دلخواه خود برسد؛ مهمتر از همه اینکه انسان دائماً نیازمند یاری از نیرویی غیرخویش است که ماورای عالم خاص انسانی و به طور مطلق ماورای عالم ماده می‌باشد.

تحقیق و جستجو از هدف وجودی انسان، در نهایت به اینجا ختم می‌شود که او مکلف است به آفریدگار خویش ایمان آورده و بدان اعتراف نماید و با تسلیم شدن در برابر اوامر و نواهیش، بندگی (خالصانه و همه‌جانبۀ) وی را گردن نهد.

پس هر گاه انسان هدف وجودی آفرینش خویش را درک نمود، وظیفه‌اش در زندگی دنیوی را نیز متوجه می‌شود؛ اینجاست که به ندای دعوتگران خدایی پاسخ مثبت داده و در حد توان به اطاعت از اوامر خداوند مبادرت می‌ورزد که توسط پیامبران† ابلاغ گردیده‌اند؛ هر زمان نیز دچار لغزش و عصیانی گردد به درگاه خداوند روی آورده و با توبه و طلب آمرزش از او، مسیر صحیح بندگیش را ادامه می‌دهد تا رضایتش را جلب و وعدۀ پاداش و احسان الهی را در حق خود متحق گرداند.

وجود هستی سراسر نظم و اتقان، مرتب و هدفدار، بی‌گمان برگرفته از ذاتی بسیار دانا و حکیم است که هر انسان فهمیده و با شعوری در خلال ملاحظۀ پدیده‌ها و حوادث هستی، متوجه آن خواهد شد و هر کسی بنا به طبیعت و استعداد بشری خویش بهرۀ خود را از آن خواهد گرفت.

در این راستا نقل قول‌های بسیار تأییدکننده‌ای از جانب دانشمندان و پژوهشگران امور مادی ارائه شده که به بیان یکی از آنها اکتفا می‌نماییم :

«**کمیل فلاماریون**» یکی از این محققان است که می‌گوید : «این نظم و نظام فراگیر که حاکم بر طبیعت است، همراه با آثار حکیمانه‌ای که در هر چیزی پدیدار و به مشابهٔ روشنایی سپیده و نور زیبایی شفق از همه سو جلوه‌گر شده و مخصوصاً وحدت یکپارچه‌ای که در قالب تغییر و تکامل هستی به چشم می‌خورد، همگی بر وجود نیروی لایزال ربانی دلالت می‌کنند؛ نیرویی که بسان ستون‌های برپادارنده و نگه‌دارندهٔ نظام هستی در پس تمام ذرات وجود، ریشه دوانده است؛ همین نیرو است که اساس نظام حقیقی و منشأ اصلی همهٔ قوانین طبیعی در اشکال و انواع گوناگون به شمار می‌آید».[1]

۱- به نقل از کتاب «الله فی الطبیعة» و آن نیز به نقل از کتاب «عقیدة المسلم»، تألیف شیخ محمد غزالی.

بخش دوم :

نیاز طبیعت منظم و هدفدار به آفریننده و ناظم از بدیهیات عقل انسانی است

یکی از احکام آشکار و اولیهٔ عقلی، عبارت است از محال بودن تبدیل مواد و عناصر ساده و بسط به اشیاء و مواد مرکب و منظم، خوش ساخت و قواره، هدفدار و سودمند، بدون اینکه سازنده یا ناظم دانا و ماهری در آن نقش داشته باشد.

تمام مردم صرف نظر از اینکه چه مذهب و مکتب فکری داشته و اینکه به خدا ایمان دارند یا منکر وجودش می‌باشند، همگی اتفاق نظر دارند که پیدایش اولیهٔ هستی، به عناصر و موادی ساده و بسیط و غیرمرکب برمی‌گردد؛ سپس از کوچکترین موجود مرکب گرفته تا بزرگترین آن، از همین مواد ساده نشأت گرفته‌اند. اکنون از چگونگی ایجاد این مواد و عناصر ساده و بسیط سخنی نمی‌گوییم تا فعلاً ببینیم که چگونه تبدیل به اشیاء و مصنوعات مرکب و منظم و دارای اتقان گردیده و مظهر سود و بهره و هدفداری گشته‌اند.

در اینجاست که انسان‌ها به دو گروه تقسیم می‌شوند : اول، کسانی که به خدا ایمان دارند و از برهان‌های عقلی کمک می‌گیرند، خواهند گفت : این نظم و هماهنگی دقیق، ناشی از ارادهٔ پروردگار یکتاست که با قدرت و حکمت خود، هر چیزی را آفریده و در مسیر صحیح وجودیشان قرار داده است.

دوم، کفرورزان منکر خدا، که از راه حق منحرف گشته و هر دسته از آنها، نوایی سر داده است؛ برخی می‌گویند به صورت تصادفی و ناگهانی و بدون دخالت عنصری آگاه،

چنین تحولاتی ایجاد شده، برخی دیگر قائلند که در اثر جنگ اضداد و کنش و واکنش‌های درونی مواد و عناصر طبیعت و فارغ از هر عامل خارجی بدین‌سان دگرگون گشته‌اند؛ بالاخره گروهی دیگر به صراحت ناتوانی خود را از تحلیل و تعلیل این مصنوعات و موجودات پیچیده و مرکب اذعان می‌دارند و در عین حال، نسنجیده بر انکار وجود خدا، اصرار می‌ورزند ... .

اینک به داوری بنشینید و منصفانه قضاوت کنید که کدام گروه از لحاظ عقل و منطق، سالم‌تر و در بیان حق، صادق‌تر و به واقعیت نزدیکتر و در روح و روان، آرامش بیشتری دارند؟!

زندگی و (حتی) مرگ از کدام یک راحت‌تر و بی‌دغدغه‌تر خواهد بود؟

آیا در ترازوی فکر و اندیشهٔ بشری، هر دو دسته و منطق استدلالیشان، از اعتبار همسانی برخوردارند؟ همان‌طوری که در ابتدای بحث گفتیم، فعلاً کاری به پیدایش اولیهٔ ماده و حادث یا ازلی بودن آن نداریم، بلکه به تبدیل و تحول آن در صورت‌های مرکب و پیچیده پرداخته و جهت روشن شدن بیشتر مطلب مثالی می‌زنیم :

تعداد از فرزندان دور پدرشان جمع شده و سؤالاتی این چنین از او می‌پرسند :

ما چگونه به وجود آمده‌ایم؟ چه کسی ما را آفریده است؟ چه کسی باعث حرکت، طلوع و غروب خورشید می‌باشد؟ چه کسی ماه را راه انداخته و به صورت هلال و بدر و قوس‌های زیبا و دیدنی درمی‌آورد؟ چه کسی گیاهان و درختان را رویانیده و پرورش می‌دهد؟ چه کسی دانه را در دل خاک شکافته و میوه را بیرون می‌دهد؟ چه کسی جنین را در شکم مادر این‌گونه دقیق، لطیف و منظم می‌پروراند؟ چه کسی به ابرها انسجام بخشیده و در زمان مناسب از آنها آب می‌باراند؟ چه نیرویی است که از طرفی موجودات زنده را میرانیده و از ادامهٔ حیات باز می‌دارد و از طرف دیگر موجودات

دیگری را از نیستی به عرصهٔ وجود آورده و با نظم و نظام شگفت‌انگیزی این زنجیره را تداوم می‌بخشد؟ و سؤالات دیگری که زمینهٔ بیانشان محدود است ... .

پدرشان در جواب همهٔ این سؤالات می‌گوید، (فرزندانم،) آفریننده و پدیدآورندهٔ تمام آنچه گفتید و چیزهایی نیز که نگفتید، ذاتی والا و توانا و برپا دارنده به نام «الله» است که باعلم، قدرت، حکمت و تدبیر خویش، هستی را آفریده و با لطف و عنایتش، بدان نظم و اتقان بخشیده است.

آنگاه می‌پرسند : پس «الله» کجاست؟

پاسخ می‌دهد : «الله» به حدی بزرگ است که هیچ چشمی توانایی دیدنش را ندارد، در حالی که او دیدگان را زیر نظر داشته و چیزی از دیدش مخفی نمی‌ماند.

یکی از فرزندان سؤال نمود : چطور است که خدا ـ الله ـ هر چیزی را آفریده و کارهای فوق‌العاده بزرگ و ظریف و حیرت‌برانگیزی که اثرشان را در هستی می‌بینیم، انجام می‌دهد ولی چشم‌ها قادر به دیدن خودش نمی‌باشند؟

بنابراین، پدر همهٔ فرزندان را جمع نموده و جهت پاسخگویی دقیق به آنان، داستانی مثالی را بدین‌گونه برایشان تعریف می‌کند :

روزی یک دسته از افراد قبیله‌های دورافتاده و بی‌خبر از تمدن و تکنولوژی پیشرفتهٔ امروزی، در صحرایی مشغول گردش بودند که ناگهان چشمشان به یک بشقاب‌پرنده افتاد که روز زمین نشسته بود؛ همه گمان بردند که یک کلبهٔ صحرایی است، لذا شروع به جستجو جهت پیدا کردن درب نمودند ولی آن را نیافتند؛ ناگهان دست یکی از آنها به طور تصادفی بر دگمه‌ای افتاده و در نتیجهٔ فشار وارد بر آن، در گشوده شد ... همصدا گفتند : درِ کلبه باز شد؛ ... به درون آن شتافته و با کنجکاوری به جستجو پرداخته و اندکی حلوا و یک قوطی پر از خوراکی‌های آماده پیدا کردند؛ سپس با نگاهی به اطراف، متوجه دستگاه و ابزارهای مختلفی بر روی دیواره‌های آن شدند، اما جرأت نمی‌کردند به

آنها دست بزنند؛ بشقاب‌پرنده، از راه دور به وسیلهٔ امواج رادیویی کنترل و هدایت می‌شد؛ افرادی که از راه دور ناظر بر حرکات و تحولات درون و بیرون بشقاب‌پرنده بودند، توسط گیرنده‌های تلویزیونی متوجه شدند که تعدادی از افراد قبایل دورافتادهٔ بشری و فاقد تمدن امروزی به دامشان افتاده و درون بشقاب‌پرنده حبس شده‌اند، لذا از مرکز کنترل، آن را به حرکت انداختند؛ وسیلهٔ مذکور از زمین به هوا می‌خیزد و افراد درونش ناگهان متوجه می‌شوند که دارند در آسمان پرواز می‌کنند؛ لذا وحشت‌زده و غافلگیر شده و با دلهره به این سو و آن سو می‌روند (تا شاید راه نجات یا گریزی بیابند) اما راه فراری نیست؛ چرا که می‌دانستند حتی اگر محل خروجی نیز پیدا کنند، به طرف زمین سقوط نموده و اعضای بدنشان درهم شکسته یا گردنشان خُرد می‌شود.

همگی خیال نمودند که این وسیله به شیاطین تعلق داشته و همان‌ها نیز به حرکتش انداخته‌اند؛ اما یکی از آنان گفت : ممکن است این موجود، پرندهٔ عجیبی باشد که شکم چنین گنده‌ای را جهت حمل انسان‌ها از جایی به جای دیگر دارد، همان‌گونه که پشت اسب‌ها جهت سواری آدمیان بر روی زمین مهیا گردیده است.

پس از مدتی وسیله (بشقاب‌پرنده)، در کنار قصر بزرگ و خالی از سکنه‌ای فرودآمد؛ همین که متوجه شدند آن وسیله بر زمین نشسته است، همدیگر را کنار زده و با پیشی جستن از هم، از آن خارج، و شتاب‌زده به طرف در قصر می‌رفتند؛ درب قصر نیز به صورت خودکار باز شده و درون آن پر از خوراکی‌های آماده و نیازمندی‌های ضروریشان بود.

وقتی به گوشه و کناره‌های آن نگریستند، ملاحظه کردند که همه چیز مرتب است؛ میز، صندلی، تختخواب، رختخواب، پرده‌های زیبا و پنجره‌های تازه ساخت با شیشه‌ای شفاف جهت ورود پرتوهای نور خورشید، اجاق گاز و چراغ‌های خوراک‌پزی، انواع و

اقسام غذاهای طبقه‌بندی شده و ... با نظمی دقیق و آراستگی تحسین‌برانگیز در آن وجود دارد.

سپس یکی از آنان گفت : راستی من تکه‌ای آهن کوچک را درون یکی از قفسه‌ها پیدا کرده‌ام که سرش همانند کف دست انسان است، نمی‌دانم وسیلهٔ جنگی است یا به درد چیز دیگری می‌خورد؟

یکی از افراد باهوش آنها متوجه شده و گفت : آن چیز در حقیقت وسیله‌ای است که می‌توانیم به جای دستانمان به کمک آن غذا بخوریم، چرا که دقیقاً هم اندازهٔ دهان ما ساخته شده است ... .

همگی شروع به اندیشیدن در وضعیتی نمودند که دامنگیرشان شده بود؛ بیشترشان گفتند : بدون شک، موجودی پنهان از دیدگان ما وجود دارد که ما را این‌گونه در کلبه انداخته و به وسیلهٔ آن، از راه هوا بدین قصر رسانیده و قصر و امکانات درونش را با چنین نظم و ترتیب شگفت‌انگیزی مهیا نموده است!

اما اندکی از ناباوران کج‌اندیش گفتند : تمام این کارهای منظم و مرتب و حساب شده‌ای که شما می‌بینید، خود به خود و تصادفی بوده (و کسی کوچکترین نقشی در آن نداشته است).

در اینجا بود (که زمان امتحان به پایان رسید و) کج‌اندیشان، در امتحانشان مردود و شکست خورده شدند، لذا از قصر بیرون انداخته شده و به عنوان مجرم، توسط مأموران شکنجه و عذاب، به زنجیر بسته، و شلاق‌خوران به شکنجه‌گاه‌های مخصوص رانده شدند.

بخش سوم:

یکپارچگی نظام هستی، دلیل بر یکتایی خالق و ناظم است

وحدت و یکپارچگی نظام هستی، از جهان کوچک اتم‌ها گرفته تا دنیای عظیم کهکشان‌ها، همگی بر وحدت «ناظم» دلالت می‌کند.

هستی‌شناسان همان‌گونه که از «اتم» و قوانین و نظام‌های دقیق و بدیع و شگفت‌انگیز حاکم بر آن، سخن می‌گویند، همان‌گونه نیز دربارهٔ نظام‌های حاکم بر ستارگان، سیارات و کهکشان‌های بزرگ و بی‌شمار بحث می‌کنند، به طوری که از ملاحظهٔ وسعت، کثرت و استحکام آن، به حیرت و شگفتی می‌افتیم.

تمام دانشمندان هستی‌شناس، صرف نظر از اختلاف عقیده و مکاتب فکریشان، به اتفاق پذیرفته‌اند که نظام هستی، از کوچکترین ذرهٔ آن تا بزرگترین کهکشان‌ها، ضمن نقشه‌ای واحد و در نظامی یکپارچه و همنواخت، انسجام یافته است.

اتم‌ها بر اساس یک هستهٔ مرکزی بنا شده‌اند که همانند گردونه‌ای به دور آن می‌چرخند؛ این هستهٔ مرکزی از یک یا چند پروتون و الکترون تشکیل یافته، که بارهای الکتریکی مثبت و منفی را تولید می‌کنند.

جهان ستارگان، سیارات و کهکشانها نیز، نظامی مشابه اتم‌ها را دارد؛ بدین صورت که سیارات پیرو، گرد ستارهٔ ثابت می‌گردند، آنان نیز دور محور منظومه‌های خورشیدی؛ این منظومه‌ها نیز دور محورهای دیگر و بالاخره کهکشان‌ها هم بر مدار و محوری بزرگتر از همه، در حال چرخش و گردشند.

هستی‌شناسان و پژوهشگران مسایل ماده، اهمیت فوق‌العاده‌ای به اتم داده و به عنوان کوچکترین جزء تشکیل‌دهندۀ موجودات جهان، به تعمق و تفحص در آن پرداخته‌اند؛ بررسی‌ها و تحقیقات طاقت‌فرسا و دراز مدتشان، سرانجام به اثبات حقایقی سرسام‌آور منتهی گشت که نه چشم عادی و نه مسلح به انواع دوربین و میکروسکوپ‌هایشان، تا به حال قادر به دیدن آنها نبوده‌اند؛ بلکه تمام این دستاوردها را از راه استنتاج عقلی، محاسبات ریاضی، انعکاسات نوری و پرتونگاری و بالاخره از راه تطبیق نتایج به دست آمده با مقدمات و فرضیاتشان، کسب نموده‌اند.

– مثلاً آنان در راستای بررسی و پژوهش از «انرژی»، متوجه شده‌اند که ذرات و اتم‌های موجود در هستی، نیروهای ناپیدای هنگفتی را در خود نگاه داشته‌اند که به صورت حلقه‌ای گمشده و با سرعتی بسیار زیاد دور می‌زنند که اگر انسان می‌توانند آنها مهار و در مدار ثابتی نگه دارد، خیلی مفید خواهند بود.

نمونۀ دیگر اینکه، در مورد مادۀ «هیدروژن» که کم‌وزن‌ترین و ساده‌ترین اتم می‌باشد، به تحقیق و جستجو پرداخته و ضمن آن، ملاحظه نموده‌اند که تنها از یک هسته به نام «پروتون» ترکیب یافته است که با فاصلۀ زیادی از هسته، یک واحد الکتریسته‌ای به صورت مداری دور آن می‌گردد که «الکترون» نام داشته و در هر ثانیه با سرعتی معادل بیست هزار میل حرکت می‌کند؛ یعنی تنها در یک ثانیه، ده هزار میلیون میلیون بار دور محور «پروتون» می‌گردد؛ رقمی که اندازۀ آن، حتی در تصور انسان نمی‌گنجد!

پروتون‌ها بار الکتریکی مثبت را حمل می‌کنند و الکترون‌ها، بار الکتریکی منفی؛ این روابط در واقع، نوعی نظام زوجیت است که شباهت زیاد به زوجیت حیوانات و گیاهان دارد.

سپس دانشمندان، عناصری پیچیده‌تر از هیدروژن را مورد کاوش قرار داده و متوجه شدند که پروتونهای دارای بار الکتریکی مثبت، در هستۀ اتم زیاد و متعددند و به همان اندازه نیز، الکترون‌های دارای بار الکتریکی منفی وجود دارند؛گاهی به همراه پروتون،

عنصر یا جسمک کوچکی به نام «نوترون» یافت می‌شود که حالتی خنثی دارد؛ یعنی نه دارای بار الکتریکی مثبت است و نه منفی؛ نوترون‌ها هرگز به همراه الکترون نمی‌باشند.

دانشمندان در ادامهٔ تحقیقات اتمیشان افزوده‌اند : در هر اتم «اورانیوم»، که سنگین وزن‌ترین اتم موجود در طبیعت است، تعداد 92 پروتون وجود دارد که در مقابل آن، همین تعداد نیز از الکترون‌ها یافت می‌شود؛ به همراه پروتون‌ها نیز 136 نوترون وجود دارد.

این نظام عجیبی که از راه بحث و بررسی‌های علمی در اتم کشف گردیده، درست موافق با این فرمودهٔ خداوند عزوجل در آیهٔ 49 سورهٔ ذاریات است که می‌فرماید :

«ما از هر چیزی جفتی را آفریده‌ایم، تا اینکه شما (عظمت آفریدگار را) یاد کنید».

اتم‌شناسان، چیزهایی را دربارهٔ سلوک، حرکات، ساختار و قوانین مربوط به اتم گفته‌اند، که هر انسان منصفی را به تسلیم، خشوع، خضوع و بندگی در مقابل خالق پروردگار وامی‌دارند.

برای مثال می‌گویند : عناصر موجود در طبیعت به تناسب تعداد پروتون‌ها و الکترون‌های تشکیل‌دهندهٔ اتم، دارای گونه‌های مختلفی می‌باشند؛ در حالی که اتم با تمام عناصر تشکیل‌دهنده‌اش، به حدی ریز و کوچک است که هم چشم معمولی و هم چشم مجهز به انواع میکروسکوپ‌ها و ذربین‌های پیشرفته، از درک و رؤیت آن ناتوانند.

قبلاً دانستیم که فاصلهٔ میان هستهٔ مرکزی اتم، که از پروتون‌ها و نوترون‌های خنثای همراهشان ترکیب یافته است، با الکترون‌هایی که دور محورش می‌گردند، بسیار زیاد است.

اما اتم‌شناسان به همین بسنده نکرده، بلکه با توضیحات بیشتری افزوده‌اند : هر کدام از مدارهای اطراف هسته، از هشت الکترون ترکیب یافته که هر گاه تعداد پروتون‌های موجود در هسته افزایش یابد و نیاز به الکترون‌های دیگری باشد، الکترون‌ها نیز افزایش یافته و با هشت عدد دیگر، مدار سومی تشکیل می‌دهند، و ... به همین ترتیب هر چه

تعداد عناصر تشکیل‌دهندهٔ هسته افزایش یابد، بر تعداد الکترون‌ها نیز در مدارهای هشت‌گانه افزوده می‌گردد.

بر اساس همین نظام دقیق و عجیب، اتم‌شناسان دریافته‌اند که هر گاه عنصری پیدا شود که الکترون‌های مدار خارجی اتمش کمتر از هشت عددند، قادر است به عنصر دیگری پیوسته تا این نقص را برطرف ساخته و با همدیگر تشکیل عنصر جدیدی بدهند؛ در عین حال می‌تواند جهت رفع کمبود و تشکیل عنصر جدید، با عنصری متحد گردد که تعداد الکترون‌هایش بیشتر از حد نیاز آن است.

دانشمند روسی به نام «مندلیف» در راستای پیگیری همین نظام اتمی، توانست عنصر را بر حسب وزن اتمیشان طبقه‌بندی نموده و جدول تدریجی بالارونده‌ای را وضع نماید؛ اما ناگهان متوجه شد که این نظام جز با وجود سه عنصر دیگر کامل نخواهد شد که البته هنوز دانشمندان آنها را کشف نکرده بودند؛ ولی با توجه به اینکه «مندلیف» کاملاً به درستی این نظام یقین داشت، معتقد بود که ناگزیر باید عناصر گم شده نیز کشف و نظام را کامل گردانند؛ عجیب‌تر اینکه علیرغم عدم مشاهدهٔ این عناصر، توانست که خاصیت‌های شیمیایی آنها را بر اساس وزن اتمیشان مشخص نماید، به گونه‌ای که گویی آنها را دیده است!

سپس از خوش اقبالی «مندلیف»، قبل از مرگش، دانشمندان توانستند در سال 1907 میلادی، این عناصر مفقوده را همان‌گونه که وی توصیف کرده بود، کشف نمایند!

بنابراین روشن شد که تمامی عناصر موجود در طبیعت، تابع نظامی هستند که از جانب ناظمی اتقان‌بخش و حکیم پی‌ریزی شده و ناشی از تصادف کور و مادهٔ بدن شعور نمی‌باشند؛ همچنین روشن گردید که تمام اجزای هستی به صورت زنجیره‌ای از اسباب و علل، به هم پیوسته و منسجمند و همانند اجزای پیوند خوردهٔ یک کارخانه، همدیگر را کامل می‌کنند؛ به گونه‌ای که هر بیننده در نگاه اول می‌فهمد که عموماً از

طرف یک مدیر ماهر، نظارت و رهبری شده و نیرویی واحد و فراگیر بر حرکات و فعل و انفعالات اجزا و آلات متعددش حکمفرماست؛ به علاوه درمی‌یابد که یک مهندس خبره و کارآزموده، آن را طراحی کرده و بین اجزا و قسمت‌های مختلفش ارتباط و هماهنگی برقرار ساخته و هر بخش را طوری تنظیم نموده که کارش را به زیباترین شیوهٔ انجام می‌دهد ... و بالاخره نظام و قوانین حاکم بر هستی، به گونه‌ای که ظرافت یافته است که نه چیزی از آن هدر رفته و نه نقصی در آن مشاهده می‌گردد.

این است حال و وضع هستی و طبیعتی که بر وجود خالق یکتا و توانا ـ الله ـ دلالت می‌نماید که با علم، قدرت، حکمت و نفوذ دقیق و لطیفش، نظم و اتقان کوچکترین تا بزرگترین اجزای هستی را در نیکوترین صورت ایجاد نموده و حتی یک مورد استثنایی نیز از قلمرو نظم و اتقان فراگیرش خارج نمی‌باشد؛ حقیقتاً خداوند سبحان در هر کدام از موجودات طبیعی، دلیلی را مبنی بر وجود ذات، صفات و یکتایی‌اش قرار داده است؛ والامقام و مبارک یزدان است که بهترین اندازه‌گیران و سازندگان است.

اندیشمندان و دانشمندان، این نظم و نظام همنواخت را ناشی از ارادهٔ ناظمی یکتا می‌دانند که از میان احتمالات بی‌شمار، این شیوهٔ واحد را برای آفرینش مخلوقاتش برگزیده تا خردمندان با نظر و تأمل در آن، بر یکتایی آفریدگار در خالق بودن و ربوبیتش راهیاب گردند و این را بدانند که اگر بیشتر از یک خدا وجود داشت، با توجه به احتمال‌های بی‌شماری که در تحقق هر گونه از حالات «وجود» امکان‌پذیر بود، میان اراده‌های آنان تعارض و تناقض ایجاد شده و منجر به اختلال و تباهی آفرینش می‌گشت.

بنابراین معلوم می‌گردد که خالق و مدبر هستی، برپا دارنده و نگه‌دارندهٔ قوانین، سنت‌ها و نظام‌های حاکم بر آن و دانای به اسرار آشکار و نهان طبیعت، ذاتی یکتا و بدون شریک است.

بنابراین، دو چیز مظهر وجود دارد :

1- خالق و پروردگار یکتای بی‌شریک؛

2- هستی مخلوق و آفریدۀ خدا؛

اما وجود کامل و اصلی، متعلق به آفریدگار جل و علاست و مخلوقات غیر خدا ـ ما سوی الله ـ همگی دارای وجودی حادث می‌باشند که از جانب خالق یکتا و به فرمان و ارادۀ وی، بدان‌ها ارزانی شده است؛ لذا هر گاه نیز اراده کند، زیباترین آفریدۀ خویش را به نیستی برگردانده یا در ساختار دیگری بدان وجود می‌بخشد و آفرینش اولیه‌اش را تغییر می‌دهد.

در اینجا به این نتیجه می‌رسیم که پدیدۀ «وحدت و یکپارچگی نظام» جهت اثبات وحدت و یکتایی ناظم، دلیل مورد قبولی است که پژوهشگران و ژرف‌نگران پدیده‌های طبیعی و نوامیس و قوانین حاکم بر آن، در خلال تحقیقات و بررسی‌های خویش کشف نموده‌اند.

دانش هستی‌شناسی نوین که بر پایۀ مطالعات توانفرسای دانشمندان استوار است، موفق شده که آیات و نشانه‌های بسیاری را در کران تا کران هستی و درون خود از آنها به طرف ایمان و اقرار بر وجود خداوند و یکتایی او راهنمایی شوند.

دستاوردهای علمی دانش بشری و بحث‌های اکتشافی پیرامون زوایا و اسرار نهانی نظام هستی، مجموعه‌ای قابل توجه از دلایل تفصیلی را در زمینۀ ایمان به وجود خدا و یکتایی در ربوبیتش به ارمغان آورده‌اند که جز منکران و مشرکان معاند کسی از قبول آنها سرباز نخواهد زد؛ هر چه تحقیقات و اکتشافات علمی پیشرفته‌تری نیز روی بنماید، دلایل تازه‌ای را بر مجموعۀ دلایل قبل خواهد افزود که قضیۀ ایمان به خدا را تقویت و پرتوهای علمی جدیدی بر آن می‌تاباند. بدین وسیله راه نفوذ شک و تردیدهای ناشی از وسوسه‌های شیاطین و خیال‌پردازی‌های شکاکان بسته می‌شود.

بدین ترتیب وعدۀ الهی تحقق می‌یابد که در آیۀ 53 از سورۀ مبارکۀ فصلت می‌فرماید :

«ما به آنان (که منکر اسلام و قرآنند) هر چه زودتر دلایل و نشانه‌های خود را در اقطار و نواحی (آسمان‌ها و زمین، که جهان کبیر است) و در داخل و درون خودشان (که جهان صغیر است) به آنان (که منکر اسلام و قرآنند) نشان خواهیم

داد تا برای ایشان روشن و آشکار گردد که اسلام و قرآن حق است. آیا (برای برگشت کافران از کفر و مشرکان از شرک) تنها این بسنده نیست که پروردگارت بر هر چیزی حاضر و گواه است؟ (چه حضور و شهادتی از این برتری و بالاتر که با خط تکوین، دلایل قدرت و حکمت خود را بر روی همهٔ ذرات و کائنات و وجود موجودات نگاشته است؟) ».

تحقیقات علمی جدید در حوزهٔ دانش بشری، شواهد و نشانه‌های زیادی را از کرانه و افق‌های جهان هستی و درون انسان‌ها بر دانشمندن عرضه نموده که بیانگر اتقان هستی، نظام دقیق و ظریف سرشار از لطف و عنایت و هدفداری می‌باشند؛ همهٔ این صفات تنها می‌تواند از طرف ذاتی بسیار دانا، حکیم، شنوا، بینا و ناظر بر هر چیزی ایجاد گردیده باشد؛ ذاتی که از کوچک و بزرگ، اندک و بسیار، غافل نبوده و مرگ و حیات هر چیزی در ید قدرت اوست. این است معنی حاضر و گواه بودن خداوند که در آیهٔ قبل به آن اشاره شد.

این استدلال در واقع از جملهٔ استدلال‌های لازم بر ملزوم به شمار می‌آید؛ چرا که نظم و انضباط و تدبیر و استواری موجود در هستی، لوازمی هستند که بر ملزوم خویش، یعنی حاضر و ناظر بودن آفریدگار بر یکایک اجزایش، دلالت دارند.

خداوند در آیهٔ شریفهٔ مذکور، بر سبیل ایجاز و اختصار بیان، صفت حاضر و گواه بودنش بر اشیاء را ذکر می‌نماید، گرچه لازمهٔ این شهادت و گواه بودن (یعنی نظم و نظام و قوانین استوار هستی)، برای ما قابل درک و فهم است نه خود حضور و شهادت خداوند؛ بنابراین، یکی از اصول عقلی که استدلال‌های قرآنی مستند به آن می‌باشد، همان استدلال از لازم بر ملزوم است؛ و کاملاً واضح است که مراد از «شهود»، حضور همراه شهود می‌باشد؛ شهید و گواه بودن خداوند عزوجل بر موجودات، به معنی حضور همه‌جانبهٔ او با تمام صفات حفظ، حمایت، تدبیر و عنایتش بر آنهاست.

این شهود و شهادت خداوندی سبب می‌شود که هر چیزی بر اساس نظم و قوانین و هدف از پیش تعیین‌شده‌اش حرکت نموده و از نقشه و طرح فضا و قدرت الهی در تدبیر امر و خلق و آراستگی به صفات مخصوصش عدول ننماید.

بخش چهارم:

فرازهایی از سخنان هستی‌شناسان پیرامون نظم فراگیر هستی

1- مهندس «کلودم هزاوی» طراح مغز الکترونیک، عضو انجمن تحقیقات فضانوردی و کمیتهٔ شورای هواپیمایی ملی شهر «لنگی فیلد» آمریکا، در مقاله‌اش با عنوان «بزرگترین نوآفرین» می‌گوید : «دوست دارم سخنم را با ذکر حقایق انکارناپذیری پیرامون علل و عوامل فکری آغاز نمایم که مرا بر ایمان آوردن به خدا فرامی‌خوانند؛ مضمون این حقایق عبارت است از اینکه : هر طرحی نیاز به طراح دارد. چیزی که بر نیرومندی این دلیل، مبنی بر اثبات وجود خدا می‌افزاید، اعمال و کرداری هندسی است که با آنها سر و کار دارم؛ این را می‌دانم که پس از چندین سال اشتغال در کار طراحی و برنامه‌ریزی دستگاه‌ها و ابزارآلات برقی، اینک مهارت و توانایی من در انواع زمینه‌های طراحی و نوآوری افزایش یافته است.

بر این اساس و بنا به معیارهای عقل و منطق، به خوبی روشن می‌شود که طراحی زیبا و شگفت‌انگیز هستی اطرافمان، تنها می‌تواند ناشی از نوآفرینی‌های آفریننده‌ای فوق‌العاده بزرگ و مدبر باشد.

این‌گونه استدلال، در حقیقت یکی از شیوه‌های قدیمی اثبات وجود خداست، اما علوم جدید بشری، آن را واضح‌تر و قوی‌تر از هر زمانی بیان و ارائه نموده‌اند.

هر مهندسی در طراحی دستگاه مورد نظرش، قدرت نظم‌آفرینی و محاسبهٔ مواد، مصالح، نیروها و سایر هزینه‌های لازم در جهت شکل‌گیری طرح خویش و محقق شدن هدف پیش‌بینی‌شده‌اش را داراست.

من نیز مدت چند سال به طراحی یک مغز الکترونیک مشغول بودم که بتواند معادله‌های پیچیده‌ای را بر اساس «نظریهٔ دو بعدی»، به سرعت حل نماید؛ لذا این هدف را به کمک صد لوله و ابزارآلات الکترومکانیک و حلقه‌های پیچیده متحقق ساختم.

پس از یکی دو سال کار و تلاش طاقت‌فرسا موفق به ساخت و اختراع دستگاه مذکور شده و این حقیقت را نیز دریافتم که عقلاً محال است کار چنین دستگاهی، جز از راه به کارگیری عقل و هوش و طرح برنامه تحقق پیدا کند.

با این توصیف ملاحظه می‌کنیم که دنیای اطرافمان، مجموعهٔ شگرف و سرسام‌آوری از طرح و برنامه، نوآوری و نظم‌بخشی است که به رغم استقلال اعضا و اجزای آن از همدیگر، ارتباط تنگاتنگی نیز میانشان وجود دارد؛ مهمتر از همه اینکه هر کدام از ذرات تشکیل‌دهندهٔ نظام طبیعت، به نوبهٔ خود خیلی پیچیده‌تر و حیرت‌انگیزتر از مغز الکترونیک مصنوعی هستند که من ساخته‌ام.

اکنون که دانستیم این دستگاه کوچک الکترونیک نیازمند طرح و برنامه است، چطور امکان دارد دستگاه پیچیدهٔ بدن من با ترکیبات فیزیولوژیکی، شیمیایی و بیولوژیکی تحسین‌برانگیزش، ناشی از طرح و برنامهٔ مخترع و آفریننده‌ای خبره و ماهر نباشد! اما عجیب‌تر اینکه ساختار جسمانی بدن انسان، نمونه‌ای از ساده از نمونه بی‌شماری و بی‌منتهای این هستی پهناور است. پس تنها راه چاره این است که با تمام وجود، به وجود خداوند ایمان داشته باشیم.

از طرفی دیگر، این را نیز فهمیده‌ام که طراحی نظام هستی نباید موجودی مادی باشد، لذا معتقدم که «الله»، لطیف و غیر مادی است؛ و از آن جا که به عنوان یک

فیزیکدان به وجود یک سبب اولی و غیر مادی (در ورای پدیده‌ها) احساس نیاز می‌کنم، به راحتی وجود موجودی غیر مادی را قبول دارم ... .

بنابر آنچه گفته شد و با توجه به آنچه علم جدید فیزیک به من آموخته که طبیعت، ناتوان‌تر از آن است به خود نظم و اتقان بخشیده یا قادر بر تغییر و تحولات درونیش باشد، لذا خیلی دور از منطق است که صرفاً به دلیل عجز و ناتوانی علوم از دستیابی به چنین سبب اولیه‌ای، وجودش را انکار نمایم».[۱]

***

2- دکتر «دانالد رابرت‌کار» که استاد زمین شیمی است و با استفاده از رادیواکتیو، عمر طبقات مختلف زمین را محاسبه می‌کند، هنگامی که به بررسی قضیهٔ وجود خدا روی آورد، متوجه گردید که دو انگیزهٔ نیرومند، وی را به سوی ایمان می‌کشانند :

1- انگیزهٔ شخصی و درونی 2- انگیزهٔ عقلی و عملی که نشأت گرفته از زمینهٔ تخصصی عملیش بود.

لذا در مقاله‌ای که با عنوان «توجیهات ژئولوژی» نگاشته، چنین آمده است :

«هر گاه از ما خواسته شود تا عوامل گرایشمان به سوی ایمان به خدا را بیان نماییم، به راحتی می‌توانیم با استفاده از تحقیقات علمیمان پاسخ قانع‌کننده‌ای بدهیم».[۲]

ایمان من به خداوند، ایمانی قلبی است که همیشه مرا به سوی پروردگارم هدایت و رهبری می‌کند و به همین جهت است که ایمان من دلیل علمی نداشته، بلکه دارای مبنای باطنی و روحی است ... لذا انگیزه و دلیل ایمان من، احساس نیاز شدیدی است که از اعماق و ژرفای درونم برخاسته است.

۱- به نقل از کتاب «الله یتجلی فی عصر العلم»، ص ۹۷.

۲- همان منبع، ص ۹۲.

از طرف دیگر مطالعات و بررسی‌های علمی من نیز در رشتهٔ شیمی، به نوبهٔ خود تأثیر زیادی در اعتقادم به وجود خداوند داشته است؛ چرا که با وجود ایمان قلبی که دارم، جای هیچ تعجبی وجود ندارد که نظام هستی را مظهری از مظاهر قدرت خداوند بدانم».

سپس دکتر دانالد رابرت‌کار، نکاتی را که یک محقق زمین شیمی، می‌تواند در اثبات وجود خداوند بدان‌ها استدلال نماید، در دو مورد خلاصه می‌کند : 1- تعیین لحظهٔ ایجاد جهان 2- نظامی که بر پدیده‌های جهان حاکم است.

لذا می‌گوید : «در تعیین عمر زمین و ابتدای به وجود آمدن نمونه‌های مختلف زمین شناختی، همچون شهاب سنگ‌ها و امثال آن، با استفاده از روابط رادیواکتیوی این امکان فراهم آمده که از این طریق نیز می‌توان تاریخ پیدایش زمین را بر پایهٔ نیمه کمیتی تعیین کرد. در حال حاضر شیوه‌های مختلفی با درجات رضایت‌بخش متفاوت از همدیگر، جهت محاسبه و تعیین عمر زمین وجود دارد که نتیجهٔ مشابهی از آنان به دست می‌آید و آن عبارت است از اینکه پیدایش جهان هستی به حدود پنج میلیارد سال پیش باز می‌گردد. بنابراین، مفهوم ازلی بودن هستی، خود به خود از بین می‌رود؛ چرا که اگر ازلی بود، اکنون هیچ عنصر رادیواکتیوی در آن یافت نمی‌شد. همین نتیجه را می‌توان از قانون دوم ترمودینامیک نیز به دست آورد. اما اینکه جهان، به صورت ادواری و متناوباً بزرگ و کوچک شود، تصوری نادرست و غیر علمی و صرفاً تخمینی می‌باشد.

وجود مبدأ نظم‌پذیری و اصل «اتحاد شکل پدیده‌ها»، جزو اصول بدیهی علم زمین‌شناسی است؛ بر طبق این اصل، تمام تغییرات و کنش و واکنش‌های فیزیکی و شیمیایی که اکنون صورت می‌گیرد، در سابق نیز همین‌گونه انجام می‌یافته و روی این قاعده است که می‌توانیم تاریخ وقوع تغییرات کرهٔ زمین را تعیین کنیم؛ وجود نظم و ترتیب در طبیعت و قانونمند بودن آن، اساس علم جدید را تشکیل می‌دهد.

نظم و ترتیب حاکم بر هستی، که مورد توجه و اهتمام والای دانشمندان است، درست موافق با همان چیزی است که کتاب‌های آسمانی بیان داشته‌اند که : خداوند ـ الله ـ است هستی را از عدم آفریده و از مجرای نظم و قانون، آن را از اختلال و فروپاشی محافظت می‌نماید.

اگر نظم و ترتیبی بر جهان حکمفرما نبود، هیچ کدام از معجزات پیامبران به وقوع نمی‌پیوست (و حتی در صورت وقوع نیز خارق‌العاده به حساب نمی‌آمد)؛ زیرا بسیاری از معجزات پیامبران، در ورای نوامیس و سنت‌های حاکم بر طبیعت و با خرق عادات نظام هستی صورت گرفته است. مسلم است که تشخیص چنین امری، زمانی امکان‌پذیر است که قوانینی ثابت و نظمی پایدار، در نظام جهان وجود داشته باشد ... .

بالاخره به رشتۀ تخصصی خود بازگشته و می‌گویم : مطالعۀ «زمین شیمی» به ما می‌آموزد تا با نظری بسیار وسیع به موجودات جهان نگریسته، زمان را با پیشینۀ چند میلیارد ساله در نظر بگیریم، فضا را با وسعتی به گستردگی تمام هستی، و مراحل و ادوار مختلف جهان را از ابتدا تا به حال نگاه کنیم؛ آنگاه ملاحظه می‌کنیم که مشاهدۀ چنین جلال و عظمتی، خواهی نخواهی ما را متوجه حشمت و شوکت فوق‌العادۀ پروردگار ـ الله ـ نموده و بر باور داشتن به وجودش وامی‌دارد».

***

3- استاد «جورج هربرت بلانت»[1] استاد فیزیک علمی، وجود خدا را از بدیهیات فلسفی دانسته و معتقد است که کاربرد موجودات بر وجود خدا ـ همان‌گونه که در اثبات قضایای هندسی نیز کاربرد دارد ـ به منظور اثبات چنان حقیقتی نیست، بلکه نقطۀ آغازینی جهت پیگیری موضوع می‌باشد؛ چرا که میان این امر بدیهی و حقایق بسیاری از

۱- به نقل از منبع پیشین، ص ۸۶.

در پهنهٔ هستی و نظام طبیعت مشاهده می‌کنیم، تناسب و همخوانی دقیقی وجود دارد که درستی نظر ما را تأیید می‌کند.

بر این اساس، مبنای استدلال بر وجود خدا، از یک طرف مطابقتی است میان انتظارات صحیح و منطقی ما از وجود خدا و از طرف دیگر واقعیت‌هایی که در دنیای پیرامون خود مشاهده می‌کنیم.

به نظر وی، استدلال بر وجود خدا، طبق مفهوم و معنایی که بیان نمودیم، دلیل ضعف ایمان فرد به حساب نمی‌آید، بلکه طریقه‌ای جهت پذیرش بدیهیات از راه فکر و اندیشه می‌باشد که به جای قبول تقلیدی و کورکورانه به کار گرفته می‌شود.

ایشان در مقاله‌ای که با عنوان «منطق ایمان» به رشتهٔ تحریر درآورده، دلایل وجود خدا را به سه دسته تقسیم می‌کند :

1- دلایل کَونی (جهان‌شناختی) 2- دلایل مبتنی بر حکمت (هدفداری جهان) 3- دلایل برگرفته از مطالعات انسانی (دستاوردهای تحقیقات بشری).

دلایل جهان‌شناختی اثبات می‌کنند که هستی متغیر است و لذا نمی‌تواند ابدی باشد؛ بنابراین بایستی به جستجو از حقیقتی ابدی و برتر اهتمام ورزید.

دلایل مبتنی بر حکمت نیز که هدفدار بودن جهان را می‌رسانند، ضرورت وجود ذاتی حکیم یا مدبر را ثابت می‌کنند.

دلایل انسان‌شناختی هم، در ورای سرشت فطری انسان نهفته است؛ یعنی احساس درونی انسان‌ها و تعهدات اخلاقیشان، نشانگر وجود بزرگترین قانونگذار در ورای فطرت انسانی است.

سپس استاد «جورج هربرت بلانت» می‌گوید : «از آنجا که کار و تخصص علمی من، منحصر در تحلیل فیزیکی پدیده‌هاست، دلایل و شواهدی که فکر و اندیشهٔ مرا به خود

جلب کرده‌اند، از زمرهٔ دلایلی می‌باشند که حکمت آفرینش مخلوقات و هدفداری جهان را اثبات می‌نمایند.

روشن است که برای کشف و استخراج قوانین حاکم بر مجموعهٔ پیچیدهٔ پدیده‌های مختلف، قبل از هر چیز باید به وجود نظم و ترتیب در جهان قائل بود، سپس به تجزیه و تحلیل از کشف این نظم و ترتیب پرداخت».

وی بعد از آن، اذعان می‌دارد که هیچ عقل سالمی حتی این تصور را نمی‌کند که نظام هستی خود به خود از نیستی پدید آمده یا ناشی از تصادف کور باشد؛ پس بر هر انسان صاحب خرد و اندیشه‌ای لازم است که جهت رسیدن و ایمان به وجود پروردگار آفریننده و نظم‌دهنده برای جهان هستی تلاش نماید؛ اینجاست که اندیشهٔ وجود خدا، یکی از بدیهیات حیات و بلکه والاترین حقیقتی خواهد بود که در عرصهٔ پهناور گیتی خودنمایی می‌کند.

ایشان در ادامه می‌افزاید : «بر اساس آنچه گفتیم، اسلوب منطقی ما در اثبات وجود خدا، چنین است که : مادام خدایی برای هستی وجود دارد، باید نظمی نیز بر آن حاکم باشد؛ و برعکس تا ناظمی حاکم باشد، باید خدایی نیز وجود داشته باشد.

اما از طرفی دیگر می‌بینیم که منکران وجود خدا نیز منطق خاص خودشان را دارند، ولی منطقی نارسا و منفی؛ چرا که آنان می‌گویند : دلیل یا برهان قاطعی بر وجود خدا یافت نمی‌شود، بلکه صرفاً از راه آثار و شواهدی مشخص بر آن استدلال شده است که این به معنی عدم وجود خداست!

این منکران در رد دلایل کَونی (جهان‌شناختی) می‌گویند : ماده و انرژی دائماً در حال تبدیل و تبدل می‌باشند، به گونه‌ای که حتی امکان ابدی بودن هستی وجود دارد؛ آنان همچنین وجود نظم و نظام در هستی را نیز انکار نموده و آن را چیزی صرفاً خیالی می‌دانند؛ از طرفی دیگر، منکر وجود گرایشات درونی انسان به سوی عدالت نیز

می‌باشند، لذا وجود قانونگذار بزرگ را نمی‌پذیرند. با این حال، حتی یک دلیل ناچیز هم مبنی بر عدم وجود خدا در اختیار نداشته، بلکه تنها به صرف اینکه دلایل ارائه شده در اثبات وجود خدا را کافی نمی‌دانند، وجودش را به کلی انکار می‌کنند.

گروهی دیگر از منکران، تنها به دلیل دیده نشدن خدا با چشم سر، وجودش را نمی‌پذیرند؛ اما در عین حال، احتمال وجود خالق و پروردگاری را نیز در جهانی غیر از این جهان، منتفی نمی‌دانند؛ روشن است که چنین موضع‌گیری بی‌اساس و غیر منطقی، جز از انسان ناقص خرد و نامتعال سر نمی‌زند.

اکنون اگر بخواهیم میان شواهد و استدلالی که خداباوران، بر اثبات وجود خدا ارائه نموده‌اند و دلایلی که منکران خدا در عدم پذیرش وجود خدا، اظهار کرده‌اند مقایسه‌ای به عمل آوریم، به روشنی درمی‌یابیم که برای قبول عقیدهٔ منکران باید خیلی خود را به زحمت انداخت، اما قبول دلایل خداشناسان به راحتی امکان‌پذیر است؛ به عبارت دقیق‌تر : ایمان خداباوران مبتنی بر بصیرت و روشن‌بینی است ولی انکار منکران، کورکورانه و توأم با عناد می‌باشد.

بالاخره من یقین دارم که اساس ایمان به خدا، عقل و خرد سالم است، اما اینکه گاهی برخی انسان‌ها توانایی مشاهدهٔ دلایل وجود خدا را ندارند، ناشی از عدم بصیرت و کج‌بینی خودشان است نه ضعف این دلایل».

4- دکتر «سسیل هامان» استاد زیست‌شناسی می‌گوید :[1] «در قلمرو دانش و علوم بشری، به هر سو که بنگریم، دلایل و شواهدی را ملاحظه می‌کنیم که نشان از طرح، نوآوری، نظم و قانون دارند؛ این خود بیانگر وجود آفریدگار والاست.

در یک روز آفتابی به میان گل و گیاهان سر بزنید و به ساختار زیبای گل‌ها و آواز دلنشین پرندگان و لانه و آشیانه‌های اعجاب برانگیزشان بیاندیشید؛ سپس در پیدا کردن

۱- به نقل از منبع پیشین، ص ۱۴۷.

پاسخ منطقی این پرسش‌ها بکوشید : آیا وجود گل‌های رنگارنگ و متنوع که با شیرهٔ شیرینشان، حشرات را دور خود جمع نموده تا از این راه عمل لقاح صورت گرفته و باعث افزایش محصول در سال بعد گردند، می‌تواند صرفاً امری تصادفی و اتفاقی باشد؟

آیا این اتفاقی است که دانه‌های ریز گرده، روی غنچهٔ گل‌ها نشسته و ضمن رشد و نمو، خود را به تخمدان رسانیده و سبب تلقیح آن شوند تا برای سال آینده تبدیل به بذر لازم و مناسبی گردند؟ آیا منطقی‌تر نیست که بگوییم تمام این کارها ناشی از اراده و دست نامرئی قدرت خداست که آنها را از راه نظام و قوانینی شکل می‌دهد که ما به تازگی در صدد شناختشان می‌باشیم؟ ... .

از آشیانهٔ مرغ انجیرخوار چه می‌دانید؟ چه کسی مهارت ایجاد این شاهکار هنری را به آن یاد داده است؟ چرا تمام آشیانه‌های این دسته از پرندگان، همسان و شبیه ساخته می‌شود؟ اگر بگویید که این مهارت غریزی است، طفره رفته‌اید؛ چرا که همین کافی نیست، و لذا می‌پرسیم غریزه چیست؟ برخی می‌گویند : غریزه، رفتاری غیر اکتسابی است که حیوانات بدون تعلیم و یادگیری، آن را در وجود خویش دارند ... .

اما آیا به نظر شما این‌گونه منطقی‌تر نیست که تمام کائنات و آفرینش را جلوهٔ قدرت خداوند بدانیم که با پیروی از اصول و قوانین استوار، پنهان از دیدگان ما توسط خود او هدایت شوند؟

بله، من به وجود خداوند ایمان دارم و معتقدم که نه تنها او توانای مطلق و آفریدگار و نگاهبان کائنات است، بلکه با لطف و عنایت خاص خود، گوهر آفرینش و اشرف مخلوقات خویش، یعنی انسان را زیر نظر داشته و همراهی می‌نماید».

ایشان با ذکر نمونه‌ای دیگر از آفریده‌های خدا، این چنین به سخنانش ادامه می‌دهد :

«هر گاه قطره‌ای از آب یک مرداب را به آزمایشگاه برده و در زیر میکروسکوپ به جستجوی موجودات درون آن بپردازیم، بدون شک یکی از شگفتی‌های عالم هستی را

مشاهده خواهیم کرد؛ آمیبی را در آنجا می‌بینیم که به آرامی در کنار موجود بسیار ریزی حرکت کرده و ناگهان آن را احاطه و در خود هضم و جذب می‌نماید؛ عجیب‌تر آنکه قبل از برداشتن چشمانمان از روی میکروسکوپ بلافاصله متوجه خواهیم شد که آن موجود ریز را به صورت فضولات، از خود بیرون می‌دهد. اگر مدت بیشتری به آن بنگریم، ملاحظه خواهیم کرد که آمیب، برای مدت اندکی دراز شده و سپس به دو بخش تقسیم گشته و بالاخره هر کدام از این دو قسمت نیز رشد نموده تا هر یک به حیوان جدید و کاملی تبدیل می‌شوند.

آنچه ما در اینجا ملاحظه می‌کنیم، تنها یک موجود تک سلولی است که تمام فعالیت‌های حیاتی برای بقای خود را انجام می‌دهد؛ حال آنکه حیوانات بزرگتر جهت انجام همین فعالیت و مراحل، نیاز به وجود هزاران و بلکه میلیون‌ها سلول آنچنانی دارند!

بی‌گمان ساختار پیچیده و حرکات حیرت‌زای این حیوان عجیب، هرگز زاییدهٔ تصادف نبوده، بلکه نیازمند نیرویی مافوق تصور است.

قوانین موجود در بخش «زیست شیمی» به مراتب بیش از هر بخش دیگر علمی، قادر به کشف اسرار حیات و پدیده‌های هستی بوده است؛ برای مثال قبلاً (که علم زیست‌شناسی چنان پیشرفتی نکرده بود) مردم، عمل هضم و جذب غذا را دلیل وجود تدبیری مقدس (در ورای پدیده‌ها) قلمداد می‌کردند؛ اما اینک که زمینهٔ تبیین و تشریح چنین عملیاتی فراهم شده و روشن گشته که هر کدام از این فرایندها، واکنش‌هایی شیمیایی هستند که تحت تأثیر و کنترل مخمر مخصوصی قرار دارند، آیا می‌توان دست قدرت خدا را در تصرف این جهان انکار کرد؟ اگر این طور است، پس چه کسی این فرایندهای عملی را صورت بخشیده و باعث شده تا آنزیم‌ها این‌گونه دقیق عمل نمایند؟

نگاهی اجمالی به یکی از این الگوها، کنش و واکنش‌های متقابل فراوانی را بین این اجزا و اجزای دیگر همجوارشان به ما نشان می‌دهد که به کلی تصور تصادفی بودن را

از ذهنمان می‌زداید. شاید این عرصه از علوم، بیشتر از سایر میدان‌های علمی زمینه را برای پذیرش این حقیقت آماده سازد که خداوند، بر اساس سنت‌ها و قوانینی که همزمان با آفرینش طبیعت و حیات ایجاد نموده است، عالم هستی را اداره و رهبری‌می‌نماید.... .

بالاخره هر قانون جدیدی که به وسیلهٔ انسان در طبیعت کشف و استخراج گردد، با زبان حال ندا سر می‌دهد که : خداوند، آفرینندهٔ من است و انسان‌ها تنها مرا کشف می‌کنند و بس!».

***

5- دکتر «جان ادلف بوهلر»[1] استاد شیمی، مقاله‌ای را با عنوان «خدا و قوانین شیمی» به رشتهٔ تحریر درآورده که خلاصهٔ آن به شرح زیر است :

- نویسنده با نگاهی گذرا به تاریخ علم شیمی و سیر بالارونده و پیشرفت آن تا عصر حاضر، اظهار می‌دارد که افق‌هایی فراروی این علم وجود دارد که بشر تا به حال نتوانسته به کشف و شناختشان دست یابد، زیرا معیارهای تشخیص و اسباب کشف این افق‌ها را در اختیار ندارد؛ پس ناگزیر می‌پذیریم که هنوز نتوانسته‌ایم تمام آنچه را در مورد ماده و انرژی وجود دارد بشناسیم و همچنان در آغاز راه هستیم.

سپس چنین ادامه می‌دهد : «اگر انسان قوانین تصادفات را جهت شناخت تعداد احتمالات در پیدایش یکی از پدیده‌های طبیعی مثل ایجاد یک ذره پروتئین از ترکیب عناصر مختلف اولیه ملاک قرار دهد، با توجه به اینکه عمر تقریبی زمین چیزی حدود سه میلیارد سال است، خواهیم دید که این مقدار زمان برای وقوع چنین عملی از راه تصادف، کافی نمی‌باشد؛ بلکه تنها در صورتی قابل تحقق است که نیروی با اراده و هدایت‌کننده‌ای وجود داشته باشد تا نظم و هدفداری را میان احتمالات ایجاد نماید ... وقتی که انسان به این سو و آن سوی طبیعت می‌نگرد، نظام و استحکام تحسین‌آمیزی را

۱- به نقل از منبع پیشین، ص ۱۰۴.

مشاهده نموده و متوجه می‌گردد که هستی به سوی مقصد مشخصی روان است؛ این واقعیت در عالم اتم‌ها نیز کاملاً نمایان می‌باشد، چرا که تمامی اتم‌ها از هیدروژن گرفته تا اورانیوم و حتی بالاتر از اورانیوم همگی پیرو یک طرح و نظام می‌باشند. هر اندازه آگاهی‌های ما در مورد الکترون‌ها و پروتون‌هایی که عناصر مختلف هستی را تشکیل داده‌اند افزایش یابد، بیشتر متوجه انتظام و هماهنگی عالم ماده می‌شویم؛ و روزی فرامی‌رسد که خواهیم فهمید چگونه نیروها در هم می‌آمیزند تا ماده‌ای ایجاد شود.

«انیشتین» اولین کسی بود که به وجود رابطه میان انرژی و ماده پی برد.

بشر در زمینهٔ کشف اسرار انرژی اتمی، هنوز در آغاز راه است و شاید روزی فرارسد که بتوانیم انرژی را تبدیل به ماده نماییم.

از نگاه علم شیمی، جهان دارای نظامی همسو و یکسان است. ما به کمک وسایل و شیوه‌های موجود توانسته‌ایم عناصر موجود در سیارات دیگری را نیز مورد آزمایش و بررسی قرار داده و تشخیص دهیم که همان عناصر موجود در زمین هستند؛ حتی در ستارگان دوردست نیز عناصری مشابه عناصر موجود در زمین تشخیص داده شده‌اند.

دانشمندان امروزه معتقدند که همان قوانین طبیعی موجود در روی سیارهٔ ما ـ زمین ـ بر ستارگان و سیارات دیگر و مدارهای دوردست و پهناورشان نیز حکومت می‌کند. به هر کجا که می‌نگریم، نظم، هماهنگی و نوآوری می‌بینیم به طوری که شکی برایم باقی نماند، که پروردگاری توانا طبق نقشه‌ای از پیش تعیین شده و هدفدار، نظام هستی را آفریده است ... .

دوست دارم که خوانندهٔ عزیز با دقت، گردش آب، دی‌اکسید کربن، آمونیاک و اکسیژن را مورد توجه قرار دهد؛ زیرا هر کدام از آنها نشانگر این است که حکمتی عالیه همراه با قدرت و تدبیری فوق‌العاده، ناظر بر این امور می‌باشد ... .

بالاخره اینکه لازم است قدرت خدا را در لابلای نظامی که خود ایجاد نموده و قوانینی که بر تمام پدیده‌ها و موجودات هستی حاکم گردانیده، جستجو نماییم. بشر فقط قادر است ناشناخته‌ها و اسرار هستی را از راه کشف قوانینی که بر آن حکمفرماست، حل و تفسیر نماید، ولی هرگز نمی‌تواند آن قوانین طبیعی را وضع کند؛ چرا که تنها خدا از عهدهٔ این کار برمی‌آید و از انسان جز اینکه آن قوانین را کشف و به کمک آنها به تفسیر اسرار هستی بپردازد، کار دیگری ساخته نیست.

هر قانونی که بشر بتواند کشف نماید، وی را به درک و شناخت صحیح از خدا نزدیکتر می‌سازد؛ پس خداوند از این راه خود را بر ما می‌نمایاند؛ ولی باید بدانیم که این تنها راه تجلی خدا نیست، بلکه کتاب‌های آسمانی را بیشتر به همین جهت بر بشر نازل فرموده است؛ اما در عین حال، بهترین وسیله و راه تجلی خداوند بر بشر، همان آیات و نشانه‌های بی‌شماری است که در جهان هستی به چشم خورده و جایگاه والایی نزد ما انسان‌ها دارند ... ».

***

6- دکتر «مریت ستانلی کونگدون»، فیزیکدان، فیلسوف و عضو انجمن فیزیکی آمریکا، مقاله‌ای را با عنوان «درسی از بوتهٔ گل سرخ» نگاشته، که خلاصهٔ آن به قرار زیر است : [1]

1- بسیاری از چیزهایی که همانند استنباط‌های روزمرهٔ زندگی وجودشان را باور داریم، از راه استدلال منطقی بدان‌ها دست یافته‌ایم؛ برای مثال به علم نجوم و ستاره‌شناسی اشاره می‌کنیم که نقطهٔ محسوس مادی در حوزهٔ پژوهشی آن به چشم نمی‌خورد؛ تحقیق و بررسی‌های مربوط به اتم و استفادهٔ کاربردی از قوانین ماده و انرژی و استنباط صفات، خواص و ترکیبات اتم‌ها نیز در قالب امکانات مادی ما نمی‌گنجند؛ گرچه اولین انفجار بمب اتمی، دستاوردهای علمی دانشمندان از قبیل قوانین، نظام‌ها و

۱- به نقل از منبع پیشین، ص ۲۴.

سایر نظریات اتمی را تأیید می‌کند، اما با این حال هیچ کدام از اتم‌شناسان قادر نبوده‌اند که اتم را با چشم خود ببینند.

یکی از این نمونه‌ها نیز، مسئلهٔ «وجود خداوند» است که می‌توانیم از راه استدلال منطقی مبتنی بر قیاس و استنتاج، به شناخت آن دست یابیم.

2- به رغم آنکه علم بشری به دلیل محدود بودن در چهارچوب جهان ماده، کاملاً نمی‌تواند وجود جهانی غیر مادی را تأیید نماید، اما توانایی این را هم ندارد که به طور حتم و قطع، وجود جهان‌های غیر مادی دیگری را در ورای عالم مادی انکار کند.

3- در دنیایی که آکنده از عقلانیت است، به راحتی می‌توانیم از راه استدلال و قیاس متکی بر هوش و توانایی‌های انسانی، به لزوم وجود نیرویی غالب و مدبر پی ببریم که امور هستی را رهبری می‌نماید؛ تنها از این راه است که می‌توانیم گره از اسرار و پیچیدگی‌های موجود در منحنی‌های توزیع، چرخهٔ گردش آب و دی‌اکسید کربن در طبیعت، جریان عجیب زاد و ولد، فرایند ارزشمند نمایش نوری در ذخیره‌سازی انرژی خورشیدی و نقش آن در بقای حیات جانداران و دیگر شگفتی‌های بی‌شمار جهان هستی بگشاییم و تفسیری درست از آنها داشته باشیم.

اینک چگونه می‌توانیم حتی تصور نماییم که چنین عملیات پیچیده و منظمی، به طور خود به خود و تصادفی صورت می‌گیرد؟؛ چگونه ممکن است این انتظام و یکپارچگی پدیده‌های هستی، روابط علت و معلولی حاکم بر آنها، تکامل، توافق و توازنشان و بالاخره هدفمند بودن آنها را صرفاً امری اتفاقی و تصادفی بپنداریم؟!

پس آیا عاقلانه است که دخالت نیرویی آفریننده و مدبر را در وقوع و حدوث امور هستی نادیده بگیریم؟

دکتر «مریت ستانلی کونگدون» در پایان مقاله‌اش می‌گوید : «هر آنچه در عرصهٔ پهناور هستی مشاهده می‌گردد، بر وجود خداوند سبحان و قدرت و عظمتش گواهی

می‌دهد. هنگامی که ما دانشمندان به تحلیل و بررسی پدیده‌های هستی، حتی از راه استدلال و قیاس نیز می‌پردازیم، نمی‌توانیم دستاوردی بیشتر از ملاحظهٔ آثار قدرت و عظمت خدا به ارمغان بیاوریم؛ خداوندی که گرچه قادر نیستیم تنها به کمک وسایل مادی به شناختش نایل گردیم، اما آیات و نشانه‌هایش را در تمام ذرات درون و بیرون وجود خویش مشاهده می‌کنیم؛ و مجموعه علوم بشری، جز بررسی آفرینش خدا و آثار نمایان قدرتش، چیز دیگری در چنته ندارند».

فصل هفتم :

دلیل «امکان» در اجزای ریز و درشت طبیعت

از نظر عقل، در حد میانی موجودات «واجب‌الوجود»[1] و «ممتنع الوجود»[2]، «ممکن‌الوجودهایی»[3] نیز خودنمایی می‌کنند که اصل آنها عدم است ولی امکان وجودشان نیز منتفی نمی‌باشد؛ به عبارتی دقیق‌تر : احتمال وجود و عدمشان یکسان است؛ یعنی هر گاه از جانب واجب‌الوجود، سببی برای ایجادشان فراهم شود، از جنبه نیستی خارج شده و به سمت وجود و هستی کشانیده می‌شوند.

هر شیء ممکن‌الوجودی عقلاً دارای احتمال‌های بی‌شمار از وجود یا عدم به طور متساوی می‌باشد، به گونه‌ای که هر احتمالی از وجود در مقابل احتمال دیگری از عدم قرار دارد و برعکس؛ احتمالات همین طور ادامه یافته و هیچ کدام از طرفین بر دیگری برتری نمی‌یابد. با این توصیف تا زمانی که عامل مُرجحی از جانب وجود، احتمال وجود آن ممکن را بر احتمال عدمش ترجیح نبخشد، همچنان در هاله‌ای عدم باقی خواهد ماند.

۱- جهت آگاهی بیشتر از این‌گونه اصطلاحات، به ترجمه فارسی بدایة الحکمه، مرجع پیشین مراجعه نمایید (مترجم).

۲- جهت آگاهی بیشتر از این‌گونه اصطلاحات، به ترجمه فارسی بدایة الحکمه، مرجع پیشین مراجعه نمایید (مترجم).

۳- جهت آگاهی بیشتر از این‌گونه اصطلاحات، به ترجمه فارسی بدایة الحکمه، مرجع پیشین مراجعه نمایید (مترجم).

این یک اصل عقلی و بدیهی است که شیء ممکن، فقط می‌تواند یکی از طرفین امکان (عدم یا وجود) را پذیرا باشد؛ چرا که آن دو، نقطه مقابل و متضاد یکدیگرند و از قوت یکسانی برخوردارند؛ این حالت به دو کفهٔ ترازویی سالم و بی‌نقص می‌ماند که مادام خالی از هر چیزی هستند، عقلاً هیچ کدام بر دیگری سنگینی نمی‌کند، زیرا ترجیح بدون مُرجح محال است.

وقتی که به اجزای هستی و حوادث و رویدادهای بی‌شمار آن می‌نگریم، ملاحظه می‌کنیم که هر کدام از آنها در زمرهٔ ممکن‌الوجودهایی بوده‌اند که به علت عدم وجود مُرجح، در حالت عدم باقی مانده‌اند. حال باید دانست که چه چیزی باعث شده تا این ممکنات از عدم و نیستی به سمت وجود سوق داده شده و از ممکن‌الوجودهای شبیه به آنها که هنوز نیستند، پیشی بگیرند؟

در اینجا، هم عقل و هم تمام تجارب و دستاوردهای بشری با قاطعیت حکم می‌کنند بر اینکه فاعلی مختار، کفهٔ وجود را در این ممکن‌ها بر کفهٔ عدم آنها ترجیح بخشیده و آنها را موجود ساخته است.

بنابراین، لازم است تمام موجودات هستی را به دقت مورد بررسی قرار دهیم؛ خواه این موجودات، از قبیل زمین و اشیای موجود در آن، ستارگان و سیارات و آثارشان، بوده که وجودی مادی داشته و از راه حواس قابل درک می‌باشند، یا از قبیل جاذبهٔ خاص مواد مغناطیسی، جاذبهٔ عمومی موجود در اجسام مادی، خصوصیات بی‌شمار پدیده‌های مرکب مادی، شیمیایی، فیزیکی، یا سایر صفات اشیای مادی باشند که وجودشان را از راه استنباط و استنتاج عقلی درمی‌یابیم؛ یا خواه فراتر از آن، نظیر ملائکه و جن و چگونگی ساختار و اعراض و صفاتشان، دارای وجودی جوهری باشند که خارج از دایرهٔ حواس ما هستند.

با نگرش دقیق در همهٔ موجوداتی که در صحنهٔ هستی به چشم می‌خورند، نظیر آنهایی که نام برده شدند، خود به خود درمی‌یابیم که عقلاً امکان داشت هر کدام از آنها دارای صورت، صفت و وضعیتی دیگر باشند؛ چرا که در حوزهٔ ممکنات، احتمالات بی‌شماری وجود دارد که عقلاً تحقق هر کدام از آنها مانعی ندارد.

توضیح بیشتر اینکه در معیارهای عقل و خرد، این احتمال وجود دارد که هر کدام از اشیای موجود در طبیعت می‌توانست شکل، صورت، اندازه و ترکیبی جدای از آنچه اکنون دارد، به خود گرفته و در نتیجه خیلی بزرگتر یا کوچکتر یا با ترکیبی جدا از ترکیب قبلی باشد؛ همچنین ممکن بود که در محدودهٔ زمانی و مکانی دیگری قرار گرفته یا آراسته به صفات، استعداد، حرکات و مدارهای جدید با سرعتی جدید گردد.

این احتمال‌ها و موارد مشابه آن، از جملهٔ احتمالات بی‌شماری هستند که عقل، آنها را جزو بدیهیات ممکن‌الوجودی به حساب می‌آورد که اگر قرار بود ساختار هستی، متناسب با آنها شکل گیرد، هیچ منافاتی با اصول اولیهٔ عقلی نداشت.

برای مثال، از نظر عقلی چه مانعی وجود دارد که همیشه شب، یا همیشه روز باشد؟

اگر ساختار فیزیکی انسان به گونه‌ای غیر از قامت استوار کنونی یا بزرگتر یا کوچکتر می‌بود، چه مانعی داشت؟ اگر چهارپایان نیز همانند انسان، از نیروی عقل و سخنگویی برخوردار بودند، عقلاً چه اشکالی داشت؟ چه مانع وجود داشت که فاصلهٔ زمین با ماه و خورشید، کمتر یا بیشتر از فاصلهٔ کنونی، یا حجمش کوچکتر یا بزرگتر از حجم کنونی بود؟

همین‌طور احتمالات و ممکنات بی‌شماری در هستی وجود دارد که تحقق هر کدام، عقلاً مانعی ندارد. حال اگر گفته که حکمت و تدبیر موجود در این اشیاء، اقتضای حالت کنونیشان را می‌کند و گرنه دستخوش بی‌نظمی و تباهی می‌گشتند؛ در پاسخ می‌گوییم :

از طرفی این حکمت موجود در مصنوعات و پدیده‌ها، اثر و نشانهٔ وجود صانعی حکیم به نام «الله» تعالی می‌باشد؛ از طرفی دیگر نیز با ملاحظهٔ اینکه هر چیزی در

هستی، امکان داشت که از میان احتمال‌های گوناگون، وضع و حالتی غیر از وضع و حالت کنونی به خود گیرد، بدیهیات عقلیمان حکم می‌کند بر اینکه حتماً مخصص تعیین‌کننده‌ای، از میان احتمالات فراوان، احتمال کنونی موجودات را موافق با حکمت و اتقان تشخیص داده و با سایرین ترجیح داده است؛ در غیر این صورت یا ترجیح بدون مرجح و تخصیص یکی از طرفین امکان (وجود یا عدم) بر دیگری لازم می‌آید، یا سخن از بودن حکمت در میان احتمالات ممکن از راه تصادف به میان می‌آید، که عقلاً هر دو چیز نیز محال و غیر ممکن می‌باشند.

ما انسان‌ها با توجه به اینکه آراسته به عقل و اندیشه هستیم، هرگز چنین محالاتی را نپذیرفته و حتی از آنها دم نمی‌زنیم؛ زیرا می‌بینیم که قوانین حاکم بر هستی، ثابت و تخلف‌ناپذیر است.

با اثبات این حقیقت مسلم، که همهٔ ممکنات در وجود یافتن نیازمند مخصصی حکیمند، عقل ما قاطعانه حکم می‌کند که این مخصص بایستی هم در ذات و هم در صفاتش، مبرا از هر گونه احتمال ممکنی باشد که در ممکنات هستی به چشم می‌خورد و تنها این احتمال باید در موردش صادق باشد که آن، واجب‌الوجود و کمال مطلق در ذات و صفات است؛ این مخصص همان ذات «الله» تعالی می‌باشد.

پس توانستیم از طریق صفت «امکان» در موجودات هستی، نیاز هستی را به واجب‌الوجود دریافته و ایمان به پروردگار عالمیان را میسر گردانیم.

قرآن کریم در بسیاری از آیات شریفهٔ خود، ما را بر دلیل امکان راهنمایی نموده، که در اینجا به مواردی اشاره می‌کنیم :

1- خداوند عزوجل در آیه 45 سورهٔ فرقان می‌فرماید :

«مگر نمی‌بینی که پروردگارت چگونه سایه را گسترانیده است؟ (و شامل همهٔ کره زمین به طور متناوب کرده است، و با نظام ویژهٔ نور و ظلمت، زندگی را برای انسان‌ها و جانداران و گیاهان ممکن و آسان ساخته است؟!) و همچنین

خورشید را دال بر همین سایهٔ گسترده، کرده است؟ اگر خدا می‌خواست سایه را ساکن می‌نمود (و با استقرار دائم ظلمت، توازن حرارت را بهم می‌زد، و حیات را از گسترهٔ زمین برمی‌چید)».

2- در آیات شریفهٔ 71 و 72 سورهٔ مبارکهٔ قصص نیز می‌فرماید :

«بگو : (ای مردم!) به من بگویید! اگر خداوند شب را تا روز قیامت همیشه ماندگار کند (و روز روشن را به دنبال آن نیاورد) به جز خدا کدام خدا است که بتواند برای شما روشنایی بیاورد؟ (و روز روشنی پدیدار کند تا در آن به تلاش بپردازید و کسب و کار کنید؟). آیا نمی‌شنوید؟ (باید که بشنوید و بنگرید و کرنش برید اگر عاقلید). بگو : مرا خبر دهید، اگر خداوند روز را تا روز قیامت جاودانه و دائمی کند (و شب تاریک را به دنبال آن نیاورد) به جز خدا کدام خدا است که بتواند برای شما شبی را بیاورد تا در آن بیارامید (و خستگی کار روزانه را از تن بدر کنید؟). مگر نمی‌بینید (که دچار چه اشتباه بزرگی هستید؟ مگر شب و روز دو نشانهٔ سترگ بر وجود خدای بزرگ نیستند؟)».

3- خداوند عزوجل باز در آیات شریفهٔ 19 و 20 سورهٔ ابراهیم می‌فرماید :

«(ای مخاطب!) آیا نمی‌بینی که خداوند، آسمان‌ها و زمین را چنان که باید آفریده است (و آنها را هماهنگ و منظم و مرتب پدیدار کرده و سر و سامان و نظم و نظام بخشیده است). اگر بخواهد شما (مردمان نافرمان و ناسپاس) را از میان می‌برد و انسان‌های (فرمانبردار و سپاسگزار) تازه‌ای را پدید می‌آورد. و این کار (میراندن شما و به جهان گسیل داشتن دیگران) برای خدا مشکل نیست ».

4- خداوند عزوجل در آیهٔ 30 سورهٔ ملک این چنین می‌فرماید :

«بگو : مرا خبر دهید، اگر آب‌های (مورد استفادهٔ) شما به زمین فرورود، چه کسی می‌تواند آب روان در دسترس شما مردمان قرار دهد؟!».

5- خداوند عزوجل در آیات 63 تا 70 سورهٔ مبارکهٔ واقعه می‌فرماید :

«آیا هیچ دربارهٔ آنچه کشت می‌کنید، اندیشیده‌اید؟ آیا شما آن را می‌رویانید، یا ما می‌رویانیم؟ اگر بخواهیم کشتزار را به گیاه خشک و پرپر شده‌ای تبدیل می‌گردانیم به گونه‌ای که شما از آن در شگفت بمانید. (حیران و اندوهناک خواهید گفت :) ما واقعاً زیانمندیم! بلکه ما به کلی بی‌نصیب و بی‌بهره (از رزق و روزی) هستیم! (آخر چیزی برای ما نمانده است و بی‌چیز و بیچاره شده‌ایم). آیا هیچ دربارهٔ آبی که می‌نوشید اندیشیده‌اید؟ آیا شما آب را از ابر پایین می‌آورید، یا ما آن را فرود می‌آوریم؟ اگر ما بخواهیم این آب (شیرین و گوارا) را تلخ و شور می‌گردانیم. پس چرا نباید سپاسگزاری کنید؟».

این نصوص، نشانگر حقیقت ممکن‌الوجود بودن اجزای هستی پهناورند و به ما می‌فهمانند که هیچ کدام از این اجزا، وجود ذاتی نداشته، بلکه ممکن بود اصلاً ایجاد هم نشوند و یا به شکل و صورتی دیگر باشند؛ اگر دارای خواص و ویژگی‌های دیگری می‌بودند، به هدف وجودیشان منتهی نگشته و قادر نبودند مصالح بندگان و زنجیرهٔ حیاتی کرهٔ زمین را تأمین نمایند که در نتیجه، نظام عام و فراگیر هستی متحقق نگردیده و چنین صورت دل‌انگیز و حکیمانه‌ای را به خود نمی‌گرفت.

برای مثال، امکان داشت که زمین همیشه ساکن و بی‌حرکت باشد که این امر با توجه به احتمالات بی‌شمار ممکنات، خیلی ساده و باورکردنی است؛ بدین‌گونه که ممکن بود یکی از طرفین کرهٔ ماه که منشأ تاریکی وحشتناک و سرمای کشنده‌ای است، همیشه رو به زمین باشد.

اما پروردگار حکیم و توانا، آن را به گونه‌ای مهیا کرده که مهد آسایش انسان و سایر موجودات زنده باشد، و آن را طوری آفریده، که با نظمی دقیق و خلل‌ناپذیر دور محور خود و خورشید بگردد و بدین سبب، طلوع و غروب خورشید در زمان و مکان مناسب صورت گرفته و موجب تحقق مصالح موجودات زنده گردد. یا مثلاً امکان داشت تا روز قیامت به طور یکنواخت و دائماً شب یا روز باشد؛ آسانی این امر نیز به حدی است که جهت تحقق

آن، کافی است کرهٔ زمین از گردش به دور خود و خورشید باز ایستاده، یا از مدار خورشید چنان فاصله گیرد که گویا سیاره‌ای در فضای دوردست کهکشان‌هاست... یا احتمال داشت حیات امروزی کرهٔ زمین منقرض و گونهٔ دیگری از حیات، جای آن را گرفته و یا اصلاً اثری از حیات نباشد؛ و باز ممکن بود که آب‌های زمینی فروکش کرده، چشمه‌ها خشکیده، چاه‌ها ته بکشد و بادی نیز در جهت حرکت ابرها و بارور‌یشان وزیدن نگیرد ... .

و بالاخره ممکن بود کشتزارها و مزارع، در اثر آفات و بلایای طبیعی دستخوش ویرانی و نابودی گشته، یا نظام ابرها به گونه‌ای تغییر کند که به جای آب زلال و شیرین، آبی شور و سوزاننده ببارانند .... این دسته از ممکنات و ممکنات بی‌شمار دیگر، ما را با این سؤال مواجه می‌سازند که : اگر چنین است، پس چه کسانی از میان این همه ممکنات، گونه‌ای را برگزیده که نظام هستی بر وفق آن پیش رفته و اهدافی حکیمانه را دنبال نماید؟

اشکال و صورت‌های گوناگون هستی، نظام‌ها و اوضاع متعدد آن، هر کدام در معرض تغییر و دگرگونی، از حالی به حالی شدن، توقف و عدول یا نیستی و عدم می‌باشند.

بر این اساس، اگر خداوند بخواهد یکی از نظام‌ها و سنن حاکم بر هستی را دگرگون سازد، چه کسی می‌تواند مانع این کار شود؟ حال که دانستیم وضع فعلی هستی نیز یکی از گونه‌های ممکن‌الوجود است، لاجرم باید مخصصی نیرومند، این هستی را از عدم آفریده باشد؛ چرا که اصل در تمام ممکنات، عدم است و هیچ ممکنی از حالت عدم خارج نمی‌شود مگر آنکه آفریننده‌ای توانا، بسیار دانا و حکیم آن را وجود بخشد؛ روشن است که این آفریننده نیز، همان ذات مقدس و والای «الله» تعالی است و بس!.

فصل هشتم :

دلیل «عنایت»

با نگاهی واقع‌بینانه به اطرافمان، درمی‌یابیم که تمام نیازمندی‌های انسان از قبیل خوراک، پوشاک، مسکن، دوا و درمان، وسایل حمل و نقل، امکانات رفاهی، ثمرات حواس و روان، وسایل نیروبخش مادی و معنوی از اشیای بی‌جان گرفته تا موجودات زنده، اسباب و اسلحه‌های گوناگون جهت دفع خطرات کوچک و بزرگ ....، همه و همه یا به طور طبیعی و آماده در دسترس است یا دستیابی به آنها از راه تجزیه و تحلیل یا جمع و ترکیب عناصر گوناگون یا کاوش و جستجو امکان‌پذیر است.

اما فراموش نکنیم که نیازمندی‌های حیاتی انسان در زیباترین، کامل‌ترین، استوارترین، برترین و سودبخش‌ترین شکل و ساختار، با انواع و اقسام متفاوت، متناسب با ذوق و علاقه‌های مختلف بشری، به طور طبیعی آماده و به آسانی قابل دسترس می‌باشد.

فراتر از آن، گنج‌های نهفته و ارزشمندی است که در گنجینه‌های آسمان، زمین، کوه، دریا، عناصر و مواد مختلف به ودیعه نهاده شده، که اگر انسان به کمک علوم و فنون خود اقدام به تجزیه و تحلیل، تغییر و تبدیل، آزمایش و تدبیرشان نماید، بی‌گمان کلید باز کردن چنین گنج‌های پنهان را به دست گرفته و خواهد توانست از نیروها و امکانات و نعمت‌های بی‌شمارشان به شیوۀ احسن و دلخواه بهره‌برداری کند.

بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم که مایحتاج زندگی و نیازهای حیاتی سایر جانداران غیر انسان نیز، به طور طبیعی و به تناسب نیازها، و ویژگی‌های غریزیشان آماده و مهیا می‌باشد.

اگر چشم بصیرتمان را گشوده و با نگاهی عاقلانه و اندیشمندانه به آنچه گفته شد بنگریم، خواهیم فهمید که چنین آماده‌سازی حکیمانه و برقراری روابط صحیح میان نیازها و تأمین آنها، دلیلی نیرومند و بلکه محکمترین برهان بر وجود موجودی بسیار بزرگ و والا در ورای هستی محسوس ما است؛ اوست که به جهت تکریم و عنایت خاص بر انسان و برتری دادنش بر سایر مخلوقات و بالاخره جهت امتحان و آزمودنش، چنین امکانات و نعمت‌هایی را به وی ارزانی داده است؛ اگر این عنایت خاص و هدفمند نمی‌بود، انسان هرگز قادر نبود به نیازمندی‌های مادی، معنوی، فکری و رفاهیش دست یافته و یا حتی راه دستیابی به آنها را نمی‌دانست! ... .

قرآن کریم که کلام خداوند است ما را به اندیشه، تدبر و روشن‌نگری در این عنایت خاص که خدا به انسان ارزانی داشته و در قالب پدیده‌های متفاوت هستی، خودنمایی می‌کند، فرامی‌خواند.

اینک به مواردی از این فراخوانی‌ها و راهنمایی‌ها اشاره می‌نماییم :

اول : اینکه از راه مشاهدۀ این عنایت، بر وجود خداوند عزوجل استدلال نموده و به این حقیقت پی ببریم که رحمت بی‌کرانش بر تمام کرانه‌های هستی گسترانیده شده و عنایت خاصش، انسان را غرق نعمت ساخته و تمام نیازمندی‌های جسمی، روحی، روانی و فکریش را برآورده نموده است.

دوم : تمام سعی و تلاشمان را به کار گماریم تا از راه پژوهش و بررسی، کشف و استنباط، ابتکار و نوآوری، به کشف و بهره‌وری از انرژی‌های نهفتۀ درون اشیاء پرداخته و راه استفادۀ صحیح از آنها را بیابیم؛ بدین ترتیب از نعمت‌های پنهان و آشکار خداوند که به وفور در عرصۀ گیتی ملاحظه می‌شوند، سود خواهیم برد.

سوم : از راه درک پدیدۀ عنایت در هستی، ایمان یقینی بر وجود خدا حاصل نموده و شکر و ثنای بی‌شمارش را بر دل و زبان جاری ساخته، از مرزهای معصیت و گناه دور گشته و سر

بر آستان بندگیش بساییم، که این است حق ولی نعمت صاحب کرم؛ حقی که تمام عقول بشری و روح و روان آدمیان، با اندک توجه و تأملی آن را درک خواهند نمود.

در حقیقت، این ارشادات و جلب توجهات قرآنی در استدلال از نعمت بر وجود منعم، همسو و هم‌جهت با منت نهادن خدا بر بندگانش می‌باشد که در ضمن یادآوری نعمت‌هایش بر آنان، می‌خواهد بر وجودش ایمان حاصل نموده و از راه بندگی و اطاعت، روی آوردن به اعمال نیکو و دوری گزیدن از بدی‌ها، نواهی و ستم بر خود دیگران، مراتب رضایتش را جلب نمایند.

هر آیه‌ای که کلماتی نظیر : **خلق لکم، جعل لکم، سخّرلکم، أخرج لکم، انزل لکم**، را در خود داشته و در برگیرندۀ خطاب خداوند به مردم باشد، بیانگر نوعی منت‌گذاری خداوند به خاطر نعمت‌هایی است که به آنان ارزانی بخشیده و عنایت خاصی است که بر آنها روا داشته است؛ روشن است که چنین قصد و عنایتی تنها شایستۀ ذاتی بسیار دانا، توانا، مختار، و نکته‌دان و حکیم است و بس. همچنین عنایت مذکور با زبان حال به بندگان می‌فهماند که من یکی از آثار رحمت و انعام پروردگارتان بر شما هستم؛ اینجاست که فرد به خود آمده و بلافاصله متوجه می‌شود که اولین گام در تلافی نعمت، سپاسگزاری از صاحب نعمت (مُنعم) می‌باشد و نخستین مرحلۀ سپاسگزاری نیز، اعتراف و ایمان بر وجود و یگانگی او در ربوبیت است.

سپس نوبت به یگانگی عبودیت و الوهیتش رسیده و پرستش و بندگیش لازم می‌آید. از اینجا به بعد است که گام در دایرۀ تقرب پروردگار نهاده و با جلب مراتب عالیۀ رضایت او، به فلاح و رستگاری دنیا و آخرت و نیل درجات بهشت دست می‌یابد! ... .

اینک چشم بصیرت به آیاتی از قرآن کریم می‌دوزیم که ما را متوجه دلیل عنایت ساخته و به سوی ذات سراسر رحمت پروردگار، دستگیری و هدایتمان می‌کنند؛ سپس آن را در گوش جان فروبرده و بر قلب و روان زمزمه می‌نماییم :

1- خداوند عزوجل در آیهٔ 29 سورهٔ بقره می‌فرماید :

«خدا آن کسی است که همهٔ موجودات و پدیده‌های روی زمین را برای شما آفرید، آنگاه به آسمان پرداخت و از آن هفت آسمان منظم ترتیب داد. خدا دانا و آشنا به هر چیزی است».

این آیهٔ شریفه نشان می‌دهد که خداوند عزوجل سال‌ها پس از آفرینش انسان، زمین را آفریده و آن را به گونه‌ای آماده و مهیا ساخته که قابلیت سکونت را داشته و مستعد رشد و پرورش نعمت‌های فراوان در طول حیات بشریت باشد؛ درست همان طوری که ما قبل از تولد نوزادانمان، وسایل و امکانات مورد نیازشان را فراهم می‌نماییم.

این پیش‌بینی دقیق، نشان از کمال عنایت و توجه خاص خداوند به بندگانش دارد، ولی ما نیز به نوبهٔ خود، بایستی با مشاهدهٔ چنین جلوه‌های عنایت‌آمیز، این حقیقت را دریابیم که ذاتی بسیار مهربان و دانا، حکیم و توانا در ورای حواس ظاهریمان وجود دارد که ما را در حلقهٔ عنایتش قرار داده است و از آنجا که نیازمندی‌هایمان را قبل از آفرینش اولیهٔ ما مهیا نموده، شکی نیست که خود او نیز ما را از نیستی آفریده؛ زیرا در غیر این صورت مطابقت کامل بین نیازمندی‌ها و پاسخگوییهایمان حاصل نمی‌شد؛ دیگر اینکه صفات و خصوصیات یک پدیده را قبل از پدید آمدنش، تنها کسی می‌داند که قبل از وجود آن پدیده، برای ایجادش طرح‌ریزی نموده و صفات و ویژگی‌های خاصی برایش معین کرده است ... .

2- خداوند عزوجل در آیات 5 تا 18 سورهٔ مبارکهٔ نحل می‌فرماید :

«و چهارپایان (چون گاو و شتر و بز گوسفند) را آفریده است که در آنها برای شما، وسیلهٔ گرما (در برابر سرما، از قبیل پوشیدنی و گستردنی ساخته و از پشم و مویشان) و سودهایی (حاصل از نسل و شیر و سواری و غیره) موجود است و از (گوشت) آنها می‌خورید (و در حفظ حیات خود می‌کوشید). و برایتان در آنها زیبایی است بدانگاه که آنها را (شامگاهان از چرا) باز می‌آورید و آنگاه که آنها

را (بامدادان به چرا) می‌برید. آنها بارهای سنگین شما را به سرزمین و دیاری حمل می‌کنند که جز با رنج دادن فراوان خود بدان نمی‌رسیدید. بی‌گمان پروردگارتان (که اینها را برای آسایش شما آفریده است) دارای رأفت و رحمت زیادی (در حق شما) است. و (خدا) اسب‌ها و استرها و الاغ‌ها را (آفریده است) تا بر آنها سوار شوید و زینتی باشند (که به دل‌هایتان شادی بخشد، وخداوند) چیزهایی را (برای حمل و نقل و طی مسافات) می‌آفریند که (شما هم اینک چیزی از آنها) نمی‌دانید. (هدایت مردمان به) راه راست، بر خداست. (راهی که منتهی به خیر و حق می‌گردد)، و برخی از راه‌ها منحرف و بیراهه است (و منتهی به خیر و حق نمی‌گردد). و اگر خدا می‌خواست همهٔ شما را (به اجبار به راه راست) هدایت می‌کرد (و نعمت اختیار و آزادی اراده و انتخاب را به شما انسان‌ها نمی‌داد، و لذا همچون حیوانات راهی را بیشتر نمی‌پیمودید و ترقی و تکاملی پیدا نمی‌کردید). او کسی است که از آسمان آبی فروفرستاده است (که مایهٔ حیات است) و شما از آن می‌نوشید (و زلال و گوارایش می‌یابید) و به سبب آن، گیاهان و درختان می‌رویند و شما حیوانات خود را در میان آنها می‌چرانید. خداوند به وسیلهٔ آن (آب) زراعت و (درختان) زیتون و خرما و انگور و همهٔ میوه‌ها را برای شما می‌رویاند. بی‌گمان در این (کار آفرینش میوه‌های رنگارنگ و محصولات کشاورزی گوناگون) نشانهٔ روشنی است (از خدا) برای کسانی که (دربارهٔ نیروی آفرینندهٔ آنها) بیندیشند (و با چشم بینش و خرد به جهان گیاهان بنگرند). و خدا شب و روز و خورشید و ماه را برای (مصالح و منافع) شما مسخر کرد، و ستارگان به فرمان او مسخر (و برای راهیابی شما در دل تاریکی‌ها، در چرخش و گردش) هستند. مسلماً در این کار (کار آفریدن و مسخر کردن) دلایل روشن و نشانه‌های بزرگی (بر قدرت و عظمت خدا) است برای کسانی که تعقل می‌ورزند (و به پرتو خرد به کارها می‌نگرند). و چیزهایی را مسخر شما گردانیده است که در زمین برای شما به

رنگ‌هایی مختلف و در انواع گوناگون آفریده است. مسلماً در این (کار تسخیر و آفرینش) دلیل واضح و نشانهٔ روشنی (بر قدرت و عظمت خدا) است برای مردمی که عبرت می‌گیرند (و از دیدن این همه نقش عجیب بر در و دیوار وجود می‌اندیشند و به سجود می‌افتند). و او است که دریا را مسخر (شما) ساخته است تا اینکه از آن گوشت تازه بخورید و از آن زیوری بیرون بیاورید که بر خود می‌پوشید (و خویشتن را بدان می‌آرایید و حس زیبایی را اشباع می‌نمایید) و (تو، ای انسان!) کشتی‌ها را می‌بینی که (سینهٔ) دریا را می‌شکافند و (امتعه و اقوات را بدینجا و آنجا می‌رسانند. خدا این نعمت را به شما داد) تا شما فضل او را بجوید (و از دریا در مسیر تجارت استفاده نمایید) و ساسگزاری کنید. و در زمین کوه‌های استوار و پا برجایی را قرار داد تا اینکه زمین، شما را نلرزاند (و با حرکت خود، شما را مضطرب نگرداند) و رودخانه‌ها و راه‌هایی را پدیدار کرد تا اینکه (به مقصد خود) راهیاب شوید. و نشانه‌هایی (از قبیل : کوه‌ها، دره‌ها، بادها، رودها و رنگ خاک‌ها را پدید آورد که مردمان در روز بدان‌ها راه خود را پیدا کنند) و (در شب که از این علائم استفاده نمی‌شود) ایشان به وسیلهٔ ستارگان رهنمود می‌شوند. پس (ای وجدان‌های بیدار! از نظر عقل) کسی که (این همه چیزهای عجیب و غریب و نعمت‌های بزرگ و سترگ را) می‌آفریند، همچون کسی است که (چیزی) نمی‌آفریند؟ (آیا باید بت حقیر و انسان فقیر را شریک خدای جلیل کرد؟) آیا یادآور نمی‌شوید؟ (تا به اشتباه خود پی ببرید و از پرستش بت‌ها و انسان‌ها دست بردارید و تنها خدای یگانه را بپرستید و سپاسگزاری کنید). (خداوند جز اینها دارای نعمت‌های فراوان دیگری است) و اگر بخواهد نعمت‌های خدا را برشمارید، نمی‌توانید آنها را سرشماری کنید. بی‌گمان خداوند دارای مغفرت و مرحمت فراوان است (و اگر از پرستش بی‌جان و انسان‌های ناتوان دست بردارید و به پرستش خدای رحمان برگردید، مشمول گذشت و مهر یزدان می‌گردید) ».

در آیات 53 و 54 همین سوره نیز می‌فرماید :

«آنچه از نعمت‌ها دارید همه از سوی خدا است (و باید تنها منعم را سپاس گفت و پرستید) و گذشته از آن، هنگامی که زیانی (همچون درد و بیماری و مصائب و بلایا) به شما رسید (برای زدودن ناراحتی‌ها و گشودن گره مشکل‌ها تنها دست دعا به سوی خدا برمی‌دارید و) او را با ناله و زاری به فریاد می‌خوانید. (پس چرا در وقت عادی جز او را می‌پرستید و انبازها را به کمک می‌طلبید؟). سپس هنگامی که خدا زیان را از شما دور کرد (و جلو تندباد حوادث و طوفان بلا را گرفت)، گروهی از شما (انبازهایی) شریک پروردگار خود می‌کنند! (و از نو دچار غفلت و غرور و بت‌پرستی و شرور می‌شوند!)».

باز هم در آیات 65 تا 69 این سورهٔ مبارکه می‌فرماید :

«خدا است که از (ابر) آسمان آب را می‌باراند و زمین را پس از مرگ (و خشکی، با رویاندن گل‌ها و گیاه‌ها و چمنزارها و کشتزاراهای فراوان در) آن، (دوباره جان و) حیات می‌بخشد. بی‌گمان در این (کار با راندن و رویاندن و موات و حیات) دلیل روشنی (بر وجود مدبر و حکیم) است برای آنان که گوش شنوا دارند. بی‌گمان (ای مردمان!) در وجود چهارپایان برای شما (درس) عبرتی است (که در پرتو آن می‌توانید به خدا پی ببرید. چه عبرتی از این برتر که ما) از برخی چیزهایی که در شکم آنها است، شیر خالص و گوارایی به شما می‌نوشانیم که از میان تفاله و خون بیرون می‌تراود و نوشندگان را خوش می‌آید. (خداوند) از میوه‌های درختان خرما و انگور، (غذای پر برکتی نصیب شما می‌سازد که گاه آن را به صورت زیانباری درمی‌آورید و از آن) شراب درست می‌کنید و (گاه) رزق پاک و پاکیزه از آن می‌گیرید، بی‌گمان در این (گردآوری دو و چند خاصیت و قابلیت در میوه‌ها) نشانه‌ای (از قدرت آفریدگار) برای کسانی است که از عقل و خرد سود می‌گیرند. پروردگارت به زنبوران عسل (راه زندگی و طرز معیشت را) الهام کرد (و بدان‌گونه که تنها خود می‌داند به دلشان

انداخت) که از کوه‌ها و درخت‌ها و داربست‌هایی که مردمان می‌سازند، خانه‌هایی برگزینند. سپس (ما به آنها الهام کردیم که از همهٔ میوه‌ها بخورید و راه‌هایی را بپیمایید که خدا برای شما تعیین کرده است و کاملاً (دقیق و) در اختیارند. از درون زنبور عسل، مایعی بیرون می‌تراود که رنگ‌های مختلفی دارد. در این (مایع رنگارنگ) بهبودی مردمان نهفته است. بی‌گمان در این (برنامهٔ زندگی زنبوران عسل و ارمغانی که آنها به انسان‌ها تقدیم می‌دارند که هم غذا و هم شفا است) نشانهٔ روشنی (از عظمت و قدرت پروردگار) است برای کسانی که (دربارهٔ پدیده‌ها) می‌اندیشند (و رازها و رمزهای زندگی آفریدگان از جمله جانوران را پیش چشم می‌دارند)».

در آیهٔ 72 همین سورهٔ مبارکه باز می‌فرماید :

«خدا از جنس خودتان همسرانی برای شما ساخت (تا در کنار آنان بیاسایید)، و از همسرانتان، پسران و نوادگانی به شما داد (تا بدانان دل خوش کنید)، و چیزهای پاکیزه‌ای (همچون غلات و میوه‌جات و حیوانات) به شما عطا کرد (تا از آنها استفاده کنید و خدای را سپاسگزاری نمایید). آیا (با وجود اینکه کافران می‌دانند که سرچشمهٔ همهٔ نعمتها خدا است و نه کس و نه چیز دیگری، آیا باز هم) به (بت‌های) باطل ایمان می‌آورند و نعمت خدا را (با شرک ورزیدن) ناسپاس می‌گذارند؟!».

و بالاخره در آیات شریفهٔ 79 تا 81 همین سورهٔ مبارکه چنین می‌فرماید :

«مگر پرندگان را نمی‌بینید که در فضای آسمان رام و فرمانبردارند و کسی جز خدا آنها را نگه نمی‌دارد (و خواص فیزیکی خاص را در اندام پرندگان و قابلیت پرواز را در فضا ایجاد نمی‌سازد). واقعاً در این (امکان پرواز به هوا و جولان در فضا) نشانه‌هایی (از عظمت و قدرت خدا) برای کسانی است که (به چیزهایی که پیغمبران به ارمغان آورده‌اند) ایمان دارند. خدا است که (به شما قدرت آن را داده است که بتوانید برای خود خانه‌سازی کنید و) خانه‌هایتان را محل آرامش و آسایشتان گردانده است، از

پوست‌های چهارپایان (با ایجاد خواص ویژه) چادرهایی برایتان ساخته که در سفر و حضر خود، آنها را (به آسانی جابجا می‌کنید و) سبک می‌یابید، و از پشم و کرک و موی چهارپایان وسایل منزل و موجبات رفاه و آسایش شما را فراهم کرده است که تا مدتی (که زنده‌اید) از آنها استفاده می‌کنید و پس از پایان این جهان، نه شما می‌مانید و نه نعمت‌های آن). خداوند سایه‌هایی برایتان از چیزهایی که آفریده است پدید آورده، و پناهگاه‌هایی برایتان از کوه‌ها ساخته است، و (طرز ساختن و استفادهٔ از لباسها را به شما آموخته است و بدین‌وسیله) جامه‌هایی برایتان تهیه دیده است که شما را از (اذیت) گرما و (آزار) جنگ محفوظ نگاه می‌دارد. بدین‌گونه خدا نعمت‌های خود را بر شما اتمام می‌بخشد تا اینکه (حس قدردانی و شکرگزاری در درونتان بیدار و) مطیع و مخلص او گردید (و تنها او را خدا بدانید و فقط از وی فرمانبری کنید)».

در این مجموعه از نصوص قرآنی، ملاحظه می‌گردد که خداوند به خاطر نعمت‌های فراوانی که قبل و بعد از آفرینش انسان‌ها برایشان آماده ساخته و به طور مستقیم و طبیعی یا از راه بحث و بررسی، تجزیه و تحلیل و ترکیب عناصر از آنها استفاده نموده و برخی را نظیر ابرهای باران‌زا در مسیر منافعشان به حرکت انداخته؛ .... بله، به خاطر اینها بر بندگانش منت نهاده است ... .

برخی از نعمت‌های حاضر و آماده‌ای که به طور مستقیم بر سفرهٔ پر از نعمت طبیعت، جهت استفادهٔ بشریت مشاهده می‌گردند، عبارتند از : انواع روییدنی‌ها و میوه‌جات، چهارپایان و سایر حیوانات اهلی، حشراتی از قبیل زنبور عسل که هم غذا و هم شفا می‌دهد، مسخر بودن خورشید و ماه و روز و شب، مسخر بودن دریا جهت استفاده از گوشت تازه و استخراج زیورآلاتی نظیر مروارید و مرجان و کشتیرانی و سفر در میان امواج آن ... .

در یکایک این نعمت‌های بی‌شمار یزدان بر بندگان، نشانه‌های روشنی از رحمت و عنایت به چشم می‌خورد که خود، برهانی آشکار بر وجود والایش می‌باشد.

اگر کسی بخواهد از راه علمی به تفصیل یکی از این نعمت‌ها بپردازد که آثار و نشانه‌های قدرت خدا در آن خودنمایی می‌کند و اتقان و حکمت آفرینش و عنایت بر بندگانش در آن پدیدار است، کتابی پر حجم می‌طلبد؛ برای مثال نگاهی گذرا بر نعمت چهارپایان و منافعشان برای آدمیان می‌اندازیم :

شیری که از آنان می‌نوشند؛ روغن، پنیر، ماست و گوشتی که از آنان می‌خورند، کُرک، پشم و مویی که از آنان گرفته و تبدیل به انواع لباس، زیرانداز، جاجیم، خیمه و ... می‌کنند، مسافت‌های دور و نزدیکی که به کمک آنان طی می‌کنند، زمینی که توسط آنان شخم می‌زنند، جنگ و گریزهایی که به وسیلهٔ آنان انجام می‌دهند، .... .

اینک اگر برای درک بیشتر مسئله، از زیست‌شناسان و جانورشناسان دربارهٔ چهارپایان و منافع بی‌شمارشان سؤال کنیم، بی‌گمان پاسخ شگفت‌انگیزی به ما خواهند داد؛ این آفریده‌های حیاتی عجیب که از جانب خدا، رام و مسخر انسان گشته و تأمین‌بخش عمدهٔ نیازمندی‌های حیاتی او را برعهده دارند، گرچه از گیاهان و نباتات زمینی تغذیه می‌کنند، هرگز مزاحمتی در روزی و ثمرات گوناگون انسان‌ها به بار نمی‌آورند؛ چرا که در حد نیازشان از گیاهان استفاده کرده و به دلیل گیاه‌خواری نیازی هم به گوشت و روغن ندارند.

گذشته از آن، خدمات ارزندهٔ دیگری نیز تقدیم انسان می‌کنند و با قسمت‌های مختلف بدنشان سبب تأمین انرژی، پروتئین، چربی، ... و به حرکت انداختن کارخانجات و تولیدات گوناگونشان می‌گردند؛ در نهایت، گردنشان را آمادهٔ ذبح می‌سازند تا بشر از گوشت، پوست، شاخ، استخوان و سایر اعضای بدنشان نیز بهره‌مند گردد.

به همین دلیل است که خداوند در آیات 71 تا 73 سورهٔ یس می‌فرماید :

«مگر نمی‌بینند که برخی از آن چیزهایی که دستهای ما آفریده است، چهارپایانی است که برای انسان‌ها خلق کرده‌ایم و ایشان صاحب آنهایند؟. و چهارپایان را رام ایشان ساخته‌ایم. برخی از آنها را مرکب خود می‌سازند، و از برخی دیگر تغذیه می‌کنند. و از برخی از آنها استفاده‌هایی می‌کنند و (از پشم و کرک و مو و پوست و استخوانشان

فایده‌ها می‌برند، و از شیر برخی) از آنها، نوشیدنی‌ها و فرآورده‌های شیری به دست می‌آورند. آیا نباید شکرگزار (این همه نعمت خدا)باشند؟».

3- خداوند عزوجل در آیات شریفهٔ 19 و 20 سورهٔ حجر می‌فرماید :

«ما زمین را گسترانیده‌ایم و در زمین کوه‌های استوار و پا برجایی را پدید آورده‌ایم، و همه چیز را به گونه‌ای سنجیده و هماهنگ و در اندازه‌های متناسب و مشخص در آن ایجاد کرده‌ایم. و در آن، اسباب زندگی و مایهٔ ماندگاری شما و کسانی را آفریده‌ایم که نمی‌توانید روزی‌رسان ایشان باشید».

4- خداوند در آیات 53 و 54 سورهٔ طه نیز می‌فرماید :

«پروردگاری است که زمین را گهوارهٔ (سکونت و آرامش) شما کرده است، و در آن راه‌هایی (در خشکی و آب و هوا، جهت ارتباط) برایتان به وجود آورده است، و از آسمان آب را ریزان و باران کرده است، و با آن انواع گیاهان و اقسام درختان نر و ماده را رویانده است. (از این فرآورده‌های گیاهی، هم) خودتان بخورید و هم چهارپایان خود را (در آن) بچرانید. مسلماً در این امور، نشانه‌های روشنی (بر اثبات وجود خدا و یگانگی او است برای کسانی که دارای عقل سالم باشند)».

5- خداوند عزوجل در آیات 30 تا 32 سورهٔ مبارکهٔ انبیاء می‌فرماید :

«آیا کافران نمی‌بینند که آسمان‌ها و زمین (در آغاز خلقت به صورت تودهٔ عظیمی در گسترهٔ فضا، یکپارچه) به هم متصل بوده و سپس (بر اثر حرکات مداوم و انفجارات درونی هولناکی) آنها را از هم جدا ساخته‌اند (و تدریجاً به صورت جهان کنونی درآورده‌ایم) و هر چیز زنده‌ای را (اعم از انسان و حیوان و گیاه) از آب آفریده‌ایم. آیا (دربارهٔ آفرینش کائنات نمی‌اندیشند و) ایمان نمی‌آورند؟ ما در زمین کوه‌های استوار و ریشه‌داری پدید آورده‌ایم تا زمین، انسان‌ها را مضطرب نسازد و توازن آنان را بهم نزند (و کوه‌ها از فشار گدازه‌ها و گازهای درونی، و حرکات پوستهٔ زمین، و از وزش تندبادها، تا حد زیادی جلوگیری کنند). و در لابلای کوه‌ها راه‌های گشادی به وجود آورده‌ایم، تا اینکه (پیوند انسان‌ها به وسیلهٔ سلسله جبال‌ها)

از هم نگسلد و به مقصدشان) راهیاب گردند (و با دیدن این آثار به ذات آفریدگار پی ببرند). و ما آسمان را سقف محفوظی نمودیم، ولی آنان از نشانه‌های (خداشناسی موجود در) آن روی‌گردانند (و دربارهٔ این همه عظمتی که بالای سرشان جلوه‌گر است نمی‌اندیشند)».

6- خداوند بلندمرتبه در آیهٔ 65 سورهٔ حج می‌فرماید :

«مگر نمی‌بینی (ای انسان) که یزدان (سبحان به سبب رحم و لطفی که نسبت به شما بندگان دارد، تمام مواهب و امکانات) چیزهایی را که در زمین است در اختیار و دسترس شما قرار داده است و همچنین کشتی‌ها را با مشیت خود در حال حرکت در دریا، فرمانبردار شما کرده است، و (از این گذشته) خداوند نمی‌گذارد (سنگ‌های سرگردان و اشعه‌های کیهانی) آسمان بر زمین فروافتد مگر (بدان اندازه که مورد نیاز بوده و) او اجازه دهد. واقعاً یزدان بسی مهربان و دارای مرحمت فراوان (در حق بندگان) است».

7- خداوند عزوجل در آیهٔ شریفهٔ 61 سورهٔ نمل نیز می‌فرماید :

«(بت‌ها بهترند) یا کسی که زمین را قرارگاه (و محل اقامت انسان‌ها) ساخته است، و در میان آن رودخانه‌ها پدید آورده است، و برای زمین کوه‌های پا برجا و استوار آفریده است (تا قشر زمین را از لرزش نگاه دارند) و میان دو دریا مانعی پدیدار کرده است (تا آمیزهٔ یکدیگر نگردند. حال با توجه به اینها) آیا معبودی با خدا است؟! اصلاً بیشتر آنان بی‌خبر و نادانند (و قدر عظمت خدا را نمی‌دانند)».

8- خداوند عزوجل در آیهٔ 20 سورهٔ مبارکهٔ لقمان نیز این چنین می‌فرماید :

«آیا ندیده‌اید که خداوند آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است مسخر شما کرده است (و در مسیر منافع شما به حرکت انداخته است)، و نعمت‌های خود را ـ چه نعمت‌های ظاهر و چه نعمت‌های باطن ـ بر شما گسترده و افزون ساخته

است؟ برخی از مردم بدون هیچ‌گونه دانش و هدایت و کتاب روشن و روشنگری، دربارهٔ (شناخت و یکتایی) خدا راه ستیز و جدال را پیش می‌گیرند».

در مجموعهٔ یاد شده از نصوص شریف قرآنی، باز نوعی دیگر منت‌گذاری خداوند بر بندگانش را به خاطر نعمت‌هایی که ذکر گردید، درمی‌یابیم، که از این راه خواسته است آنان را متوجه خویش و ایمان و باور و یقینی گردانده و به تسلیم و بندگی خود وادارد.

شرح و بسط شگفتی‌های موجود در این پدیده‌ها نیز مستلزم چندین جلد کتاب علمی ـ تخصصی می‌باشد. با اندکی دقت در برخی از نصوص یاد شده، ملاحظه می‌کنیم که خطاب به کافران و منکرانی است که به تخصص‌های علمی ـ تجربی پیرامون هستی و خصوصیات آن دست یافته‌اند؛ کسانی که در عصر نزول قرآن، موجود نبوده بلکه بعدها با فاصلهٔ حدود سیزده قرن به عرصهٔ وجود قدم نهاده‌اند. گویا این نصوص، انتظار آمدن چنین دانشمندان و متخصصانی را در طول سالیان درازی کشیده‌اند!. برای مثال، کاوشگران و متخصصانی را در تاریخ پیدایش آسمان‌ها و زمین و طبقات مختلفشان تحقیق نموده‌اند، تا حدودی دریافته‌اند که آسمانها و زمین قبل از پیدایش، توده‌ای به هم چسبیده بوده که بعدها از هم جداشده و با دور شدن از همدیگر، هر کدام مدار و ویژگی‌های مخصوص به خویش گرفته‌اند. این دانشمندان همچنین دریافته‌اند که کوه‌ها به منزلهٔ ستون‌های استوار، پوستهٔ زمین را محکم نگاه داشته تا با لرزش و تکان‌هایی، موجب بی‌ثباتی اهل زمین نگردد. و نیز همین دانشمندان اثبات نموده‌اند که آسمان به مثابهٔ سقف محفوظی بر فراز زمین نگاه داشته شده است. این قبیل آیات به وفور در قرآن یافت می‌شوند که خطابشان متوجه دانشمندان علوم طبیعی و متخصصان پدیده‌های متنوع هستی است و به مواردی اشاره می‌کنند که تا به حال، تنها زوایای کوچکی از آنها کشف شده یا اصلاً به رازشان پی برده نشده و در قرن‌های

بعدی به مرور بر بشریت آشکار می‌گردند؛ این است هدیهٔ اعجاز علمی قرآن به نسل‌هایی که پی در پی پا به عرصهٔ وجود می‌نهند!

علاوه بر آیاتی که پیرامون نعمت‌های بی‌شمار خدا و عنایتش بر مخلوقات ذکر نمودیم، نمونه‌های فراوان دیگری نیز در قرآن وجود دارد که ما فقط به بیان این تعداد بسنده کرده‌ایم (، چرا که اگر در خانه کس است، یک حرف بس است).

فصل نهم :

دلیل «استجابت دعا»

با ذکر یک مثال، بحث را آغاز می‌کنیم؛ تصور کنید که فردی به عنوان مهمان یا زندانی، پا به درون قصری نهاده، درها به رویش بسته شده و راه خروج نداشته باشد؛ در این هنگام شخصی نزدش آمده و به او می‌گوید : این قصر متعلق به کسی است که مالک آن بوده و تمام حرکات و سکنات شما و سایر افراد درون قصر را از طریق دستگاه و دوربین‌های نصب شدهٔ مخفی زیر نظر دارد؛ این دوربین‌ها قادرند تمام تصویرها، صداها و حرکات درون قصر را به شخص مالک قصر انتقال دهند؛ ولی باید دانست که صاحب قصر از دید ساکنان درون قصر، پنهان و ابداً خود را به آنان نشان نمی‌دهد. اما زمانی که افراد داخل قصر به چیزی نیاز داشته یا مشکلی برایشان پیش آید، او فوراً متوجه شده و اقدام به برآورده ساختن نیازمندی و رفع مشکل می‌نماید. این امر دلیل نیرومندی، بر حضور صاحب قصر در نقطه‌ای از قصر است.

اگر بعد از این اظهارات، ساکنان قصر اقدام به امتحان سخنان وی دربارهٔ مالک قصر و پیامدهای آن نموده و همهٔ آنها درست از آب دربیاید، بی‌درنگ بایستی وی را تصدیق و تأیید کنند.

با این حال هر گاه یکی از این افراد، با وجود امتحان چنین مواردی و دریافت پاسخ مثبت، فکر وجود صاحب یا مالکی برای قصر گردد؛ بی‌گمان فردی فاقد درک فهم و اندیشه، یا پست و حقیر و خودخواه به شمار می‌آید که زبانش لال از بیان حقیقت و

خود منکر واقعیت است ... اکنون از مثال قصر بیرون آمده، وارد هستی اطرافمان گردیم؛ جهانی که در آن به سر می‌بریم، خانه و کاشانه‌ای که بر این کرهٔ خاکی بنا نهاده و در آن زندگی می‌کنیم، همه به منزلهٔ قصری هستند که از آن سخن گفتیم.

آفریننده و مالک حقیقی جهان، بر زبان فرستادهٔ خویش حضرت محمدص و در کلام مبارکش یعنی آیهٔ 186 سورهٔ مبارکهٔ بقره این‌گونه به ما پیام می‌فرستد که :

«و هنگامی که بندگانم از تو دربارهٔ من بپرسند (که من نزدیکم یا دور. بگو :)من نزدیکم و دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند، پاسخ می‌گویم (و نیاز او را برآورده می‌سازم). پس آنان هم دعوت مرا (با ایمان و عباداتی همچون نماز و روزه و زکات) بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا آنان راه یابند (و با نور ایمان به مقصد برسند)».

در آیهٔ شریفهٔ 62 از سورهٔ مبارکهٔ نمل نیز می‌فرماید :

«(آیا بت‌ها بهترند) یا کسی که به فریاد درمانده می‌رسد و بلا و گرفتاری را برطرف می‌کند هر گاه او را به کمک بطلبید، و شما (انسان‌ها) را (برابر قانون حیات دائماً به طور متناوب) جانشین (یکدیگر در) زمین می‌سازد (و هر دم اقوامی را بر این کرهٔ خاکی مسلط و مستقر می‌گرداند. حال با توجه بدین امور) آیا معبودی با خدا است؟! واقعاً شما بسیار کم اندرز می‌گیرید».

اینک اگر کسی حقیقتاً می‌خواهد صدق و راستی وجود خدا و یکتایی در ربوبیتش را امتحان نماید، تنها کافی است صادقانه و با قلبی پاک، وی را فراخوانده و خواسته‌هایش را از او طلب کند.

در این هنگام خواهد دید که خداوند به فریادش رسیده و دعایش را مستجاب نموده است؛ اگر مشکل صعب‌العلاج یا مصیبت خطرناکی بر وی رو نموده، یا در تنگنای امری قرار گرفته، تنها فریادی را می‌طلبد تا زمینهٔ رهائیش فراهم و به ساحل نجات برسد؛

اجابت دعا و برآورده ساختن نیاز بندگان از جانب خدا، برهانی تجربی می‌باشد و نیرومندی آن به حدی است که هر کس در هر زمان و مکانی قادر به امتحان آن است؛ اما به شرطی که آن شخص، قبل از هر چیز به دنبال حقیقت وجود خدا بوده و روحیهٔ صادقانه‌ای در دستیابی به ایمان یقینی داشته باشد. دیگر اینکه در طلب خواسته‌هایش، حدود منطقی را رعایت و از زیاده‌روی پرهیز نماید؛ یا (خدای نکرده) شوخی و بذله در بیان اندازه و کیفیت نیازمندی‌هایش وجود نداشته و خود را از هر گونه شکی در مورد خدا خالص گرداند.

محدودهٔ و میدان آزمون صادقانهٔ «دعا و استجابت»، چهارچوب نیازمندی‌های عادی و روزمرهٔ مردم یا حالات و موقعیت‌های ضروری و استثنایی است؛ البته به شرطی که دور از تعصب و لجاجت و در دایرهٔ قوانین و سنت‌های خداوندی بر جهان مطرح گردد. در این صورت است که میدان برای هر انسان صادقی باز بوده تا به جستجوی خالصانه به دنبال دلیلی در اثبات وجود خدا و دستیابی به آرامش قلبی باشد.

تجارب انسان‌ها از پدیدهٔ «دعا و استجابت»، چنان مکرر و بی‌شمار است که حتی یک نفر یافت نمی‌شود که چنین پدیده‌ای را در زندگی خویش تجربه نکرده باشد. اما متأسفانه خوی ناسپاسانهٔ انسان‌ها به گونه‌ای است که بسیاری از آنان پس از آنکه دچار بحران یا مشکلی گشته و با دعا و پناه بردن به خدا، از آن رهایی یافتند، دوباره به کفران و ناسپاسی افتاده و منکر وجود خدا و الطاف گسترده‌اش می‌گردند و رهائیشان را امری اتفاقی و تصادفی پنداشته یا ناشی از اسباب و علل مجازی می‌دانند.

لذا خداوند عزوجل از این صفت ناپسند انسان‌ها در آیات 22 و 23 سورهٔ مبارکهٔ یونس چنین یاد می‌فرماید :

«او است که شما را در خشکی و دریا راه می‌برد (و امکان سیر و حرکت در قاره‌ها و آب‌ها را برای شما میسر می‌کند). چه بسا هنگامی که در کشتی‌ها قرار می‌گیرند و کشتی‌ها با باد موافق، سرنشینان را (آرام آرام به سوی مقصد) حرکت

می‌دهند، و سرنشینان بدان شادمان می‌گردند، به ناگاه باد سختی وزیدن می گیرد و از هر سو موج به سویشان می‌رود و می‌پندارند که (توسط مرگ از هر سو) احاطه شده‌اند (و راه گریزی نیست. در این وقت) خدا را به فریاد می‌خوانند و طاعت و عبادت و فرمانبرداری و دین را تنها از آن او می‌دانند (چرا که همه‌کس و همه چیز را بسی ضعیف‌تر و ناتوان‌تر از آن می‌بینند که کاری از دست آنان برآید و از این ورطه رستگارشان نماید. بدین هنگام عهد می‌کنند که) اگر ما را از این حال برهانی، از زمرهٔ سپاسگزاران خواهیم بود (و دیگر به کسی و چیزی جز تو روی نمی‌آوریم و هرگز این و آن را به فریاد نمی‌خوانیم و نمی‌پرستیم). اما هنگامی که خدا آنان را نجات می‌دهد، ناگهان به ناحق در زمین شروع به ظلم و فساد می‌کنند (و عهد و پیمان را فراموش می‌نمایند). ای مردم! ظلم و ستمی که مرتکب می‌شوید، و بال و زیان آن متوجه خود شما می‌شود. چند روزی از متاع و لذت دنیا بهره‌مند می‌شوید، پس از آن بازگشت شما به سوی خدا است و آنگاه ما شما را از آنچه انجام می‌داده‌اید، آگاه می‌سازیم (و سزای اعمالتان را می‌دهیم)».

فصل دهم :

دلیل «قانون حاکم بر انرژی موجود در طبیعت»

علم جدید، قانون تازه‌ای را به نام «قانون دوم ترمودینامیک» کشف نموده که آن را «قانون انرژی موجود و قابل دسترس هستی» یا «ملاک و معیار دگرگونی‌های هستی» نیز می‌نامند.

این قانون اثبات می‌کند که امکان ندارد، هستی دارای وجودی ازلی باشد؛ زیرا ازلی بودن هستی، مقتضی کاهش روز به روز نیروها و فعل و انفعالات جهان بوده، تا جایی که حرارت درون تمام موجودات به مرتبهٔ مساوی و همسان می‌رسد. در این صورت هیچ انرژی مفیدی جهت ادامهٔ حیات و زندگی، و کار و عمل باقی نمانده و کنش و واکنش‌های فیزیکی و شیمیایی به پایان خواهد رسید؛ و این به معنی خاموشی حیات در سراسر هستی است.

جانورشناس و زیست‌شناس آمریکایی «ادوارد لوترکیسل» تحقیقی علمی در این زمینه به عمل آورده که پس از نتیجه‌گیری چنین می‌گوید[1] : «بدین ترتیب بحث و بررسیهای دقیق علمی بدون قصد و طرح قبلی اثبات نمودند که هستی موجود، نقطهٔ آغازینی دارد و در پی این اثبات، خود به خود به اثبات خالق پروردگار نیز نایل آمدند؛ چرا که بدیهی است هر چه سرآغاز و نقطهٔ شروعی داشته باشد، امکان ندارد خود به خود و بی‌سبب، وجودش را آغاز نموده باشد بلکه حتماً نیازمند محرکی اولیه و آفریننده‌ای تدبیرگر می‌باشد».

۱- بخشی از مقاله وی به نقل از کتاب «الله یتجلی فی عصر العلم»، ص ۳۵.

مشابه همین تحقیق را ستاره‌شناس و ریاضیدان بزرگ انگلیسی، «سرجیمس جینز» به عمل آورده و می‌گوید[1] : «تمامی علوم جدید این حقیقت را پذیرفته‌اند که عمل تبدیل و تحول حرارت موجود در اجسام، همچنان ادامه خواهد یافت تا زمانی که به مرور، تمام نیروهای خود را از دست داده و این حرکت متوقف می‌گردد؛ اما می‌بینیم که این روند (تبدیل و تبدل)، تا کنون به نقطهٔ پایانی خویش نرسیده است، زیرا در این صورت تا به امروز فردی از ما بر روی کرهٔ زمین باقی نمانده بود که حتی به این مسئله بیندیشد؛ از آن جا که چنین روندی با سرعت زمان به پیش می‌رود، ناگزیریم بپذیریم که ابتدا و نقطهٔ آغازی دارد و از آن جا که جهان هستی، ازلی نمی‌باشد جریاناتی نیز که در آن رخ می‌دهد و با عنوان «خلق یا آفرینش» از آن یاد می‌کنیم، در برهه‌ای از زمان ایجاد شده و ابتدا و آغازی دارد».

حادث بودن هستی، مورد قبول و تأیید تمام دانشمندان و متخصصان ماده و خواص مادی اشیاء است، اما منکران خدا با مُغالطه‌کاری در بیان حقایق، چنین وانمود می‌کنند که در قافلهٔ علم و دانش، همراه با سایر دانشمندان هم‌سو و هم قطارند؛ اینان در واقع می‌خواهند از این مسئله، پشتوانه‌ای جهت تقویت مغالطه‌های خویش برهم نهند.

ایمان به خدا کاملاً با دلایل و سندهای علمی و منطقی سازگار است، در حالی که «الحاد و انکار»، هیچ‌گونه دلیل علمی نداشته و بلکه تمام سخنان و فرضیه‌هایی که منکران خدا با خزیدن در میان کاروان علم و دانش به آن دامن می‌زنند، جز مشتی نیرنگ و توهم، ادعاهای واهی و دروغ، سفسطه و مغالطه، چیز دیگری بیش نیست که نه تنها مورد قبول علم نبوده بلکه به کلی از دایرهٔ آن خارج می‌باشد.

۱- به نقل از کتاب «الإسلام یتحدی»، منبع پیشین، ص ۷۷.

از آنجا که به کمک شیوه‌های علمی و نظریات عقلی، حادث بودن هستی ثابت گردید، نیاز آن به پدید آورنده‌ای که آن را از نیستی به هستی آورده باشد نیز حتمی و عقلاً ضروری است.

از طرف دیگر، عقل سالم حکم می‌کند که چنین آفریننده‌ای، دارای وجودی ازلی و صفاتی مبرا از حدوث باشد.

شخص با ایمان هرگز با کسی در مورد ضرورت وجود یک موجود ازلی و بی‌ابتدا به مناقشه نمی‌پردازد؛ زیرا این امر، حقیقتی غیر قابل انکار است که هیچ فرد صاحب عقل و اندیشه‌ای به انکار آن دامن نمی‌زند؛ چرا که در این صورت باید پذیرفت که «عدم مطلق» در برهه‌ای از زمان بر هر چیز و هر مکانی حکمفرما بوده و چون می‌دانیم که عدم، به خودی خود و بدون تکیه بر جانب وجود، هرگز موجود نخواهند شد، لذا می‌بایست چیزی پا به عرصهٔ هستی نگذارد!

اما اینک که نمونه‌های بی‌شماری از وجود را در قالب موجودات متعددی ملاحظه می‌کنیم، درمی‌یابیم که اصل وجود، متعلق به موجودی ازلی است که جدا از جهان هستی و پدیده‌های حادث آن می‌باشد؛ زیرا در غیر این صورت، تناقض میان حدوث و ازلیت لازم می‌آید.

انسان مؤمن با تکیه بر بدیهیات عقلی می‌پذیرد که هستی حادثی که قبلاً نبوده و بعداً ایجاد گشته، ناگزیر از وجود محدثی قبل از خویش می‌باشد؛ اما کسی که چنین حقیقت روشنی را انکار نماید، یا فاقد اصول و پایه‌های اندیشهٔ صحیح است یا علیرغم علم به این حقیقت، خیانت به امانت نموده و معرفتش را نایده می‌گیرد.

در پرتو این اصول ارزشمند عقلی، روشن می‌گردد که آنچه دارای وجودی اصیل، ازلی و اولی است، به اعتبار اصالت وجودیش نیازی به علت وجودبخش ندارد؛ بلکه باید سراغ علت وجودی چیزی را گرفت که دارای اصالت عدمی بوده و بعداً موجود

شده باشد. با این توصیف می‌فهمیم که سؤال از علت وجودی موجود اصیل‌الوجود، مخالف با اصول سالم عقلی است و هر کس چنین سؤالی را مطرح کند، باید اجتماع نقیضین را نیز بپذیرد؛ چرا که چنین سؤالی مستلزم حادث دانستن آن است نه اصیل‌الوجود بودنش. اما از آنجا که به حکم ضرورت عقلی ثابت گردید که حادث بودن موجود ازلی محال است، فرد سؤال‌کننده، غافل از این حقیقت، دچار تناقض می‌شود.

با این توضیحات بر ایمان معلوم می‌گردد، آن وسوسه‌ای که شیطان بر دل‌ها وارد می‌کند و در حدیث پیامبرص نیز آمده، در قالب این سؤال مطرح می‌شود : «قبول دارم که خدا این مخلوقات را آفریده است، اما چه کسی خدا را آفریده؟»؛ این سؤال در واقع، مغالطهٔ فریبکارانه‌ای است که بنای آن، ایجاد توهم در حادث، غیر ازلی و غیر واجب‌الوجود دانستن آفریدگار عزوجل می‌باشد. لذا منکران وجود خدا، این مکر و مغالطهٔ شیطانی را در خدمت اهداف غیر معقول خویش درآورده و بر افراد ساده‌لوح و عوام جامعهٔ اسلامی و دانش‌آموزان خردسال و زودباور عرضه نموده و به آنان می‌گویند :

«مگر شما نمی‌گویید هر چیز موجودی، آفریننده و ایجادکننده‌ای دارد؟ و آیا نمی‌گویید که جهان هستی موجود است و ناگزیر ایجادکننده‌ای دارد که همان «الله» می‌باشد؟».

آنان نیز که هیچ‌گونه اطلاعی از مغالطه و اصول مغالطه‌کاری ندارند، جواب می‌دهند : «بله».

در این هنگام شخص منکر خدا ادامه داده و می‌گوید : «پس حالا که خدا موجود است، طبق دلیل خودتان بایستی همانند سایر موجودات، پدید آورنده و ایجادکننده‌ای داشته باشد»!

شخص عامی و ناآگاه نیز که غافلگیر شده و توان پاسخگویی را ندارد، خود را بازنده و شکست خورده می‌داند؛ اما فرد آگاه و آشنا به اصول و فنون مغالطه‌کاری، هرگز لفظ «دلیل» را در این مورد نمی‌پذیرد، زیرا مقدمهٔ این دلیل، یعنی : «هر موجودی نیازمند ایجادکننده است»، مقدمه‌ای کاذب و نادرست بوده که هیچ انسان باهوشی چنین

فرضیهٔ باطلی را قبول ندارد، بلکه به جای آن می‌گوید : «هر موجود حادثی که قبلاً نبوده و سپس به وجود آمده، حتماً نیاز به محدث یا آفریننده‌ای دارد»؛ یا به تعبیری دیگر «هر حادثی، مُحدثی دارد».

سپس در ادامهٔ استدلال معقول خویش می‌گوید : «جهان هستی بنا به تأیید عقل و نتایج دستاوردهای علمی دانشمندان و محققان پدیده‌های مادی، حادث است و لذا ناگزیر از وجود خالق است که آن را ایجاد کرده باشد؛ چنین خالقی لابد بایستی موجودی ازلی و غیر حادث باشد که اثری از صفات حدوث در وی یافت نشود؛ این خالق، همانا «الله» عزوجل می‌باشد».

یادآوری این نکته ضروری است که برخی از مؤلفان و نویسندگان کتاب و مقالات در زمینهٔ عقاید اسلامی از معلمان گرفته تا اساتید دانشگاهی، احیاناً در دام همین لغزش استدلالی گرفتار شده و همین دلیل را در اثبات وجود خدا اقامه می‌نمایند. مثلاً می‌گویند : بدیهی است که هر موجودی نیازمند به وجودآورنده‌ای هست؛ این هستی نیز موجود است و لذا نیازمند به وجود آورنده‌ای می‌باشد ... .

بنابراین، بر آنان لازم است که در مطرح نمودن چنین دلیلی جهت اثبات خدا، خیلی هوشیار و مواظب بوده و رعایت تناسب میان دو مقدمهٔ صغری و کبری را در نظر داشته باشند تا با ارائه نتیجه‌ای درست، خوانندگان و شنوندگان و به طور کلی مخاطبان خویش را از افتادن در دام‌های شیطانی برحذر و محافظت نمایند.

فصل یازدهم:

دلیل «اختلافات در پدیده‌ها و مخلوقات»

اختلاف موجود در میان پدیده‌های که از یک سبب واحد ناشی و صادر می‌شوند، دلیل روشنی است بر اینکه پدیدآورنده‌شان موجودی است دارای اختیار و اراده، که با دستان قدرتمند خود، آن پدیده‌ها را سازمان داده و لحظه به لحظه در فرآورده‌ها و مصنوعاتش تنوع و دگرگونی متناسب با اهداف وجودیشان را ایجاد می‌نماید. او در واقع با هر آفرینش جدیدی ـ ولو مطابق با الگو و نمونهٔ قبلی ـ نشان می‌دهد که بر حسب طبیعت فکری و ارادی خویش، میل به نوآوری داشته و از تقلید صد در صد، حتی از پدیده‌های قبلی‌اش خودداری می‌کند.

پدیدهٔ نوآوری و دگرگونی، بیشتر در میان پیشه‌وران و صنعتگران ماهر و زبردست به چشم می‌خورد که هر چه مهارت‌ها و توانایی‌های ابتکاری و نوآوریشان بالا رود، از تقلید و مشابه‌سازی الگوهای قبلی گریزان‌تر و اجتنابشان بیشتر خواهد شد. تجربه نشان داده است که انسان معمولاً در اوایل فعالیت‌های مهارتی و یادگیری فنون و تکنیک‌های کار و یا در صورت عجز و ناتوانی از ابتکار و نوآوری، دست به دامان تقلید می‌شود؛ حتی در این حالت نیز تلاش می‌کند تغییراتی هر چند اندک در پدیده و مصنوع خویش ایجاد نماید.

استادکاران و مبتکران چیره‌دست، به دلیل اینکه تمایلی به ساخت و ساز الگوهای تکراری نداشته و از کار یکنواخت نظیر دستگاه‌های فاقد علم و اراده که مکرراً اعمالی

شبیه هم و بدون کم و زیاد انجام داده و تولیدات یکسانی پدید می‌آورند ابا دارند، لذا از شبیه‌سازی و یکنواختی اعمال و پدیده‌ها پرهیز می‌نمایند.

انگیزه و محرک این ابداع و نوآوری‌ها در ژرفای روان انسان‌ها بوده و چنین اندیشه‌ای ریشه در ساختار ذاتیشان دارد. این حالت به اندازه‌ای عمیق است که حتی اگر بزرگترین سازندگان صنایع دستی بخواهند دو چیز کاملاً مشابه و همگون بسازند، قادر به چنین کاری نخواهند بود؛ زیرا آنها در هنگام اجرای عمل مشابه، برای چند لحظه هم که شده از شبیه‌سازی غافل گشته و به نوعی تغییر و دگرگونی دست می‌زنند. همین تغییر اندک از جانب صنعتگران ماهر، دلیل است بر اینکه آن عمل، با دست توانای یک انسان دارای اختیار و اراده صورت گرفته نه توسط یک ماشین مصنوعی و خودکار که اجزا و آلاتش به صورت جبری و بی‌اختیار، دقیقاً مطابق طرح و نقشه‌ای که به آن داده شده کار می‌کنند. چنین دستگاهی هرگز از یکنواختی کار و تولیدات خویش سرباز نمی‌زند مگر اینکه با نقص فنی یا مانعی خارجی رو به رو شود ... .

خداوند بزرگ با ارائهٔ دلایلی به ما نشان داده که آفریننده‌ای صاحب اختیار و اراده و حکمت است؛ کارهایش نظیر دستگاه‌های مصنوعی ساختهٔ بشر نیست که به صورت خودکار و غیر ارادی از راه اسباب و مسبب‌های بخصوصی انجام پذیرد. تمام آفرینش را در ضمن سنتی گونه‌گون و اختلاف بین اجناس، انواع، اصناف، افراد و اجزای کوچک و بزرگ پدیده‌ها صورت می‌بخشد؛ این اختلاف و تنوع به حدی است که حتی میان دو برگ یا دو میوهٔ یک درخت، میان دو خواهر یا برادر حتی دوقلو، میان دو طرف چپ و راست بدن انسان و ... تطابق و تشابه کامل به چشم نمی‌خورد.

لذا خداوند در کلام گوهربار قرآن، ما را متوجه «پدیدهٔ اختلاف در مخلوقات» نموده و در آیهٔ 22 سورهٔ مبارکهٔ روم می‌فرماید :

«و از زمرهٔ نشانه‌های (دال بر قدرت و عظمت) خدا آفرینش آسمان‌ها و مختلف بودن زبان‌ها و رنگ‌های شما است. بی‌گمان در این (آفرینش کواکب فراوان جهان که با نظم و نظام شگفت‌آور گردانند، و در این تنوع خلقت) دلایلی است برای فرزانگان و دانشوران».

و در آیات 3 تا 5 سورهٔ مبارکهٔ جاثیه می‌فرماید :

«بدون شک در آسمان‌ها و زمین دلایل و نشانه‌های فراوانی (بر وجود خدا) است برای مؤمنان. همچنین در آفرینش شما (بدین صورت زیبا و آراسته، و دستگاه‌های داخلی پیچیده و اسرارانگیز : رشته‌های ارتباطی سلسلهٔ اعصاب، رگ‌ها و مویرگ‌ها، مغز، سلول‌ها، گردش خون، خصال و صفات ویژه، و تنوع خلقت و فطرت ظاهری و باطنی هر یک از افراد بشر) و نیز در آفرینش جنبندگانی که خداوند در سراسر زمین پراکنده می‌سازد (از موجودات ذره‌بینی گرفته تا حیوانات غول‌پیکر، با ویژگی‌های گوناگون و ساختارهای جوراجور و الوان و اشکال رنگارنگ) نشانه‌های بزرگ و دلایل قوی (برای پی بردن به خدا و خالق یکتا) است برای آنان که اهل یقین هستند. همچنین در دگرگونی شب و روز (از لحاظ تغییر رنگ و کوتاهی و درازی و فعل و انفعالاتی که در هر یک انجام می‌پذیرد) و در چیزهایی که خدا از آسمان فرومی‌فرستد و (سبب رزق و روزی هستند همچون باران و نور و اشعه‌های گوناگون) و خدا به وسیلهٔ آنها زمین را بعد از مرگش حیات می‌بخشد. و نیز در وزش بادها (و بالطبع دگرگونی هوا) نشانه‌های بزرگ و دلایل سترگ است (بر وجود خدا و خالق یکتا) برای آنان که به تعقل می‌پردازند و اهل عقل و درایت هستند».

همچنین در آیات 27 و 28 سورهٔ مبارکهٔ فاطر می‌فرماید :

«(ای عاقل!) مگر نمی‌بینی که خداوند از آسمان، آب سودمندی را می‌باراند و با آن محصولات گوناگون و میوه‌های رنگارنگ را به وجود می‌آورد؟ (و مگر نمی‌بینی که) کوه‌ها خطوط و جاده‌هایی است (که بر سطح زمین کشیده شده

است. خطوط و جاده‌هایی) که برخی‌ها سفید و برخی‌ها سرخ و برخی سیاه پررنگ است. و هر یک از آنها به رنگ‌های مختلفی و در طرح‌های متفاوتی (با دست تقدیر پروردگار، بر چهرهٔ زمین ترسیم گشته) است. انسان‌ها و جنبندگان و چهارپایان نیز کاملاً دارای رنگ‌های مختلفی بوده و متفاوتند. (این نشانه‌های بزرگ آفرینش، بیش از همه توجه خردمندان و فرزانگان را به خود جلب می‌کند، و این است که) تنها بندگان دانا و دانشمند، از خدا، ترس آمیخته با تعظیم دارند. قطعاً خداوند توانا و چیره (در کار جهان‌آرائی است) و بس آمرزگار (برای بندگان توبه‌کار و امیدوار به الطاف کردگاری) است».

خداوند عزوجل همچنان در آیهٔ شریفهٔ 13 سورهٔ مبارکهٔ نحل نیز می‌فرماید :

«و چیزهایی را مسخر شما گردانیده است که در زمین برای شما به رنگ‌های مختلف و در انواع گوناگون آفریده است. مسلماً در این (کار تسخیر و آفرینش) دلیل واضح و نشانهٔ روشنی (بر قدرت و عظمت خدا) است برای مردمی که عبرت می‌گیرند (و از دیدن این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود می‌اندیشند و به سجود می‌افتند)».

دکتر «راسل لاول میکستر» استاد جانورشناسی، از ملاحظهٔ همین پدیدهٔ اختلاف و تنوع در مخلوقات، به خود آمده و به وجود خداوند، علم، حکمت، قدرت، عظمت و تدبیرش ایمان آورده و در مقاله‌ای که با عنوان «کوچولوی سرگشته می‌اندیشد»، نوشته است، چنین می‌گوید : [1]

«من گونه‌های بی‌شماری از نباتات و حیوانات را مشاهده می‌کنم که بر سطح این کرهٔ خاکی زندگی می‌نمایند و تعداد آنها به میلیون‌ها عدد می‌رسد ... .

آیا هیچ نظم و نظامی بر این گونه‌های متفاوت حکمفرماست؟

۱- به نقل از کتاب «الله یتجلی فی عصر العلم»، ص ۶۳.

بله، به هر سوی این جهان که بنگریم، نظم و قانون را ملاحظه می‌کنیم؛ هر کدام از این گونه‌های نباتی و حیوانی به نوبهٔ خود به بخش‌هایی و هر بخش نیز با توجه به نقش و صفاتشان به اقسامی کوچکتر و کوچکتر تقسیم می‌شوند.

اما هر چه آنها را به اقسام متفاوتی تقسیم نماییم، باز هم صفات مشترکی را در بین تمام افراد همنوع یا همجنس و هم‌گروه می‌یابیم.

برای مثال، هر گاه نگاهی به «دارکوب» بیاندازیم، متوجه می‌شویم که تمام پرندگان این گروه، بر یک شیوه آفریده شده‌اند که در برخی صفات و ویژگی‌ها با پرندگان دیگر مشابه و در برخی دیگر با آنها متفاوت می‌باشد.

از طرفی دیگر، صفات مشترکی را در میان تمامی انواع و اقسام حیوانات موجود در طبیعت مشاهده می‌کنیم؛ مثلاً همهٔ آنها دارای گوشت یا مادهٔ حیاتی «پروتوپلاسم» می‌باشند.

این اشتراک صفات در ضمن تنوع و تعدد پدیده‌ها، دلیل محکم بر وجود نظم سازمان یافته‌ای در ورای آنهاست که آفریدگاری مدبر، آن را سازمان‌دهی نموده و مادهٔ زیربنایی و اولیهٔ آن را به همراه توان و استعداد لازمش آفریده و به گونه‌ای متناسب با اهداف وجودی موجودات قرار داده که بدین ظرافت و پیچیدگی، انواع، اقسام، اجناس و اصناف مخلوقات را در دایرهٔ نظم خویش گنجانیده است! ... .

منطق صحیح و پسندیدهٔ انسانی، ما را به پذیرش وجود یک «عقل مقدس»[1] وامی‌دارد که لاجرم تدبیر چنین اختلافات و اتفاقاتی را اندیشیده و به اجر نهاده است؛ و ما را از این تصور نادرست برحذر می‌دارد که تصادف محض را علت تنوع و تعدد مذکور بدانیم.

همان منطق سلیمی که به ما می‌قبولاند که انسان، قادر به انجام کارهای پیچیده و شگفت‌آور است، همان نیز ما را بر اعتقاد و ایمان به وجود آفریدگار توانا و پدیدآورندهٔ کائنات راهنمایی می‌کند.

۱- این تعبیر نیز از جمله تعبیراتی است که صفحه ۱۲۳ به آن اشاره کردیم.

هر چه اختلاف و تفاوت‌های میان افراد یک نوع یا واحد یا انواع گوناگونی که از قدیمی‌ترین زمان و دوره‌ای حیات زمین، چه در میان آنهایی که منقرض شده و از صحنۀ هستی محو گردیده‌اند، یا آنهایی که هنوز سیر حیاتی دارند، بالا بگیرد و بیشتر به چشم بخورد، انسان نیز بیشتر به درک این حقیقت نزدیک می‌شود که همۀ انواع و گونه‌های متفاوت، از یک آبشخور واحد سرچشمه گرفته و آفریدۀ دست توانای آفریدگار جهانیان است».

این دانشمند آگاه، با تأمل در وجود اختلاف میان موجودات جهان، ضمن اشتراک در صفت‌های کلی، به معرفتی بزرگ نایل می‌شود؛ شناخت و معرفت این حقیقت پایدار که : خالقی مدبر، دانا و توانا، حکیم و با اراده در ورای تمامی پدیده‌ها است و آنها را ساماندهی می‌کند.

فصل دوازدهم:

دلیل «پدیدهٔ عدل»

بسیاری از مظاهر و نمونه‌های عادلانه را در عرصه‌های مختلف حیات دنیوی ملاحظه می‌کنیم که بدون آنکه فردی از انسان‌ها در برقراری این عدالت نقشی داشته باشد صورت می‌گیرد. بسیارند قاتلان و آدم‌کشان ستمگری که در اثر رویارویی با حوادثی ناگهانی، به زیر سلطه و فشار شدید مظلومانی درمی‌آیند که قبلاً در حقشان، ستم روا می‌داشتند؛ وقتی به دقت در این وقایع نظر افکنیم، درمی‌یابیم که حقیقتاً به مثابهٔ جزای عادلانه‌ای است که در برابر ارتکاب قتل و ستمگری‌های قبلی دامنگیر ستمگران شده است.

بسیارند کسانی که اموال مردم را به ناحق می‌خورند اما پس از مدتی دچار انواع درد و مصیبت‌های بدنی، مالی یا خانوادگی می‌گردند؛ با نظری موشکافانه متوجه می‌شویم که این رنج و مصیبت‌ها به منزلهٔ سزای عادلانه‌ای است که در برابر ستمگری و دست‌درازی‌های نابحقشان بدان‌ها روی آورده است. برخی از مردم را می‌بینیم که در اثر خوردن اموال یتیمان به ظلم و ناحق، دچار چنان عذاب روحی می‌شوند که گویا آتشی در درون آنها برافروخته یا دچار خسارت‌های مالی و بدبختی‌های روزمره می‌گردند.

برخی از فرزندان را می‌بینیم که به دنبال بی‌احترامی و آزار و نافرمانی نسبت به پدر و مادرشان، گرفتار عقوبت‌های سخت و پیامدهای ناگوار اعمالشان می‌شوند که به منزلهٔ سزای عادلانهٔ بدرفتاریشان به حساب می‌آیند.

گاهی مشاهده می‌شود که برخی از جنایتکاران در خلوت و دور از چشم دیگران دست به جنایت‌هایی زده و خیال نموده‌اند که دیگر کسی از آنها اطلاع نمی‌یابد و به مروز زمان از یادها رفته فراموش می‌شوند؛ ولی ناگهان به طوری عجیب و از راهی که تصور آن نمی‌رفت، پرده از جنایت پنهانشان کنار رفته و قصاص و سزای عادلانهٔ اعمالشان را خواهند گرفت. وقتی صفحات تاریخ را ورق می‌زنیم، نگاهمان به ملت‌ها و اقوام ستمگری می‌افتد که دچار فسق، گناه، تجاوز و طغیان گشته و پند نیک‌خواهان و هشدار واعظان و ناصحان، اثری در خودداری آنها از اعمال زشت و ناپسندشان نداشته است؛ اما پس از مدتی سنت عدل خدایی بر آنان جاری شده و به سزای کردارشان رسانیده است. سنت عدالت، گاهی به صورت دشمن قدرتمندی بر آنان حاکم شده، گاهی نیز به صورت فاجعه‌های طبیعی به سویشان تاخته و گاهی سبب اختلاف و تفرقهٔ داخلی شده و دست به قتل و کشتار بی‌امان یکدیگر زده‌اند.

در مقابل این اقوام ستمگر و نافرمان، بسیاری از گروه‌ها و دسته‌های انسانی را می‌بینیم که حیات دنیویشان را با کردار شایسته و خداپسندانه آراسته و در نتیجهٔ آن به دستاوردهای سعادتمندانه و رضایت‌بخشی نایل شده‌اند؛ این نتایج خوشایند، همان پاداش عادلانه‌ای است که بر طبق سنت جاری عدالت، نصیبشان گشته است.

(اینک به نمونه‌هایی در این زمینه اشاره می‌کنیم) :

– برخی از مردم که مالشان را در راه خیر صرف می‌کنند، ابتدا ملاحظه می‌شود که از مالشان کاسته شد، اما پس از مدتی می‌بینیم که به طور ناگهانی از راهی غیر قابل انتظار نظیر تجارتی سودمند، زراعتی پر محصول، یا ... به صورت چشمگیری افزایش یافته است.

– افرادی را می‌بینیم که شخص راه گم‌کرده‌ای را، دستگیری نموده و ضمن نجات وی از سرگردانی و احترام به او، به مقصدش روانه می‌سازند. سپس دیده شده که خود این افراد گرفتار همین سردرگمی شده و کسانی دیگر به آنان کمک نموده‌اند؛ در این

هنگام احساس کرده‌اند که این پیشامد، نتیجهٔ عمل صالح مشابهی است که قبلاً در حق دیگری انجام داده‌اند.

– انسان‌هایی را می‌یابیم که بر سر یتیمان دست نوازش کشیده و با مهربانی مشکلات و تنگدستی و سختی‌ها را از آنان دور می‌کنند؛ سپس همین انسان‌ها فرصت‌های سودمند و کمیابی را در زندگی خویش یا فرزندانشان به دست می‌آورند که احتمالش را نمی‌دادند؛ لذا با تمام وجود، به یاد نیکی‌های پیشین افتاده و این موقعیت‌های کنونی را نتیجهٔ اعمال پسندیدهٔ قبل می‌دانند.

– بالاخره اینکه برخی از مردم، کارهای خیر و نیکویی را در نهان و دور از چشم دیگران انجام می‌دهند که پس از سپری شدن زمانی دراز، به طور غیر منتظره پاداش کردارشان را دریافته‌اند ... .

این چه کسی است که در ورای احساسات انسان‌ها، تمام کردار و رفتار خوب و بد آنها را زیر نظر داشته، حوادث و پیشامدهای وارد بر آنان را سازماندهی و با پاداش یا سزای عادلانهٔ اعمالشان، آنها را متوجه خود و مراقبت و کنترل لحظه به لحظه‌اش می‌نماید؟؛

کیست که در پس جهان محسوس و مادی، به محاسبهٔ دقیق ستمکاران و مجرمان پرداخته و به سزای اعمال بدشان می‌رساند؟؛

این چه موجودی است که در پس این جهان محسوس و مادی، مراقب اعمال و کردار نیکوکاران بوده و پاداش برخی از اعمالشان را در همین جهان به آنان داده تا آنها را متوجه خویش و نظارت دقیقش نموده و پاداش و سزای عادلانهٔ روز قیامت را به دیدهٔ یقینشان عرضه کند.

پاسخ مبنی بر ایمان و منطقی که عقل و دل‌های مؤمنان، به این سؤالات می‌دهند و در کتاب‌های آسمانی و پیام پیامبران† نیز به چشم می‌خورد، این است که : خداوند حکیم و دادگر ـ الله ـ همان ذاتی است که مردم را بر اساس کردار نیک و بدشان

محاسبه و بر اساس عدل و دادش به نیکوکاران پاداش نیکو داده و بدکارن را به سزای کردار بدشان رسانیده، یا بنا به حکمت خویش آنها را مورد عفو و گذشت قرار می‌دهد.

بالاخره جواب منطقی عقل‌های سالم به این‌گونه سؤالات، عبارت است از اینکه ذاتی بسیار حکیم، دانا و توانا در ورای عالم ماده و محسوسات عینی به محاسبه و مجازات عادلانۀ انسان‌ها با توجه به مسئولیت و تواناییشان می‌پردازد؛ این ذات، همان پروردگار جهانیان است که هر چیزی را با علم و قدرت خویش به وجود آورده است.

***

قرآن کریم به صراحت ما را در جریان واقعی عقوبت‌های وارد شده بر ملت‌های پیشین می‌اندازد که به علت کفر ورزیدن به پروردگار و تکذیب پیامبران† و به راه انداختن طغیان و فساد بیش از حد در زمین، دامنگیرشان شده بود. هدف از یادآوری مکرر این عقوبت‌ها و مصیبت‌ها در دوره‌های مختلف تاریخ بشری، استدلال روشن بر وجود خداست؛ زیرا بر اساس رابطۀ اسباب و مسببی، به وجود اسبابی پیشین برمی‌گردد که قبلاً بیان نمودیم، و نیز بعد از انذار و هشدار خداوند توسط پیامبران† بر این اقوام و در قالب پدیده‌هایی که از توان بشر خارج است، چنین عقوبت و سزاهایی وقوع یافته‌اند.

برای نمونه در سورۀ مبارکۀ شعرا چندین بار این پدیده را ملاحظه می‌کنیم که به عنوان آیت و نشانه‌ای از وجود خدا، خردمندان را به طرف ایمان می‌کشاند؛ اما کسانی که از آیات خدا و دلایل وجود ذات و عدالت بی‌منتهایش غافل باشند، از ایمان نیز بی‌بهره خواهند ماند.

مثلاً در داستان موسی÷ با فرعون و اطرافیان و لشکریانش ملاحظه می‌کنیم که نجات موسی÷ و یارانش و غرق فرعون و فرعونیان، پایان‌بخش داستان مذکور می‌باشد؛ این واقعه به گونه‌ای خارق‌العاده و خارج از توانایی‌های انسانی صورت می‌گیرد؛ زیرا هنگامی که خداوند دریا را برای موسی می‌شکافد، او و یارانش از شکاف ایجاد شده در

وسط دریا به آن طرف نیل می‌روند، فرعون و لشکریانش نیز به دنبال آنان راه می‌افتند؛ اینجاست که معجزه از دو جهت به وقوع می‌پیوندد : 1- نجات دو پیامبر خدا موسی÷ و هارون÷ به همراه یاران بنی‌اسرائیلیشان 2- غرق و نابودی فرعون و فرعونیان کافر.

این پدیده، نشانهٔ صداقت پیام موسی÷ و هارون÷، حقانیت وجود خدا و عدالت گسترده‌اش، بدفرجامی و عاقبت ناگوار تکذیب‌کنندگان حق و طغیانگران و بالاخره نشانه‌ای بر بطلان ادعاها و خیال‌پردازی‌های آنان می‌باشد.

خداوند عزوجل در آیات 52 تا 68 سورهٔ مبارکهٔ شعرا می‌فرماید :

«ما به موسی وحی کردیم که شبانه بندگان (مؤمن بنی‌اسرائیل) مرا (از مصر) کوچ بده. شما حتماً تعقیب می‌شوید (و فرعون و فرعونیان برای دستگیری شما دنبالتان می‌کنند). (توسط جاسوسان خبر به دیار رسید که موسی و بنی‌اسرائیل درصدد کوچ به سرزمین دیگری هستند) پس فرعون (مأمورانی) به شهر فرستاد تا (نیرو) جمع کنند (و جلو ایشان را بگیرند). (فرعون به مأموران دستو داد و) گفت : (به اهالی شهرها بگویید :) اینها (که قصد فرار و تجمع و تقویت در جای دیگری را دارند) گروه اندک و ناچیزی هستند (و ما با نخستین تاخت، ایشان را گرفتار و به شکنجه و آزار می‌رسانیم). آنان ما را بر سر خشم می‌آورند. (البته جای هیچ‌گونه نگرانی نیست، ولیکن) ما گروهی هستیم محتاط (و بیدار و دوراندیش). (سرانجام آنچه می‌بایست بشود شد، و عاقبت بنی‌اسرائیل بر فرعون و فرعونیان پیروز شدند) و ما آنان را از باغ‌ها و چشمه‌سارها بیرون راندیم. و (ایشان را) از میان گنج‌ها و کاخ‌های مجلل (بدر کردیم). این چنین (شد که بنی‌اسرائیل پیروز گشتند) و آنها را میراث بنی‌اسرائیل کردیم. بنی‌اسرائیل را تعقیب کردند و به هنگام طلوع آفتاب بدیشان رسیدند. هنگامی که هر دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند : (در چنگال فرعونیان) گرفتار می‌گردیم (و هلاک می‌شویم). (موسی) گفت : چنین نیست. پروردگار من با من است. (قطعاً به دست دشمنم نمی‌سپارد و به راه نجات) رهنمودم خواهد کرد. به دنبال آن به موسی پیام دادیم که عصای خود را به دریا بزن. (وقتی عصا را به دریا زد) دریا

از هم شکافت و هر بخشی همچون کوه بزرگی گردید (و دوازده راه خشک در آن پدیدار شد، و هر گروهی از اسباط دوازده‌گانۀ بنی‌اسرائیل در جاده‌ای حرکت کرد). و در آنجا دیگران را (نیز به موسی و بنی‌اسرائیل) نزدیک گردانیدیم (و فرعون و فرعونیان را وارد آن راه‌های دوازده‌گانه کردیم). موسی و جملگی همراهان او را نجات دادیم. سپس دیگران را غرق کردیم. بی‌گمان در این (برای کسانی که چشم و باز و دل آگاه داشته باشند و دربارۀ سرگذشت جباران مغرور بیندیشند و اوراق تاریخ مکتوب و منظور را به دقت بخوانند و ببینند) ولی اکثر آنان ایمان نیاوردند (و کمتر ایشان، همچون آسیه و جادوگران، به جمع مؤمنان پیوستند). بی‌گمان پروردگار تو باعزت و توان، و با محبت و مهربان است».

با ملاحظۀ داستان نوح÷ نیز می‌بینیم که داستان، با نجات نوح÷ و یاران مؤمنش و غرق و هلاکت کافران و طغیانگران تکذیب‌کنندۀ حق، پایان می‌پذیرد؛ این رویداد پس از هُشدار و انذارهای نوح÷ به قومش، به گونه‌ای خارج از قدرت و توانایی‌های انسانی و مافوق عادات بشری صورت می‌گیرد.

این معجزه نیز از دو نظر قابل توجه است : 1- نجات نوح÷ و یارن باایمانی که همراه وی اندرون کشتی بودند. 2- غرق شدن تمام کافران و از جمله پسر نوح÷ که پدرش را تکذیب و در زمرۀ کافرانی بود که در ایمان به وجود خدا و پیام نوح÷ کفر ورزید. اما وقوع این حادثه در حقیقت، آیت و نشانه‌ای بر صدق سخنان و پیام نوح÷، حقانیت پروردگار، ناکامی و بدفرجامی کافران تکذیب‌گر، پوچی و بطلان ادعاهایشان می‌باشد.

باز خداوند عزوجل در آیات 105 تا 122 سورۀ مبارکۀ شعرا می‌فرماید :

«(ماجرای آموزندۀ دیگری که مربوط به قوم نوح است)؛ قوم نوح پیامبران را تکذیب می‌کردند. زمانی که هم‌نژادشان نوح بدیشان گفت : هان! پرهیزگاری کنید! قطعاً من برای شما پیغمبر امینی هستم. از خدا بترسید و از من اطاعت کنید. من در مقابل این دعوت، هیچ مزدی از شما نمی‌خواهم. مزد من جز بر

پرورگار جهانیان نیست. پس از خدا بترسید و از من اطاعت کنید. گفتید : آیا ما (اشراف و نُجبا) به شما ایمان بیاوریم، در حالی که پست‌ترین و بی‌ارزش‌ترین افراد از تو پیروی کرده‌اند؟! (چگونه انتظار داری افراد ثروتمند و والامقام، با مشتی بی‌سر و پا و گمنام، همراه و همنشین شوند؟!). (نوح) گفت : (وظیفهٔ من دعوت همگان به سوی حق و اصلاح جامعه است) من هر چه می‌دانم آنان چه کار داشته‌اند؟ (و گذشتهٔ ایشان چه بوده است؟ مهم امروز است که دعوت مرا پذیرفته و در مقام خودسازی برآمده‌اند و در راه حق گام نهاده‌اند). حساب (اعمال و جزای کار) ایشان جز بر عهدهٔ پروردگارم نیست. اگر شما فهمیده و باشعور باشید (می‌دانستید که کار خوب و بد گذشتهٔ ایشان از دید خدا پنهان نبوده است و سر و کارشان با خدا است نه با من). من هرگز مؤمنان را (از پیش خود) نمی‌رانم (تا دل شما را به دست آورم). من بیم‌دهندهٔ آشکاری بیش نیستم. گفتند : ای نوح! اگر (بدین رفتار و گفتار خود) پایان ندهی، قطعاً جزو سنگساران خواهی شد (و بر سر تو همان خواهد آمد که بر سر سایر مخالفان ما آمده است). (نوح به پیشگاه خدا عرض کرد و) گفت : پروردگارا! قوم من، مرا دروغگو نامیدند (و دعوتم را نپذیرفتند)! (اکنون که هیچ راهی برای هدایت این ستمگران باقی نمانده است و تمام تلاش و توانم بی‌فایده بوده است) میان من و اینان خودت داوری کن (و کافران و مشرکان را نابود فرما) و من و مؤمنانی را که با من هستند (از دست شکنجه و آزارشان) نجات بده. ما او و کسانی را که با او بودند، در کشتی پر (از انسان‌ها و حیوان‌های گوناگون و خوراک و نیازمندی‌های آنان و اینان) نجات دادیم. سپس بقیه را غرق کردیم. بی‌گمان در این (سرگذشت نوح و سرنوشت مؤمنان و کافران) عبرت سترگ و دلیل بزرگی (بر قدرت خدا و صدق پیغمبران) است، و بیشتر مردمان (با وجود شنیدن داستان عبرت‌انگیز راه‌یافتگان و گمراهان و سرانجام کار، ایشان) ایمان

نمی‌آورند. مسلماً پروردگار تو چیره و توانا (بر انتقام از ستمگران) و مهربان (در حق پرهیزگاران) است».

داستان هود، صالح، لوط و شعیب÷ با اقوامشان نیز به همین صورت در سورهٔ مبارکهٔ شعرا بیان گردیده است.

خداوند عزوجل در میان یکی از قبایل دیرینهٔ عرب به نام «ثمود»، پیامبری را به نام «صالح» برگزیده و به سوی آنان روانه نمود. صالح÷ آنان را بر باور به خداوند و پرستش او دعوت نموده و فراخواند؛ اما وی را تکذیب کرده و به ندایش پاسخ مثبت ندادند. علاوه بر این، ترکیبی از نُه گروه چند نفرهٔ تبهکاران آن قوم، شبانه به طور مخفیانه تصمیم به قتل او و خانواده‌اش گرفته و قرار گذاشتند که آن را نادیده تلقی نموده و به وارثان و خویشاوندانش بگویند که ما از این کار بی‌خبریم تا سخنانشان را باور کرده و از وبال و پیامدهای آن نجات یابند.

اما خداوند عزوجل که بر مکر و کید تبهکاران کاملاً آگاه است، پیامبرش صالح÷ را به طور معجزه‌آسایی نجات داده و قبل از اجرای نقشهٔ شوم و طرح شبیخون آنان اقدام به نابودی و هلاکت دسیسه‌گران و سایر اقوام قومشان نموده و صالح÷ و یاران باتقوای مؤمنش را نجات و در خانه و کاشانه‌شان ماندگار می‌دارد.

این رخداد نیز که آثارش همچنان باقی است، نشانه‌ای است برای کسانی که بعد از آنها آمده و باعلم خویش از آن صحنه‌ها پند و عبرت برمی‌گیرند.

خداوند عزوجل نیز به منظور پند و اندرز مردم، آن را به صورت‌های داستانی در آیات 45 تا 53 سورهٔ مبارکهٔ نمل چنین بیان می‌فرماید :

«ما به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را روانه کردیم (تا ایشان را به یکتاپرستی دعوت کند و بدیشان بگوید) که خدا را بپرستید، اما آنان به دو گروه تقسیم شدند و به کشمکش پرداختند. (دسته‌ای مؤمن و دسته ای کافر گشتند). (بدیشان) گفت : ای قوم من! چرا پیش از تلاش و کوشش برای جلب خوبی‌ها

و نیکی‌ها (با عبادت و اطاعت از الله) عجله برای بلاها و بدی‌ها دارید (و عذاب و مجازات خدا را با شتاب خواستار می‌گردید؟). چرا نباید از خدا طلب آمرزش کنید تا مورد مرحمت قرار گیرید؟ گفتند : ما تو را و کسانی را که با تو هستند به فال بد گرفته‌ایم (و شوم و بدشگونتان می‌دانیم. به سبب نحوست وجود شما است که قحطی و خشکسالی گریبانگیرمان شده است. در پاسخ بدیشان) گفت : بدشناسی و بدبختی شما (به خاطر اعمال خودتان) از سوی خدا (بر سرتان می‌آید و چنین مجازاتی را سبب شده) است بلکه (باید بدانید این هشدارها و بیدارباش‌ها آزمایش‌های الهی هستند، و پیوسته با خوبی‌ها و بدی‌ها) شما مورد آزمایش قرار می‌گیرید. در آن شهر (که حجر نام داشت) نُه گروهک بودند که در سرزمین (آنجا با آراء و تبلیغ و خرابکاری خود) تباهی می‌کردند و به اصلاح (حال خویش و جامعه) نمی‌پرداختند. این گروهک‌ها که آیین صالح عرصه را بر آنان تنگ کرده بود، به یکدیگر) گفتند : برای همدیگر به خدا سوگند می‌ـ خوریم که بر صالح و خانواده‌اش شبیخون می‌زنیم و آنان را به قتل می‌رسانیم، سپس به ولی‌دم او می‌گوییم که ما در کشتن (وی و) خانواده‌اش شرکت نداشته‌ایم و (در آنچه می‌گوییم) راستگوییم. ایشان نقشهٔ مهمی کشیدند (برای نابودی صالح و پیروان او) و ما هم نقشهٔ مهمی کشیدیم، (برای نجات او و پیروانش). در حالی که ایشان خبر نداشتند. بنگر که عاقبت توطئه ایشان چه شد (و کار آنان به کجا کشید؟ عاقبت، این شد) که ما آنان و قوم ایشان همگی را نابود کردیم. این، خانه‌های ایشان است که بر اثر ظلم و ستم فروتپیده است و خالی از سکنه شده است. مسلماً در این امر عبرت بزرگی است برای کسانی که آگاه و فهمیده باشند. و ما کسانی را نجات دادیم که ایمان آورده و تقوا پیشه کرده بودند».

خداوند عزوجل، لوط÷ را به سوی دیار و قریه‌های پنجگانهٔ واقع در مکان فعلی «بحر میت» یا دریای لوط روانه نمود؛ لوط﷣ آنها را به خداشناسی و خداپرستی

فراخوانده و از انجام عمل شنیع و ناشایستی که هیچ فردی پیش از آنها مرتکب نشده بود، نهی کرده و از ایشان خواست که از آن دست بکشند؛ اما علیرغم هشدار و بیم دادن‌های لوط‌ علیه السلام به عذاب و بلای ویرانگری که عمل زشتشان در پی خواهد داشت، همچنان در فساد و فاحشه‌گری خود غوطه‌ور مانده و اهمیتی به سخنان وی ندادند.

سرانجام خداوند سبحان در یکی از روزها و درست هنگام طلوع خورشید، عذاب ناگهانی خود را بر آنان نازل کرده و بارانی از سنگ‌های گداخته را بر سرشان فروریخت؛ در نتیجه تمام تبهکاران و از جمله زن لوط‌ علیه السلام نیز که جزو آنان بود، هلاک گردیده و دیار و کاشانه‌شان تبدیل به ویرانه گشت؛ اما خداوند، لوط‌ علیه السلام و بقیه اهل و مؤمنان همراهش را نجات داده و از این ماجرا آیت و نشانه‌ای قرار داد برای کسانی که دارای هوش و فراست بوده و از ورای پدیده‌ها و حوادث به کشف حقایق ربانی پی برده و از آنها پند و اندرز برمی‌گیرند.

به همین مناسبت خداوند عزوجل، داستان مذکور را در آیات 54 تا 58 سورهٔ مبارکهٔ نمل چنین بیان می‌فرماید :

«لوط را (هم به سوی قوم خود فرستاده‌ایم). وقتی به قوم خود گفت : آیا به سراغ کار بسیار زشت (لواط) می‌روید، در حالی که (پلشتی و سرانجام شوم آن را) می‌دانید؟! آیا شما به جای زنان به سراغ مردان می‌روید و (این عمل قبیح و غیر طبیعی را) دوست می‌دارید؟! اصلاً شما قوم نادانی هستید. (نه خدا را چنان که باید می‌شناسید، و نه به نوامیس خلقت آشنایید، و نه هدف آفرینش را تشخیص می‌دهید). پاسخ قوم او جز این نبود که (به یکدیگر) گفتند : (لوط و) پیروان لوط را از شهر و دیار خود بیرون کنید، آنان مردمانی پاکدامن و بیزار از ناپاکی‌ها هستند! ما لوط و خاندان او را (از عذاب قریب‌الوقوع) نجات دادیم، به جز همسرش را که خواستیم جزو باقیماندگان (در شهر و از زمرهٔ

نابودشوندگان) باشد. بر آنان باران (سنگ) را سخت باراندیم. باران بیم داده‌شدگان (به عذاب الهی) چه بد بارانی است!».

سپس در آیات 73 تا 77 سورهٔ مبارکهٔ حجر می‌فرماید :

«پس به هنگام طلوع آفتاب، صدای (وحشتناک صاعقه و زمین‌لرزه) ایشان را فراگرفت. آنگاه (آنجا را زیر و رو کردیم و) بالای آن را پایین، (و پایین آن را بالا) گرداندیم، و با سنگ‌هایی از گل متحجر شده ایشان را سنگ‌باران نمودیم. بی‌گمان در این (بلایی که بر سر قوم لوط آمد) نشانه‌هایی برای افراد هوشمند موجود است (که از این آثار می‌توانند عمق واقعه را دریابند و بدانند که هر گروه فاسد دیگری دستخوش چنین بلایی می‌گردد). این آثار بر سر راه (کاروانیان و مسافران است و خرابه‌های آن) برجاست. بی‌گمان در این (بقایای مانده بر راستای راه) نشانهٔ بزرگی برای مؤمنان است (که از آن تکان می‌خورند و عبرت می‌گیرند و از موجبات خشم خدا خویشتن را برحذر می‌دارند)».

این حوادث و عقوبت‌های سریع‌الوقوع و به موقع اقوام پیشین، به همراه آثار و شواهد باقیماندهٔ آن در گوشه و کناره‌های زمین، نشانه‌ها و آیات روشن بر وجود نیرویی فوق‌العاده غالب و چیره‌دست و در عین حال عادل و دادگر می‌باشند؛ ذاتی که امور هستی را رهبری و اداره نموده، بر حوادث و وقایع موجود در آن نظارت و مراقبت کرده و برخی از احکام عادلانه را در چارچوب همین زندگی دنیوی به اجرا می‌گذارد. این مجموعه از حوادث به مثابهٔ نمونه‌هایی به شمار می‌آیند که تدبیرگر هستی برای بندگانش ارائه نموده تا صاحبان دانش و خرد از آنها پند گرفته و به پروردگاری که عدالت را این‌گونه دقیق و قاطعانه در حق بندگانش به اجرا درمی‌آورد، ایمان بیاورند... .

بالاخره وجود آیات و نشانه‌های عدل ربانی، برهان قاطع و دلیل محکمی بر وجود ـ الله ـ تعالی و صفات والایش می‌باشند.

به همین جهت است که قرآن کریم، این دلیل را به گونه‌ای عام در آیهٔ شریفه 26 سورهٔ مبارکهٔ سجده این چنین بیان می‌فرماید :

«آیا برای ایشان روشن نشده است که پیش از آنان ما مردمان نسل‌های فراوانی را هلاک کرده‌ایم و (ایشان هم اینک) در مسکن و (مأوی و جا و) مکان آنان راه می‌روند. (و در سفرهای خود ویرانه‌های منازلشان را می‌بینند؟). واقعاً در این (دیدار دیار متروک و خالی از سکنه جباران و تبهکاران تاریخ) نشانه‌هایی (از قدرت خدا و درس‌های عبرتی از گذشتگان) است. آیا (این اندرزهای الهی، و پندهای عبرت را از زبان حال کاخ‌های ویران و کنگره‌های سر به فلک سایان) نمی‌شنوند؟».

فصل سیزدهم :

دلیل «پدیدهٔ زندگی و مرگ»

این فصل شامل شش بخش زیر است :
بخش اوّل : زندگی و مرگ، دو پدیدهٔ غیر اختیاری.
بخش دوّم : راز و معمای پیدایش زندگی.
بخش سوّم : آفرینش انسان در بیان ربانی و پژوهش‌های علوم انسانی.
بخش چهارم : انگیزهٔ ازدواج و جایگاه آن در نقشهٔ کل هستی.
بخش پنجم : محرک‌های درونی موجودات زنده.
بخش ششم : گریزناپذیری موجودات زنده از قهر و غلبهٔ مرگ.

بخش اول:

زندگی و مرگ، دو پدیدهٔ غیر اختیاری

دو پدیدهٔ زندگی و مرگ در پهنهٔ هستی موجود که ما نیز جزئی از آن می‌باشیم، بسیار عجیب و شگفت‌آورند؛ زندگی را ملاحظه می‌کنیم که به موجود زنده‌ای منتقل می‌گردد بدون آنکه آن موجود، هیچ‌گونه اختیاری در ایجادش داشته و یا حتی آن را طلب کرده باشد. سپس می‌بینیم که مرگ به سراغ همان موجود می‌آید بدون آنکه هیچ‌گونه اختیاری در آوردنش و یا قدرتی در دور کردنش داشته باشد!

هیچ موجود زنده‌ای در گسترهٔ این هستی عینی و مشهود نمی‌تواند به خودی خود صاحب حیات شده یا در هنگام اجلش، مرگ را از خویشتن دور نماید؛ و نیز هیچ موجود زنده‌ای قادر به تعیین نوع حیات خویش یا زمان و مکان ظهور آن نبوده و حتی اختیار انتخاب اصل آفرینش خود را نیز ندارد؛ همچنین هیچ موجود زنده‌ای قدرت دخل و تصرف در ساختار زندهٔ بدنش را ندارد؛ برای مثال نمی‌تواند کبدش را به محل مغز و یا برعکس جا به جا ساخته و یا جای راست و چپ بدنش را با هم عوض نماید؛ و نیز نمی‌تواند خود را در صورت کوتوله یا ریزاندام بودنش، قدبلند و درشت اندام ساخته و یا برعکس؛ اگر زشت و بدچهره باشد، قادر نیست خود را زیبا و نیک‌چهره گرداند؛ اگر کودن و کم خرد باشد، در حدی نیست که به رقابت و مقابله و مسابقه با تیزهوشان و نیک‌خردان بپردازد؛ ... .

استعداد و توانایی‌های هر موجود زنده، در مجموعه‌ای از اعمال و رفتارهای منحصر به فردی خلاصه می‌شود که در همان حد، قادر به کسب خیر یا شر امور است، نه از آن فراتر می‌رود و نه توانایی تغییر ساختار ذاتی خویش یا اندازهٔ استعدادهایش را دارد؛ لذا دایرهٔ مسئولیت‌های هر موجود زنده نیز از حد مذکور فراتر نخواهد رفت.

اما سؤال این است که چگونه حیات و زندگانی، به موجودات زنده سرایت نموده و چه چیزی در عرصهٔ زندگانی، صاحب اختیار زندگی جانداران است؟

اگر چنانچه گفتیم، هیچ کدام از این موجودات زنده، نه در ایجاد و نه در کیفیت ساختار وجودی و نوع حیاتشان و نه در خاموشی حیات و فرارسیدن مرگشان، هیچ‌گونه دخل و تصرف و اختیاری ندارند؛ پس چه کسی صاحب چنین حقی است؟

آیا پدران و مادران قادرند کیفیت و اندازهٔ صفات و خصوصیات فرزندانشان را به دلخواه خود تعیین و انتخاب نمایند؛ مسلماً پاسخ این سؤال حتی از جانب پدران و مادران، منفی خواهد بود.

آیا زمین به اتفاق انواع خاک‌ها، صخره‌ها، معادن، آب‌ها، هوا و سایر اجزای تشکیل‌دهنده‌اش، قادر است یکی از این موجودات زنده را بیافریند؟

جوابی که ساختار طبیعی زمین و اجزای تشکیل‌دهنده‌اش با زبان حال به این پرسش می‌دهند این است که : من در تسخیر و تصرف موجودات زنده هستم و اختیاری بر آنان ندارم تا سودی بدان‌ها رسانده و یا ضرری از آنها دور سازم!

آیا خورشید یا هیچ کدام از ستارگان و سیارات داخل منظومه‌اش، قادر به چنین دخل و تصرفاتی در مورد موجودات زنده هستند؟

پاسخی که زبان حال ستارگان و سیارات، از طریق معارف و شناخت‌های ستاره‌شناسی و دستاوردهای علمی منجمان و ستاره‌شناسان به این سؤال می‌دهد، این

است که : ما در فضای بیکران آسمان، رام و مسخر قوانین خاصی هستیم که نه بر خود و نه بر غیر خود هیچ‌گونه اختیار و مالکیتی نداریم!

در این هنگام راه هدایت به سوی حقیقت، فراروی دیدگان عقل چنین اشخاص پرسش‌گر گشوده شده و محکم و قاطعانه اعتراف می‌کنند که : مالک حقیقی زندگی و مرگ موجودات زنده و تمام غیر زندۀ هستی مشهود و محسوس، موجودی بسیار بزرگ است که چشمان ما قادر به دیدنش نبوده و هم او نیز آفریننده و مالک حقیقی جهان اطراف ما می‌باشد؛ موجودی است ازلی و ابدی که در دایرۀ زمان، مکان و تجسم نمی‌گنجد و هیچ مثل و مانندی ندارد؛ حواس بشر از درک ذاتش ناتوانند، اما عقل‌ها قادرند وجودش را تصور و بسیاری از نام‌ها و صفات جلال و جمالش را درک و اثبات نمایند؛ این موجود، آفریدگاری توانا، حکیم و دانا، شنوا و بینا است که هیچ معبودی جز او نبوده و نام مبارکش، «الله» تعالی است. خداوندی است که نیرو و صفاتش مافوق بندگانش بوده، اختیار و ملکوت تمام هستی در دایرۀ قدرتش می‌باشد؛ هستی را به مقتضای حکمت عالیه‌اش ایجاد نموده و مرگ و زندگی را وسیلۀ آزمودن برخی از موجودات زندۀ صاحب اراده و اختیار (یعنی انسان و جن) قرار داده تا روشن گردد کدام یک نیک کارتر خواهد بود؛ متناسب با این مسئولیت بدان‌ها قدرت شناخت خوب و بد و برگزیدن نوع عمل خیر یا شر را بر حسب تواناییشان اعطا نموده و شرایط این تکلیف و مسئولیت را نیز مشخص کرده است؛ در همین راستا هواهای نفسانی و آرزوهای شهوانی را همراه با انگیزه و محرک‌های خیر و شر، اندرونشان نهاده و ضمن شناساندن طریقۀ انجام دادن اعمال خیر و شر بدانان، به راه راست هدایتشان کرده و از شرارت و گمراهی برحذرشان داشته است. به آنها وعده داده که اگر بر راه راست، هدایت یافته و بر آن استقامت ورزند، آنها را وارد بهشت نموده ولی اگر از آن منحرف گشته، بر گمراهی و ضلالت اصرار وزیده و آن را ترجیح دهند و به جای بصیرت، کوری و به جای نور، تاریکی‌ها را برگزینند، داخل عذاب دردناک دوزخشان خواهد نمود.

خداوند عزوجل در آیات 1 و 2 سورهٔ مبارکهٔ ملک می‌فرماید :

«بزرگوار و دارای برکات بسیار است، آن کسی که فرمانروایی (جهان هستی) از آن او است و او بر هر چیزی کاملاً قادر و توانا است. همان کسی که مرگ و زندگی را پدید آورده است تا شما را بیازماید کدامتان کارتان بهتر و نیکوتر خواهد بود، او چیره و توانا، و آمرزگار و بخشاینده است».

بخش دوم:

راز و معماری پیدایش زندگی

راز پیدایش حیات در سیاره‌ای که ما بر روی آن زندگی می‌کنیم (زمین)، هنوز هم باعث حیرت و شگفتی فیزیکدانان و محققان علوم طبیعی می‌باشد؛ اما در عین حال، دلیلی آشکار و نیرومند از جانب مؤمنان بر وجود آفریدگار بزرگ، همیشه زنده و تواناست؛ آفریدگاری که روح حیات‌بخش را در مادهٔ بی‌جان دمیده و آن را به حرکت و جولان وامی‌دارد؛ خدایی که آفرینش هر چیزی را نیکو سرشته و استعداد و توانایی‌های لازم را به آن بخشیده و در مسیر هدف وجودیش هدایت کرده است.

بر مبنای این طرز تفکر منطقی و بینش درست و موافق با یقینیات و مسلمات فطری است که گره چنین معمایی گشوده و راز آن آشکار می‌گردد و همین باعث آرامش و اطمینان روح و روان گشته و فکر و اندیشه را به قلهٔ قناعت و حیرت‌زدایی و بی‌گمانی می‌رساند.

اما منکران از خدا بی‌خبر، از تخیلات بی‌پایه و اوهام بی‌اساس خود، افکاری صرفاً ذهنی و دور از واقعیت و حقیقت را بر هم نهاده‌اند؛ تافتهٔ جدابافته از حقیقت آنها آن است که تصور می‌کنند عناصر موجود در طبیعت، بر اثر تغییر و تحولات درونی و در طی میلیون‌ها قرن شکل گرفته و بر اثر یک سلسله تغییر و دگرگونی‌های ذاتی دیگر، به طور تصادفی موجب پیدایش اولیهٔ حیات شده و سپس گونه‌های متفاوت حیات و

زندگی از طریق همان تصادف، کامل‌تر و پیچیده‌تر شده تا نهایتاً صورت انسانی به خود گرفته و در آن تبلور یافته است.

پژوهشگران و محققان علوم طبیعی، تلاش و کوشش علمی خود را به منظور اثبات و تحقق این فرضیهٔ احتمالی، در آزمایشگاه‌ها و کارخانجات گوناگون شروع نمودند؛ دانشمندان روسی حدود شصت سال مشغول تحقیق و بررسی و آزمایش بودند تا بتوانند از مواد و عناصر بی‌جان، تنها یک سلول زنده بسازند. دولت کمونیستی شوروی نیز هزینه‌های هنگفتی در زمینهٔ تحقق این افکار مادی‌گرایانه صرف نمود، اما خوشبختانه تمام تلاش‌های مذکور بی‌نتیجه و محکوم به شکست گردید؛ بلکه فراتر از آن، تجربه‌های آزمایشگاهی ثابت نمود که زندگی، تنها و تنها از چیزی ناشی می‌شود که خود آن چیز، قبلاً زنده و دارای حیات بوده باشد!.

راز پیدایش حیات، همچنان به صورت معمایی حل نشده در برابر پژوهشگران ماده و محققان علوم طبیعی باقی ماند، تا اینکه جانورشناسان و زیست‌شناسان به این حقیقت غیر قابل انکار دست یافتند که حیات و زندگی، فقط از ماده‌ای زنده و بر اساس قوانین و سنت‌های حاکم بر هستی ناشی و صادر می‌شود، نه از مادهٔ بی‌جان و فاقد حیات. اما منکران خدا و مادی‌گرایان همچنان از به تجربه گذاشتن فرضیهٔ خیالیشان و اثبات آن، در عجز و ناتوانی باقی مانده و حتی قادر نشدند که یکبار هم آن را تجربه نمایند!.

گذشته از اینها، حتی اندیشهٔ فرضیهٔ «تکامل» که دلایل و انگیزهٔ طرح آن برای اولین بار توسط جانورشناس انگلیسی به نام «داروین» پی‌ریزی و ارائه گردید، در ابتدا وی را بر انکار خدا وانداشت و هرگز تصور و گمانش این نبود که تکامل را نتیجه و ثمرهٔ فعل و انفعالات درونی و حرکات ذاتی اشیاء بداند، بلکه درست عکس آن را باور داشت؛ از جمله سخنان وی مبنی بر ایمانش به خدا این است که می‌گوید : «محال است که هیچ فرد عاقل و رشیدی کوچکترین ذره شک و گمان در پوچی و بطلان این سخن داشته

باشد که می‌گویند : این جهان پهناور با تمام آیات و نشانه‌های چشمگیر و حتی موجودات ناطق و اندیشمندی چون انسان، ناشی از تصادف کور و بدون شعور است؛ زیرا تصادف هیچ وقت منجر به نظم‌آفرینی و کار حکیمانه و حساب شده نخواهد گشت؛ این واقعیت به نظر من، بزرگترین دلیل بر وجود خداوند است».

بعدها «داروین» تحت تأثیر افراد منکر خدا قرار گرفته و لذا از اعلام ایمانش دست کشیده و موضع شک و تردید را در پیش می‌گیرد.[1]

اضافه بر آنچه گفته شد، اندیشهٔ تکامل یا نظریهٔ پیشرفت موجودات، فرضیه‌ای بدون پشتوانه و دلیل علمی ـ تجربی می‌باشد و لذا در برخی از لغت‌نامه‌ها و دائره‌المعارف‌های علمی غرب، چنین تعریف شده است : «تکامل، نظریه‌ای متکی بر تفسیر و تحلیل بدون دلیل است».

پیدایش حیات و زندگی تا زمانی که به آفرینش ربانی نسبت داده نشده و بر مبنای آن تفسیر نگردد، همچنان به صورت رازی حل نشدنی باقی خواهد ماند؛ زیرا همگان بر این باورند که پدیدهٔ حیات، در مدت زمانی نخستین، اصلاً وجود نداشته، بلکه بعدها به وجود آمده است؛ بنابراین جزو حوادث و پدیده‌های ممکن به شمار می‌آید.

پروفسور «ایدوین کونکلین» دربارهٔ محال بودن پیدایش حیات از راه تصادف چنین می‌گوید[2] : «چکیده و محتوای این سخن که گویا حیات در نتیجهٔ حادثه‌ای ناگهانی و به طور اتفاقی به وجود آمده، درست شبیه این است که انتظار داشته باشیم فرهنگ لغت پرحجمی، در اثر انفجاری تصادفی و ناگهانی واقع در یک چاپخانه، به وجود آمده و تألیف شده باشد».

۱- جهت آگاهی بیشتر از سخنان و اندیشه‌های داروین به کتاب «کواشف زیوف» از همین مؤلف مراجعه کنید.

۲- به نقل از کتاب «الإسلام یتحدی»، منبع پیشین، ص ۱۰۷.

اما از طرف دیگر «سِر آرتوکیت» نه به جهت اثبات خدا، بلکه به منظور انکار حق و بر سبیل ناسازگاری می‌گوید[1] : «نظریۀ تکامل و ارتقای موجودات، نه از راه علمی قابل اثبات است و نه از راه برهان و استدلال؛ اما اینکه ما آن را قبول داریم؛ تنها بدین خاطر است که یگانه راه حل این معما به حساب می‌آید، زیرا در غیر این صورت باید بپذیریم که تمام آفرینش خود به خود و اتفاقی پدید آمده است؛ و این چیزی است که حتی ارزش اندیشیدن را هم ندارد».

چرا چنین می‌گوید؟ زیرا او فرد معاند و لجوجی است که هرگز نمی‌خواهد به وجود ـ الله ـ پروردگار و آفریدگار کائنات ایمان بیاورد!.

۱- منبع پیشین، ص ۵۸.

بخش سوم :

آفرینش انسان در بیان ربانی و پژوهش‌های علوم انسانی

نصوص قرآنی متعددی از پیام ربانی پروردگار، پیرامون آفرینش انسان وجود دارد که ما در اینجا به تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم :

1- خداوند عزوجل در آیات 12 تا 15 سورهٔ مبارکهٔ مؤمنون می‌فرماید :

«ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریده‌ایم. سپس او را به صورت نطفه‌ای درآورده و در قرارگاه استوار (رحم مادر) جای می‌دهیم. سپس نطفه را به صورت لخته خونی، و این لخته خون را به شکل قطعه گوشت جویده‌ای، و این تکه گوشت جویده را بسان استخوان ضعیفی درمی‌آوریم. و بعد بر استخوان گوشت می‌پوشانیم، و از آن پس او را آفرینش تازه‌ای بخشیده و (با دمیدن جان به کالبدش) پدیدهٔ دیگری خواهیم کرد. والامقام و مبارک یزدان است که بهترین اندازه‌گیران و سازندگان است. بعد از آن (که مدت روزگاری بر این کرهٔ خاکی زندگی کردید) شما خواهید مُرد».

2- خداوند عزوجل در آیهٔ شریفهٔ 6 سورهٔ مبارکهٔ زمر می‌فرماید :

«خداوند شما را از یک تن (به نام آدم) بیافرید، سپس از جنس او همسرش را (به نام حوا) خلق کرد، و برای شما هشت جفت چهارپا گسیل داشت. او شما را در شکم‌های مادرانتان، در میان تاریکی‌های سه‌گانه، آفرینش‌های جوراجور و پیاپی می‌بخشد (و جنین را هر دم به گونه‌ای درآورده و به پله‌ای از خلقت می‌رساند) کسی که چنین (نعمت‌هایی را می‌بخشد و این‌گونه نقش‌آفرینی) می‌کند، الله است

که پروردگار شما است و حکومت و مملکت (سراسر عالم هستی) از آن او است. پس چگونه (با وجود این همه موجبات و دواعی عبادت از حق منحرف می‌گردید، و از پرستش خدا به پرستش چیزهای دیگر) برگردانده می‌شوید؟».

3- خداوند عزوجل در آیات 1 تا 3 سورهٔ مبارکهٔ انسان می‌فرماید :

«آیا (جز این است که) مدت زمانی بر انسان (در شکم مادر، به گونهٔ نطفه و جنین) گذشته است و او چیز قابل ذکر و شایستهٔ توجه نبوده است؟! ما انسان را از نطفهٔ آمیخته (از اسپرم و اُوول) آفریده‌ایم، و چون او را (با وظایف و تکالیفی، بعدها) می‌آزماییم، وی را شنوا و بینا، (به عبارت دیگر عاقل و دانا) کرده‌ایم. و ما راه را بدو نموده‌ایم، چه او سپاسگزار باشد یا بسیار ناسپاس».

4- خداوند عزوجل در آیهٔ شریفهٔ 5 سورهٔ مبارکهٔ حج می‌فرماید :

«ای مردم! اگر دربارهٔ رستاخیز (مردگان و زندگانی دوبارهٔ ایشان) تردید دارید، (بدین نکته توجه کنید تا به گوشه‌ای از قدرت الهی پی ببرید و به خود آیید :) ما شما را از خاک می‌آفرینیم، سپس (این خاک پیش پا افتاده را) به نطفه، و بعد (زالومانند)، و پس از آن این خون بسته را به چیزی شبیه) به یک قطعه گوشت (جویده شده) درمی‌آوریم که برخی (کامل و تام‌الخلقه) و بسامان، و برخی (ناتمام و ناقص‌الخلقه و)نابسامان است. (همهٔ اینها) بدین خاطر است که برای شما روشن سازیم (که ما بر آفرینش و تغییر و تبدیل و هر گونه کاری، از جمله زندگی دوباره بخشیدن توانابیم). ما جنین‌هایی را که بخواهیم تا زمان خود در رحم‌ها نگاه می‌داریم و آنگاه شما را به صورت کودک (پسر یا دختر، از شکم مادران) بیرون می‌آوریم، سپس (شما را تحت نظارت و رعایت خود می‌یابیم) تا به رشد جسمانی و عقلانی خود می‌رسید، برخی از شما (در این میان) می‌میرند و بعضی از شما به نهایت عمر و غایت پیری می‌رسند. تا بدانجا که چیزی از علوم خود را به خاطر نخواهد داشت (و دانسته‌های خویش را فراموش کرده و از یاد می‌برند، و درست همانند یک کودک می‌شوند. دلیل دیگری بر قدرت خدا

در همه چیز، به ویژه دربارهٔ مسألهٔ رستاخیز، این است که ای انسان در فصل زمستان) تو زمین را خشک و خاموش می‌بینی، اما هنگامی که (فصل بهار درمی‌رسد و) بر آن آب می‌بارانیم، به حرکت درمی‌آید و رشد و نمو می‌کند و انواع گیاهان زیبا و شادی‌بخش را می‌رویاند».

در تحقیقات و بررسی‌های علمی دانشمندان پیرامون دوره‌های آفرینش انسان، موارد بی‌شماری به چشم می‌خورد که برخی از آنها حقایق علمی، برخی نظریه‌های قابل تعدیل و تأویل و برخی از آنها فرضیه‌های ابتدایی و غیر قابل قبول می‌باشند.

اکنون به نمونه‌هایی از این دستاوردهای علوم بشری اشاره می‌کنیم :

1- جسم انسان از مجموعهٔ غذاهای نباتی و حیوانی ترکیب یافته که غذاهای حیوانی آن نیز به اصل و منشأ غذای نباتی برمی‌گردد؛ مبدأ و سرچشمهٔ ایجاد غذاهای نباتی نیز، آب و توده‌هایی از عناصر خاکی به همراه نور و هوا می‌باشند؛ بنابراین، گل ناچیزی که مدت زمانی نور خورشید بر آن تابیده و در مسیر وزش بادها قرار گرفته، مصدر و زیربنای اساس جسم انسان به شمار می‌آید؛ این نظریه، درست مطابق با فرمودهٔ خداوند عزوجل است که در آیهٔ 12 سورهٔ مؤمنون می‌فرماید :

«ما انسان را از عصاره‌ای از گِل آفریده‌ایم».

یا در آیهٔ 5 سورهٔ حج می‌فرماید :

«... ما شما را از خاک می‌آفرینیم ...».

2- آفرینش انسان، از اشتراک دو عامل صورت می‌گیرد که یکی در مرد و دیگری در زن قرار دارد.

عامل موجود در بدن زن، «تُخمکی» است که در تخمدان زن ایجاد می‌شود؛ اندازهٔ این تخمک‌ها به قدری کوچک است که اگر ده عدد از آنها را بر روی خط مستقیمی در کنار هم ردیف کنیم، طول صفی که تشکیل می‌دهند از یک میلیمتر تجاوز نمی‌کند. با این وصف، فقط خدا می‌داند که وزنشان چقدر است؟ اندرون این تخمک کوچک،

چینه‌دان سفیده‌شکلی وجود دارد که حجم آن خیلی بزرگتر از حجم خود تخمک است و کیسه‌ای میکروبی (به نام زهره‌دان) داخل این سفیده می‌باشد؛ در همین نقطهٔ بسیار کوچک که چشم‌ها قادر به دیدن و درک آن نمی‌باشند، طرح و نقشه‌های کامل و شاملی از ساختار وجودی انسان‌ها نهفته است که اگر چنانچه شرایط مناسب و مساعدی فراهم آید، از حالت بالقوه به فعلیت درخواهند آمد.

این تخمک کوچک، در تاریکی اندرون تخمدان زن و داخل پوششی حاوی مایع «اکسید آلومینیوم» شکل می‌گیرد که در آن شناور است؛ کیسهٔ حاوی تخمک به مرور رشد نموده و مایع درونش نیز به تناسب آن افزایش می‌یابد تا اینکه کیسهٔ پوشش آن، امتداد یافته و نازکتر می‌گردد که در نتیجه پاره شده و تخمک از درون آن و به طور کلی از تخمدان خارج شده و با عبور از گذرگاه تنگ و تاریکی به نام «مجرای رحم»، به نقطه‌ای در میان تخمدان و رحم زن می‌رسد. این تخمک، همان نصف تشکیل‌دهندهٔ جسم انسانی است که انتظار نصف دیگری یعنی آن بخشی را می‌کشد که در نطفهٔ مرد نهفته است!

اما عامل دیگری که در بدن مرد ایجاد می‌گردد، ابتدا با تشکیل نطفهٔ حاوی منی از خون آغاز می‌شود. این نطفه دارای مایعی است که میلیون‌ها اسپرماتوزوئید، درون آن شناور است و گاهی تعداد آنها از دویست میلیون عدد تجاوز می‌کند؛ نکتهٔ قابل توجه اینکه تنها یکی از این اسپرماتوزوئیدهای میلیونی، کافی است تا با پیوستن به تخمک جنس مؤنث که در تخمدان زن انتظارش را می‌کشد، آن را تلقیح و جهت شکل‌گیری ساختار انسان، بارور سازد!.

اما سؤال این است که این نطفه چگونه و با کمک چه نیرویی این‌گونه ماهرانه و دقیق، حرکت کرده و خود را به تخمکی که درون مجرای بلند رحم در انتظار آن است، رسانیده تا با پیوستن به یکدیگر و عبور از این دهانهٔ تنگ، خود را به درون رحم

برسانند؛ جایی که منزل از پیش تعیین شده و مهیای این زوج، جهت رشد و نمو جنین به شمار می‌آید؟!

هنگامی که نطفه به اندرون زهدان و رحم زن می‌جهد، میلیون‌ها اسپرماتوزوئید کوچک با یکدیگر به مسابقه می‌پردازند؛ هر کدام از این اسپرماتوزوئیدها دارای سری پهن، گردنی کوتاه و دمی دراز می‌باشند که اگر تعداد بیست عدد از آنها را به صورت طولی و با چسباندن سر و دم آنها به یکدیگر در کنار هم ردیف نماییم، طول صفی که تشکیل می‌دهند از یک میلیمتر تجاوز نخواهد کرد، پیشی جستن آنها از یکدیگر، به صورت حرکتی شناور و مارپیچ، درون مجرای رحم آغاز می‌شود و با عبور از رحم، خود را به دهانهٔ تنگی می‌رسانند که تخمک در آن قرار دارد؛ سپس یکی از اسپرماتوزوئیدها گوی سبقت را از همنوعانش ربوده و با سرِ نوک‌تیز و کوچکش خود را به درون تخمک رانده و باعث گشودن و گسیختن گره‌های زیرین آن می‌شود؛ بدین صورت با پیوستن سرِ اسپرماتوزوئید به هستهٔ تخمک، اولین سلول تشکیل می‌شود. سپس شروع به تقسیم سلولی و رشد و نمو می‌کنند و با سرازیر شدن به درون رحم و سکونت موقتی در آن، ساخت بنای مورد نظر انسانی را آغاز می‌نمایند.

اما میلیون‌ها اسپرماتوزوئید باقیمانده که در این مسابقه باخته و به تخمک نرسیده‌اند، با حسرت و ناامیدی از بهره‌مندی در باروری و بنای حیات، به استقبال مرگ شتافته و با نابودی به نقطهٔ پایانی انجام وظیفه‌شان منتهی می‌گردند؛ زیرا تخمک که زوج مورد پسندش را انتخاب نموده، در را به روی تمام زوج‌های باقیمانده که خواهان پیوستن به وی بودند، می‌بندد و آن جاذبه و شور و علاقه‌ای را که قبلاً در پذیرش زوج از خود بروز می‌داد، به کلی قطع نموده و با عفتی قاطعانه به ادامهٔ کار با زوج منتخبش می‌پردازد. اما آن تخمک لقاح یافته با اسپرماتوزوئید منی، آرام آرام در طول نزدیک به ده روز به تنگهٔ بین تخمدان و رحم فرود آمده و اولین سلول بارور شده از آن جا شروع به

رشد و تقسیم سلولی می‌کند و مجموعه سلول‌های دیگری را جهت ایجاد بنای جنین، حفظ، نگهداری و تغذیهٔ آن آماده می‌سازد.

سپس تخمک لقاح یافته که همچنان به شکل نطفه می‌باشد، به خانهٔ پر از مهر و عطوفت زوجیت، یعنی «رحم» می‌رسد که با بهترین شیوه و امکانات مناسب، برایش مهیا گردیده است؛ به محض ورود، به دیوارهٔ رحم چسبیده و سلول‌های مختلفش هر کدام بنا بر وظیفهٔ معینشان و با کمک و همکاری یکدیگر شروع به انجام کارهای مهم و حیاتی می‌نمایند؛ دیوارهٔ رحم نیز با سلول‌های برآمدهٔ غشایی و مویرگ‌های خونی فراوان و غده‌های فعالش، به یاری شتافته و آن را در این وظیفهٔ مهم کمک می‌نماید!.

نکتهٔ شگفت‌آور دیگر اینکه جهت حفظ و نگهداری جنین در داخل رحم، نیاز به سه پوشش مخصوص وجود دارد که به همین جهت، سلول‌ها شروع به ساخت و ساز آن پوشش‌ها در اطراف جنین می‌کنند : [1]

● پوشش اول، «پردهٔ کوریون» یا همان بچه‌دان است که پوشش دوم را زیر احاطهٔ خود داشته و از یک طرف به دیوارهٔ رحم چسبیده تا غذای اولیهٔ جنین را از این طریق گرفته و به جنین منتقل نماید.

● پوشش دوم، که «پردهٔ آمنیون» نام دارد و سلول‌های مخصوصی به ساختن آن مشغولند، در داخل پردهٔ اول قرار گرفته و به مثابهٔ کاسه‌ای جهت حفظ و نگهداری مایع «آمینوتیک» می‌باشد؛ جنین، اندرون این مایع زلال شناور بوده و به کمک آن از هر صدمه یا ضربهٔ خارجی درامان است.

● پوشش سوم، همان «رحم» مادر می‌باشد که همهٔ پوشش‌های قبلی را درون خود جا داده است.

۱- جهت اطلاع بیشتر در این موضوع مراجعه شود به کتاب : طب در قرآن، تألیف دکتر عبدالحمید دیاب و دکتر احمد قرقوز، ترجمه علی چراغی (مترجم).

اینک نگاهی مدبرانه به فرمودۀ خداوند عزوجل درآیۀ 6 سورۀ زمر بیاندازیم که می‌فرماید :

«... او شما را در شکم‌های مادرانتان، در میان تاریکی‌های سه‌گانه، آفرینش‌های جوراجور و پیاپی می‌بخشد (و جنین را هر دم به گونه‌ای درآورده و به پله‌ای از خلقت می‌رساند) ...».

3- نکته عجیب و شگفت‌انگیز دیگر این است که سلول‌های سازندۀ جنین به دو بخش تقسیم می‌شوند :

بخش اول : سلول‌هایی که عهده‌دار حمل و نگهداری طرح و نقشه‌های ساختمانی جنین و انجام وظایف خود در این راستا می‌باشند؛ این دسته از سلول‌ها ـ تام‌الخلقه ـ و دارای اندام کامل هستند.

بخش دوم : سلول‌هایی که عهده‌دار ساخت و ساز پوشش‌های حفاظتی و حمایتی و حاملان غذا به جنین می‌باشند؛ این دسته از سلول‌ها، ناتمام و ـ ناقص‌الخلقه ـ هستند.

سلول‌های کامل و تام‌الخلقه هر کدام مشغول اعمال مخصوص به خویش است؛ برخی در امر ساخت مغز، برخی در ساخت استخوان‌ها، بعضی در ساخت قلب و برخی دیگر در ساخت اعصاب و دستگاه عصبی، ... و همین طور هر کدام از سلول‌ها بر طبق وظیفۀ تعیین شده به ساخت بخشی از بنای جسم انسانی می‌پردازند و از دایرۀ محدود خویش تجاوز نمی‌کنند.

با ترتیبی که مشاهده کردیم، سیر تکاملی ساختار جنین در طول دوره‌های متفاوت از مرحلۀ نطفه به علقه، از علقه به مضغه و سپس به آفرینشی دیگر منتهی می‌گردد؛ اینجاست که حیات انسانی در کالبد مادی انسان دمیده می‌شود!.

اینک به تأمل و ژرف‌نگری به ملاحظۀ این فرمودۀ خداوند عزوجل در آیات 12 تا 14 سورۀ مؤمنون می‌پردازیم که می‌فرماید :

«ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریده‌ایم. سپس او را به صورت نطفه‌ای درآورده و در قرارگاه استوار (رحم مادر) جای می‌دهیم. سپس نطفه را به

صورت لخته خونی، و این لخته خون را به شکل قطعه گوشت جویده‌ای، و این تکه گوشت جویده را بسان استخوان ضعیفی درمی‌آوریم. و بعد بر استخوان گوشت می‌پوشانیم، و از آن پس او را آفرینش تازه‌ای بخشیده و (با دمیدن جان به کالبدش) پدیدهٔ دیگری خواهیم کرد، والامقام و مبارک یزدان است که بهترین اندازه‌گیران و سازندگان است».

بخش چهارم:

انگیزهٔ ازدواج و جایگاه آن در نقشهٔ کل هستی

روان‌شناسان به اعتبار اینکه «ازدواج»، یکی از انگیزه‌ها و عوامل شکل‌گیری سلوک و رفتار انسانی به شمار می‌آید، از آن به عنوان «محرک و انگیزهٔ جنسی» یاد کرده و سخن رانده و در حد توصیف این انگیزه و آثار ناشی از آن توقف نموده‌اند؛ اما غافل از حکمت پنهان و فراگیری هستند که این انگیزه و محرک را سر و سامان داده و آن را در ضمن نقشهٔ کلی وجود موجودات زنده قرار داده است؛ موجوداتی که از طریق تناسل و تولیدمثل، زاد و ولد کرده و افزایش یافته‌اند؛ این انگیزه و محرک، نیروی بسیار توانایی است که بقای نوع و نسل جانداران را حفظ و آنها را از انقراض به دور داشته و نیز به عنوان آزمایش و امتحان ارادهٔ حیوانات عاقل، دارای احساس و مکلف (نظیر انسان و جن) قرار داده شده تا میزان عفت و پاکدامنی هر کدام به خوبی روشن گردد.

کسانی که در نظام و قوانین خلل‌ناپذیر حاکم بر هستی می‌اندیشند، بی‌اختیار از چنین ارتباط و آمیختگی هدفدار میان انگیزه و محرک درونی انسان و هدف و غایت وجودی که در ضمن نقشهٔ عمومی و طرح کلی جهان هستی برایش در نظر گرفته شده، به تحیر و سراسیمگی می‌افتند.

اگر وجود این انگیزه و انگیزه‌های دیگری نظیر مودت، رحمت، پدری، مادری و ... در درون انسان نمی‌بود، هرگز به ندای ضروری و فراخوان حیاتی که او را به سوی بقای نسل و حفظ نوع خویش فرامی‌خواند، پاسخ مثبت نداده و آن را امر بیهوده و

سختی تلقی می‌نمود که بر وی سنگینی می‌کند؛ لذا خود را از انجام آن، بی‌نیاز دیده و از وصلت و ازدواج با جنس مخالفش سر برتافته و خودداری می‌کرد. در نتیجه، انقراض و نابودی بشر و الغای یکی از عناصر مهم و اساسی جهان هستی و عنصر امتحان انسان در حیات دنیوی به وقوع می‌پیوست.

اما (چنین پیشامدی از حکمت به دور است، لذا) حلقه و چرخه‌های وجود، در نهایت استواری با هم مرتبط و منسجم گشته و هر موجود زنده، آراسته به ویژگی‌ها و انگیزه‌های درونی و ذاتی است که او را به طور طبیعی به ادای وظیفه و مسئولیت معینی که در ضمن نقشهٔ کلی هستی برایش ترسیم گردیده، وامی‌دارند؛ خواه این ادای وظیفه از راه غرایز فطری و سرشت تکوینی، بدون اختیار از آن موجود سر زند، یا از طریق عقل و اراده و اکتساب دستاوردهای علمی ـ تجربی و به اختیار آن موجود صورت پذیرد.

اما از آن جا که این ارتباط حکیمانه، هدفدار و غایت مدار میان حلقه‌های متفاوت جهان هستی، از دایرهٔ قدرت و اختیار هر موجود زنده‌ای بیرون است، ناگزیر باید آن را به آفریننده‌ای بسیار دانا، توانا، حکیم، خبیر، لطیف و مهیمن نسبت داد؛ چرا که بدیهی است اگر شخص با فهم و بصیرت به چنین نظام بدیع و زیبایی که خود نیز اندرون آن به سوی هدف و غایتی از پیش تعیین شده روان است، نگریسته و در عین حال دریابد که او و امثال او، اختیار و قدرت هیچ‌گونه دخل و تصرفی در نظم و انسجام‌بخشی آن ندارند، بدون شک باید این حقیقت را دلیلی قوی بر وجود نیرویی مافوق و فراگیر در ورای تمام موجودات هستی تلقی نماید.

برای مثال فرض کنید نوزادی درون یک کشتی بزرگ و در وسط دریا متولد شده و بدون اینکه ناخدا یا هیچ کدام از سرنشینان و خدمهٔ کشتی را ببیند، مراحل رشد و بزرگ شدنش را یکی پس از دیگری پشت سر گذارده و لحظه به لحظه نیز شاهد حرکات و نقل و انتقالات کشتی از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر و از بندری به بندری دیگر بوده و

امواج خروشان و شکافته شدهٔ دریا را نیز زیر حرکت‌های غول‌آسای کشتی نظاره‌گر باشد؛ در این حال بی‌گمان به کمک عقل خویش درخواهد یافت که هیچ کدام از این حرکات و نقل و انتقالات، توسط او صورت نمی‌پذیرد. لذا یا باید قبول داشته باشد که نیرویی عاقل، حکیم و توانا در ورای آن قرار داشته و آن را هدایت و رهبری می‌کند، یا باید گمان کند که خود کشتی دارای چنین نیرو و توانمندی‌هایی می‌باشد؛ اما احتمال دوم به خودی خود و با ملاحظهٔ اینکه کشتی، ماده‌ای بی‌جان و فاقد درک و عقل و اراده است، از اعتبار می‌افتد (و تنها احتمال اول باقی می‌ماند).

زمانی که به دقت در خصوصیات و ویژگی‌های حیوانات، پیرامون توانایی‌های تولیدمثل و بقای نسل، نظر انداخته و بیاندیشیم، کاملاً بُهت‌زده و متعجب خواهیم شد.

مثلاً گفته‌اند : پروانهٔ ماده، قادر است که از مسافت بسیار دور پیام رادیویی به پروانهٔ نر ارسال کند و پروانهٔ نر نیز از همین مسافت، پیام را دریافت و جواب آن را به پروانهٔ ماده باز می‌فرستد!.

آیا چنین تنظیمات دقیق، پیچیده، عجیب و هماهنگ، که هیچ موجود زندهٔ این جهان در آن حالت دخالت و تصرف ندارد، می‌تواند ناشی از تصادف کور و بدون شعور باشد؟.

علم، عقل و واقعیت، همگی و یکصدا پاسخ می‌دهند : نه، هرگز ممکن نیست.

آیا تدبیر و ساخت و پرداخت عمل لقاح، ناشی از عقل تخمک یا عقل اوول و اسپرم کوچک است؟ باز هم جواب علم، عقل و واقعیت، منفی است.

بنابراین منکر وجود خدا چه اندازه سرخورده و شرمنده و کم‌خرد است؟

خداوند عزوجل در آیهٔ 21 سورهٔ روم می‌فرماید :

«و یکی از نشانه‌های (دال بر قدرت و عظمت) خدا این است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا در کنار آنان (در پرتو جاذبه و کشش قلبی) بیارامید، و در میان شما و ایشان مهر و محبت انداخت (و هر یک را شیفته و دلباختهٔ دیگری ساخت تا با آرامش و آسایش، مایهٔ شکوفایی و پرورش شخصیت همدیگر شوید،

و پیوند زندگی انسان‌ها و تعادل جسمانی و روحانی آنها برقرار و محفوظ باشد) مسلماً در این (امور) نشانه‌ها و دلایلی (بر عظمت و قدرت خدا) است برای افرادی که (دربارهٔ پدیده‌های جهان و آفریده‌های یزدان) می‌اندیشند».

بخش پنجم:

محرک‌های درونی موجودات زنده

یکی از زیبایی‌ها و نوآوری‌های حکیمانه و هدفدارانه در آفرینش، ایجاد محرک و انگیزهٔ درونی موجودات زنده جهت دستیابی به خواسته‌های حیاتی و حرص و ولعشان بر کسب آنهاست؛ این انگیزه همچنین آنها را بر راندن مزاحم‌ها و اسباب اذیت و آزار و زیانباری و هلاکت وامی‌دارد. وجود چنین پدیده‌ای در درون موجودات زنده، به نوبهٔ خود یکی از دلایل روشن بر وجود ذات خدا و حکمت سرشار او در آفرینش می‌باشد.

این پدیده، خود را در قالب احساساتی نظیر لذت یا درد، میل یا بی‌میلی، خشنودی یا عدم خشنودی، پسندیدن یا ناپسند دانستن و ... نمایان می‌سازد.

در درون انسان، علیرغم وجود این‌گونه احساسات مشترک با سایر حیوانات، انگیزهٔ غریزی دیگری نیز نهفته است که وی را در به دست آوردن کمالات فکری روحی و روانی واداشته و در قالب احساساتی نظیر انواع لذت یا دردهای روحی، روانی و انواع میل‌ها و بی‌میلی‌ها، محبت‌ها یا انزجارها، خشم و غضب یا رضایت و خشنودی، ... خودنمایی می‌کند؛ ریشهٔ چنین احساساتی در ژرفای روح و روان آدمی فرورفته که هر چه این کمالات بیشتر شود، ارتباطشان با جسم و بدن مادی انسان کاهش می‌یابد.

(حال این سؤال احتمالی را مطرح می‌کنیم که اگر چنین غرایز و احساساتی وجود نمی‌داشت، چه می‌شد؟!).

* اگر احساس درد ناشی از گرسنگی یا احساس برخورداری از لذات خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها نمی‌بود، بیشتر موجودات زنده از جستجو و تلاش برای کسب روزی و نیازمندی‌های حیاتی دست کشیده و دچار هلاکت و نابودی می‌گشتند.

* اگر احساس درد ناشی از لمس اشیای برنده، زیانبار و مرگ‌آور وجود نمی‌داشت، انسان ناآگاهانه و با دستان خویش، تدارک مرگش را می‌دید. نمونهٔ بارز این حالت، زمانی است که مثلاً انسانی در اثر حادثه یا ماده بی‌حس‌کننده، دچار بی‌حسی می‌شود؛ حال فرضاً در چنین وضعیتی یک پرستار به قصد کمک به فرد مذکور، به وسیلهٔ کیسهٔ آب گرم اقدام به گرم نمودن قسمت‌های سرد بدن او نموده و فرد مریض همچنان در حالت بی‌حسی باشد؛ پرستار نیز این عمل را چندین بار تکرار و در هر بار، آب داغ‌تری درون کیسه ریخته و روی بدن مریض بگذارد؛ ملاحظه می‌کنیم که فرد هیچ‌گونه احساس دردی از خود بروز نمی‌دهد، در حالی که پوست بدنش دارد می‌سوزد؛ اما زمانی که بی‌حسی برطرف شده و به خود آید، احساس چنان درد شدیدی در خود می‌نماید که به مراتب بیشتر از درد و آزاری است که قبلاً به خاطر بیماری از آن می‌نالید!

پس احساس درد ناشی از اشیای خطرناک و زیانبار، نعمتی چشمگیر و ضروری جهت محافظت از خود می‌باشد.

* اگر احساس میل و رغبت شدید در پیوند زناشویی میان همسر و شوهر و لذت و خوشی‌های ناشی از آن نمی‌بود، هرگز این دو برای رسیدن به همدیگر تلاش نمی‌کردند و جز در مواردی نادر و از روی اکراه و ناچاری به طرف هم نیامده و یکدیگر را تحمل نمی‌نمودند؛ و نتیجهٔ چنین پدیده‌ای بدون شک کاهش پی در پی و انقراض و نابودی تدریجی نسل‌های موجودات زنده می‌بود!

* اگر غریزهٔ خشم و غضب نمی‌بود، هیچ انگیزه‌ای جهت دفاع و حفاظت از خویش در برابر بدخواهان وجود نمی‌داشت.

* اگر غریزۀ محبت و مهربانی و نوع‌دوستی وجود نمی‌داشت، انگیزه‌ای جهت همکاری‌های اجتماعی و تشکیل ملت یا امتی یکپارچه در ذات انسان‌ها یافت نمی‌شد.

* اگر احساس غریزی تنفر نبود، هرگز انگیزه‌ای ذاتی جهت نفرت و بیزاری از شرارت و بدی‌ها، دوری از پستی‌ها و زشتی‌ها و نیز افراد پست و شرور، در وجود انسان‌ها مشاهده نمی‌شد.

* اگر احساس لذت‌های ناشی از فکر و اندیشه نبود، هیچ محقق یا پژوهشگری در تحصیل شناخت و معرفت‌ها و کسب علوم مختلف، جز به اندازۀ تأمین نیازهای جسمانی و مادی بدنش تلاش نمی‌نمود.

* اگر احساس لذت‌های روانی ناشی از رسیدن به درجات والای عزت و شخصیت نبود، هیچ کس خود را به زحمت نمی‌انداخت تا با پیشی جستن در کسب کمالات انسانی، ارزش خود را بالا برده و بر منزلت و جایگاه اجتماعیش بیفزاید.

* اگر وجود درد و رنج‌های روانی ناشی از احساس پستی و خود کم‌بینی در میان مردم نمی‌بود، انسانیت به پست‌ترین درجات ذلت و خواری نزول کرده و کسی یافت نمی‌شد که برای نجات از این ورطه و رسیدن به درجات والای عزت و شرف، کمترین تلاشی بنماید.

* اگر غریزۀ حق‌دوستی و روحیۀ فضیلت‌جویی و عدالت‌خواهی، و برعکس اگر روحیۀ بیزاری و ناخرسندی از اضداد و نقطه مقابل این خوبی‌ها در درون انسان‌ها وجود نداشت، مردم به دنبال خودکامگی‌ها و شهوترانی‌ها و ستمکاری‌های رذیلانه و پوچ رفته و آن را ترجیح می‌دادند.

اما اینک می‌بینیم که نخبگان و افراد ممتاز بشر، به سوی کسب درجات والا و کمالات بیش از پیش روحی، روانی، لذات پایدار، عمیق و فراگیر، در سعی و تکاپو هستند و راه رسیدن به چنین هدف شایانی را، تنها ایمان به پروردگارشان ـ الله ـ

می‌دانند؛ به همین منظور سعی در بالا بردن میزان شناختشان از صفات کمال خداوند عزوجل و ژرف‌اندیشی مبنی بر مراقبت دقیق او داشته و با تمام وجود تلاش می‌کنند تا بندگیش را به نیکوترین شیوه ادا، فکرشان را به ذکر وی مشغول، قلبشان را به محبت وی مسرور و نفسشان را به خضوع و خشوع وی مصروف دارند.

اینجاست که درمی‌یابند قوی‌ترین لذت‌های زودگذر جسمانی و برترین لذت‌های خیالی نفسانی قادر نیست با مقدار اندکی از لذت‌های روحی ناشی از ارتباط صحیح و نیکو با خداوند و برخاسته از محبت و بندگی خالصانه‌اش، برابری نماید؛ این در حالی است که چنین لذت‌های روحی، کمترین نقص و خللی در وظایف اعضای جسم مادی یا تأمین نیازمندی‌ها و کسب لذایذ آن وارد نمی‌سازند.

چنین آدم‌های نیک‌اندیش یقین و باور دارند که نعمت‌های پایداری که خداوند در جهان آخرت برایشان مهیا و تدارک دیده، خیلی والاتر و ارزشمندتر، بیشتر و گسترده‌تر، مفید و سعادت‌بخش‌تر، پاینده و جاودانه‌ترند؛ بنابراین در راه رسیدن به رضا و خشنودی پروردگارشان تلاش نموده و تمام گفتار و کردارشان، حرکات و سکناتشان، پی‌جویی و طلب روزیشان، تأمین نیازمندی‌های مادی بدنشان، لذت‌جویی‌هایشان، تعلیم و تعلمشان، بذل و انفاقشان، بخشش و عدم بخشش‌هایشان، داد و ستدهایشان، خشم و خشنودیشان، جهاد و فداکاریشان و بالاخره تمام امور و شئون زندگیشان را در این سو جهت داده و رضای پروردگار را می‌طلبند!... .

***

با توجه به آنچه گفته شد برخی از مردم با نظر و اندیشه در این محرک ذاتی و درونی و تأثیرات و جهت‌دهی‌های آن به موجود زنده، چنین گفته‌اند : این محرک‌ها، همان غرایز است؛ در تعریف غرایز نیز گفته‌اند : این‌ها عوامل و انگیزه‌هایی هستند که زندگی را به سوی هدف و غایت وجودیش، سوق داده و آن را رشد و فراوانی بخشیده

و نوع و گونه‌های زندگی را همراه با صفات مخصوصشان حفظ و نگهداری می‌نمایند؛ این انگیزه‌ها همچنین سبب ایجاد عشق و علاقه در گونه‌های حیات جهت حفظ و بقای نسل‌هایشان و توجه و عنایت به پرورش آن گشته است؛ وطن‌دوستی و حس دوستداری سرزمین‌های اجدادی را باعث شده و منجر به بسیاری اعمال عجیب و شگفت‌آور شده که حاکی از رشد و هدایت می‌باشند؛ اما این غرایز با وجود تمام آنچه گفته شد، فاقد هر گونه عقل و تدبیرند.

حال که دانستیم غرایز، فاقد عقد و تدبیر و شعورند، این سؤال پیش می‌آید که با وصف این چه کسی آنها را در جهت انجام کارهای دقیق، استوار و عاقلانه هدایت و رهبری می‌کند که در تحقق بسیاری از عناصر و عوامل هدفدار بر پهنهٔ این هستی پهناور، مؤثر و نقش‌آفرینند؟. غریزهٔ فاقد عقل و اندیشه که نه توان درک پدیده‌های مورد تصرف خویش را دارد و نه هدف وجودیشان را درمی‌یابد اما در عین حال، حکیمانه کار انجام می‌دهد؛ چه کسی این توان تصرف حکیمانه در پدیده‌ها را در آن به ودیعه نهاده است؟

فیزیکدان مشهور «کریستی موریسون» برخی از اعمال شگفت‌انگیز غریزی در حیوانات را توصیف کرده و سپس بیان می‌نماید که : دلایلی در علوم طبیعی و ریاضیات با قاطیعت تمام، آرا و نظریات منکران خدا را رد می‌کند؛ نظریاتی که این شگفتی‌ها را صرفاً به تصادف محضر نسبت می‌دهند. وی همچنین می‌افزاید : امکان ندارد که چنین اعمالی ناشی از تصادف باشند بلکه نتیجهٔ پردازش و مهیاسازی حکیمانه ذاتی حکیم هستند و بس.

این دانشمند در وصف برخی اعمال شگفت‌آور غریزی حیوانات می‌گوید :

«خداوند غریزه‌ای را به پرندگان بخشیده که در هنگام بازگشت از نقاط دور و نزدیک به لانه و کاشانه‌شان به کمک آن، راه درست را تشخیص می‌دهند. مثلاً گنجشک

خانگی که در چین و لای خانه‌هایمان لانه‌سازی و زندگی می‌کند، در هنگام پایان فصل پاییز از ترس سرما و در پی گرما به سرزمین‌های گرمسیر جنوبی کوچ می‌کنند ولی با فرارسیدن فصل بهار به زادگاه اولیه‌اش برمی‌گردد.

در ماه ایلول (سپتامبر، شهریور) دسته‌های فراوانی از پرندگان را می‌بینیم که به سمت سرزمین‌های جنوب در حال پروازند؛ حتی گاهی مسافتی حدود هزار میل[1] را بر فراز دریا می‌پیمایند بدون آنکه راه را اشتباه رفته و گم شوند؛ هر گاه کبوتر نامه‌بری را درون قفسی حمل نموده و به مکان دوردستی ببریم، اندکی در اثر صداهای غیرطبیعی و ناهنجار ناشی از سفر، حیرت‌زده می‌شود اما پس از مدتی پلکیدن و گشت در اطراف خود، یکراست راهش را در پیش گرفته و بدون سردرگمی یا گمراهی از همان راهی که آمده به وطن و کاشانهٔ خویش برمی‌گردد.

زنبور عسل را می‌بینیم که پس از کاوش و جستجو در پی شهد گیاهان، بدون گم کردن راه، از مسافت‌های دور و نزدیک به کندوی خود باز می‌گردد؛ عجیب‌تر اینکه حتی وزش بادهای شدید نیز که درختان و گیاهان را به حرکت و لرزه درآورده و نشانه‌های راه را از بین می‌برد؛ نمی‌تواند مانع برگشتنش به کندو باشد.

انسان را می‌نگریم که گرچه حواس غریزی او در راهیابی و برگشتن به وطنش نسبت به حیوانات ذکر شده ضعیف است، اما خداوند عقلی به او داده که به کمک آن می‌تواند مثلاً شناوری نظیر قایق و کشتی را ساخته و به وسیلهٔ آنها در تاریکی‌های دریا و فضا، راه خود را بازیابد؛ و این می‌تواند جای خالی غریزهٔ ضعیفش را پر نماید ... .

۱- میل : Mille، مقیاس طول که اندازه آن مختلف است. هر میل انگلیسی 1609 متر؛ هر میل دریایی 1852 متر؛ در عربی میل به معنی مسافتی به اندازه مدّ بصر در روی زمین یا چهار هزار ذراع گفته می‌شود (فرهنگ فارسی عمید) (مترجم).

اگر اسبی به تنهایی در مکانی رها شود، قادر است در تاریکترین شب‌ها، راه درست را در پیش گرفته و کمترین اختلاف درجهٔ سردی و گرمی دما را در اطراف خود احساس نماید؛ همچنین به کمک اشعهٔ مادون قرمز بسیار ضعیفی که در دو طرف چشمانش وجود دارد، راه خود را تشخیص می‌دهد.

جُغد قادر است موش خونگرمی را که در نظرش زیباست و در تاریکترین شب‌ها بر روی گیاهان سرد و نمناک حرکت می‌کند، تشخیص داده و به خوبی ببیند».

حالا بگویید که آیا اینها ناشی از تصادف کور و بی‌شعور است یا نتیجهٔ پردازش و مهیاسازی حکیمانهٔ ذاتی حکیم؟[1]

***

اکنون نگاهی به نوزاد کوچک انسان بیاندازیم؛ آیا عجیب نیست که این طفل نوپا بدون آنکه شیرخوارگی را از کسی آموخته و یا چیزی از این امر حیاتی را با فکر خویش درک نماید، از همان ابتدای تولد بر اساس الهام، قادر به انجام این عمل ارزشمند است. جالب اینکه کودک در این مقطع زمانی، توانایی هیچ‌گونه تفکر منسجمی نداشته و بیشتر حرکاتش ناشی از نیازهای غریزی یا عکس‌العمل‌های رفتاری است.

اما چه کسی روش شیرخوارگی را به این کودک تازه به دنیا آمده آموخته و آن را به نیکوترین صورت در درونش نهاده و قدرت مکیدن را در این سن به وی عطا نموده است؟ حال که می‌دانیم مکیدن، عمل شکافندگی طاقت‌فرسایی است؛ اما چگونه دقیقاً همزمان با آماده شدن پستان و پر شدن از شیر و غذای مهیا، این عمل توسط نوزاد انجام گرفته است؟ چگونه این پستان در بهترین نقطهٔ بدن مادر جهت حضانت و شیردهی نوزاد قرار داده شده است؟ چگونه درخت پربار مهر و محبت مادری، در سینهٔ مادر کاشته شده تا از کودکش

۱- رجوع کنید به کتاب «العلم یدعو للإیمان» فصل هشتم تحت عنوان «غرائز الحیوانات» و فصل شانزدهم زیر عنوان «مصادفه».

مراقبت و به او مهر ورزد؛ آستین خدمتش را بالا زده و اذیت و ناراحتی‌ها را از او دور سازد؛ به خاطرش شب زنده‌داری کند؛ بر گریه‌هایش بگرید و بر خنده‌های کودکانه‌اش بخندد؟ و بالاخره چگونه این همه مراحل را به طور مرتب و پی در پی در دوره‌های متوالی تا سن بلوغ و پختگی و کمال بچه پشت سر می‌گذارد؟ چگونه پستان مادر به مثابهٔ بهترین کارخانه جهت تولید بهترین و مناسب‌ترین شیر و غذای کودک، شکل گرفته و سر و سامان یافته است؟ و چگونه مقدار عناصر تولیدی موجود در شیر این کارخانه، متناسب با نیازمندی‌های سنی کودک در دوره‌های متفاوت است؟ چگونه این شیر، همیشه گرم و تازه و متناسب با دمای بدن طفل است که نه داغ و سوزنده و نه سرد و آزاردهنده است؟ شیر آماده، خاصیت مهم دیگری نیز دارد و آن، محفوظ نگاه داشتن بدن کودک در برابر میکروب‌ها و بیماری‌های واگیردار می‌باشد؛ اگر چنین نبود، احتمال داشت که بدن نوزاد رشد نکرده و به مرحلهٔ کمال و پختگی خود نرسد!.

در اینجا لازم است به گوشه‌ای از اظهارات پزشکان در رابطه با شیر مادر اشاره نماییم که با دست توانای خداوند جهت تغذیهٔ کودک مهیا گشته است.

تمام پزشکان بر این نکته اتفاق دارند که شیر مادر از هر شیر حیوانی یا مصنوعی دیگر بهتر است، زیرا در بردارندهٔ تمام نیازمندی‌های کودک می‌باشد ... .

آنها افزوده‌اند که یکی از مهم‌ترین علل مرگ و میر کودکان، تغذیهٔ آنها از غذاهای غیر شیر مادر می‌باشد و به همین جهت تأکید نموده‌اند که لازم است کودک حتماً از شیر مادرش تغذیه کند و به هیچ‌وجه جایز نیست از شیر حیوانی یا شیرخشک مصنوعی به جای شیر مادر به نوزاد داده شود.

روان‌شناسان اجتماعی در تحقیقاتشان بدین نتیجه رسیده‌اند که میزان ارتکاب جرم و جنایت، در میان افرادی که در کودکی از شیرخشک مصنوعی استفاده نموده‌اند، به

مراتب بیشتر از کودکانی است که از شیر مادر تغذیه کرده‌اند؛ این بدان علت است که در ایام شیرخوارگی از مهر و محبت مادری بی‌نصیب بوده‌اند.

بنابراین هرگز جایز نیست که مادر به هر دلیلی از شیر دادن بچه‌اش خودداری نموده و شیرخشک به او بدهد؛ چرا که این کار موجب تغییر و دگرگونی در ساختار طبیعی کودک خواهد شد که خداوند در بهترین شکل، آن را اتقان بخشیده است.

کالبدشکافان، اوصاف و خصوصیات حیرت‌آوری از پستان مادر، این کارخانهٔ سازندهٔ شیر و غذای مناسب کودک ذکر کرده‌اند؛ مثلاً گفته‌اند : غده‌های روزنه‌ای شکل درون پستان ـ که به خوشه‌های شیری نیز مشهورند ـ شیر و تمام عناصر موجود در آن را می‌سازند؛ این عناصر از راه شیر وارد پستان مادر می‌شوند تا توسط خوشه‌های شیری یا غده‌های شیرساز، پس از تغییر و تحولات لازم، تبدیل به شیر مناسبی برای نوزاد گردند.

آیا تمام این خواندنی‌ها و شنیدنی‌ها، انسان را به تعجب وانمی‌دارد، و آیا هر فرد عاقل و خردمندی را با زبان حال، به سوی آفریدگار و پروردگار دانای حکیم فرانمی‌خواند؛ پروردگاری که با اختیار و ارادهٔ مطلق خود هر چه بخواهد می‌کند؟!

بخش ششم:

گریزناپذیری موجودات زنده از قهر و غلبهٔ مرگ

در طول تاریخ بشری، انسان‌ها پیوسته خواستار خلود و جاودانگی بوده و رؤیایش را به خود می‌بینند و برعکس، مرگ را ناخوش داشته و از آن گریزانند؛ اما از طرف دیگر همیشه، مرگ به مثابهٔ پُتکی سنگین بر فرق خواسته‌هایشان کوبیده شده و رؤیاهایشان را برهم زده است؛ مرگ نقطهٔ پایانی هر موجود زنده‌ای است که در بُرهه‌ای از زمان، حادث شده به گونه‌ای که نه توان دور کردنش را دارد و نه یارای به تأخیر انداختن آن را؛ و در یک کلام عارضه‌ای علاج‌ناپذیر است.

انسان همواره به دنبال اکسیر بقا و آب حیات است ولی آن را نمی‌یابد؛ پیوسته در پی دوایی جهت شفای این درد بی‌امان است ولی آن را نمی‌یابد؛ رؤیای چندین ساله‌اش بر باد رفته و بسان غباری اندک، در فضا محو گشته و خواسته یا ناخواسته به دعوت مرگ، لبیک استجابت گفته و فرمانش را گردن نهاده است؛ به همین جهت متوجه شده که سلطانی نیرومند و چیره‌دست، از بلندای وجود بر آنان مسلط بوده و همگان تحت امر و توان و اختیار وی حرکت نموده و حیات و مرگ را پشت سر می‌نهند. علیرغم دانستن این واقعیت‌ها، مرگ همچنان پدیده‌ای ناخوشایند است که خریدار آنچنانی نداشته و برعکس، حیات و زندگی، آن محبوب دوست‌داشتنی است که فراق و جدایی‌اش، حتمی و گریزناپذیر می‌باشد؛ نسل‌ها یکی پس از دیگری پا به عرصهٔ وجود

می‌گذارند ولی درد، همان درد است و دوا همان دوا. موضع انسان، همان موضع عجز و ناتوانی است که قادر نیست گامی فراتر از آنچه برایش مقدر شده، بنهد.

اجل و زمان‌های معین شدهٔ مرگ انسان‌ها، همانند دیوارهای متین و محکم می‌باشند که میان زندگی و مرگ، کشیده شده و عمر آدمیان هنگام رسیدن بدان‌ها متلاشی و از هم فرومی‌پاشند؛ اما مرگ، با وجود تشخیص و شناخت برخی از علل و عوامل ظاهریش همچنان یکی از رازها و اسرار قضا و قدر الهی می‌باشد و زندگی نیز به رغم درک و شناخت برخی از اسباب و موجبات ظاهریش، همچنان یکی از اسرار قضا و قدر پروردگار است؛ زیرا هر نوع زندگی را که مشاهده می‌کنیم، از راه تناسل و تولیدمثل گونهٔ پیش از خود ناشی می‌شود. با اندکی دقت ملاحظه می‌کنیم که ابلیس به کمک وسوسهٔ همین لذت جاودانگی، توانست آدم‌عليه‌السلام و حواعليها‌السلام را بفریبد؛ چرا که این‌گونه به ذهن و خیالشان وسوسه نمود که گویا اکسیر و خمیرمایهٔ جاودانگی در بهشت، درون همان درختی نهفته است که خداوند آنها را از خوردنش برحذر داشته بود. بدین ترتیب، آنان را با سوء استفاده از همان حرص و ولعی که بر پایداری و دوام حیات در وجودشان می‌دید، دچار لغزش و خطا نمود. اما آن دو به محض سقوط در خطا و گناهشان، نه تنها در زندگی جاودانه نشدند، بلکه از ماندگاری و سکونت در بهشت نیز بی‌نصیب گشتند.

خداوند عزوجل در آیات 19 تا 25 سورهٔ مبارکهٔ اعراف داستان آنان را این‌گونه برایمان بازگو می‌فرماید :

«ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و در هر کجا که خواستید (بگردید و از نعمت‌های آن) بخورید، ولی به این درخت نزدیک نشوید (و از آن نخورید، که اگر چنین کنید) از زمرهٔ ستمکاران خواهید شد. سپس شیطان آنان را وسوسه کرد تا (مخالفت با فرمان خدا را در نظرشان بیاراید و لباس‌هایشان را از تن بدرآورد و برهنه و عریانشان سازد) و عورات نهان از دیدهٔ

آنان را بدیشان نماید، و (بدین منظور) گفت : پروردگارتان شما را از این درخت باز نداشته است، مگر بدان خاطر که (اگر از این درخت بخورید) دو فرشتۀ می‌شوید، و یا اینکه (جاودانه می‌گردید و) از زمرۀ جاویدانان (در این سرا) خواهد شد. و برای آنان بارها سوگند خورد که من خیرخواه شما هستم. پس آرام آرام آنان را با مکر و فریب (به سوی نافرمانی و خوردن از آن درخت) کشید. هنگامی که از آن درخت خوردند، عورات خویش بدیدند، و (برای پوشاندن شرمگاه‌های خود) شروع به جمع‌آوری برگ‌های (درختان) بهشت کردند و آنها را بر خود افکندند. پروردگارشان (به سرزنش ایشان پرداخت و خطاکاری آنان را متذکر شد و) فریادشان زد که آیا شما را از آن درخت نهی نکردم و به شما نگفتم که شیطان دشمن آشکارتان است (و خیر شما را نمی‌خواهد؟). (آدم و همسرش، دست دعا به سوی خدا برداشتند و) گفتند : پروردگارا! ما (با نافرمانی از تو) بر خویشتن ستم کرده‌ایم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود. (خداوند خطاب به آدم و حوا و ابلیس) گفت : (از این جایگاه والا) پایین روید. برخی دشمن برخی خواهید بود. در زمین تا روزگاری استقرار خواهید داشت و (از نعمت‌های آن) بهره‌مند خواهد شد. (خداوند گفت : در زمین (تولید نسل می‌کنید و) زندگی به سر می‌برید و در آن می‌میرید (و دفن می‌شوید) و از آن (هنگام رستاخیز زنده می‌گردید و) بیرون می‌آیید».

فرشتۀ مرگ به فرمان خدا نزد موسی‌ﷺ آمد تا جانش را بستاند؛ ابتدا برای موسی‌ﷺ مرگ ناخوشایند آمد، ولی پس از آنکه دانست هر اندازه در این جهان زندگی کند عاقبتش مرگ خواهد بود، عرض کرد : «پروردگارا، اینک که زمان مرگم نزدیک شده، مرا همانند پرتاب سنگی، به سرزمین مقدس نزدیک گردان تا در آن جا جانم را به تو بسپارم». این سخن در حدیث صحیحی که امام بخاری/ و امام مسلم/ از ابوهریره‌ﷺ روایت نموده‌اند، از زبان موسی‌ﷺ نقل شده است.

هر انسانی به خوبی احساس می‌کند که در دست بی‌امان سلطان مرگ، تسلیم و مقهور است و هیچ وسیله‌ای در دفع آن، سودبخش نمی‌باشد؛ و نیز به خوبی می‌داند که زمان مرگ آدمیان، نامعلوم بوده و ارتباطی با نیرومندی یا ضعف جسمانی ندارد. چه بسیارند افراد تنومند و قوی‌هیکلی که در عنفوان جوانی و بهار زندگانی، یا در اوان کودکی به پیشواز مرگ شتافته‌اند؛ و چه بسیارند افراد ضعیف و لاغراندامی که بر خلاف تصور، فراتر از انتظار و حتی دو برابر یا بیشتر از عمری که تصور می‌شد، زندگی نموده‌اند.

موعد مرگ انسان‌ها، زمان‌های از پیش طراحی و برنامه‌ریزی شده‌اند که توسط نیرویی پنهان و حاکمی قاهر و چیره‌دست، در اندازه‌های معینی ثبت شده‌اند؛ قضیهٔ اجل نیز در واقع، یکی از آیات آفریدگار حکیم و بسیار عظیم است.

قرآن کریم در چندین مورد از آیات بیناتش، برایمان از پدیدهٔ مرگ سخن می‌گوید :

1- خداوند عزوجل در آیات 60 و 61 سورهٔ مبارکهٔ واقعه می‌فرماید :

«ما در میان شما مرگ را مقدر و معین ساخته‌ایم، و هرگز بر ما پیشی گرفته نمی‌شود (و کسی بر ما چیره نمی‌گردد و از دست ما بدر نمی‌رود). هدف (از قانون مرگ) این است که گروهی از شما را ببریم و گروه دیگری را جای آنان بیاوریم، و (سرانجام) شما را در جهانی که نمی‌دانید آفرینش تازه ببخشیم».

2- در آیات 56 و 57 سورهٔ مبارکهٔ عنکبوت می‌فرماید :

«ای بندگان مؤمن من! زمین من فراخ است (و اگر در جایی تحت فشار کفار و ستمگران بودید، می‌توانید به نقاط دیگری مسافرت کنید) و تنها مرا بپرستید، (چرا که پرستش توحیدی، رمز آزادگی و سرافرازی است). (سرانجام همهٔ انسان‌ها می‌میرند و) هر کسی مزهٔ مرگ را می‌چشد سپس به سوی ما باز گردانده می‌شوید (و هر یک جزا و سزای خود را می‌گیرند)».

3- در آیات 145 و 185 سورهٔ مبارکهٔ آل‌عمران می‌فرماید :

«و هیچکس را نسزد که بمیرد مگر به فرمان خدا. و خداوند وقت آن را دقیقاً در مدت مشخص و محدودی ثبت و ضبط کرده است (در کتابی که مشتمل بر مرگ و میرهاست نوشته است). هر کسی مزه مرگ را می‌چشد، و بی‌گمان به شما پاداش و پادافرهٔ خودتان به تمام و کمال در روز رستاخیز داده می‌شود. و هر که از آتش دوزخ دور گردد و به بهشت برده شود، واقعاً سعادت را فراچنگ آورده و نجات پیدا کرده است. و زندگی دنیا چیزی جز کالای فریب نیست».

4- در آیهٔ 78 سورهٔ مبارکهٔ نساء می‌فرماید :

«هر کجا باشید، مرگ شما را درمی‌یابد، اگرچه در بُرج‌های محکم و استوار جایگزین باشید ...».

5- در آیهٔ 8 سورهٔ مبارکهٔ جمعه می‌فرماید :

«بگو : قطعاً مرگی که از آن می‌گریزید، سرانجام با شما رویاروی می‌گردد و شما را درمی‌یابد، بعد از آن به سوی کسی برگردانده می‌شوید که از پنهان و آشکار آگاه است، و شما را از آنچه کرده‌اید باخبر می‌گرداند».

6- و خداوند عزوجل در آیهٔ 61 سورهٔ مبارکهٔ انعام می‌فرماید :

«خداوند بر بندگان خود کاملاً چیره است. او مراقبانی (از فرشتگان را برای حسابرسی و نگارش اعمال شما) بر شما می‌فرستد و می‌گمارد (و آنان بکار خود با دقت تمام تا دم مرگ یکایک شما، مشغول می‌گردند) و چون مرگ یکی از شما فرارسید، فرستادگان ما (از میان فرشتگان دیگر به سراغ او می‌آیند و) جان او را می‌گیرند، و (فرشتگان گروه اول و فرشتگان گروه دوم هیچ کدام در مأموریت خود) کوتاهی نمی‌کنند».

پس بدین ترتیب ملاحظه نمودیم که مرگ، حکم و تصمیم پروردگار است که در مورد هر موجود زنده‌ای از جانب خداوند به اجرا درخواهد آمد. بنابراین هر نفسی ناچار است که طعم و مزهٔ مرگ را بچشد و انسان از ترس مرگ به هر جا که بگریزد و دست به دامان هر وسیله‌ای گردد، ناگزیر به دامش خواهد افتاد؛ چرا که قدرت خداوند

برتر و والاتر از قدرت بندگانش بوده و با همین قدرت عالیه، زمان مرگ هر مخلوق زنده‌ای را مشخص نموده و این اجل در نزدش نوشته شده و ثبت گردیده است.

لذا با توجه به این اجل‌های معین، مرگ هیچ کس نه ساعتی پیش انداخته می‌شود و نه ساعتی پس؛ و هیچ کس جز با درخواست و ارادهٔ خداوند نخواهند مرد و هیچ قربانی یا کشته‌ای جز با اجازه و موافقت او جان نخواهد داد.

بنابر تمام آنچه گفته شد، «حتمیت مرگ»، جلوه‌ای از نام‌های خداوند، یعنی جلوهٔ قهاریت اوست که از دلایل آشکار، بر وجود مقدس و سراسر نور خداوند عزوجل به شمار می‌آید.

فصل چهاردهم:

دلیل «ظهور پیامبران و معجزاتشان»

در طول تاریخ بشریت، همواره و به دنبال یکدیگر پیامبرانی دعوتگر، هدایتگر و اصلاحگر، در کامل‌ترین الگوی انسانی و فضایل اخلاقی و ممتاز از همگان در میان برانگیخته شده‌اند؛ مردم را خیلی دوست می‌داشته‌اند، برایشان غمخواری نموده و بر نجات و سعادتشان حرص ورزیده‌اند.

همگی پیامبران†، با وجود فاصله‌های زمانی، اختلاف مکانی و زبانی، تفاوت‌های نسبی و قومی، در امر دعوت و فراخوانی مردم به سوی ایمان به خدا، هم‌سو و هم‌صدا بوده‌اند؛ خداوندی که آفریدگار جهان و جهانیان است و هم اوست روزی‌بخش؛ آفریننده‌ای که زنده می‌گرداند و می‌میراند؛ حاکم دادگری که انسان‌ها را درست مطابق کردارشان محاسبه و بر همین اساس، پاداش خوبی‌ها یا سزای بدی‌هایشان را می‌دهد.

نقطهٔ مشترک دیگر در دعوت همگانی پیامبران از یک طرف، برحذر داشتن مردم از عاقبت بد و ناگوار کفرورزی یا شرک‌ورزی به خداوند می‌باشد؛ از طرف دیگر، آنان را به کسب فضایل اخلاقی، اعمال حسنه و نیکوکاری فراخوانده و از اخلاق پست و اعمال بد و بدکرداری نهی می‌نمودند؛ همچنین برایشان روشن می‌ساختند که خداوند، به دادگری، احسان و نیکوکاری، بخشش در حق خویشاوندان نزدیک، نیکی نمودن در حق پدر و مادر، پرستش خداوند یکتا و بی‌شرک امر می‌فرماید؛ و از انجام فحشا و

منکرات، تجاوز به حقوق دیگران برای خدا شریک نهادن، آزار و نافرمانی پدر و مادر، قطع صلۀ رحم با خویشان و هر گونه ضرر و زیان یا شرارت و طغیان نهی می‌فرماید.

پیامبران† علاوه بر این، برای مردم بیان نموده‌اند که زندگی این دنیا، پست و ناچیز است ولی زندگی در جهان آخرت، پایدار، جاودانه و سرشار از سعادت و نیکبختی ابدی است البته برای کسانی که در زندگی دنیوی به خداوند ایمان داشته و کردار نیکو و شایسته انجام داده‌اند؛ اما برای کسانی که به خدا کفر و عصیان ورزیده‌اند، پر از انواع عذاب و بدبختی ابدی است.

کسانی که به وجود خدا ایمان دارند، اما به خاطر ضعف و سستی اراده در برابر شهوت‌های خود، نه از روی گردنکشی و طغیان، خدا را نافرمانی کرده‌اند، اگر به گناهشان اعتراف و از عذاب پروردگارشان بیمناک و به عفو و بخشش وی امیدوار باشند، وضعیت کار و فرجامشان بر خداوند است؛ هر کس را بخواهد مطابق کردار بدش، دادگرانه عذاب می‌دهد و سپس او را به سبب ایمانی که قبلاً داشته، داخل منزل پر از نعمت بهشت می‌نماید؛ یا با فضل و کرم خود از سیئات و بدی‌هایش درگذشته و او را عفو می‌نماید.

نقطۀ مشترک و خیلی مهم دیگر در رسالت عموم پیامبران† این است که همۀ آنها بیان فرموده‌اند که خداوند عزوجل بر آنان وحی نازل کرده و به عنوان پیامبر به سوی مردم روانه‌شان فرموده تا اصول ایمان، راه و رسم شریعت و قانونگذاری را از جانب خدا بدان‌ها ابلاغ نمایند؛ لذا هر کس آنان را تصدیق و از دستوراتشان پیروی کند، نجات خواهد یافت، اما هر که تکذیبشان کرده یا آنها را دروغگو بپندارد و از پیرویشان سرباز زند، دچار هلاکت گشته و در معرض عقوبت و عذاب خداوندی قرار خواهد گرفت.

خداوند سبحان به هر کدام از پیامبران†، آیات و نشانه‌هایی عطا فرموده است؛ آیاتی که هر شخص عاقل و باانصافی به محض مشاهده، بر صدق و راستی آورنده‌شان گواهی داده، پیامشان را پذیرفته و از تکذیب و دروغگو پنداشتن آنها پرهیز کرده و می‌کند.

آیات و نشانه‌های هر پیامبری در نوع خود، از جملۀ معجزات و کارهای خارق‌العاده‌ای بودند که مردم در هر عصری در تحدی و مقابله با آنها، ناتوان و شکست خورده‌اند.

پیامبران† در ضمن انجام رسالت‌ها و تبلیغات خداوندی، مردم قومشان را نیز از پیامدهای تکذیب و نافرمانی، نظیر هلاکت و ویرانگری بیم می‌دادند؛ سپس گروهی از افراد قومشان ایمان آورده و گروهی دیگر کفر می‌ورزیدند. لذا بعد از اتمام حجت و بستن راه هر گونه عذری، هشدار و وعیدهای که پیامبران† از جانب خداوند بیان کرده بودند، به وقوع پیوسته و عذاب و عقاب زودرس خداوندی بر کافران و تکذیب‌کنندگان خدا و دین خدا، نازل می‌گشت.

تاریخ بشری، داستان و سرگذشت هلاکت اقوام بی‌شماری از ملت‌های پیشین را در خود ثبت و نگهداری نموده است؛ اقوامی که پیامبرانشان را تکذیب و در زمین طغیان و تجاوز کرده بودند، بقایای شهر و روستاهای ویران شده‌شان را به صورت آثار باستانی بر روی زمین برجای مانده، تا سبب عبرت و پند نسل‌های آینده گشته و بسان آیاتی گویا و روشن، بر عواقب و پیامدهایی گواهی دهند که به خاطر تکذیب فرستادگان خدا و سرپیچی از پیام آنها و طغیان و تجاوزگری در زمین، دامنگیر اقوام گذشته گردیده است.

هلاکت و نابودی تکذیب‌کنندگان حق و تجاوزگران روی زمین، به روشی صورت گرفته که مافوق توانایی انسان‌ها و فراتر از قدرت بشری پیامبران† قلمداد شده‌اند؛ لذا رسالت پیامبران† را بدین سبب که از غیب و نهان خبر می‌دهند، تصدیق نموده‌اند. به دنبال آن، خود به اثبات می‌گردد که در ورای جهان عینی و هستی مشهود، نیرویی غیبی وجود دارد که با سلطه و هیمنۀ خویش بر آن حکومت می‌کند.

پیامبران†، حتی راز این نیروی غیبی را برای مردم بیان نموده و بدان‌ها آموخته‌اند که این نیرو، همان قدرت آفریدگار و پروردگار هستی ـ الله ـ تعالی می‌باشد که جهان را

ایجاد و امورش را تدبیر و رهبری می‌نماید؛ خداوندی که دارای تمام صفات کمال می‌باشد و از هر عیب و نقصی کاملاً پاک و مبراست.

دکتر «رابرت موریس پیچ»، فیزیکدان و اولین کاشف و سازندهٔ «رادار» در سال 1934 میلادی، در مقالاتی که با عنوان «تجربه‌ای فراگیر» نگاشته، از پدیدهٔ تاریخی ظهور پیامبران† و معجزاتشان بر وجود خدا استدلال نموده که خلاصهٔ آن به قرار زیر است : [1]

«انسان‌های با استعدادی را در طول تاریخ بشر می‌یابیم از غیب سخن می‌گویند و خود را پیامبران خدا معرفی می‌کنند؛ مضمون پیامشان دو گونه است :

«قسم اول می‌گویند : این جهان، آفریدگاری یکتا دارد که واجب است به آن ایمان داشت. در قسم دوم از برخی امور غیبی و پنهان خبر می‌دهند که در آینده به وقوع خواهد پیوست.

ابتدا از قسم دوم آغاز کرده و می‌گوییم که بعد از گذشت صدها سال و به گواهی و شهادت روزگارهایی در تاریخ دیرینهٔ بشر، راستی و صداقت تمامی این رسالت‌ها و پیامدهای غیبی اثبات و تأیید گردیده است؛ چرا که این مجموعه از غیبیات علیرغم پیشرفت علوم گوناگون، در دایرهٔ تحلیل و تفسیر علمی نگنجیده و نخواهد گنجید و لذا همین واقعیت، بر صحت رسالت و راستی پیامشان دلالت می‌کند.

بنابراین در مورد قسم اول نیز می‌گوییم : بر ما واجب است که به اخبار و پیامشان در مورد وجود خداوند و صفات کمالش باور کرده و تصدیقشان نماییم؛ چرا که نه تنها هیچ‌گونه مانعی عقلی در پذیرش چنین باوری وجود ندارد، بلکه در اندرون خود نیز حقانیت آن را احساس می‌کنیم ...».

۱- به نقل از کتاب «الله یتجلی فی عصر العلم»، ص ۱۹.

فصل پانزدهم :

دلیل «اعجاز قرآن»

این فصل شامل چهار بخش زیر است :

بخش اوّل : مقدمهٔ اعجاز قرآن.

بخش دوّم : مقولهٔ اعجاز بلاغی و ادبی قرآن.

بخش سوّم : مقولهٔ اعجاز تشریعی قرآن.

بخش چهارم : مقولهٔ اعجاز علمی قرآن.

بخش اول :

مقدمۀ اعجاز قرآن

خداوند عزوجل در کلام گوهربارش، تمام انسان‌ها و جن‌ها را که گمان می‌برند قرآن کلام بشر است و از جانب خداوند حکیم و حمید نازل نشده، به تحدی و مبارزه فراخوانده و از آنها خواسته تا برای صدق مدعایشان، کلامش مشابه قرآن فراهم آورند.

لذا خداوند عزوجل در آیۀ 88 سورۀ اسراء می‌فرماید :

«بگو : اگر همۀ مردمان و جملۀ پریان گرد آیند و متفق شوند بر اینکه همچون این قرآن را (با این شیوه‌های دلربا و معانی زیبا بسازند و) بیاموزند، نمی‌توانند مانند آن را بیاورند و ارائه دهند، هر چند هم برخی از ایشان پشتیبان و مددکار برخی دیگر شوند (چرا که قرآن کلام یزدان و معجزۀ جاویدان آفریدگار است و هرگز از معلومات محدود آفریدگان چنین چیزی ساخته نیست)».

سپس خداوند متعال، کسانی را به تحدی و مبارزه فرامی‌خواند که ادعا می‌کنند قرآن، ساخته و پرداخته اذهان و دروغ‌پردازی انسان‌هاست؛ لذا می‌فرماید اگر راست می‌گویید فقط ده سورۀ مشابه آن را ساخته و پرداخته کنید. به همین جهت در آیۀ 13 سورۀ مبارکۀ هود می‌فرماید :

«بلکه (مشرکان پا از درخواست گنج رایگان و نزول فرشتگان بالاتر می‌گذارند و) می‌گویند : (محمد خودش قرآن را تألیف کرده است و) آن را به دروغ به خدا نسبت می‌دهد! بگو : (اگر این قرآن را انسانی چون من نوشته است) شما (هم) ده سورۀ دروغین همانند آن را (بنویسید و برای ما) بیاورید و غیر از خدا

هر کس را که می‌توانید دعوت کنید (و به یاری خود بطلبید) اگر (در ادعای خویش) راستگویید».

سپس آنها را دعوت می‌کند تا اگر می‌توانند تنها سوره‌ای مشابه قرآن را بیاورند؛ لذا در آیهٔ 38 سورهٔ یونس می‌فرماید :

«بلکه آنان می‌گویند که (محمد قرآن را خود ساخته و پرداخته است و) او آن را به دروغ به خدا نسبت داده است. بگو : (اگر چنین است و قرآن ساختهٔ بشر است) شما یک سورهٔ همانند آن را بسازید و ارائه دهید و در این کار هر کسی را که می‌خواهید به جز خدا فراخوانید و به کمک بطلبید، اگر راست می‌گویید (که قرآن را من ساخته و پرداخته‌ام)».

این مجموعه از آیات که در برگیرندهٔ تحدی و مبارزه‌طلبی با منکران می‌باشد، در ابتدای دعوت و اوایل عهد مکی نازل گشته‌اند.

سپس خداوند در مرحلهٔ بعدی یعنی اوایل عهد مدنی، در آیهٔ 33 سورهٔ مبارکهٔ بقره چنین می‌فرماید :

«اگر دربارهٔ آنچه بر بندهٔ خود نازل کرده‌ایم، دچار شک و دودلی هستید، سوره‌ای همانند آن را بسازید (و ارائه دهید) و گواهان خود را به جز خدا (که بر صدق قرآن گواهی می‌دهد) فراخوانید (تا بر صدق چیزی که آورده‌اید و همسان قرآنش می‌دانید، شهادت دهند) اگر راستگو درستکارید».

با این پیام می‌خواهد آنان را فراخواند که اگر راست می‌گویند گواهانی را غیر خدا از میان خودشان برگزینند تا منصفانه بر ایشان گواهی دهند که آیا آنچه را آورده و ساخته و پرداخته نموده‌اند و به گمان خودشان با اعجاز و ظرافت قرآن برابری می‌کند، واقعیت دارد یا خیر؟!

«اعجاز قرآن»، وصفی کلی برای تمام جوانب بلاغی و فکری آن به شمار می‌آید؛ چرا که در ابعاد تشریع و قانونگذاری، اخبار و قصه و داستان، گونه‌های تربیت و پرورش،

بیان چیزهایی که در گذشته اتفاق افتاده یا اکنون موجود است و یا در آینده ایجاد خواهد شد، در تمام اینها یا واقعیت و حقیقت مطابقت داشته و هرگز باطلی در آن راه نیافته و نخواهد یافت؛ لذا شکی نیست که از جانب خداوند عزیز و حکیم، دانا و ستوده نازل گشته است.

خداوند عزوجل، پرده از اعجاز فکری قرآن کنار زده و بیان فرموده که کلامی حقیقی است و هیچ‌گونه باطلی در آن راه نیافته و نخواهد یافت؛ لذا در آیات 41 تا 42 سورهٔ مبارکهٔ فصلت می‌فرماید :

«کسانی که قرآن را انکار می‌کنند بدانگاه که به ایشان می‌رسد، (بر ما پوشیده نمی‌مانند و سزای آن را می‌بینند). قرآن کتاب ارزشمند و بی‌نظیری است. هیچ‌گونه باطلی، از هیچ جهت و نظری، متوجه قرآن نمی‌گردد. (نه غلط و تناقضی در الفاظ و مفاهیم آن است، و نه علوم راستین و اکتشافات درست پیشینیان و پسینیان مخالف با آن، و نه دست تحریف به دامان بلندش می‌رسد. چرا که) قرآن فروفرستادهٔ خداوند است که با حکمت و ستوده است (و افعالش از روی حکمت است، شایستهٔ حمد و ستایش بسیار است)».

در مورد جنبهٔ اعجاز تشریعی و تربیتی قرآن نیز در آیات 9 و 10 سوره مبارکهٔ اسراء می‌فرماید :

«این قرآن (مردمان را) به راهی رهنمود می‌کند که مستقیم‌ترین راه‌ها (برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت) است، و به مؤمنانی که (برابر دستورات آن) کارهای شایسته و پسندیده می‌کنند، مژده می‌دهد که برای آنان (در سرای دیگر) پاداش بزرگی (به نام بهشت) است. و (به مؤمنان مژده می‌دهد به) اینکه برای کسانی که به قیامت ایمان نمی‌آورند، عذاب دردناکی آماده کرده‌ایم».

در زمینهٔ اینکه قرآن از جانب خداست نه غیر خدا، می‌فرماید که اگر از جانب غیر خدا بود، هر کس به راحتی می‌توانست شاهد اختلاف بسیاری میان آیات قرآن با حقایق

موجود، یا استوار و پا برجا بودنش در بعد تربیت و قانونگذاری باشد و حتی اختلاف میان بعضی از اجزای خود قرآن را ملاحظه و مشاهده می‌نمود؛ چرا که این قرآن به صورت بخش بخش و کم کم در مدت بیست و سه سال نازل شده است؛ لذا خداوند متعال در آیهٔ 82 سورهٔ مبارکهٔ نساء می‌فرماید :

«آیا (این منافقان) دربارهٔ قرآن نمی‌اندیشند (و معانی و مفاهیم آن را بررسی و وارسی نمی‌کنند تا به وجوب طاعت خدا و پیروی امر تو پی ببرند و بدانند که این کتاب به سبب اختلاف معانی و احکامی که در بردارد و اینکه بخشی از آن مؤید بخش دیگری است، از سوی خدا نازل شده است؟) و اگر از سوی غیر خدا آمده بود در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می‌کردند».

با این استدلال روشن می‌گردد که هیچ کتاب علمی، ارشادی، توجیهی یا تاریخی که از گذشته، حال، آینده و حقایق غیبی و پنهان خبر می‌دهد، خالی از اختلاف و تناقض نمی‌باشد؛ مگر آنکه از جانب خداوند نازل شده و زاییدهٔ تألیف و تدوین انسان‌ها نباشد.

بنابراین و با توجه به خالی بودن قرآن از اختلاف و تناقض، روشن می‌شود که وجود این واقعیت، از گونه‌های معجزه بودن قرآن می‌باشد که نشان می‌دهد از جانب خداست؛ اما این نکتهٔ اعجازی را جز متدبران در قرآن و ژرف‌نگران اندرون آیاتش، پی نبرده و کشف نخواهند کرد.

معجزات خارق‌العاده بر دو قضیه زیر دلالت می‌کنند :

اول : وجود نیرویی غیبی، ناظر و نگهبان بر قوانین هستی که قادر است هر گاه اراده کند، این قوانین را خرق و از آن بر وجود خویش استدلال نماید.

پس همین جنبهٔ اعجازی قرآن، لزوماً بر وجود خداوند دلالت می‌نماید؛ زیرا صفت همیشه همراه و ملازم موصوف خویش است.

دوم : صدق و راستی ادعای پیامبر مبنی بر اینکه فرستادهٔ خداوند است و رسالت او را بر دوش گرفته و به مردم ابلاغ می‌نماید؛ چرا که اگر در ادعایش صادق نمی‌بود،

هرگز خداوند معجزۀ خارق‌العاده را بر دستان وی جاری نمی‌کرد؛ و از آنجا که معجزۀ قرآن، جوانب مختلف بلاغی، ادبی، تربیتی، تشریعی، علمی و غیره در خود جا داده است، بنده (مؤلف) نیز چشم‌اندازهای مختصر و کوتاهی را از مهمترین گوشه‌های این جوانب مختلف، انتخاب و در ضمن مقوله‌هایی تقدیم خوانندگان می‌نمایم.

بخش دوم:

مقولهٔ اعجاز بلاغی و ادبی قرآن

1- گروه بی‌شماری از بزرگان ادبیات و بلاغت زبان عربی، اقدام به بیان اعجاز ادبی و بلاغی قرآن کریم نموده و سعی خویش را در پیگیری و جستجوی این وجوه اعجازی مبذول داشته و سرانجام موفق به کشف و استخراج نمونه‌های فراوان در این زمینه شده‌اند که در اثبات معجزه بودن، کفایت می‌کنند.

دانشمندان و بزرگان ادبیات عرب با بهره‌گیری از جنبهٔ اعجاز بلاغی و ادبی قرآن کریم، علوم بلاغت ـ معانی، بیان، بدیع ـ را وضع نموده‌اند.

با وجود این، راه کشف و استخراج سایر عناصر و جوانب اعجاز بلاغی و ادبی قرآن کریم، در زمینه‌های مختلف بلاغت و ادب و در تمام سوره‌ها و آیات قرآن کریم، همچنان باز است و به بلندای حیات بشری می‌باشد.

2- در برابر تحدی و مبارزه‌طلبی قرآن کریم از اعراب، مبنی بر اینکه کتابی همانند قرآن یا ده سورهٔ مشابه یا یک سورهٔ نظیر آن بیاورند، خاطرنشان می‌کنیم که گرچه اعراب معاصر آن زمان در عصر نزول قرآن، اهل فصاحت و بلاغت فوق‌العاده و برجسته‌ای بودند، هیچ‌گونه برخورد مخالف یا معارض با قرآن را از خود بروز نداده و

از این بالاتر حتی نتوانستند ادعا نمایند که قرآن با معلقات هفت‌گانهٔ مشهورشان[1]، یا خطبه‌های خطیبان و حکیمان و فصیحانشان، یا کلام مسجع کاهنانشان کمترین مشابهتی دارد؛ و نیز نتوانستند ادعا کنند که حتی پیشرفته‌ترین کلام عرب در آینده هم یارای رسیدن و هم طرازی با سطوح و مجاری کلام قرآنی را خواهند داشت.

3- ادیبان، بلیغان و سخنوران عرب و غیر عرب که به این زبان تکلم و در آن سررشته و تخصص داشته و در عین حال با اسلام و قرآن، اظهار خصومت و دشمنی نموده‌اند، بعد از سدهٔ اولیه صدر اسلام و عرب‌های همزمان نزول قرآن تا عصر کنونی و حاضر نیز همچنان در برابر تحدی قرآن، ناتوان مانده‌اند؛ علیرغم اینکه با جدیدترین تکنیک و شیوه‌های گوناگون، وجوه ادبی و بلاغی قرآن را دریافته‌اند، اما باز هم نه به صورت فردی و نه جمعی نتوانسته‌اند با کلام قرآن به معارضه و رویارویی بپردازند و یا حتی قدمی به هدفشان نزدیک شده باشند؛ بالاتر از آن حتی به کمک پشتیبانان و تأییدکنندگان دلسوزشان نیز قادر به چنین مقابله‌ای نبوده‌اند، گرچه تلاش‌های شبانه‌روزی و بی‌پروایانه‌ای را در جهت پایین آوردن شأن و منزلت اعجاز قرآن و ایجاد شک در آن، از خود بروز داده‌اند؛ اما تلاششان به ناکامی و شکست انجامیده است.

بنابراین از جانب خداوند بر عموم مؤمنان و کافران تأکید شده که قرآن، کتابی بسیار عظیم و معجزه‌ای گرانمایه است؛ لذا هر گاه فردی از کافران و منکران، انصاف به خرج داده و بی‌غرض در آن دقت نماید؛ بی‌گمان خواهد پذیرفت که آن، کلام خداوند است و محمدص نیز همان فرستادهٔ صادق و حقیقی پروردگار می‌باشد که قرآن را از طرف او ابلاغ نموده است.

۱- مراد، «مُعلّقات سبعة» یعنی هفت قصیده شعری معروف دوران جاهلی مربوط به شاعران مشهور آن زمان، امرؤالقیس، طرفة بن العبد، زهیرابن ابی‌سلمی، لبیدبن ربیعة، عمروبن کلثوم، حارث‌بن حلّزة و عنترةبن شدّاد می‌باشند (مترجم).

4- کتاب‌های بسیاری در بیان و ارائهٔ گونه‌ها و جنبه‌های متعدد اعجاز بلاغی و ادبی قرآن کریم تألیف گشته، که علاقمندان می‌توانند جهت کسب معلومات بیشتر به آنها مراجه نمایند.[۱]

۱- از جمله این کتاب‌ها عبارتند از : ۱- الاتقان فی علوم القرآن، تألیف : جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی، ترجمه : سیدمهدی حائری قزوینی ۲- مباحث فی علوم القرآن، تألیف : مناع القطان، مؤسسة الرسالة ۳- قرآن معجزه جاویدان، تألیف : محمد ابوزهره ۴- تصویر فنی در قرآن، تألیف : سید قطب ۵- اعجاز عددی قرآن، تألیف : عبدالرزاق نوفل ۶- طب در قرآن، مرجع پیشین، ... (مترجم).

بخش سوم:

مقولهٔ اعجاز تشریعی قرآن

مطالعات، بررسی‌ها و تحقیقات نظری از جانب افراد باوجدان و انصاف، تجارب عملی دانشمندان، مقایسهٔ میان قوانینی، مکاتب و نظام‌های متفاوت موجود در جهان، همگی اثبات نموده‌اند که احکام و قوانین موجود در شریعت اسلام برگرفته از قرآن کریم، بهترین و استوارترین قوانین در تأمین سعادت و سلامت بشری و امنیت و ضمانت حقوقی آن می‌باشد.

نمونه‌های آشکار این احکام و قوانین را در زمینه‌های حلال و حرام، معاملات، اصول و ضوابط زیربنایی حقوق فرد و اجتماع، پایه‌ها و قواعد عدل و دادگری، شیوه‌ها، مکاتب و راهکارهای اخلاق فردی و اجتماعی، و ... می‌یابیم که در تمام اوضاع و احوال بشری، علیرغم وجود اختلافات و گرایش‌های فکری، مذهبی یا فلسفیشان قابل تطبیق و اجرا می‌باشد. هر چه بررسی و تحقیقات بیشتری در این زمینه صورت گیرد و تجارب عملی و مقایسهٔ میان نظام‌ها و قوانین حاکم در جوامع بشری، بهتر و دقیق‌تر به عمل آید، بیشتر بر اثبات این حقیقت افزوده می‌شود.

افراد مجرب و کارآزموده، انواع و اشکال مختلف تشکیلات و سازمان‌ها، فنون و تکنولوژی‌ها، قوانین و برنامه‌ریزی‌ها را در تضمین سعادت، خیر، صلاح و امنیت جوامع بشری آزموده‌اند؛ سپس ملاحظه کرده‌اند که مصلحت عامه مردم و تضمین سعادت و عدالت و امنیتشان، اقتضای تعدیل و اصلاحاتی را در نظام‌ها و قانون‌گذاری‌های مذکور می‌نماید.

قانونگذاران و حقوقدانان خبرهٔ نظام‌های بشری، همچنان مشغول تعدیل و اصلاح قوانین وضعی گذشته‌اند که ناتوانی آنها از تحقق نتیجهٔ مطلوب، در تأمین سعادت و مصالح عامه مردم به اثبات رسیده بود. سرانجام به تجربه‌ای دست یافتند که به نظر آنان، کامل‌ترین الگوی قانونی در دستیابی به اهدافشان بود؛ نکتهٔ جالب توجه اینکه آن تجربه، یکی از احکام قانونی موجود در قرآن کریم می‌باشد!

ناتوانی بشر از وضع و ایجاد احکام و قوانینی استوار و برتر جهت تأمین مصالح و سعادت جامعهٔ بشری، ناشی از ناتوانیشان در احاطه و اطلاع بر واقعیت‌های درونی و ساختارهای فیزیکی انسان‌ها، نیازمندی‌ها و پاسخگوهای متناسب با آنها می‌باشد؛ همچنین ناشی از گرایش‌ها و تمایلات نفسانی و شهوانیشان می‌باشد که آنان را از پایبندی به بهترین و استوارترین مکتب و برنامه، به انحراف کشانیده است. چنین عجز و ناتوانی موجود میان عموم بشریت، قوی‌ترین دلیل بر این حقیقت است که : تشریع و قانونگذاری پاینده‌تر و برتری که در قرآن وجود دارد، ساخته و پرداختهٔ بشر نبوده بلکه از جانب پروردگار جهان و جهانیان نازل گشته است.

بنابراین : اعجاز تشریعی در قرآن کریم، یکی از جلوه‌های زیبای معجزه بودن، در دلالت بر وجود پروردگاری است که خالق حکیم و ستودهٔ تمام هستی است، و نیز دلالت دارد بر اینکه محمدص، فرستادهٔ حقیقی خداوند به سوی بندگانش می‌باشد؛ زیرا اگر این‌گونه نمی‌بود، هرگز نمی‌توانست از جانب خود، قرآنی را بیاورد که در برگیرندهٔ اعجاز تشریعی باشد!

بخش چهارم:

مقولهٔ اعجاز علمی قرآن

خداوند عزوجل در قرآن کریم، به برخی از آیات موجود در هستی اشاره نموده و در آنها به بیان برخی از حقایق طبیعت پرداخته که مردم از وجودشان بی‌خبر بوده‌اند؛ حقایقی که حتی عده‌ای از فیلسوفان و فیزیکدانان گذشته، وجود برخی یا همهٔ آن حقایق را انکار می‌نمودند. علت انکارشان این بوده که در آراء، نظرات، ملاحظات و تفسیراتشان پیرامون هستی دچار خطا و اشتباه شده و تصویری دور از حقیقت را از آن ارائه کرده بودند.

سپس بحث و بررسی‌های علمی، کم کم پیشرفت کرد و تحقیقات پیشرفته‌تری صورت گرفت تا سرانجام به کشف حقایقی نایل گشت که قرآن به صراحت یا به صورت ضمنی در برخی عباراتش به آنها اشاره نموده است؛ لذا دیدیم دستاوردهایی که آنان به طور حتم و یقین و از راه علمی بدان‌ها دست یافته‌اند، درست مطابق با بیانات آشکار یا ضمنی قرآن می‌باشند.

این امر غیر قابل انکار، دلالت می‌کند بر اینکه قرآن، در حقیقت از جانب خداوند می‌باشد؛ زیرا هیچ انسانی در زمان نزول قرآن و بعد از آن نیز، از وجود چنین حقایق علمی هیچ‌گونه علم و شناختی نداشته تا اینکه پس از مدت زمان بیشتر از ده قرن بعد از نزول قرآن، توسط پژوهشگران و دانشمندان کشف گردیده‌اند.

به هر حال این واقعیت خارق‌العاده، یکی از معجزات بی‌شمار قرآن عظیم‌الشأن است که خود، دلیل نازل شدنش از سوی آفرینندهٔ هستی است؛ خدایی که از بزرگ و کوچک، آشکار و نهان این جهان پهناور آگاه می‌باشد. به همین جهت، کسانی که به خدا و کتاب آسمانیش ایمان دارند، آراء و نظرات فیلسوفان و دانشمندان علوم طبیعی را که مخالف با مضمون آیات و سوره‌های قرآن کریم باشند، رد نموده و از پذیرفتنشان سرباز می‌زنند؛ زیرا می‌دانند که آفریدگار هستی، بر تمام امور مربوط به آن نیز آگاه است و امکان ندارد که چیزی را در کتابش نازل فرماید مگر آنکه حقیقت داشته و با واقع نیز مطابق باشد.

همچنین گروه مؤمنان، اگر احیاناً آنچه پژوهشگران علوم طبیعی در مخالفت و تعارض با قرآن بدان دست یافته‌اند، مطابق با حقیقت و واقعیت ببینند، احتمال می‌دهند که فهم و برداشت خودشان از نصوص قرآنی در این مورد خطا و اشتباه بوده است (و لذا سعی می‌کنند با فهمی دقیق‌تر، برداشتی صحیح و مطابق با واقع از آن داشته باشند).

صاحبان فکر و اندیشه در عصر حاضر، عنوان «اعجاز علمی در قرآن» را بر این پدیده و معجزهٔ قرآنی نهاده‌اند.

به منظور اثبات حقانیت این مقوله از اعجاز قرآن و مطابقت آن با واقع، در چند بند زیر به موارد و شواهدی اشاره می‌نماییم :

مثال اول : نظام کلی و فراگیر زوجیت در جهان هستی

خداوند، یکتای مطلق در ذات و صفات است؛ نه شریکی دارد و نه یاوری؛ بدون فرزند است و بی‌همتا.

تنها او است که نظام زوجیت را بر تمام اجناس، انواع و اصناف آفرینش و خلق خود حاکم نموده تا هیچ کس و هیچ چیز در صفت وحدانیت و یکتایی با وی شریک نباشد؛

این نظام زوجیت که ناشی از خواست و ارادۀ خداست، به صورت یکنواخت و چشمگیر در ابعاد گوناگون هستی نظیر انسان، حیوانات، نباتات و هر چیزی که بهره از وجود دارد، عیناً مشاهده می‌گردد.

خداوند عزوجل در کتاب نورافشانش، وجود و کیفیت نظام حاکم بر هستی را بر ایمان روشن می‌سازد که در اینجا به مواردی از آن اشاره می‌نماییم :

1- در آیۀ 49 سورۀ مبارکۀ ذاریات می‌فرماید :

«ما از هر چیز جفتی را آفریده‌ایم، تا اینکه شما (عظمت آفریدگار را) باور کنید».

2- در آیۀ 3 سورۀ مبارکۀ رعد می‌فرماید :

«... و از هر گونه ثمر و میوه‌ای، جفت نر و ماده‌ای در آن آفریده است ...».

3- در آیات 45 و 46 سورۀ مبارکۀ نجم می‌فرماید :

«و اینکه او است که جفت‌های نر و ماده را می‌آفریند. از نطفۀ ناچیزی، بدانگاه که (به رحم) جهانده می‌شود».

4- در آیات 36 تا 39 سورۀ مبارکۀ قیامه می‌فرماید :

«آیا انسان (منکر معاد) می‌پندارد که او بیهوده به حال خود رها می‌شود (و قوانین و مقررات الهی، و حساب و کتاب و سزا و جزای دنیوی و اخروی نداشته باشد؟!). آیا او نطفۀ ناچیزی از منی نیست که (به رحم مادر) پرت و ریخته می‌گردد؟ سپس به صورت خون لخته و دلمه‌ای درآمده است، او را آفرینش تازه‌ای بخشیده است، و بعد اندام او را نظم و نظام و سر و سامان داده است. و از این (انسان) دو صنف نر و ماده را ساخته و پرداخته است».

5- در آیۀ 36 سورۀ مبارکۀ یس می‌فرماید :

«تسبیح و تقدیس خداوندی را سزا است که همۀ نر و ماده‌ها را آفریده است، اعم از آنچه از زمین می‌روید، و از خود آنان، و از چیزهایی که ایشان نمی‌دانند».

این مجموعه از نصوص قرآنی، جملگی بر این حقیقت دلالت دارند که نظام زوجیت، نظامی کلی، یکپارچه و حاکم بر سراسر گیتی است؛ همین نتیجه به تنهایی از آیۀ 49 سورۀ ذاریات نیز گرفته می‌شود که ذکر آن گذشت.

این نظام شگفت‌انگیز در انواع گونه‌های حیوانی، نباتی و درختی، بارهای مثبت و منفی برق و الکتریسیته، نیروی مغناطیسی جاذبه و دافعه و ... برای همگان به خوبی قابل مشاهده و ملاحظه می‌باشد.

اگر در مورد نظام زوجیت، از هر هستی‌شناس و طبیعیدان با توجه به رشته و زمینۀ تخصص علمی‌اش بپرسیم، بی‌درنگ با توجه به شناخت و معلوماتی که حاصل نموده، پاسخ خواهد داد : نظام زوجیت، نظامی عام و فراگیر است.

* ابتدا از گیاه‌شناسان و پژوهشگران گل و نبات در مورد نظام زوجیت موجود در جهان گیاهان و نباتات سؤال می‌کنیم؛ بی‌گمان ضمن تأیید آن، به توضیح و تبیین ویژگی‌های این نظام و راه‌های تلقیح و باروری نباتات در آن پرداخته و اظهار می‌دارند :

برخی از این تلقیح و باروری‌ها از راه بادهایی صورت می‌گیرند که مواد و عناصر تلقیح‌شوندۀ جنس نر را با خود حمل و به جنس ماده منتقل می‌نمایند.

برخی از این باروری‌ها از راه حشرات صورت می‌گیرد؛ بدین‌گونه که حشرات با نشستن روی گل‌های رنگارنگ و خوشبو، مواد و عناصر موجود در گیاهان نر (مذکر) را به کمک پاها، بال‌ها و بدن ظریفشان حمل و به گیاهان ماده (مؤنث) منتقل می‌سازند.

برخی از این تلقیحات نیز خود به خود در اندرون گیاه صورت می‌پذیرد.

راه‌های متفاوت دیگر جهت این کار وجود دارد، اما نکته مهم این است که نقشۀ عمومی جهان هستی در مورد نظام زوجیت، یکسان و یکنواخت بوده و تنها شیوه و راهکارها مختلف است. آیا این یکنواختی در ضمن نقشۀ پهناور هستی، جزو عجایبات حیرت‌زایی به شمار نمی‌آید که نظر صاحبان بصیرت را به یکتایی خالق و ناظم، جلب کند؟!

* از زیست‌شناسان و جانورشناسان دربارۀ نظام زوجیت موجود در جهان حیوانات می‌پرسیم؛ قطعاً علاوه بر تأیید و قبول وجود این نظام، به تشریح و توضیح ویژگی‌های آن، شیوه‌ها و راهکارهای مختلف تلقیح و باروری در میان حیوانات، اقدام خواهند نمود.

مواردی از این باروری به شیوه‌های زیر صورت می‌گیرد :

برخی از آنها، از راه جفت‌گیری و پیوند میان جنس نر و ماده شکل می‌گیرد. برخی دیگر، از راه پیوستن عنصر یا نطفۀ جنس نر به تخم‌های جنس ماده و بدون پیوند و جفت‌گیری آن دو جنس (پدر و مادر) صورت می‌پذیرد؛ تخمگذاری برخی از ماهیان در حفره‌ها و نشیمنگاه‌های آبی، گراگذاری و نطفه‌اندازی ماهیان نر روی تخم‌ها، جذب همدیگر شدن و باروریشان، نمونۀ گویایی از این‌گونه تولیدمثل‌ها است. ارادۀ آفریدگار حکیم، چنین اقتضا کرده که شیوۀ باروری در نظام زوجیت ماهی‌ها بدین منوال باشد، چرا که رعایت حکمت، در همین است؛ یکی دیگر از شیوه‌های تولیدمثل این است که تخم‌های انبوه و برهم انباشته شده، به صورت توده‌ای و گروهی، درون حفره و چاله‌های آبی وسیع‌تر و فراختر از شکم مادرانشان بارور شده تا بدین وسیله موجب افزایش ثروت ماهی شوند. برخی از باروری‌ها نیز، گرچه نادر و اندک است، خود به خود و به صورت ذاتی واقع می‌شوند؛ در این شیوه، چنین حیوان بدون پیوستن و تلقیح تخم جنس ماده با جنس نر، شکل می‌گیرد؛ اما خیلی کم اتفاق می‌افتد که در چنین اوضاع و شرایطی، زندگانی طبیعی برای جنین حاصل گردد.

* از کارشناسان و متخصصان امور اتم دربارۀ نظام زوجیت موجود در جهان اتم‌ها می‌پرسیم؛ می‌بینیم که آنان نیز بر وجود چنین نظامی، مهر تأیید نهاده و برای ما از «پروتون» می‌گویند که درون هستۀ اتم قرار گرفته و بار مثبت الکتریکی را با خود حمل می‌کنند؛ از «الکترون» می‌گویند که در ضمن مداری، گرد محور هسته می‌گردد و بار

الکتریکی منفی را با خود حمل می‌نماید؛ این دو عنصر نیز با پیوند و اتحادی که با هم دارند، اتم‌ها و ذرات این جهان مادی را ساخته و شکل می‌دهند.

پس ملاحظه کردیم که نظام زوجیت، در ژرفای کوچکترین اجزای هستی، یعنی اتم نیز ریشه دوانده است.

* نیروی برق را ملاحظه می‌نماییم که سیم‌های دو رشته‌ای (مثبت و منفی) آن، در گوشه و کنار خانه‌هایمان گسترده و نقش بسته است. به خوبی می‌دانیم که یکی از آن دو رشته سیم، دارای بار مثبت و دیگری دارای بار منفی می‌باشد که از اتصال و پیوند آن دو، نتایج عجیب و آثار شگفت‌انگیزی نظیر روشن شدن مکان‌های تاریک یا به حرکت درآمدن دستگاه‌های گوناگون به بار می‌آید.

* با دقت در نیروی مغناطیس گمنام و ناپیدا، مشاهده می‌کنیم که دارای دو قطب، مثبت و منفی می‌باشد.

بنابراین دریافتیم که نظام زوجیت، نظامی فراگیر است که بر تمام اجزای هستی از جمله، نیروی مغناطیسی، نیروی برق و جریان الکتریسیته، نیروی اتمی، جهان نباتات و حیوانات و ... حاکم است.

این یکنواختی و پیوستگی در عرصهٔ هستی، امری شگفت‌آور است که آشکارا بر یکتایی خالق و ناظم در ایجاد نقشهٔ پهناور هستی دلالت می‌نماید؛ ذاتی که در دایرهٔ خلق و ایجادش، بی‌شریک و همتاست.

مدت‌ها پیش از آنکه علوم جدید به کمک وسایل پیشرفتهٔ مادی، وجود این حقایق را کشف نمایند، قرآن عظیم‌الشأن با کوتاه‌ترین و رساترین تعبیر علمی، آن را عرضه نموده است.

لذا خداوند عزوجل پیرامون این مسئله در آیهٔ 49 سورهٔ ذاریات می‌فرماید :

«ما از هر چیز جفتی را آفریده‌ایم، تا اینکه شما (عظمت آفریدگار را) یاد کنید».

به همین منظور در آیهٔ 36 سورهٔ مبارکهٔ یس نیز می‌فرماید :

«تسبیح و تقدیس خداوندی را سزا است که همهٔ نر و ماده‌ها را آفریده است، اعم از آنچه از زمین می‌روید، و از خود آنان، و از چیزهایی که ایشان نمی‌دانند».

مثال دوم : خوریشد حرکت می‌کند

خداوند عزوجل در آیهٔ 38 سورهٔ مبارکهٔ یس می‌فرماید :

«و (نشانهٔ دیگری بر قدرت خدا، این است که) خورشید به سوی قرارگاه خود در حرکت است. این، محاسبهٔ و اندازه‌گیری و تعیین خدای بس چیره و توانا و آگاه و دانا است».

حدود ده‌ها سال پیش از عصر حاضر ـ در قرن بیستم میلادی ـ در یکی از ماده‌های درسی علوم طبیعی آن زمان، موضوعی بدین عنوان تدریس می‌شد که : خورشید ثابت است نه متحرک؛ زمین و سایر سیارات منظومهٔ شمسی نیز بر گرد خورشید در حرکتند.

زمانی که آیهٔ فوق‌الذکر مورد ملاحظه و بازنگری قرار گرفت، سؤالاتی پیرامون مخالفت این آیهٔ شریفهٔ قرآن با نظریهٔ علوم طبیعی و انسانی آن زمان، بر سر زبان‌ها افتاد.

بهانه‌جویان و شک‌اندازان، از این فرصت سوء استفاده نموده و شروع به طعن و بدگویی و زخم‌زبان زدن به بیانات قرآن کردند؛ لذا در همین راستا مجادله‌ها و مناظره‌های نامسئولانه و دور از ملاحظه‌کاری میان مؤمنان به قرآن از یک طرف و پذیرندگان مقالات و نتایج علمی آن زمان، از طرف دیگر درگرفت. اساس سخنان مؤمنان به قرآن، این بود که قرآن از جانب خداوند نازل شده است؛ خداوندی که دانا به هر چیز و آگاه از هر امری است؛ خداوندی که هستی را خود آفریده و شکل بخشیده، لذا بر تمام امورش نیز داناست؛ امکان ندارد دور از حقیقت و صداقت، چیزی را به بندگانش خبر داده یا در کتاب مقدسش نازل فرماید. اما از طرف دیگر می‌دانیم که بسیاری از بیانات و اعترافات موجود در حوزه‌های مختلف علوم بشری، بر اساس حد و

گمان شکل گرفته نه بر اساس براهین و دلایلی قطعی و یقینی؛ پس هر گاه میان آن و، تناقض و تعارضی پیش آید که قابل تأویل یا تعدیل نبوده و مفهوم دیگری از آن فهم و برداشت نشود، بی‌گمان حق را از جانب قرآن و کلام خداوندی موجود در آن می‌دانیم نه به جانب نظریات و نتایجی که از حدس و گمان انسان‌ها ناشی شده است.

سپس اندک اندک، تحقیقات و بررسی‌های نجومی پیشرفت نمود تا جایی که ستاره‌شناسان و علمای نجوم اثبات نمودند که خورشید نسبت به مجموعهٔ سیارات و ستارگانی که بر گرد محورش در چرخشند و اعضای خانوادهٔ آن (منظومه شمسی) به شمار می‌آیند، ثابت و بی‌حرکت است؛ اما خود و اعضای منظومه‌اش در مدرای بزرگتر و در متن کهکشانی، به گونه‌ای خاص در حال جریان و حرکت می‌باشند.

بنابراین، نتیجه می‌گیریم که خورشید از یک طرف در مقایسه با منظومهٔ شمسی، ثابت و بی‌حرکت، و از طرف دیگر با توجه به وضعیتی که به اتفاق مجموعه منظومه‌اش در داخل کهکشان به خود گرفته، جاری و غیر ثابت است. بدین‌گونه ثابت گردید که نص قرآن در این مورد، صادق و مطابق با واقع می‌باشد، اما نظریات اولیهٔ انسان در علوم طبیعی گذشته، ناقص و نارسا بوده است.

مثال سوم : پوست و اعصابی که ویژهٔ احساس درد می‌باشند

خداوند عزوجل در آیهٔ 56 سورهٔ نساء می‌فرماید :

«بی‌گمان کسانی که آیات و دلایل ما را انکار کرده و انبیاء ما را تکذیب نموده‌اند، بالاخره ایشان را به آتش شگفتی وارد می‌گردانیم و بدان می‌سوزانیم. هر زمان که پوست‌های (بدن) آنان بریان و سوخته شود، پوست‌های دیگری به جای قرار می‌دهیم تا (چشش درد، مستمر باشد و) مزهٔ عذاب را بچشند. خداوند، توانا (بر عذاب منکران و کافران و) حکیم است (و از روی حکمت کیفر می‌دهد)».

قاریان و تلاوت‌کنندگان قرآن کریم، در برخورد با این آیهٔ شریفه می‌پرسیدند به چه دلیل احساس درد عذاب، به پوست‌های بدن پیوند خورده است؟

اما با آمدن علم تشریح و کالبدشکافی به عرصهٔ علوم بشری معاصر، پرده از این ارتباط قرآنی میان احساس درد عذاب و پوست بدن، کنار رفته و اثبات گردید که انسان، شدیدترین دردها را به واسطهٔ عصب‌های حسی پراکنده و منتشر شده بر روی سطح اولیهٔ پوست بدنش و لایهٔ زیرین آن احساس می‌نماید و دردها و احساسات وارد از خارج بدن، به کمک همین حس به درون بدن منتقل می‌گردد.

دکتر «خالص چلبی» در کتاب خویش به نام «طب، محراب ایمان» می‌گوید : [1]

«پخش و انتشار عصبی پوست بدن، به «کورپوسکول‌ها» یا جسمک‌های ویژه‌ای منتهی می‌گردند که هر نوع از آنها مختص به انتقال حس معینی به اعضای مختلف بدن هستند. دسته‌ای از آنها احساس گرما، دسته‌ای دیگر احساس سرما، گروهی احساس لمس و فشار، گروهی دیگر احساس درد و آزار و بالاخره قسمی نیز احساس عضلانی مشهور به «احساس عمیق» را به بدن منتقل می‌سازند.

بدین ترتیب با انواع و اقسام احساسات متفاوت و متباین در بدن خویش آشنا می‌گردیم که کورپوسکول‌های بدن نیز به موازات آن، در اشکال و اقسام گوناگون به صورت سبدی دایره‌ای شکل با نقطهٔ مرکزی یکسان یا دراز و هم اندازه و موازی با رشته‌های عصبی ظاهر می‌شوند. تعداد این جسمک‌ها یا کورپوسکول‌ها به ارقام هنگفتی بالغ می‌شوند که در اینجا به حدود تقریبی آنها اشاره می‌کنیم :

1- حدود سه الی پنج میلیون شاخه از این تعداد، مربوط به احساس درد و آزار می‌باشند.

2- حدود 200/000 عدد از آن، ویژهٔ احساس گرما هستند.

3- حدود 500/000 عدد از آن، مخصوص احساس لمس و فشار هستند.

۱- به نقل از کتاب «الطب محراب الایمان»، تألیف : دکتر خالص چلبی، ج ۱، ص ۲۳۰.

حتی ممکن است گفته شود : پوست آدمی، چیزی جز سطح صافی نیست که با مجموعهٔ سرسام‌آوری از الیاف و رشته‌های عصبی پوشیده شده است. این پوست، طرح و نقشهٔ حیرت‌آوری است که عصب‌های گسترده و قرار گرفته بر آن، در گونه‌ها و اقسام متفاوتی آرایش یافته‌اند. بسیار دیده شده که سخت‌ترین و شدیدترین دردها ـ مثلاً درد ناشی از سوختگی ـ در قسمت سطحی و بالایی پوست پخش و منتشر می‌شود؛ به گونه‌ای که هر گاه سوختگی به نواحی و جاهای عمیق بدن نفوذ کند، هر چند که شدید هم باشد، درد ناشی از آن احساس نمی‌شود، همین حقیقت را قرآن کریم در آیهٔ 56 سورهٔ مبارکهٔ نساء بدین صورت بیان می‌فرماید :

«... هر زمان که پوست‌های (بدن) آنان بریان و سوخته شود، پوست‌های دیگری به جای آنها قرار می‌دهیم تا (چشش درد، مستمر باشد و) مزهٔ عذاب را بچشند. خداوند، توانا (بر عذاب منکران و کافران و) حکیم است (و از روی حکمت کیفر می‌دهد)».

مثال چهارم : دو دریای متفاوت و جاری در مجاورت یکدیگر

1- خداوند عزوجل در آیهٔ 53 سورهٔ مبارکهٔ فرقان می‌فرماید :

«خدا کسی است که دو دریا را در کنار هم روان می‌سازد (و بر اثر وزن مخصوص، یعنی تفاوت درجهٔ غلظت آب شور و شیرین، آمیزهٔ همدیگر نمی‌شوند و) این یکی شیرین شیرین است، و آن دیگر شور شورا! خداوند در میان آن دو حاجز و مانعی ایجاد کرده است که آنها را کاملاً از هم جدا ساخته است».

این حاجز و مانع، منطقهٔ ممنوعه‌ای است که چیزی یارای بر هم زدن یا تجاوز به آن را ندارد!

2- در آیهٔ 61 سورهٔ مبارکهٔ نمل نیز می‌فرماید :

«(بت‌ها بهترند) یا کسی که زمین را قرارگاه (و محل اقامت انسان‌ها) ساخته است، و در میان آن، رودخانه‌ها پدید آورده است، و برای زمین کوه‌های پا برجا و استوار آفریده است (تا قشر زمین را از لرزش نگاه دارند) و میان دو دریا مانعی پدیدار کرده است (تا آمیزهٔ یکدیگر نگردند. حال با توجه به اینها) آیا معبودی با خدا است؟! اصلاً بیشتر آنان بی‌خبر و نادانند (و قدر عظمت خداوند را نمی‌دانند)».

3- و در آیات 19 تا 22 سورهٔ مبارکهٔ رحمن می‌فرماید :

«دو دریای (مختلف شیرین و شور، و گرم و سرد) را در کنار هم روان کرده است و مجاور یکدیگر قرار داده است. اما در میان آن دو، حاجز و مانعی است که نمی‌گذارد یکی با دیگری بیامیزد و سرکشی کند. پس کدامیک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب می‌کنید و انکار می‌نمایید؟! از آن دو، مروارید و مرجان بیرون می‌آید».

این سه دسته از آیات شریفهٔ قرآن کریم، سخن از چگونگی اوضاع دو دریای متفاوت در کنار هم و در حال جریان به میان می‌آورند که با دست توانای آفریدگار عظیم، دانا و حکیم، بر حسب عنایت و توجه به حال مخلوقاتش آن را شکل بخشیده است.

ترتیب نزول این آیات، همان‌گونه است که از نظرتان گذشت؛ یعنی سورهٔ فرقان را که از لحاظ نزول در ردیف (42) قرار گرفته، ابتدا ذکر نمودیم؛ سپس سورهٔ نمل را آوردیم که ترتیب نزولی آن، مرتبهٔ (48) می‌باشد، و بعداً نوبت به سورهٔ رحمن می‌رسد که در ردیف (67) واقع شده است. اما لازم است بدانیم که سوره‌های فرقان و نمل هر دو مکی، و سورهٔ رحمن مدنی است.

این دو دریا کدامند و کجایند که در هر سه آیه به آنها اشاره شده و هر دو نیز به صورت معرفه و شناخته شده، بیان گردیده‌اند؟ ملاحظه می‌کنیم که در آیهٔ ذکر شدهٔ فرقان، یکی از آن دو، شیرین و گوارا معرفی شده و دیگری شور و ناگوار؛ در آیهٔ بین

شدهٔ سورهٔ نمل، به طور مطلق و بدون وصف یاد شده‌اند؛ در آیهٔ سورهٔ رحمن نیز وصف هر دو این است که از آنها مروارید و مرجان بیرون آورده می‌شود. حال اگر با توجه به اصل تکامل در نصوص، و پرهیز و صرف نظر از تصور تکرار، مسئله را پیگیری نماییم، می‌توانیم نتیجهٔ زیر را به دست آوریم :

1- آیهٔ موجود در سورهٔ مبارکهٔ «فرقان»، آفرینش یکی از پدیده‌ها و جلوه‌های موجود در آب (شیرینی و گوارایی، شوری و ناگوارایی) و نیز تدبیر و اداره کردن آن را، بر خداوند عزوجل نسبت داده و ثابت می‌نمایند؛ چرا که در آیهٔ مذکور، سخن از این اوصاف می‌باشد.

هر کدام از این دو آب با اوصاف ذکر شده‌شان، دریای عظیم و بیکرانی هستند که خداوند سبحان، سرشار از سرمایه‌ها و منافع حیاتی بی‌شماری برای انسان‌ها آفریده و هر یک از آن دو با توجه به نوع ترکیبات و صفاتی که دارند، منشأ نوع ویژه‌ای از تأمین نیازمندی‌های انسان می‌باشند. روشن است که آب شیرین و گوارا دارای نوعی عناصر ترکیبی می‌باشد که خداوند بلندمرتبه با حکمت سرشار خویش و متناسب با زندگی انسان‌ها، حیوانات و گیاهان ترکیب بخشیده و به منظور ادای وظیفهٔ مشخص به زمین فرستاده است؛ وضعیت ترکیبی آب شور و ناگوار نیز به همین شکل می‌باشد. قرآن کریم به جهت ایجاز و اختصار در تعبیر، کلمهٔ «مَرَج» (به معنی آمیختگی) را به کار برده تا بر معنای «خِلط» (به معنی ترکیب یافتن) و پیوستگی عناصر و نیز شکل‌گیری و ایجاد آب شیرین و گوارا یا شور و ناگوار دلالت نماید؛ همچنین دلالت می‌کند بر معنی «أرسَلَ»، یعنی این آب را با دو صفت شیرین و گوارا، شور و ناگوار فرستاده؛ این بدان علت است که آب به طور مطلق دارای صفت روان بودن و جاری شدن پی در پی است و نشان از فرستنده‌ای حکیم می‌دهد که آن را جهت انجام وظایف گوناگونش پایین فرستاده است.

این آیهٔ شریفه از طرف دیگر بر عنایت فراگیر ربانی از جانب خداوند دلالت دارد که موجب شده تا این دو دریا با هم قاطی نشوند؛ زیرا در این صورت، ویژگی‌های آب شیرین و گوارا در آب دیگر محو شده و از بین می‌رفت؛ آبی که سرچشمهٔ زندگی حیوانی و گیاهی و منافع سرشار دیگری بر روی زمین است. جلوهٔ عنایت ربانی در این پدیده بدین صورت است که خداوند میان دو دریای مذکور، پرده و مانعی قرار داده تا درهم نیامیزند. ساختار بخش‌ها و جنبه‌های متفاوت زمین را به گونه‌ای آفریده که متناسب با گنجایش آب شیرین و گوارا درون حفره‌ها، گودال‌ها، چاه‌ها، مجراها و گذرگاه‌های گوناگون بوده و قابلیت جاری شدن در دشت و دره‌ها و جوشش و خروج از چشمه‌ها را داشته باشد.

آنچه بیان شد، به منزلهٔ موانع، پرده‌ها و فاصله‌هایی است که میان دو دریا واقع شده تا درهم نیامیزند و با پوستنشان، موجب از بین رفتن ویژگی‌های مطلوب نگردند. بر همگان نیز واضح است که چنین امری مستلزم تدبیر و پی‌ریزی قوانین طبیعی و تقدیری می‌باشد تا چنین ساخت و سازی صورت گیرد.

پرده‌ها و موانعی که از آنها سخن رفت، همان کوه‌ها، دشت و درهها و گونه‌های متفاوت خاک می‌باشند که در اطراف و محیط زندگی هر انسانی به راحتی مشاهده می‌شوند.

علاوه بر این، دانشمندان و پژوهشگران به دستاوردهایی رسیده‌اند که در برگیرندهٔ قوانین علمی جدیدی جهت تفسیر و تبیین پدیدهٔ حاجز و مانع دو دریا و پدیده‌های مشابه آن می‌باشد.

خداوند عزوجل، این حاجز و مانع را زیر عنوان «حِجرٌ مَحجُورٌ» توصیف می‌نمایید؛ یعنی چیزی که مانع از شکاف برداشتن این نوع آب و نفوذ کردن و قاطی شدن با نوع دیگر شده و نمی‌گذارد در یکدیگر حل شوند؛ روشن است که در غیر این صورت، حتماً با همدیگر و یا با خود همان مانع قاطی شده و درهم می‌آمیختند.

از توصیفی که با این عنوان (حِجر محجور) برای آن مانع شده، برمی‌آید که خود مانع نیز ماده‌ای حل شدنی در آب است، ولی خداوند با صفاتی که در آن قرار داده، آن را از چنین حالتی بازداشته است.

2- آیهٔ شریفهٔ «نمل»، سؤالی را پیرامون مجموعه‌ای از پدیده‌های هستی که آثار و نشانه‌های ربوبیت خالق یکتا می‌باشند، در برابر مشرکانی که در بندگی برای خدا شریک قایل می‌شوند، مطرح می‌نماید؛ تا بدین جهت به آنها بفهماند که همان کسی که ربوبیت، مخصوص اوست و در پروردگاری جهان و جهانیان، یکتاست واجب است که در الوهیت و معبودیت نیز یکتا بوده و تنها او پرستیده شود.

این دسته از پدیده‌ها که در آیهٔ مذکور بیان شده‌اند، عبارتند از :

1- قرار دادن زمین به عنوان قرارگاه و محل استقرار انسان و سایر حیوانات و گیاهان.

2- فروفرستادگان آب‌های شیرین و گوارا به صورت چشمه‌سارها و جویبار و نهرهای جاری.

3- محکم و ثابت نگه داشتن پوستهٔ زمین به کمک کوه‌های میخ مانند و سرشار ساختن کوه‌ها با منافعی دیگر.

4- ایجاد مانع بین دو دریای شیرین و گوارا، و تلخ و ناگوار.

اینک فرض بر این است و چنین هم انتظار می‌رود که پاسخ این سؤال از جانب اشخاص با انصاف که از راه عقل و علم و حکمت، حتی پس از پیمودن مراحل زمانی از مجادله و مناظره و تحقیقات علمی به حقیقت ایمان می‌آورند، چنین باشد که : آفریننده و برپا دارندهٔ تمام این جلوه‌ها و پدیده‌ها، تنها و تنها ذات یکتا و بدون شریک پروردگار و خالق هستی ـ الله ـ تعالی است و بس!

بنابراین : واجب و ضروری است که در الوهیت نیز یکتا بوده و عبادت تمام بندگان، خالصانه برای او باشد. ظاهراً مراد از دو دریای ذکر شده در این آیه، همان دو دریایی

است که در آیهٔ سورهٔ مبارکهٔ فرقان نیز به آنها اشاره شده است؛ با این تفاوت که در آن آیهٔ، به شیوهٔ خبر تقریری و تعیینی از آنها سخن به میان آمده ولی در این آیهٔ از سورهٔ مبارکهٔ نمل، به شیوهٔ سؤالی این چنینی از مشرکان مطرح شده که : چه کسی میان آن دو دریا پرده و مانع قرار داده است؟ بدین وسیله خواسته است تا از آنها اعتراف بگیرد که تنها او (الله تعالی) خالق و پروردگار هستی است، و بدین جهت آنها را وادار به ترک شریک انگاشتن برای خدا، و یکتاپرستی گرداند.

3- سرانجام آیهٔ موجود در سورهٔ مبارکهٔ «رحمن» در اواسط دوران مدنی نازل گردید و در آن، سخن از وجود دو دریایی به میان آمد که گرچه به هم چسبیده و یکپارچه‌اند، اما پرده و مانعی میانشان وجود دارد که آنها را از هم دور نگه داشته و از آمیزش و اختلاطشان جلوگیری می‌نماید. اما در این سورهٔ مبارکه، ذکری از محجور بودن، یعنی قابلیت حل شدن و اختلاط با دو دریا برای این مانع بیان نشده است؛ چرا که سنخیت و ترکیب وجودیش به گونه‌ای نیست که قابل اختلاط و حل شدن باشد. حتی اگر این دو دریا به هم بپیوندند، هر کدام در وضعیت خاص و با ویژگی‌های مخصوص به خود، همچنان پا برجا بوده و یکی بر دیگری تجاوز نمی‌نماید و صفات و عناصر ترکیبی‌اش را تغییر نخواهد داد.

این دو دریا در این آیهٔ شریفه از سورهٔ مبارکهٔ رحمن، چنین توصیف شده‌اند که از هر دو، مروارید و مرجان بیرون آورده می‌شود؛ این بیان، اشاره بر این مطلب است که هر دو دریا شور و ناگوارند؛ زیرا چنین معروف است که مروارید و مرجان، معمولاً از دریاهای شور و ناگوار استخراج می‌گردند.

مفسران قرآن، در فهم و درک مراد این آیه، دچار حیرت و شگفتی شده و چنین سؤالاتی را مطرح نموده‌اند : آیا مراد از این دو دریا، دریای آب شیرین و گوارا، و شور و ناگوار است که در محل آبریز نهرها و رودخانه‌ها به درون دریاها، اقیانوس‌ها و ...

مشاهده می‌شود؟ مطرح کردن این سؤال بدان جهت است که آب شیرین و گوارا قبل از آنکه به آب دریا بپیوندد، مسافت‌های طولانی را پشت سر می‌گذارد بدون آنکه تغییری در صفاتش به وجود آید!

حال آنکه محققان و پژوهشگران علمی با توجه به قانونی به نام قانون «کشش سطحی»[1] شروع به تفسیر و تبیین این پدیده‌ها نموده‌اند؛ این کشش، نیرویی است که میان دو مایع، فاصله ایجاد می‌کند، زیرا نیروی جذب و کشش مولکول‌ها در هر مایع نسبت به مایعی دیگر متفاوت بوده و لذا هر مایعی در محدودهٔ معین و ویژگی‌های منحصر به خودش باقی می‌ماند. یا مراد، چیز دیگری غیر از این دریاهاست؟

سپس کشفیات معاصر علمی در این زمینه پا به عرصهٔ حقایق و واقعیت‌ها نهاده و اثبات نمود که دریاهای موصوف به شور و ناگوار، پدیده‌ای را در خود دارند که در مورد دو دریای همجوار با وجود پرده و مانع در میانشان، مطرح شده است؛ یعنی دریاهایی که به علت وجود پرده و مانع، میانشان فاصله افتاده و درهم نمی‌آمیزند و از آنها مروارید و مرجان استخراج می‌شود. پس دانستیم که صفت خارج شدن مروارید و مرجان از هر کدام از دریاها، بر شور و ناگوار بودن آب آنها اشاره داشته و علاوه بر آن، بیانگر منت‌گذاری خداوند به خاطر این دو نعمت بر بندگانش می‌باشد؛ زیرا از آنها زیورآلات و منافع دیگری برمی‌گیرند.

در گزارش مشترکی از سوی هیأت علمی دانشگاه «قاهرهٔ مصر» و «ادنبرهٔ انگلیس» اظهار گردید که : خاصیت‌ها و عناصر ترکیبی آب دریاهای خلیج عقبه با خواص و ترکیبات آب دریای سرخ متفاوت است.

۱- مراد «نیروی دافعه» است که در اشیای مخالف هم قرار داشته و سبب رانده شدن آنها از یکدیگر می‌شود (مترجم).

این هیأت به کمک سنجش و اندازه‌گیری ژرفای دریاها توانست پردهٔ گمنام و ناشناختهٔ موجود در محل به هم پیوستن دو دریای موسوم به «مجمع البحرین» را کشف نمایند که ارتفاع آن از هزار متر تجاوز می‌کند.

احتمال دارد مجمع البحرین، همان مکان به هم رسیدن باشد که در داستان حضرت موسیعليه السلام، ذکر گردیده است؛ جایی که در سورهٔ مبارکهٔ کهف بدان اشاره شده که حضرت موسیعليه السلام به همراه جوان همراهش جهت ملاقات با خضرعليه السلام[1]، روان بوده و در مسیرشان به این نقطه از مکان به هم پیوستن دریاها، رسیدند.

بدین ترتیب، این هیأت توانست که در این سفر دریایی و سوار بر کشتی، به یک سلسله مباحث و مسایل در اولین مسافرت خود در اقیانوس هند و دریای سرخ دست یابد؛ مهمترین دستاورد آن هیأت، کشف و اثبات وجود مانع و پرده‌ای گمنام و پوشیده از دیدگان، واقع در میان دو دریا بود؛ همچنین توانست از راه تحلیل و تجزیه و آزمایش‌های گوناگون اثبات نماید که ویژگی‌های آب اقیانوس هند با آب دریای سرخ[2]، کاملاً متفاوت می‌باشد.

مثال پنجم : علوم و معارف جدید بشری در راستای اعجاز قرآن

پزشک فرانسوی دکتر «موریس بوکای»، کتابی با عنوان «تحقیق و بررسی کتاب‌های مقدس در پرتو معارف و علوم جدید» نوشته و در آن اثبات نموده که قرآن کریم، به رغم فراوانی و گستردگی موضوعاتش پیرامون پدیده‌های طبیعی، مقوله‌ای در آن یافت نمی‌شود

۱– لازم به یادآوری است که در قرآن کریم نام خضر یا شخص مخصوصی ذکر نشده، بلکه تنها از آن، زیر عنوان یکی از بندگان ما (عبداً من عبادنا) یاد شده است (مترجم).

۲– جهت آگاهی بیشتر مراجعه شود به کتاب «الاسلام و النظر فی آیات الله الکونیّة» شماره ۴۷ از سلسله «دعوة الحق»، تألیف د. محمد عبدالله الشرقاوی، طبعة رابطة العالم الإسلامی بمكة، ص ۱۱۶، ۱۱۷.

که از دیدگاه و نقطهٔ نظر علمی در عصر قابل نفی و انتقاد باشد؛ بر خلاف کتاب‌های عهد قدیم و انجیل‌ها که به رغم کمی موضوعاتشان پیرامون پدیده‌های طبیعی، در بسیاری موارد با حقیقت‌های اثبات شدهٔ علمی در ضدیت و تعارض می‌باشند.

این حقیقت از یک طرف بر وجود تحریف و دگرگونی در کتاب‌های مذکور دلالت نموده یا بیانگر ساختگی بودن نصوص و متون آنها توسط انسان‌هاست؛ یعنی چنین کتاب‌هایی، وحی خدا و پیام نازل شده از جانب وی نمی‌باشند. اما از طرف دیگر، دلیل نیرومندی بر حقانیت این باور است که کلام قرآن، تنها کتاب آسمانی و نص دینی می‌باشد که امروزه در سراسر جامعهٔ بشری وجود حقیقی دارد؛ چرا که سالم و دست نخورده و محفوظ از هر گونه تحریف و تغییر یا کاستی و زیادتی باقی مانده است.

کتابی است که در حقیقت از جانب خدا وحی شده و هیچ‌گونه تحریف و دگرگونی در آن رخ نداده است. نکتهٔ مهم اینکه، مطابقت و همخوانی مطالب و موضوعات قرآن پیرامون پدیده‌های طبیعی، با حقیقت‌های اثبات شدهٔ علمی که تا عصر جدید و نهضت علمی معاصر، خبری از آنها نبوده و هیچ کس در زمان نزول قرآن از وجودشان علم و آگاهی نداشته، به نوبهٔ خود یکی از معجزات بی‌نظیر قرآن می‌باشد؛ و به دنبال آن، بر حقیقت وجود پروردگار و رسالت حقیقتی و صادقانهٔ حضرت محمدص دلالت می‌نماید.

بخشی از مضمون مقدمهٔ کتاب «موریس بوکای» چنین است :

«ابتدا بدون هیچ‌گونه شناخت ذهنی و یا پیشینهٔ فکری، به بحث و بررسی در مورد قرآن کریم پرداخته و موضوعیت تام و کلی آن را مورد تحقیق و تفحص قرار دادم؛ هدف من از این کار، یافتن نقاط مشترک در نصوص قرآنی بود که با یافته‌ها و دستاوردهای علم جدید همخوانی و تناسب داشته باشند.

قبل از شروع این تحقیقات نیز از طریق ترجمه‌های متعدد قرآنی بر این مسئله آگاهی داشته و می‌دانستم که قرآن به بسیاری از پدیده‌های طبیعی اشاره نموده و از وجودشان خبر داده است؛ اما شناخت و معلومات من در این باره اندک و ناکافی بود.

سرانجام به لطف تحقیقات و بررسی‌های روشنگرانه‌ای که در مورد متون و نصوص عربی به عمل آوردم، توانستم فهرستی مرتب آماده نموده و پس از به پایان رسانیدن آن، دریافتم که هیچ مقوله‌ای در قرآن یافت نمی‌شود که از نقطه نظر علوم در عصر جدید، قابل نقض یا انتقاد باشد.

در مورد موضوعیت قرآن نیز، شروع به تحقیق و تفحص نموده و ضمن جستجو و بررسی انجیل‌ها و کتاب‌های عهد قدیم، میان آنها به مقایسه پرداختم.

در مورد کتاب‌های عهد قدیم به این نتیجه رسیدم که لزومی ندارد غیر از کتاب اول، یعنی «سِفر تکوین» به بررسی دیگر کتاب‌ها بپردازم؛ زیرا مقوله‌های بسیاری را در آن یافتم که با بیشتر دستاوردهای علوم جدید بشری در عصر کنونی، همخوانی و تناسب نداشتند. در رابطه با انجیل‌ها نیز تنها کافی است صفحهٔ اولشان را باز نماییم که به محض اولین نگاه با مشکل بسیار بزرگ و اساسی روبرو می‌شویم که آن، شجره و سلسله نسب‌های حضرت مسیح، عیسی‌ﷺ می‌باشد. قضیه از این قرار است که متن «انجیل متی» یا «انجیل لوقا» به گونه‌ای روشن و آشکار تناقض و مخالفت دارد؛ انجیل لوقا به صراحت، چیزی را در این مورد برایمان بازگو می‌کند که هیچ‌گونه همخوانی و تطابق با علوم و معارف جدید بشری در خصوص قدمت و پیشینهٔ تاریخی زندگی انسان بر روی کرهٔ زمین ندارد!

بی‌گمان وجود چنین امور متناقض و مخالف با واقعیت و باورنکردنی و امور دیگری از این قبیل که با علم و دانش بشری هیچ‌گونه سنخیتی ندارند، در تضعیف سستی ایمان به خدا خیلی مؤثر می‌باشد؛ روشن است که مسئولیت آن نیز بر عهدهٔ انسان‌ها در جامعهٔ

بشری است؛ هیچ کس نمی‌تواند اثبات کند کدام بخش از نصوص و متون موجود در این انجیل‌ها، اصیل و حقیقی است و کدام یک ساختهٔ هوا و ترس و خیالات پوچ انسانی؛ بالاخره کسی نمی‌داند که چه اندازه از این نصوص، دستخوش تحریف و دگرگونی از جانب نویسندگان چنین متن‌های دروغین می‌باشند ... ».

این مؤلف مجموعه‌ای از مثال و شواهد را در کتابش به نمایش گذاشته که دانستنشان مفید خواهد بود. این مثال‌ها شامل جوانب و زمینه‌های گوناگونی از پدیده‌های هستی می‌باشند که قرآن کریم از آنها سخن گفته و با کلام و بیانی آنها را ذکر نموده که یافته‌ها و دستاوردهای ناشی از تحقیقات و بررسی‌های علمی معاصر نیز دقیقاً همان‌گونه در مورد این پدیده‌ها، سخن آخر را زده‌اند.

مثال ششم

سال 1985 میلادی کنگرهٔ «اعجاز علمی قرآن» در شهره قاهرهٔ مصر برگزار شد؛ این کنگره از سوی اتحادیهٔ پزشکان قاهره تشکیل شده بود. در شب پایانی و جلسهٔ اختتامیهٔ کنگره، پروفسور بریتانیایی «آرتور آلیسون» که مدیر گروه بخش مهندسی برق و الکترونیک در یکی از دانشگاه‌های لندن است، مسلمان شدنش را در برابر خبرنگاران خبرگزاری‌های بین‌المللی، دوربین‌های فیلمبرداری و فرستنده‌های تلویزیونی که این صحنه را به طور مستقیم از طریق کانال‌های تلویزیون مصر پخش می‌نمودند، اعلام داشته و نام خودش را «عبدالله آلیسون» نهاد و به دنبال آن اعلام نمود که اسلام، دین حقیقی و فطری تمام انسان‌هاست!

این شخص بدان جهت به قاهره دعوت شده بود تا با ارائه بحثی پیرامون فرمودهٔ خداوند عزوجل در آیهٔ 42 سورهٔ زمر، در آن کنگره شرکت نماید؛ خداوند عزوجل در این فرمودهٔ خویش می‌فرماید :

«خداوند ارواح را به هنگام مرگ انسان‌ها و در وقت خواب انسان‌ها برمی‌گیرد. ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنان را صادر کرده است نگاه می‌دارد، و ارواح دیگری را (که هنوز صاحبانشان اجلشان فرانرسیده به تن) باز می‌گرداند تا سرآمد معین (و وقت مشخصی که پایان عمر است). در این مسألهٔ (خواب و بیداری که همسان مردن و زنده شدن است) نشانه‌های روشنی (از مبدأ و معاد و قدرت خدا و ضعف انسان‌ها) برای اندیشمندان است».

پروفسور آلیسون علاوه بر آن، بحث دیگری نیز پیرامون راه و روش‌های علاج بیماری‌های روحی و روانی (روان‌درمانی) در پرتو قرآن کریم ارائه نمود.

بحث سومی را نیز پیرامون پدیدهٔ خواب و مرگ به طور مشترک، با کمک دکتر «محمد یحیی شرفی» ارائه کرد؛ این دو محقق در این بحث توانستند اثبات نمایند که خواب و مرگ، دو پدیدهٔ کاملاً مشابه و نظیر همند؛ چرا که در هر دو حالت، روح از بدن خارج می‌شود با این تفاوت که در هنگام خواب، دوباره به بدن بازگشته، اما در صورت مرگ، دیگر به بدن باز نمی‌گردد. همین مطلب به خوبی در قرآن بیان شده که خواب، وفات و گُسستن موقت و قابل بازگشت است ولی مرگ، وفات و قطع ارتباط دائمی و غیر قابل بازگشت میان روح و بدن می‌باشد.[۱]

این موضوع در ضمن تحقیق و بررسی‌های «فراروان‌شناسی» نیز به اثبات رسیده که این تحقیقات در سه زمینهٔ اساسی زیر ملاحظه می‌گردد :

زمینهٔ اول : تجارب خارج از بدن یا فراجسمانی : برخی از مردم توانایی بیرون آمدن از چهارچوب جسمانی بدنشان را داشته و قادرند جسد خود را در حالی که بی‌حرکت روی بستر و در رختخواب افتاده، از نقطه‌ای دیگر مشاهده نمایند؛ این حالات را احساس خارج از بدن (یا حس ششم) می‌نامند.

۱- اشاره است به آیه ۴۲ سوره زمر.

مجموعه‌ای از آمارهای علمی نشان می‌دهند که در حدود ده تا بیست درصد از مواردی که چنین حالاتی در آنها تجربه شده و مورد تحقیق قرار گرفته است، چنین واقعیتی به چشم می‌خورد.

زمینهٔ دوم : حالات بیهوشی مشابه مرگ : گاهی می‌بینیم که یک پزشک، ضمن معاینات پزشکی و آزمایشات کلینیکی از یک مریض، مرگ وی را اعلام می‌کند؛ بدین ترتیب که مثلاً نوار مغز و نوار قلبی که از شخص مریض برداشته شده، نشان از توقف و «ایست» کار مغز و قلب می‌دهند؛ تنفس او نیز قطع شده و دیگر برنمی‌آید؛ به همین سبب است که پزشک با توجه به معیارها و امکانات قابل دسترس پزشکی و نتیجهٔ معاینات و آزمایشات، اعلام می‌نماید که آن شخص، مرده است.

اما گاهی نیز پیش می‌آید که شخص مریض در اثر برخی اقدامات و کمک‌های پزشکی، به خود آمده و حالت هوشیاری و سرزندگی را باز می‌یابد؛ در چنین حالتی درست شبیه فرد بیهوشی است که با پایان رسیدن زمان بیهوشی، دوباره به حالت عادی اولیه باز می‌گردد؛ لذا شخص مذکور پس از بازیابی سلامت حواس و هوش، از امور حیرت‌زا و شگفت‌انگیزی خبر می‌دهد که شایسته است در پرتو قرآن و سنت، مورد توجه و بررسی علمی قرار گیرد.

زمینهٔ سوم : گونه‌ای از رؤیا که شخص خفته می‌بیند، در حالی که همان لحظه می‌داند که خواب می‌بیند.

پروفسور «آرتور آلیسون = عبدالله آلیسون» سرانجام چنین می‌گوید :

«این تجارب و تجربیات دیگری از این قبیل، به تأکید و روشنی به ما نشان می‌دهند که : فرایند پدیدهٔ «خواب» عبارت است از خارج شدن چیز معینی از درون انسان، که خداوند نام آن را، «روح» نهاده است».

ایشان در راستای همین موضوع می‌گوید : «هنگامی که در کنگرهٔ «اعجاز پزشکی قرآن کریم» حضور یافته و این مجموعهٔ گسترده از حقایق قرآن و سنت نبوی را ملاحظه کردم، که دربارهٔ آفریده‌های خدا باب سخن گشوده و دانش‌های امروزهٔ بشری نیز آنها را تأیید کرده‌اند، به خوبی دریافتم که هرگز ممکن نیست چنین کلامی، سخن آدمیزاد باشد؛ بنابراین یقین نمودم که آنچه محمدص در حدود بیش از هزار و چهار صد سال پیش برای بشریت به ارمغان آورده، ثابت می‌کند که ایشان، فرستادهٔ حقیقی خداوند است. به همین جهت الفاظ شهادت را بر زبان جاری ساخته و با ایمان به خداوند عزوجل، بندگی‌اش را گردن نهاده و مسلمان شدم».[۱]

***

وصلّی الله علی سیّدنا محمّد و آله و صحبه اجمعین و الحمدلله ربّ العالمین

۱- جهت اطلاع بیشتر از موضوع، مراجعه نمایید به مجله «المسلمون» شماره ۳۶، روز شنبه بیست و هشتم محرم الی چهارم صفر سال ۱۴۰۶ هجری، مصادف با دوازدهم الی هجدهم اکتبر سال ۱۹۸۵ میلادی.